

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: فردوس التواریخ

مولف: نوروزعلی بن محمدباقر فاضل بسطامی

موضوع: فردوس - تاریخ　زبان: فارسی

سال چاپ: ۱۳۱۵　محل چاپ:

۲۲۶ ورق

کاتب:

طول ۲۱/۵　عرض ۱۶/۵　شماره صفحه ها ۴۴۸

شماره عمومی ۳۱۲۶۵　کتابخانه / بخش

وقفی / خریداری حاج عماد فهرستی　تاریخ ۱۳۱۰

مصور ☐　درسی ☐　گراوری ☐　افست ☑

ملاحظات

توفي المؤلف رحمه الله على ما حكي لي ولده الأمجد الجناب
الحاج الشيخ محمد صالح دام عزه في البحرين بعد
الصلوة ... حفظه الله ... الملوك في ١٣٠٩
بالوباء ودفن في ... مقبرة الشيخ الأجل الطبرسي
قدس سره في قتلكاه ... قال الفقير ... الفقيه
في مجالس ... رحمهم الله تعالى

هذا
کتاب فردوس
التواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعلنا من المجاورین لروضة الرضویة ووفقنا للتقبیل عتبتها العالیة وضریحها الشریفة فی کل بکرة وعشیة والصلوة والسلم علی محمد واله اشرف البریة مادام الخلایق مخلص بخلعة الوجود لحبه سیما امام الائمة وثامن الائمة البررة الزکیة الذی کان من خاصته ان نفوس الفریقین عنده راضیة ونفسه الزکیة الشریفة عندهم مرضیة ویکون حضور مشهده ومرقده ذریعة الی السعادة الابدیة والتوطن فی جوار حضرته وسیلة الی الکرامة السرمدیة والافراد بامامته ممیز بین الفریقین ومن زاره نجی من النار ولو کان علیه وزر الثقلین ومن بات عنده لیلة کان کمن زار الله فوق عرشه ومن قصد مشهده کان له بکل خطوة الف حجة والف عمرة مقبوله و ورد فی فضل بقعته هی والله روضة من ریاض الجنة اما بعد چون اینحقیر خاکسار وجامع اخبار واثار ائمه اطهار علیهم السلم المتمسک بغفران الملک الغنی نوروز علی ابن حاجی محمد باقر بسطامی تا بحال برنخورده ام بانکه مورخی یا عالمی از علما امة سید المرسلین در خصوص بلده فیض قرین طوس علی مشرفها الاف التحیة والسلم

اما بعد

تاریخی چنانچه از برای غالب بلاد ربع مسکون نوشته شده تالیف نموده
باشد با وجود آنکه این بلده مبارکه خال رخسار بلاد ربع مسکون و مشتمل
بر نعمتها و فضیلتهای گوناگون و از جمیع بلایا و آفات مصون و مصداق حقیقی
جنة النعیم و بلدة طیبة و مقام کریم گردیده لقد جمعت فیها المحاسن
کلها و اعلاها ان من آیات لسلبه فیها کان کثیرا الله لهذا باعانت خداوند
مهربان این بی بضاعت شروع در تالیف این نسخه شریفه نمودم و مشتمل نمودم
بر یک مقدمه و چهار باب و خاتمه مقدمه در مجملی از خدمات امرا و وزرا و سلاطین لا
سیما سلاطین قاجاریه که در این روضه رضویه علی مشرفها الاف السلام
والتحیة نموده اند باب اول در فضیلت این ارض اقدس و کسانی که بنای
بلده و قبه و عمارات نموده اند از سلاطین و غیره باب دوم در بیان جمعی از
علما و مجتهدین و محدثین و بزرگان دین که در راس هر مائه مروج دین و
شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله بوده اند و علمائی که در این
ارض فیض قرین مدفون شدند و پاره از احوال هرون و مامون و یحیی و برامکه
که از انوار عالمتاب در مجلس مامون بر اهل ادیان و ملل ظاهر گردید
باب سیم در بیان مباحثات و کلماتی که بین علمای شیعه و مخالفین در این
روضه رضویه علی مشرفها الاف السلام والتحیة در حقیقت مذهب شیعه
واقع گردیده و آنچه بین علمای ابی بکر وارد شده و بیان شرح طب الرضا
که از کلمات درربار آن شافع روز جزا که قاطبه مردم در تدبیر بدن خود
بان محتاجند باب چهارم در بیان فهرست موقوفات و صدقات جاریه که متعلق

مقدمه

باب اول

باب دوم

باب سیم

باب چهارم

بروضه رضویه وعدد کتب کتابخانه مبارکه است و مسمی نمودم بفردوس
التواریخ واز عجایب انکه بعد از وضع این نام مادهٔ تاریخ تالیف این کتاب
این لفظ امد چنانچه بعضی از شعرای عصر گفته شعر کتابش را چه در
فردوس بردند حبیب حق زطبعش جست تاریخ برون امد بتاریخش
ز فردوس رسول و گفت فردوس التواریخ اما مقدمه در بیان مجملی از خدمات
سلاطین و امرا و وزرا سیما سلاطین قاجاریه در این روضه رضویه بدانکه
چون خداوند حکیم منان از غایت لطف و مرحمت بندگان سلاطین
زمان و خواقین دوران را مظهر رحم و غضب خود فرموده و اثار قهر و لطف
خود را از ایشان ظاهر و هویدا نموده و علمای ربانی و حکمای الهی را منبه
و مبشر و منذر و راهنما و بر قاطبهٔ خلایق پیشوا و مقتدا گردانیده و
مامور باطاعت ایشان نموده که بسبب ان از حضیض کدورات نفسانی
رها یابند و باوج سعادات رحمانی ارتقا یابند و خلایق و بلاد در تحت فرمان
و سخط و اوامر پادشاهان چون نابی لالی لایزال الوان و دوان نموده
که از بیم خنجر خونریز و امید چشم اشک بر ایشان در مهد امن و امان غنوده
و از شر مفسدین محروس و محفوظ باشد چنانچه گفته اند نظم پادشاهان
مظهر شاهی حق عارفان مرات اگاهی حق خلق را چون اب دان صاف
و زلال و اندر ان تابان صفات ذوالجلال و بتجربه و عیان کالشمس فی
رابعة النهار ظاهر و باهر است که هر یک از سلاطین ذوی الاقتدار و خواقین
کامکار که رافت و مرحمت ایشان بر خلایق بیشتر و مقام عدالت و باز

شعر

اما مقدمه

نظم

خواست

خواست و دولتخواهی ایشان بهتر بوده بمفاد آیه شریفه و اما ما ینفع الناس
فیمکث فی الارض عاقبت بانیش فرخنده‌تر و عمرش درازتر بوده و نیز واضح ولا
یح است که هر سلطانی که در بنای خیرات و مبرات و انفتاح ابواب صدقات جاریات
و تعمیر مساجد و معابد و تعمیر و تزیین روضات مقدسات ائمه اطهار صلوات
الله علیهم الی یوم القرار بیشتر اهتمام ورزیده نام نیکش ورد زبان
خاص و عام گردیده و در روضات جنان که حسن و ضیا و بهای ایشان
از باطن عتبات عالیات است بمقتضای هل جزاء الاحسان الا الاحسان
درجات ایشان بلندتر و مقام رفعت و شکوه ایشان نیکوتر خواهد بود
سیما تعمیر و تزیین روضه عرش درجه فرمانفرمای عالم امکان و منبع جود و احسان
سلطان خراسان که چشم و چراغ عالم امکان و معبد اهل ایمان و جهانیانست
تصور نما که چه قدر از پادشاهان سلف در تعمیر و تزیین آن نفایس اموال صرف
نمودند سیما سلطان سنجر سلجوقی و وزیر او شرف الدین طاهر قمی و سلطان محمود
غزنوی و الجایتو سلطان ملقب بسلطان محمد خدابنده و امیر تیمور گورکان
و ولد ارجمند او امیر شاهرخ و گوهرشاد بیگم زوجه او و همچنین سلاطین
صفویه سیما شاه طهماسب و شاه عباس و شاه سلیمان و سلاطین افشاریه نادر
شاه در این روضه عرش درجه خدمتها و کوششها در بنا و تعمیر عمارات
و زیادتی صدقات جاریات و موقوفات عدیده نموده و باین سبب تاج افتخار
بر سر نهاده مغبوط سلاطین روزگار گردیده‌اند چنانچه خدمات هر یک در
این رساله ملایک پاسبان در موضع خود ذکر خواهد شد تا اینکه زمان

طلوع این دولت ابد مدت قاجاریه لازالت الآفاق مشرقة بانوار دولتهم
وشجرة الخلافة مورقة بنور معدلتهم کردید سلطان سعید وخاقان شهید
آقا محمد خان شاه افاض الله تعالی علی مرقده شآبیب الرحمة والرضوان چه
قدر زحمتها وکوششها در تسخیر مملکت خراسان وتعمیر ارض فیض بنیان
وارمغان پنج عدد از قنادیل طلا که هریک از آنها گران بها وباضیا
ودو در وزن پنج من تبریز طلا ومرصع بلؤلؤ وجواهر گران بها بود نمود
وهمچنین در زمان سلطان جمجاه فتحعلی شاه انار الله برهانه وثقل
بالحسنات میزانه بسیاری از خیرات ومبرات وصدقات جاریات جاری نمود
وبنا واتمام صحن جدید در زمان سلطنت وی پدید گردید ودرب مرصع
ضریح منور مقدس که در سمت پایین پای مبارک انور در رواق است از
هدایای او شد در این روضه عرش مقدار ودر اواخر زمان سلطنت
فتحعلی شاه قاجار انار الله برهانه چنان حکام وولات ممالک خراسان
جری وصاحب قوة وشوکت ولاابالی شده که بزبان اطاعت سلطان
ودر باطن غافل از آن بودند مرحوم جنت آشیان نواب مستطاب
سپهر رکاب گردون قباب نایب السلطنه عباس میرزا انار الله برهانه
وثقل بالحسنات میزانه در سال ۱۲۴۶ عنان توجه بحفظ آن سامان
نمودند وبند برات علی گردنکشان ایشان افکندند ومتمردان ایشان را
دربند واشرار ایشان را بزبان سنان ودهن توپ وتفنگ جواب دادند
سیما در تسخیر شهر سرخس چنان تدبیری نمود که هیچ فلاطون ضمیری

پی بان نبرده و از ضرب شمشیر آبدارش طایفه ترکمانیه هنوز بر بستر استراحت
نیاسوده و روان افراسیاب ترک را قرین بهجت و سرور فرموده و بر جمیع
اهالی خراسان سیما ساکنین ارض فیض بنیان دعاء دوام ایام دولت ابد
مدت و طلب مغفرت ابن سرور لازم و متحتم است و همچنین سلطان معدلت
بنیان و خاقان سلیمان نشان محمد شاه قاجار رفع الله تعالی فی فرادیس الجنان
مقامه که تولیت آن آستان عرش مقدار را بمرحوم جنت‌آشیان حاجی میرزا
موسی خان برادر مرحوم مغفور جنت‌آشیان میرزا ابوالقاسم قایم‌مقام
حشرهما الله تعالی مع سید الانس والجان مفوض فرمودند و آن جناب
بتایید و تسدید آن سلطان جم جاه چنان در خدمات آن روضه عرش آشیان کوشید
که هرچه سلفش تحسین و هرچه خلفش آفرین نمودند و از سعی جمیل و بذل
جزیل در سرکار روضه مخدوم جبرئیل هشت باب کلی از خیرات و مبرات که
در ازمنه سابقه مسدود بود مفتوح گردانید که با افتتاح هر بابی از
آن خیرات افتتاح هشت باب از ابواب جنان نمود و جمیع زایرین و صادرین
و مجاورین آن ارض فیض قرین از فیوضات آن ابواب هشتگانه که بعد از آن
در موضع خود ذکر خواهد شد کامیاب و بهره‌ور میشوند و حال تحریر
این نسخه شریفه بمقتضی حدیث شریف اذا اراد الله عز و جل برعیته
خیرا جعل لها سلطانا رحیما و قیض له وزیرا عادلا که اوان سلطنت
پادشاه باذل عادل دریادل که در طی وادی مدحش شهباز بلند
پرواز سخن صد بار بال انداخته و از کمیت خوش‌خرام قلم هر دم قدم از عجز

وقصور تم چندین نعل افتاده فریدون فری که فرخندهٔ از طلعت همایونش
هویدا وسلیمان قدری که آثار ملک‌آرائی از موکب همایونش پیدا دارای
دارا دربان وکسرای کسری پاسبان که شکوهش شکوه دارا شکوه را درهم
شکسته وتیر دلدوزش جگرگاه شیردلان را چون جگرگاه دارا درهم
خسته نظم چاکرانت بصف رزم چه خیاطانند گرچه خیاط
نبندای ملک کشورگیر بگز نیزه قد خصم تو می‌پیمایند که ببرند بشمشیر
وبدوزند بتیر اگر نعل بکرانش حلقه در گوش هلال نماید می
تواند واگر شمسه طاق ایوان شمس الامارتش لب بجام خورشید نهد
می‌شاید نظم خال خواهد رخ خورشید مگر وقت زوال قصر
میمون تورا ناقص از آن کرد دقت در ایوان سلطنت عدالت توامانش
بره از پیش گرگ شبان گردد وشعله شمع در پر وبال پروانه خوشتر
از جامه پرنیان وحریر صرصر خزان را یارای آن کجا که رنگ از چهره
گل زداید وباد بهار را چه جرئت که تاب از سر زلف سنبل گشاید
حکمش آسمان صفت در همه عالم روان ومهرش در قلوب جهانیان چون
مهر شیره جان توامان نظم حکمش روان چه باد بر اطراف بحر وبر
نهان چه روح در اعضای انس وجان تو پادشاه ملکی وهرجا که مهر وی
چون سایه از قفای تو دولت بود روان تاجوری که تاجداران کامکار
خاک راهش را تاج فرق عنبا نموده وگردون سم سمند صبا رفتارش
توتیای دیده اولوا الابصار کرده نظم هو الشمس قدرا والملوک کواکب

نظم

نظم

العماد نشی

مو

هو البحر جوداً و الکرام جداول فان قلت لی انّ للبحار سواحل
فلیس لهذا البحر فی الجود ساحل السلطان بن السلطان بن السلطان
الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلّد الله ملکه و
سلطانه میباشد خدایا تو این شاه والاتبار که هستند کهان و مهان
یادگار بر اورنگ شاهیش پاینده دار بتوفیق طاعت دلش زنده دار
بعمر طبیعی رسان سال او جهان از جوان دار زاقبال او و از اوایل سلطنت
معدلت بنیان تا این اوان خدمات روضه عرش درجه سلطان خراسان
و نظم امورات بهشت جا و زوّار با شخاص کامل و امینان قابل که هر یک در
راه دین و دولت ابد مدت خدمتها نموده و در رتق و فتق امورات کلیه
این دولت گوی سعادت و توفیق از همگنان ربوده خلعت تولیت این روضه
عرش درجه را بایشان مرحمت فرموده و بخدمت گذاری این روضه عرش
آشیان مامور فرموده که چنانچه در دار دنیا اسباب نیک نامی و خیرخواهی
دولت ابد مدت شدند نیز در دار عقبی در جنة المأوی حور و قصور با
و انهار و اشجار بیشمار و حوران خوش منظر و غلمان سیه چشم نیک اختر بجهت
آن سلطان عدالت گستر مهیا نموده که بدون حساب و عذاب یکسر از کوی
خرابات بدنش بهشت چنانچه خدمات ایشان در این محفل هدایت بنیان
بتفصیل در موضع خود بیان خواهد شد و در سال هزار و سیصد هجری
در ماه شوال المکرم و چند روز از ماه ذی القعدة الحرام چون حاجیان
بیت الله الحرام و ملتزمین رکن و مقام و واقفین عرفات و مشعر الحرام

بطوف

بطواف مرقد منوّر و مضجع مطهّر جناب فرمانفرمای عالم امکان و مهر سپهر

و آسمان حضرت سلیمان ... شرف اندوز شده بمضمون الطواف بالبیت کنه دل

جبرئیل ببابکم جعل الطواف از طواف روضه منوره فیوضات غیبیه

و ثواب چندین ... اندوخته ... اعالی خراسان را بسبب ورود

موکب مسعود بفیوضات و برکات بی نهایت بهره ور ساخته و با وجود اجتماع

اینهمه لشکر و عسکر که در اردوی کیوان شکوه بودند حبه و دینار بر حسب

خسارت زده نگردید و در نهایت گرمی هوا و فصل قلب الاسد و گرمی موسم

در اثنای منازل که اردوی کیوان شکوه در اطراف باغات و بوستانها و

زراعات واقع میشدند احدی از عساکر منصوره یارای آن نبود که حبه

و دانه از غلات تصرف نمایند و از بیم شحنه سخط و غضبش سربازان

تشنه کام را جرئت آن نبود که دانه خربوزه و حبه انگوری بگلوی خوشکیده

خود رسانند و در جمیع منازل و محافل رعایا و برایا از صدور و ورود

ایشان در مهد امن و امان بفیوضات و منافع کثیره کامیاب گردیدند و

بحمدالله تعالی که این خسرو با عدل و داد منت بزرگی بر اهل خراسان

نهاده و از عظایم نعمتهای عظیمه و فیوضات جلیله که خداوند منان باعلی

حضرت قوی شوکت شاهنشاه زمان ادام الله تعالی سلطنته و دولته

عطا فرموده وجود مبارک نواب مستطاب کردون رکاب مالک رقاب

خدیوزاده اعظم و شاهزاده معظم مکرم مجللی است که اعلیحضرت سلطان را

در باطن بمنزله روح روان و در ظاهر چون سحاب نیسان با برکت و مملو

کرم

از گوهر رخشان نسب بزرگواری که سلوکش با رعایا و برایا چون پدر مهربان
و مهرش در قلوب جهانیان چون شیره جان توامان و تفقد و مرحمتش اهالی
اذربایجان و ایران و خراسان را بسوی خرمن جود و احسانش چون موران
دوان و دوان نموده نظم الیه یسیر الناس من کل بلدة و فی الحج ازواجا
کانهم النمل از نیکی حسن خلقش جمیع قلوب بسوی جنابش مجذوب
و از حسن تدبیرش جمیع جان نثاران دولت علیه را مولی و محبوب گردیده
کس در نیامده است بدین خوبی از دری دیگر نیاورد چه تو فرزند
مادر گیتی سعادت اقبالی که جمیع سعیدان عالم امکان از توجه به بیت
الشرفش خوشحال و بهلال گردیده و سیاره کان فلک فسحت سلطنة
علیه از ثوابت حضور مبارک و سیارات فی بلدان جمیعا کسب ضیاء و
نور از طلعت خورشید مانندش نموده پدر برا که اینچنین پسر است
افتابش ز استین قبا است مادر برا که اینچنین گهر است ماهتابش
بر استان فنا است شریعت پرور که بوستان شریعت غرای از وجود مرحمتش
عالم عالم طراوت و نظاره یافته و جمیع افعال و اقوال و حالاتش عباد
و زهاد را سرمشق و دستور العمل گردیده در مساجد و معابد و منابر علما
و دانشمندان لب بدعا و مدایحش گشایند و ارامل و ایتام و مساکین
و مظلومین در لیالی و اسحار از خداوند غفار زیادتی عمر و شوکت و جلالت را
طلب نمایند یعنی مؤید الملة والدین و سلالة الخواقین والسلاطین مسند
ارای سلسله جلیله قاجاریه ولیعهد دولت علیه مظفر الدین میرزا

ادام الله تعالی اجلاله و عظمته و شوکته اللهم اجعل الظفر فی یمینه
والسطوة فی جبینه والنصر امامه والفتح فی یساره و چون در این ایام خجسته
انجام که در اواخر سنهٔ ماه صیام در سال الودی شبان بود یکی از شیعیان
حقیقی و محبان واقعی ائمهٔ طاهرین علیهم السلام بزیارت امام هشتم و قبلهٔ هفتم حضرت سلطان
دین و دنیا علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثنا مشرف شده بود که
بمقتضی رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله پیوسته در باد خل و بمصداق
حدیث شیعتنا منا وخلقوا من فاضل طینتنا با شیعیان و دوستان و محبان
رفیق و جلیس و شفیق و از اهتمام اندام شریفش بنور مکرمت جلالت آراسته
و طینت جلیلش از ماده انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی سرشته اعنی
سرکار جلالت مدار و معتمد دربار عمدة الامراء العظام عباسقلیخان امین الوزاره
که یکی از چاکران مقربان درگاه سپهر مدار حضرت اقدس والا مد ظله العالی بود
محض از راه خلوص نیت و خوبی سرشت فطرت و صفای سینه عقیدت برای افتخار
مالک ملت و ترویج شریعت طاهره و حفظ سابقی نعمت ولی النعمی خود حضرت
شاهزادهٔ معظم که در دفتر ایکه اسم مبارک آن بزرگوار فرخنده گهر باقی بماند
و نفع آن تام و جمیع شیعیان از مطالعات محظوظ و شیرین کام کردند لهذا بر
سبیل اشتیاق و مکرمت مصمم و خواهشمند گردیدند که این کتاب فردوس التواریخ را
برده در دار السلطنه تبریز بتوفیق الله تعالی بحلیه انطباع در آورند نظم

دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست / کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

و چون ارض اقدس و مشهد مقدس منور حضرت رضویه علی مشرفها الاف السلام

والتحیة بمقتضی حدیث شریف هی والله روضة من ریاض الجنة بهترین
اراضی ربع مسکون و از فیوضات و توجهات اعلیحضرت قوی شوکت سلطان
از جمیع بلایا و آفات محفوظ و مصون است منت بیحد که بر اهل خراسان فرموده
و مجاورین و واردین آن روضه خلد آیین را بعطیات وافره شادکام نموده فرمان
فرمای و حکمرانی مملکت خراسان را مفوض بآن بضاعت بزرگواری فرمود
که در این دولت ابد مدت بحسن عقیدت جانثاران از وجود مبارکش بهرها و
فیوضات باهل آن دیار روزگار رسید فامت بها و قد رعیتها و را بخلعت تولیت
و خدمتگزاری این آستان ملایک پاسبان مخلع نمود و از بازماندگان
ملاء اعلی که حدیث فوج ینزل و فوج یصعد الی یوم ینفخ فی الصور شاهد
این مقال است همیان فرمود که چنانچه اسباب خیرخواهی این دولت ابد مدت در
صفحات خراسان سیما در خدمتگزاری روضه عرش درجه سلطان خراسان
اهتمام ورزیده و اعمال خیر از وجود شریفش پدید گردیده و مملکت خراسان
بسبب وجود میمونش چون گلستان ارم گردیده همچنین در دار عقبی در جنة
المأوی قصور بستانها و انهار و روضات بیشمار و حور از خوش منظر و غلمان
چشم نیلک اختر بجهة آن شاهنشاه کامکار و خاقان فلک مقدار مهیا نمایند
که بمقتضای حدیث شریف الدال علی الخیر کفاعله بدون حساب و عتاب یکسر از
کوی خرابات دنیا بهشت اعلی سعید نشینی بسند به فریقین [illegible]
ندیمی که از نور کاشف فراست بمضمون حدیث شریف شیعتنا منا خلقوا
من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا با شیعیان و محبان پیوسته جلیس

اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر
بنور الله قال رسول الله [illegible]
[illegible]

و شفیق و راهنما هر سایل و محتاجی در دربار فیضش بمرحمتی رسید و
هر جگر سوخته و مظلومی را سحاب دادخواهی عدلش بمکرمتی کشید غلام
یکرنگ سلطان خراسان و مقرب الحضرت الخاقان نواب مستطاب اشرف ارفع
والارکن الدولة العلیة العالیة والی مملکت خراسان حفظه الله تعالی من
الآفات والحدثان و متولی باشی روضه رضویه سلطان الانس والجان
و بحمد الله تعالی که در ایام مسعودش جمیع رعایا و برایا در مهد امن و امان
و از طرف فیض منظرش امورات روضه رضویه علی مشرفها الاف السلام
والتحیة منظم و برقرار و بنور و صفای آن چون شمس فی رابعة النهار بر همه کس
عیان و آشکار است

باب اول

باب اول در فضیلت ارض اقدس کتابکه بنا بلده
و قبه عمارات متبرکه را نهادند بدانکه از جمله اخباریکه دلالت بر فضیلت
این ارض مقدس مینماید حدیثی است که شیخ طوسی در باب زیارات از تهذیب
الاحکام روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که در زمین خراسان
بقعه از زمینی است که میاید بر آن بقعه مکرمهایکه محل آمد و شد ملئکه
شود پس همیشه اوقات یکفوج بر آن بقعه نازل میشوند و یکفوج بالا میروند
تا روزیکه نفخ صور شود عرض شد بآنحضرت که این کدام بقعه است فرمودند
هی ارض طوس و هی والله روضة من ریاض الجنة الخ و باز در همان باب از
حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که چهار بقعه از زمین در ایام طوفان
نوح بضجیج و ناله در آمدند از فراگرفتن آب ایشان را خداوند رحیم بر آنها رحم
فرمود و ایشان را از غرق نجات داد از آنجمله زمین بیت المعمور بود که خداوند

اورا باسمان برده و دیگری غری و کربلا و طوس میباشد و مرحوم فیض
در کتاب وافی فرموده که چون زمینها ناله نمودند که بسبب غرق شدن
آن کسی نیست که در روی ما بندگی خدا نماید خداوند بر ایشان تفضل فرمود
و اظهار امداد اولیای خود فرمود و مرحوم شمس الدین بهبهانی استاد این
عاصی مرقوم نمودند که سید نعمة الله جزایری در بعضی از کتب خود ذکر نموده
که خداوند بلیهٔ سیل و طاعون را از ارض مشهد برداشته و واقعاً چنین است
زیرا که تا بحال شنیده نشده که اهل مشهد ببلیهٔ طاعون مبتلا شده باشند
مؤلف گوید که خداوند منان بسبب تضرع آن اراضی در زمان طوفان هر یک
از آنها فضیلت و منقبتی مرحمت فرموده و زمین کربلا را به فضیلت در خاک آن قرار
فرموده است چنانچه در احادیث مسطورات و در زمین مشهد مقدس دفع بلیهٔ
طاعون و سیل فرموده و من زار عنده لیلة کان کمن زار الله فی عرشه نموده
و در نجف اشرف عطا وادی السلام که بهشت دنیا است عطا فرموده و بیت المعمور را
باسمان چهارم بلند نمود که محاذی عرش اعظم و کعبهٔ معظم است که قبلهٔ اهل
آسمانها باشد و اخبار و آثار در فضیلت ارض اقدس رضوی بسیار است و اول
شهری که در این زمین مقدس بنا شده سناباد است که نظیر ندارد و روایتی که بعد ذکر
خواهد شد اسکندر ذی القرنین صاحب سد که احوال او در قرآن مجید و در احادیث
و اخبار مذکور است بنا نموده و تا زمان بنای طوس دایر بوده و چون طوس چنانچه
در معجم البلدان نوشته شده ناحیة بخراسان و تشتمل علی مدینتین احدهما
طابران منها حجة الاسلام ابو حامد الغزالی سنة خمس و خمسمائة والاخری

مرضع

نوقان و طما بزید علی الفقره و بعد علمائی که در نوقان بوده اند ذکر
مینمایند و نوقان چون بنا معتبر بوده زمین سناباد که در جنب او بوده
متعلق باو بوده و حمید بن قحطبه که از جانب هرون والی طوس بود در
زمین سناباد خانه و مکانی از برای خود بنا نموده بود که هر وقت بصید
و تفرج میامد در انجا منزل مینمود و حمید همان ملعونی است که بامر هرون الرشید
در یکشب شصت نفر از سادات را کشت چنانچه تفصیل این مطلب در کتاب
عیون اخبار الرضا روایت شده اما اصل بقاعه مبارکه ظاهر روایات آنست
که در زمان حضرت امام رضا علیه السلام مرحله پیما میشدند اصل این قبه در
همین موضع که حال میباشد بوده و مشهور ببقعه هرونیه بوده چنانچه از روایتی
که در خصوص ورود آنسرور حین العبور الی المرو باراضی سناباد از عیون
نقل شده معلوم میشود و لفظ از روایت ابن قیم است ثم دخل دار حمید بن
قحطبه الطائی و دخل القبة التی فیها قبر هرون الرشید الی آخر الحدیث و همچنین
از حدیثی که آنسرور در رد بر غلات و مفوضه در حضور مامون نمودند و مامون
آنسرور را اکرام و تعظیم نمود حسن بن جهم میگوید بعد از تفرق اهل مجلس مامون
بسرور عرض نمودم که حمد میکنم خدا را که مامون را مطیع شما کردانید
حضرت فرمودند یا ابن جهم مغرور نسازد ترا آنچه دیدی از اکرام و تعظیم مامون
نسبت بمن زیرا که او زود باشد مرا بزهر شهید سازد حسن بن جهم میگوید
این سخن را مخفی داشتم تا زمانیکه آنسرور را مامون در طوس بزهر شهید نمود
و دفن فی دار حمید بن قحطبه الطائی فی القبة التی فیها قبر هرون الی جنبه

و همچنین بنوعی که وقت مراجعت آنسرور از مرو شاهجان با مامون و نزول او در ارض
سناباد و امر نمودن آنحضرت بابا صلت هروی که از هر چهار جانب قبر هرون از این
مقبره متبرکه چهار کف خاک نزد آنسرور آورد بجهة اینکه محل دفن شریف خود را
معلوم فرماید معلوم میشود و از روایت دیگر که در عیون اخبار الرضا
مسطور است و بعضی از روایت اینست قال ابا صلت دخل هذه القبة التی
فیها قبر هرون الی اخر الحدیث و غیر این اخبار از احادیث دیگر که دال است بر این
مطلب نیکه در السنه و افواه عوام مشهور و معروفست که این قبه متبرکه
از بناهای اسکندر ذی القرنین است تا بحال بماخذ درستی بر نخورده ام و شاید
و منشا این باشد که چون مرو شاهجان که از اعظم بلاد خراسان بوده از جمله شهرها
که اسکندر ذی القرنین بنا نهاده چنانچه در معجم البلدان مسطور است
سریر سلطنت او در آن شهر بوده و از غایت خوبی و خوشی هوای آن بلد را روح
الملک نام نهاده یعنی جان شاه و باعتبار تقدیم مضاف الیه شاهجان نام شده و
بعضی گفته اند که جنات اربعه ربع مسکون که سغد سمرقند و نهر ابله و جوی و
و غوطه دمشق باشد بعد از این چهار مکان مرو شاهجان در نزاهت و طراوت
و نظارت بهتر از سایر اراضی ربع مسکون از وجه الارض است از جهة خوبی میوه و علف
و زنان جمیله و مردان کاری و اسبان تازی و حیوانات دیگر و دار الاماره خراسان
تا آخر زمان طاهریان در مرو و بلخ بوده و شهر مرو شصت اندر شصت واقع شده
شصت فرسنگ بهرات و شصت فرسنگ بطوس و شصت فرسنگ ببخارا
واقع است تا ری چون سکندر از جمله نیکان و مقربان محبوب خدا بوده و بالهام

غیبی شاید براو معلوم شده باشد که در این ارض فیض قرین یکی از ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مدفون خواهد شد بجهت یافتن این فیض که
شرف و فضلی بجهت و حاصل شود در این ارض فیض قرین بلده بنا نهاده و موسوم
بسناباد چنانچه حدیثی دلالت بر این مدعا دارد و بعضی از احادیث هست که مدفن
مدینه بناها العبد الصالح الاسکندر ذو القرنین بلده بارض طوس یقال
لها سناباد بضعة منی الی آخر الحدیث و همچنین حدیثی که صدوق ره در کتاب اکمال
الدین و تمام النعمة روایت نموده که نظیر این روایت و از احادیث نبوی است
قال فیه یقتله عفریت متکبر و یدفن فی المدینة التی بناها العبد الصالح ذو
القرنین و یدفن الی جنب شر خلق الله الی آخر پس از این دو روایت ظاهر شد که اسکندر
بنا بلده نهاده نه قبه چنانکه و این سبب اشتباه مردم شده در بلده بقبه والله
العالم و چون از روایتی که قطب راوندی از حسن بن عباد که کاتب حضرت امام رضا
بود چنین ظاهر میشود که آنسرور فرمودند که چون قبر مرا حفر کنند باسانی
کنده خواهد شد و صورت ماهی در آنجا از سنگ ظاهر خواهد شد و بر آن بخط
عبری و لغت عربی نوشته خواهد بود که این است روضه سلطان علی بن
موسی الرضا علیه السلام و کو ذا القبر هرون جعلا در جنب است آن صورت ماهی را در
پائین پای من دفن کنید احتمال این دارد که آنقدر اسکندر از برای آنسرور
ساخته باشد و آن ماهی را آنجا علامت این نهاده باشد چنانچه حضرت نوح
از برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قبری حفر نمود در غری و لوحی در آن قبر نهاد
و بر آن لوح نوشته بود که این قبری است که نوح پیغمبر مهیا نموده است از برای

علی

علی بن ابی طالب و حضرت امیر وصیت نمودند بحسن علیه السلام که این لوح را
در بالای سر من دفن کنید چنانچه از بعضی از روایات ظاهر میشود والله اعلم
است که ساختن قبر و گذاشتن علامتی از مس و نوشتن بر آن بدون فعل علی نمیشود
والله العالم و مؤید این مطلب است آنکه یکی از فضلا گفت در کتابی دیدم که قبر
مطهر انور را اسکندر ساخته بارت ابن قتیبه معنا آنکه از جمله محدثان حمید بن
قحطبه طائی است که از جانب هرون والی طوس بوده و از برای هرون بنا نموده
چنانچه صاحب مجالس المؤمنین در احوال شیخ کمال الدین حسین خوارزمی
بعد ذکر خواهد شد فرموده است که در تواریخ مسطور است و در رساله
قول جمهور خصوصاً اهل خراسان مذکور است که تا قریب بچهارصد سال
مرقد حضرت امام رضا علیه السلام عمارتی لایق نبوده و اول اساسی که بوده
از محدثات حمید بن قحطبه طائی بود که در زمان هرون الرشید حاکم طوس
بود و چون هرون الرشید وفات یافت او را در خانه حمید مذکور دفن نمودند
و بعد از آن حضرت امام رضا را در همان خانه مدفون ساختند و این عمارت
عالی که الحال بر سر ضریح مطهر حضرت امام رضا علیه السلام موجود است از آثار
شرف الدین ابو طاهر قمی است که وزیر سلطان سنجر بوده مؤلف گوید بطریقی
که این روایت معتبر نباید که مدفون معصوم در دار موحدین و بلاد غربت در
مدت چهارصد سال خانه و منزلی در اطراف بقعه شریفشان بزرگوار نبوده
و نوقان معتبر و با جمعیت بوده و بین نوقان و سناباد بقدر یک میدان
بوده چنانچه حال دروازه نوقان که یکی از دروازهای مشهد مقدس است

نوغان

هرگاه کسی بلند فریاد نماید صدایش بروضه عرش درجه میرسد و در این
مدت قبر مطهر این سرور در بقعه بنا که آنحضرت بشر غریب وارد در ارض سناباد
بدون خانه و مکان و اجتماع مرد و زن و زائر و مجاور بوده و هرگاه بر سبیل اتفاق
کسی بزیارت آنسرور مشرف میشده بوحشت میافتاده از نبودن کسی در آنمکان
و خادمی و فراشی و دربانی نداشته و موافق روایت کشف الغمه روزها زنی
از نوغان میآمده و در آن بقعه سنا که بوده و شبها در را می‌بسته و باز بنوغان
برمیگشته چنانچه در کشف الغمه و عیون اخبار الرضا در وقایعی که از قبر مطهر آنسرور
بظهور رسیده حکایت نموده اند واقعه غریبه که ذکر آن مناسب مقام و مؤید
مرام است آن واقعه غریبه اینست که محمد بن عبدالله کوشکی که حاکم نوغان بود
میگوید که دو نفر برسالت بعضی از سلاطین از مرو بسوی نصر بن احمد بخارا
روانه شدند و یکی زیدی و نفر از اهل قم بود و بسیار متعصب بود و دیگری
شیعه و از اهل ری بود چونکه آمدند و نفر بشهر طوس رسیدند شخص
رافضی که شیعه بود با آنشخص قمی گفت که بیا اول برویم بزیارت حضرت امام
رضا علیه السلام مشرف شویم و بعد بجانب بخارا روانه شویم آنشخص قمی
گفت پادشاه ما را برسالت بسوی بخارا فرستاده از برای ما خوب نیست که بکار
دیگر مشغول شویم تا اینکه از امر پادشاه فارغ شویم پس بخارا روانه
شدند و آنچه مقصود بود بعمل آوردند همینکه در مراجعت بشهر طوس
رسیدند باز آنشخص رافضی گفت بیا بزیارت جناب ثامن الائمه مشرف شویم
قمی باز قبول نکرد و در جواب گفت وقتی که از قم بیرون آمدم سنی بودم

مجوسیه

میخواهم وقتی که برگردم رافضی باشم آن شخص رافضی از شوق حضور مرقد منور
آنحضرت بی اختیار شده بود امتعه و اموال و بارکش خود را باو سپرده و بر حمار
خود سوار شده و متوجه آن بقعه عرش درجه گردید و بمنتهای آرزوی خود
رسید همینکه شب در رسید بخادم مرقد منور آنسرور عالم التماس نمود
که امشب مرا در این مکان فیض بنیان بگذار و کلید این آستان را که بهتر از
کلید بهشت عنبر سرشت است بمن تسلیم نما آن خادم قبول نمود و آن شخص رافضی
بتوجه تمام و شوق مالا کلام پروانه وار بر دور قبر مقدس آن شمع محفل
هدایت میگردید و بعد از آن در بالای سر مطهر آنسرور مشغول تضرع
و نماز شد آنچه خدا میخواهد و بعد از آن مشغول تلاوت قرآن شد و از
اول قرآن آنچه تلاوت مینمود آواز دیگر میشنید که در خواندن با او موافقت
مینمود آن شخص میگوید من قطع تلاوت قرآن نمودم و از جای خود برخواستم و اطراف
آن بقعه عرش درجه را گردیدم که صاحب آن آواز را پیدا نمایم هرچه بیشتر گردیدم
کمتر یافتم پس دو مرتبه بمکان خود برگشتم و مشغول تلاوت گردیدم از اول قرآن
باز مثل اول شنیدم که با من در تلاوت قرآن موافقت مینمود پس اندکی آرام
شدم و خوب گوش فرا داشتم که بیابم این صوت دلربا و قرائت روح افزا که کلیم الله
در آرزوی شنیدن آن بی صبر و بیقرار است کجا شنیدم از مرقد منور آن کلام الله
ناطق است پس من بی تابانه بجهت شوق استماع آن صوت مشغول تلاوت شدم
تا باخر سوره مریم رسیدم همینکه باین آیه وافی هدایه رسیدم که یوم نحشر
المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا استماع نمودم که از مرقد

مطهر منور چنین قرائت بلند شد که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ونسوق
المجرمین الی جهنم وردا بعد از ختم قران که صبح طالع شد من بشهر نوقان
آمدم و از قراء آنمکان از این قرائت سوال نمودم گفتند این کلام از جهة لفظ
و معنی خوبست و لیکن ما در قرائت هیچیک از قرا ندیده ایم بعد از آن به نیشابور
آمدم و از قراء آنمکان سوال نمودم باز کسی جواب نداد تا اینکه بشهر ری
رسیدم و از بعضی از قراء سوال نمودم و گفتم کیست که قرائت نموده است یوم
نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ونسوق المجرمین الی جهنم وردا گفتند که تو از
کجا این قرائت را شنیدی گفتم احتیاج دارم بشناختن آن نزد ایشان گفتند که
این قرائت مسموع شده است موافق روایت اهل بیت طاهرین علیهم السلم بعد از آن
مبالغه در سبب سؤال من نمودند قصه خود را بتمامه از برای ایشان نقل
نمودم و اعتقاد ایشان کامل شد در صحت این قرائت و از بعضی از کتب تواریخ
نقل شده که از برای سلطان سنجر از برای او پسری بود چنانچه در وسیلة الرضوان
است پسری بود که ناخوشی دق داشت و اطبا از معالجه آن ناخوشی را بتفریح
و صید نمودن دیده بودند روزی آن پسر با غلامان خود در بیابان مشغول
نخجیر بازی بودند که آهوئی سر از کمند اطاعت سلطانزاده باز کشیده و بنا
گریز نهاد و سلطانزاده بعقب آن آهو اسب خود را سر داد آنجوان بجست
و خیز بر آمده رو به بیابان طوس نهاد پسران پادشاه آنجوان از تعاقب نموده
بود و دست از گرفتن آن بر نمیداشت آهو چون ابواب چاره از چهار جانب
بر روی خود مسدود دید عزیمت بسمت بقعه مطهر و مرقد منور امام

الانس والجان علی بن موسی الرضا علیه السلام نمود و خود را بمکان و مرقد خلد
کان امثال رسانید سلطانزاده بعقب آهو رسید هرچند خواست که آن
صیادان آهو را بچنگ در آورد ممکن نشد بسبب آنکه ایشان جرئت دخول
در آن مکان شریف نمینمودند سلطانزاده متحیر شد که شاید سری در آن مقدمه
باشد که حیوانات بعضی پناه بآن مکان میبرند و بعضی جرئت دخول نمینمایند
بغلامان خود گفت پیاده شوید تا با ادب و احترام تمام داخل این بقعه شویم
غلامان بفرموده سلطانزاده پیاده شدند و داخل این بقعه عرش درجه
گردیدند سلطانزاده خود را بر روی آن مرقد شریف افکند و دوای درد خود
از حضرت ثامن الائمه مسئلت نمود و تضرع و زاری بدرگاه باری تعالی نمود خداوند عالم
ببرکت آنحضرت او را از آن مرض شفا داده و بالکلیه آن ناخوشی از او دفع شد و
سلطانزاده از شوق و شعف نشاطها نمودند و عریضه بوالد خود نوشت
که مژده باد که در بیابان طوس مرقد مطهر جناب امام رضا علیه السلام ظاهر و
هویدا گردیده و خدا مرا ببرکت آن مرقد از مرضی که داشتم شفا داد و ما در
همین جا اقامه مینمائیم تا بنایان ماهر چابک دست و عمله و کارگران بزودی روانه
این سمت نمائید تا بنای عمارت و شهری شود و این عمل از ما یادگار بماند سلطان
سنجر بعد از وصول نامه شکر باری نموده و امر نمود که کارگران و بنایان
روانه آن سمت نمودند و بقعه و بارگاه بر سر قبر مطهر آنجناب بنا نهادند و شهر بند
کوچکی نیز بنا نمودند و این حصار شهری که الان موجود است از شاه طهماسب
صفوی است که در عصر ایشان شهر مشهد مقدس را بزرگ نمودند حکایت

مرتبه

از هجره مجدد دین عمر بن عبد العزیز است که چون دین اسلام بواسطه
لعن وطعن که خوارج در منابر بر حضرت علی علیه السلام میکردند ضعیف شده
بود برطرف ساخت بغض و عداوه که میان اهل اسلام بوقوع آمده بود
چنانچه گروهی خلفاء راشدین را بلعن وطعن مخصوص میداشتند و جمعی دیگر
بر امیر المومنین علی و حسنین و عباسی لعن میکردند دفع نمود و تجدید دین
کرد و در سر مائه دوم مجدد دین مامون الرشید است که هفتاد و دو مذهب
باطله را برطرف و منسوخ ساخت و مذهب حق سنت و جماعت را رواج داد
و علی بن موسی بن جعفر را رضی الله عنهم بخراسان طلب نمود و ولی العهد کرده شد
و باذن وی در مملکت تصرف مینمود و در سر مائه سیم مروج دین محمدی مقتدر
بالله عباسی است که چون قوم قرامطه که رئیس ایشان ابو طاهر بود بر مکه معظمه
مستولی شد و سی هزار محرم را در روز عرفه قتل نمود و بدرجه شهادت رسانید
و حجر الاسود را از ارکان کعبه بر کند و بلاد اسلام را خراب کرده قتل و غارت
مینمود بدین جهت دین اسلام ضعیف شد مقتدر بالله تیغ بر آن قوم کشید
و ایشان را بر انداخت و دین اسلام و شریعت را رواج داد و در سر مائه چهارم
از مروجان دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم عضد الدوله دیلمی است که
بواسطه فسق و فجور مطیع لامر الله عباسی و ظلم توابع و لواحق وی دین اسلام
ضعیف شده بود و در بلاد اسلام انواع فسق و مناهی شیوع یافته بود
عضد الدوله وی را از خلافت معزول و پسر وی طایع را ولی العهد ساخت و
عضد الدوله خود متصدی رواج دین شد و رفع بدعت و نامشروعات

وظلم وجور نموده شریعت محمدی را رواج داد و در سر مائه ششم مروج دین سنت
سلطان سنجر بن ملکشاه است که شیخ احمد جامی و حکیم سنائی معاصر وی بوده اند
وبدیشان مرید بود در آن ایام ملاحده و جهال دین اسلام ضعیف ساخته
بودند وی بقطع و قمع ملاحده مبادرت نموده و بمرتبه در اشاعت و متابعت
دین محمدی مبالغه مینمود که خلاف شریعت از امرای وی سر نمیزد و در سر مائه ششم
مجدد دین غازان خان بن ارغون خان بن هلاکو خان است که چون دین اسلام بواسطه
استیلای کفره ترکستان ضعیف شد الله تعالی غازان خان را با صد هزار از ترک انگیخت
که همگی یک مرتبه در صحرای لار بدست شیخ ابراهیم حموی ایمان آورده مسلمان
شدند و زبان بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله گویا ساختند و آثار
کفر و بدعت برانداختند و شریعت در بلاد و امصار رواج دادند و در سر مائه
هفتم الجایتو سلطان ارغون خان است که ملقب بسلطان محمد خدابنده است که
در سنه مذکور بعد از برادرش غازان خان بر تخت سلطنت نشست چون بسامع
وی رسید که دین محمدی بمرتبه ضعیف شده که در نماز بعد از تشهد صلوات
بر محمد و آل محمد نمیفرستند خود بر خواسته بمسجد جامع سلطانیه حاضر آمد
و حکم باحضار علمای اهل اسلام نموده و از فضایل در باب صلوات فرستادن
بر محمد و آل محمد سؤال کرد علما باتفاق گفتند که بحکم خدای تعالی صلوات
بر محمد و آل محمد باید فرستاد و در اینوقت جمعی از علما گفتند که امام شافعی
نماز را بدون صلوات بر محمد و آل محمد فاسد شمرده و جمعی گفتند که امام اعظم
ابو حنیفه فرموده نمازیکه بصلوات بر محمد و آل محمد مقرون نباشد نکرده ا

انگاه از علما سؤال کرد که چرا از هر یک از پیغمبران آل وی در صلوات
ذکر نمیکنند و در صلوات بر خاتم انبیا ذکر میکنند چون علما در جواب
عاجز ماندند سلطان گفت مرا در جواب این سؤال دو دلیل بخاطر میرسد
اول انکه چون دشمنان وی را ابتر خواندند ایزد تعالی ابتری را بر ایشان انداخت
که نسل ایشان منقطع شده و اگر باشد هم ایشان را نشناسند و نام نبرند و ذریه
آل پیغمبر ابتقدیر رسیدند که تعداد ایشان را غیر از خدای دیگری نداند
و در صلوات همنا بعث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر ایشان درود میفرستند و دیگر
انکه ادیان جمیع انبیا و رسل و عمل ایشان در معرض نسخ و تبدیل بود
و امضای احکام دین ایشان علی الدوام لازم نبود بخلاف دین محمد صلی الله
علیه و آله وسلم که تا قیامت تبدیل و تغییر در آن راه نخواهد یافت پس بر
متابعان آنحضرت لازم است که در صلوات همنا بعث نام مبارک آنحضرت را
که ذکر میکنند اولاد را نیز ذکر کنند تا بر امت معلوم شود که حامیان
دین محمد و مفسران وحی الهی و حافظان شریعت احمدی ایشانند و وارثان
علوم انبیا و مرسلین و علوم دین و فرایض اسلام را از ایشان فرا گیرند و
متابعت و حرمت ایشان را از لوازم شمارند چون سلطان این کلمات را بر زبان
راند زبان بر صلوات پیغمبر و آل پیغمبر گشادند انگاه سلطان گفت که چون اول
آل محمد علی و آخر ایشان محمد مهدی موعود است پس ما را است که در ملک محمد
بدون اذن اولادش تصرف نمائیم و اگر نمائیم غاصب باشیم چون کلمات
سلطان محمد بمسامع خواص و عوام رسید همه علما اذعان نمودند و بعد

ازاذعان علما سلطان امر نمود که چون حقیقت براین منوال است باید که
خطبه را بنام تمام اهل بیت علیهم السلام بخوانند و سکه بنام ایشان بزنند و بجهه
علما در این وقت فتوی نوشته اذعان نموده اند اینست که الجایتو سلطان مروج
دین و شریعت اند و در سر مائه هشتم امیر صاحبقران است که در امصار و اقطار
عالم شریعت را رواج و سادات و علما را اعزاز و احترام نموده و باذن او ذریه
رسول صلی الله علیه و آله و سلم در ممالک او تصرف کرده اند انتهی کلام مبارکی
از جمله چیزهائیکه دلالت بر تشیع آن پادشاه با عدل و داد مینماید یکی آنست
در کتاب مجالس المؤمنین نقل نموده که سلطان سنجر ملکشاه بعد از فوت پدر
نزد حکیم سنائی نوشته فرستاد که مذهب اهل سنت حق است یا مذهب شیعه
و خلفا ثلثه بر حق اند یا ائمه اثنی عشر و کدام مذهب باطل است و کدام ملت بر حق
است حکیم سنائی علیه الرحمة این قصیده گفته بوی فرستاد و ما بعضی از آنرا که دخل بمطلب
دارد نقل مینمائیم نظم بحر پر کشتی است لیکن جمله در گرداب خوف بی سفینه نوح
نتوان چشم معبر داشتن گر نجات دین و دل خواهی همی تا چند از این خویشتن
چون دایره بی پا و بی سر داشتن من سلامتخانه نوح نبی بنمایمت تا توانی
خویشتن ایمن ز هر شر داشتن رو مدینه علم را در جوی و پس در وی خرام
تا کی آخر خویشتن را چون حلقه بر در داشتن چون همی دانی که شهر علم را حیدر
در است خوب نبود غیر حیدر میر و مهتر داشتن خضر فرخ پی دلیلی را
میان بسته چه کلک جاهلی باشد ستور لنگ رهبر داشتن کی روا باشد
بناموس و حیل در راه دین دیو را بر مسند قاضی اکبر داشتن آفتاب اندر

نظم

سما با صد هزاران تاب نور   زهره را کی زهره باشد چهره انور داشتن
من چه گویم چون تو ذاتی مختصر عقل بود   فلد نخالد افزون تر از گوهر داشتن
از تو خود چون گشت محبوب پسند عقل نابینا تو   یار کی با قابل تسنیم و کوثر داشتن
مر مرا باری نکو نامد ز روی اعتقاد   خون هر ابر دین و دین پیمبر داشتن
آنکه او را بر علی مرتضی خوانی امیر   بالله ار بر مینوان آنکه کفش قنبر داشتن
تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر ملک   زشت باشد دیو را بر تارک افسر
داشتن   چون نهال دین بباغ شرع حیدر در نشاند   باغبان زشت باشد
جز که حیدر داشتن   جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند   یادگاری کو توان در
روز محشر داشتن   از گذشت مصطفی و مجتبی جز مرتضی   عالم دین را نباید
کس معمّر داشتن   از پس سلطان ملک شه چون نمی‌باید روا   تاج و تخت
پادشاهی جز که سنجر داشتن   از پس سلطان دین پس چون روا داری همی
جز علی و عترتش محراب منبر داشتن   مؤلف گوید که در زمان تحریر این نسخه
شریفه خشتهائی که بر اطراف آن بقعه شریفه بود تعمیر و مرمت می‌نمودند اسامی
چند و تاریخ چند دیدم که منقوش بود و نیز در آن روضه عرش درجه در
خشتهای مبارک دیدم که اسم طغرل شاه از ملوک سلجوقیان است که در زمان
سلطنت سلطان سنجر پادشاه او لباس سلطنت پوشیده چنانچه در کتاب
حبیب السیر ذکر نموده و در زمان او خیرات و صدقات بسیار جاری شده و یکی
از مساجد عظیم شهر ری در زمان او بنا کرده چنانچه در کتاب مجالس المؤمنین
در احوال ری بیان نموده و وفات طغرل در شهر محرم سال ۵۰۵ و در این

صفحه ض

کاشیها

کاشیهای نفیس که از چینی بهتر و نفیس‌تر و باصفاتر است خطوطی بخط نسخ
و غیره نقش شده بی ترتیب و مشتمل بر اسامی مختلفه در بعضی نام سلطان
سنجر و بعضی ابن محمد طغرل خان و بعضی دستور خراسان ابی المعالی ابوالحسین
و بعضی الحسن علی بن محمد بن یحیی و بعضی العبد المذنب و بعضی الصدر العالی
و بعضی فی ریاسة الامیر السید الصدر الکبیر و بعضی ثناء آل اهل البیت
طاهر الموسوی و بعضی خمسمائه من الهجرة و بعضی در تاریخ ششصد و دوازده
و بعضی در تاریخ هفتصد و شصت و هکذا پس از اختلاف اسامی و اختلاف
تاریخ در اینها و عدم ترتیب بین آنها معلوم میشود که در اعصار ملوک
هر زمان که این روضه عرش درجه را تعمیر و مرمت مینمودند بانی بوده و نام
او تعمیر شده و تاریخ تعمیر نوشته شده و چند تاریخ معتبر نسبت بکاشیها
و تعمیر روضه عرش درجه را بشرف الدین ابوطاهر قمی که وزیر سلطان سنجر
بوده داده اند والله اعلم و در کتاب زینة المجالس که در سنه ۱۰۰۴ تالیف نموده
نقل نموده که جامع کامل التواریخ گوید که سبکتکین گنبد امام همام
حضرت امام رضا علیه السلام را خراب کرده و مردم را از زیارت منع میکرد شیعه
ممنوع نشده در خفیه و پنهان خود را بروضه جنان و اسکان بهشت نشان
رسانیده بزیارت آنحضرت شرفیاب میشدند تا شبی سلطان محمود حضرت اسد الله
الغالب و مطلوب کل طالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را در خواب دید که
اشاره بآن گنبد خراب کرده فرمودند تا کی چنین خواهد بود و صباح
آنروز سلطان محمود معمار را طلبیده بطوس فرستاد تا عمارتی که اکنون



بر سر قبر منور حضرت امام رضا علیه السلام بنا نهاده اند با تمام رسانیدند و پسر
عمید سوری خراسانی سرکار دار عمارت آن بوده و شیخ کمال الدین حسین خوارزمی
در ثواب بنا در شان خراسان فرموده نظم بکطواف در رش از قول رسول
ثقلین تا هفتاد حج نافله یکسان باشد انتهی کلامه و در تاریخ گزیده نقل
نموده که مشهد را سوری ابن معتز در عهد سلطان مسعود غزنوی حاکم
نیشابور عمارت کرده علامه مجلسی ره در کتاب تذکرة الائمه در احوال آن
سرور فرموده است و مرقد مطهر در سناباد طوس از ولایت خراسان باشد
که الحال بمشهد معروف سناباد ابن قحطبه محقر بوده است و بعضی از
پادشاهان دیالمه و آل بویه تعمیر مزار کثیر الانوار آنحضرت را نموده اند و آبادانی
و وسعت این شهر از الجایتو سلطان ملقب بسلطان محمد خدابنده ابن هلاکو خان
از ملوک مغول گذاشته و اول پادشاه شیعه سنی ترکان چنگیز خان بوده
گویند سلطان محمد خدابنده و سلطان غازان برادرش هر دو شیعه بوده اند
چنانچه در مجالس المؤمنین نقل نموده و سلطان محمد خدابنده پسر ارغون خان
ابن اباقا خان بن هلاکو خان بود و نسبت دادن سلطان محمد خدابنده را بهلاکو
خان با آنکه او جدش بوده نه پدرش باعتبار اشتهار هلاکو خان بوده
چنانچه این قسم نسبت بسیار است و معنی الجایتو فرخنده است چون در
وقت ولادة او که در بین سرخس و مرو بود جماعتی از تشنگی مشرف بهلاکت
بودند در آن وقت باران نافعی بارید و مردم بسبب او که این سعادت روی

نمود فرخنده شدند لهذا ملقب بالجایتو شدند و دیگر آنکه در زمان
دولت او تمام رعایا و برایا خوشنود و معمور و در رفاه بودند تا آنکه
و بعد از چند سطر فرموده و از زمان الجایتو سلطان تا ایام خروج سلاطین
صفویه اکثر پادشاهان شیعه بودند که تعمیر عمارات این بقعه متبرکه را
مینمودند خصوصاً سلاطین صفویه و آل سنجر و آل بویه و غیره و تجدید
عمارات آن بقعه مطهره میرزا امیر تیمور کورکان و میرزا شاهرخ ولد او نیز نمودند
و آنچه ظاهر میشود امیر تیمور شیعه بود انتهی کلامه و در بعضی از کتب
تواریخ نقل شده که در زمان سلطنت چنگیز خان پسر او تولی خان بعد از آنکه
نیشابور را قتل و غارت نموده بود بطرف طوس توجه نمود و اهل مشهد
مقدس رضوی را بعد از قتل و غارت تمام طوس چنان کشت و بست نمود که قلم
یارای تحریر آن ندارد و بقیه اهل ارض فیض قرین از صدمات این بی دین
قرین درد و الم و منقلب بسیار کردیدند و عبارت مورخ اینست فلما
فرغوا من امر النیشابور عودوا الی الطوس و فعلوا بها کذلک ایضا و
خربوها و خربوا المشهد الذی فیه قبر علی بن موسی الرضا و الرشید حتی جعلوا
الجمیع خرابا ثم ساروا الی هرات بعد از این قتل و غارت و خرابی که در
زمان تولی خان کردید سلطان محمد خدابنده که بواسطه ارشاد و توجه علامه
حلی اعلی الله مقامه فی الجنه شیعه باخلاص کردیده بود بنای تعمیر این
ارض فیض قرین نمود و این شهر مجروح به توجه و توفیق آن همایون بالکل
دیگر قرین عمارات و منازل زائرین و مجاورین کردید لیکن سکنه و مجاورین

قلیلی بودند و بعد در زمان امیر تیمور گورکانی جمعیت این شهر بیشتر گردید
انتهی کلامه و در بعضی از کتب معتبره و بحر الانساب نقل شده که چون
پادشاهی با امیر تیمور قرار گرفت شهر طوس را خراب کرد و ساکنان او را به بنا باد
آورد و در آنجا ساکن نمودند و در دولتی که شاهرخ بن امیر تیمور در هرات
بر سریر سلطنت قرار گرفت زوجه او گوهرشاد بیگم آغا پسر ارجمند خود
بایسنغر میرزا را فرستاد که بتعمیر روضه منوره پردازد و دار الحفاظ و دار
السیاده و مسجد را نیز بنا نماید و او در نهایت متانت و استحکام باتمام
رسانید و بجهت خدمه مسجد موقوفات تعیین نمود و بعد از آن سلطان
حسین میرزا بایقرا نیز اضعاف عمارات را زیاد و وظایف و موقوفات ائمه
و هر یک از سلاطین خراسان در عمارات و آبادی و اسباب روضه منوره
و بلده طیبه می افزودند تا اینکه عبد المؤمن خان کافر کیش با طایفه ازبکیه
بداندیش روضه منوره را غارت کردند قنادیل و شموع و ظروف و
فروش را بیغما بردند و شهر را خراب و ویران و اهل آنرا مقتول نموده و
بقیه را بقید اسیری مقید نموده ببلاد ترکستان بردند و بزودی خداوند
از او انتقام گرفت و بسخت ترین وجهی بجهنم واصل شد انتهی کلامه و در
کتاب معتبری نقل نمود که تا توفیق ربانی پادشاه مغفرت پناه رضوان خوابگاه
جنت مکان شاه عباس موسوی صفوی را بر آن داشت که در تعمیر و عمارت
و تزیین و تنسیق روضه عرش درجه و بلده مشرفه کوشید و پیوسته
همت عالی بر آن میگماشت تا آنرا از پیشتر بهتر و معمورتر گردانید

و اکنون

واکنون که سال هزار و صد و بیست و شش هجریست امر سلطنت و
کامکاری اولاد و امجاد آن پادشاه جنت مکانست مشهد مقدس از
برکت حضرت امام رضا علیه التحیه و سعی و اهتمام سلاطین خاقان نشان
از شهرهای اعظم شده و بمدارس و اسواق و مساجد و ابنیه و عمارات
عالیه و حدایق و بساتین و قری و مزارع از حد افزون و بوفور نعمت و
افزونی میوهای لطیف و کثرت خلایق بتخصیص علما و افاضل مشحون و
موصوف گردیده و بمشهد مقدس معلی موسوم است امید که حق تعالی
آنرا از آفات بلیات مصون و محفوظ و محروس دارد که یوما فیوما
عمارت و آبادی آن متزاید باشد انتهی و در کتاب مجالس المؤمنین قاضی نور الله
نقل فرموده که در تاریخی که عبدالله خان اوزبک مشهد مقدس را محاصره
نمود یکی از فقهای مشهد مقدس کتابتی بخان مذکور نوشته حاصلش
اینست که جناب خان و لشکریان ایشان بچه حجت و دلیل و برهان محاصره
مشهد مقدس و استیصال مردم آنجا که اکثر ذریه حضرت پیغمبرند بر خود
حلال ساخته اند و دست نهب و تاراج و قتل بر جان و اموال و
مزارع مردم و اوقاف سرکار فیض آثار گشاده اند چون این کتابت بخان
مذکور رسید با فاضل ماوراء النهر که ملازم رکاب یعنی انتساب
بودند و فتوی باباحت قتل و غارت اهل مشهد داده بودند گفت که
جواب کتابت اهل مشهد را بنویسید و ایشان جوابی مشتمل بر وجوه فاسده
و دلایل کاسده در بیان اباحت خون و مال اهل مشهد مقدس رقم

نموده بایشان فرستادند چون نوشته اهل ماوراء النهر بنظر مولانا محمد
ابن فخر الدین رستمداری که خادم روضه رضویه مدتی بعضی زمان در
آن آستانه ملائک پاسبان بود رسید نامه نامی مشتمل بر رفع تمامی دلایل آن
افاضل نوشته فرستاد و جمیع آن نامه را که مشتمل بر ادله داله بر حقیت
مذهب تشیع و بطلان مذهب اهل سنت است مرحوم قاضی نور الله در مجالس
المؤمنین نقل فرموده و عنقریب در موضع خود انشاء الله ذکر خواهیم نمود
چون آن نوشته بنظر خان مذکور رسید نظری اجمالی در آن انداخته بافاضل
مذکورین امر فرمود که جواب نویسند و چون ایشان بعد از مطالعه خود را
از نوشتن جواب آن عاجز دیدند در جواب خان گفتند که گفت و شنید
با این مردم موجب ضعف اعتقاد دیگران میشود بنابرین باید که آیات قرآنی
که در آن نامه نوشته شده بمقراض ببرند و ورق باقی را در نظر حاضران
بسوزانند و بگویند که سخنان این طایفه قابل جواب نیست و آخر چنان کردند
و بقهر و غلبه شهر را گرفتند و در کتاب سلسلة الرضوان نقل نموده که
یکی از اهل شهر تفنگی بجانب عبد الله خان انداخت لیکن باو آسیبی نرسید
آن شقی در غضب شده حکم بقتل همه نموده و اینقدر از مردمان کشته شدند
که در روضه عرش درجه خون چون سیلاب جاری شد تا اینکه زن و مردی
که باقی مانده بودند در اطراف آن شقی بفریاد و ناله بر آمدند که ما را
بحضرت امام رضا ببخش و بر ما رحم نما آن شقی گفت هرگاه دو شیشه پر از آب
نمائید و از بالای مناره بیندازید و نشکند من اعتقاد بامام شما بیاورم

بهم

چنان نمودند و شیشه‌ها شکستند و آن قتل برداشتند اهل زمین قتل
گاه مقتول شده بودند و عیدگاه را هنوز نگشته بودند لهذا این زمین بقتلگاه
و این زمین بعد گاه مشهور شد و هزار بار از اموال موقوفات آستان در آن
اشقی بغارت بردند در کتاب ناسخ التواریخ در نسبت بقتلگاه در جلد احوال
امیرالمؤمنین علیه السلام در اقسام خطها نقل نموده که حضرت امام رضا علیه السلام
قرآنی بخط مبارک خود عنایت فرموده دادند و بغلگاه را از او گرفتند این عاصی زمانی
که در دار الناصره طهران بودم بمرحوم لسان الملک مؤلف کتاب مزبور عرض نمودم
که عبارت بغلگاه نباید باشد فرمودند بغلگاه ضبط بود در نسخه اصل
نقل نمودم و تغییر ندادم و شاید بغلگاه غیر از قتلگاه باشد العلم عند الله
مؤلف گوید آنچه از تتبع کتب تواریخ بمطالعه ظاهر میشود این مطلب حاصل
میشود که بعد از بنا حمید بن قحطبه در زمان سبکتکین این قبه مبارکه خراب شد
و بعد از این در زمان سلطان محمود پسرش آباد شد و باز در زمان سلطان سنجر
قصبه کوچکی بنا شد و در زمان چنگیز پسر او تولی خان شهر را خراب و ویران نمود
و اساس و قنادیل از روضه منوره را غارت نمود و باز در زمان الجایتو سلطان
محمد خدابنده آباد و معمور گردید و باز در زمان عبدالله خان اوزبک نابکار
شقاوت آثار اهل آن بلد فیض آثار را اذیت و آزار مینمودند تا اینکه شاه طهماسب
شهر مبارک بتصرف در آورد و آن اشقی را فراری نمود و موقوفات بسیاری آن
پادشاه مقرر فرمود و باز آن اشقی شهر را گرفت و مردم را اذیت و آزار مینمود این
ارض فیض قرین بتصرف آن سید بن میآمد و شاه طهماسب چون توجه بآن شهر مینمود

از ترس آن پادشاه مرحوم فرار مینمود و آن سید بن خرابی بسیار مینمود و باز فرار
میکرد و دفعهٔ دیگر در زمان شاه عباس اول بود که عبدالمؤمن خان اوزبک
شهر را گرفته اهل آن را مقتول نمود و مرحوم قطب شاه دکنی الماسی بقدر بیضه
مرغی پیشکش آستان عرش نشان نموده بود انشقی او را بغارت برد و در تاریخ
عالم آرا ذکر نموده که آن [illegible] زمانی که شاه عباس پیاده از اصفهان
موافق نذری که نموده بودند از اصفهان در مدت بیست و هشت روز مشرف شدند
بعضی از خواقین اوزبکیه برسم تحفه و پیشکش آن الماس را بشاه عباس
هدیه نمودند بعد از اطلاع شاه بر اینکه آن الماس از سرکار فیض آثار آن
حضرت است بتجویز بعضی از عدول المؤمنین حکم فرمودند که آن را در استنبول
بقیمت معتبری بفروشند و پول آن را بمشهد مقدس آورند و املاک
مرغوب بجهت آن روضه عرش درجه ابتیاع نمودند که منافع آنها در مصارف
آن روضه عرش درجه مصروف گردد بار دیگر عبدالمؤمن خان اوزبک نهب و غارت
بسیار نمود و سر طوق گنبد مبارک را که شاه طهماسب پیشکش نموده و منسوب
ساخته بود در بود و نفایس آن روضه عرش سریر را ببخارا برد و قتل و غارت
عظیمی نمود چنانچه ذکر شد و بین او و شاه عباس رسائل مراسله شد چنانچه در
کتب تواریخ صورت مراسله و جواب شاه عباس مسطور است و اندک زمانی رفت
که شاه عباس این خبر را شنید و بسمت روضه عرش درجه توجه نمود انشقی بجانب
هرات فرار نمود و شاه عباس او را تعاقب نمود و از هرات نیز فرار نموده زمانی
چند نکشید که انشقی را طایفه اوزبکیه پاره پاره نمودند بدار البوار روانه شد

واین دفعه که شاه عباس بمشهد منور مشرف شد خادمی باکرهٔ روضه عرش
درجه را خود تقبل نمود خود نفس نفیس شمعهای روضه رضویه را با گلگیر
خدمت می‌نمود و باز باصفهان مراجعت فرمود و خبر قتل اشقی در سال هزار
و شش بشاه عباس رسید و ضیاء الدین کاشی در این باب چنین گفته

نظم

لله الحمد که خان توران مرد و شورش بخراسان افتاد چرخ در تربیت زاده
او در غلط بود و پشیمان افتاد اوزبکان تیغ کشیدند بهم ماوراء
النهر بسامان افتاد شعلهٔ آتش چنگیز نشست سیل این جلد زجریان
افتاد عاقبت مملکت چنگیزی بکف خسرو ایران افتاد بیت اینده
زهر مصراعش رمز تاریخ نمایان افتاد شعله بر خواست چه از آتش
شه عالم مشرف توران افتاد و آنچه از کتب تواریخ معلوم می‌شود شاه عباس
چند دفعه بروضه عرش درجه حضرت امام رضا علیه التحیه مشرف گردید و در سال
هزار و ده از هجرت بقصد زیارت آنسرور پیاده از اصفهان باین روضه فیض
قرین مرحله پیما گردید چنانچه در تاریخ عالم آرا و در وسط گنبد مبارک آن
سرور این مطلب را بخط جلی منقوش نموده اند که ماشیا علی قدمیه من دار
السلطنة اصفهان الی زیارة هذا الحرم الشریف و بعد از حصول شرف
مخارج تعمیر و تذهیب آن گنبد مطهر منور مقدس را از مال خاصه خود
هدیه نمودند و در سال هزار و شانزده از هجرت طلاکاری گنبد منور را
تمام نمودند و بعد مقرر فرمودند که معماران سنمار فن صحن مقدس را
وسیع نموده و مدارسی که اهل خلاف در آن زمین بنا نهاده و منزل

داشتند

داشتند بر طرف سازند و حجره و وثاق از برای نزول و مکان اهل و عاق
آماده نمایند و بمقتضی و طهّر بیتی للطائفین و العاکفین آستان زمین هشت
آیین محل مرور و عبور و ورود طلاب و شیعیان اثناعشری که بجهد و بپیوسته
بعبادات و نقبادات معبود حقیقی که هی والله روضة من ریاض الجنة از بیت ترین
مدارج او است خارج سازند و نیز مقرر فرمودند که نهر عظیمی که منبع
جریان آن از هشت فرسنگی مشهد مقدس رضویست از وسط صحن بهشت
آیین جاری سازند تا از نسیم عطر بیکرانش دماغ جان ساکنین آن ارض
فیض قرین معطر گردد و آن نهر فرات مثال را که هر ابله از ذوق ذائقه آن
بهره ور است صد قنات خریده کرده اند و وقف بر مصارف روضه رضویه علی
مشرفها الآلاف السلام و التحیة نمودند و بحمد الله تعالی تا در این عصر نیز آن نهر
جاریست و از کتاب تاریخ عالم آرا چنین معلوم میشود که آن پادشاه عادل
و دادگستر هر آنچه را که مالك بود از خزاین صامت و ناطق که تصرف شرعی
در آنها داشت کل نهارا وقف بر چهارده معصوم علیهم السلام
نمود و بخط مبارك جناب شیخ بهائی علیه الرحمة وقف نامچه معتبری
نوشتند و مکرر این کلام امیر فرمودند که آنچه من دارم حتی این دو
انگشتر که در دست دارم وقف است و از کتابخانه مبارکه آنچه مصاحف
و کتب فقه و احادیث و تفاسیر داشتند وقف روضه رضویه علی
مشرفها الآلاف السلام و التحیة نمودند و از اصفهان باستانه مقدسه ارسال
فرمودند و عبارت مورخ این قسم است که چون قیمت تملکات آنها بون

اعلی که رقم وقعیت بران کشیده زیاده از آن بود که مقومان بابصیرت
و اندیشگان باخبرت و فکرت پیشه خیال و تصور آن نماید لهذا
زبان قلم از اظهار آن فراموشی گزید اگرچه سابقا مورخین بوده در این
باب حکایت سابقا فرموده بودند والعلم عند الله و کتیبه الله ویردیخان
که پیوسته مدرس علمای والا مقام و معبد عباد و مروجین اسلام
میباشد و شکوه و جلوه و طرح بنای آن بقعه مبارکه بقسمی جلوه نما
که در هیچ بقعه و مکانی باین صنعت و عمل از خط و کاشی چینی و نمای
مرقع و سنگ ازاره مرد منظر نیامده و در شکل جمیع بقعات اگر دیده و کیفیت
بنای آن بقعه مبارکه اینست که مرحوم الله ویردیخان در زمان سلطنت شاهنشاه
جنت جایگاه شاه عباس صفوی اعلی الله مقامه و رضی الله درجته در
فارس بیگلربیگی بود بواسطه نیکی طینت و فطرتی که داشته همیشه به خدمات
شایسته سرافراز میشده تا آنکه معلوم رای مبارک گردید که شخصی
کافی و در مرتبه چاکری قابل همه قسم مراحم ملوکانه است حکم باحضار
او شده بپای تخت خلافت که دار السلطنه اصفهان باشد شرف فراز
گردیده و بمرحمتهای ملوکانه مفتخر و مباهی بوده تا اینکه بعد از خدمات
شایسته گوی سبقت از همگنان خود ربوده بمرتبه رسید که اسم اتالیق
داشت ولی معنی صدارت در اختیارش بود تا اینکه ملهم غیبی او را
برین باز داشت که محل دفن و مقبره در جوار این قبه منوره متبرکه بجهت
خود بسازد یکنفر از محارم خود با معمار اصفهانی بمشهد مقدس

فرستاد مبلغ کرانی برای این بنای عالی معین نموده در سنه هزار و
سیزده بنای این بقعه را نموده در سنه هزار و بیست و یک با تمام رسید
و در این بنا سنه هزار و بیست و در این بقعه متبرکه مدفون گردید
و در زمان شاه سلیمان صفوی در سال هزار و هشتاد و چهار زلزله عظیم
در ارض اقدس رضوی واقع شد بقسمی که شکستی در گنبد منوره بهمی
واقع گردید و اکثر خشتهای طلا کتناثر النجوم من السماء از گنبد حضرت
شمس الشموس متساقط گردید و مرحوم شاه سلیمان صفوی موفق گردیدند
تمام آن گنبد منوره را در سال [illegible] و تشر تعمیر و مذهب نمود
چنانچه بمطلب زبان ترجمه گنبد منوره منقوش بباشد و کاشی شر
شاهو پر دنجا و حمد [illegible] دررش شاه سلیمان با تمام شد چنانچه
در بحث موقوفات خواهد آمد و در اخر حجج از جناب سید مرتضی رضی الله
عنه نقل میفرماید که خداوند عالم جمیع قلوب را مایل و ملهم بمحبت و مودت
ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم من الملک الاکبر فرموده و در جمیع نفوس
تعظیم و تبجیل آن بزرگوارانرا غرس فرموده و تا اینکه از او پراکنده و ملهم
مختلفه زاد دند بزیارت قبور ایشان توجه مینمایند و آن عتبات عالیات را
زیارت مینمایند و اموال بسیار در راه زیارت ایشان انفاق مینمایند و بعد از
این از جناب سید مرتضی ره نقل میفرماید که جماعت بسیار که نمیتوانم آنها را
احصی نمایم بمن خبر دادند که اهل نیشابور و اطراف و نواحی آن شهر بزیارت
حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف میشوند با مالهای بسیار و هدیه

حیا توصیف مینماید
با انکه ایشان
صح

واسباب که در این سفر انحراف از مذهب دارند یعنی شیعهٔ اثنا عشری نیستند
مؤلف گوید جناب سید مرتضی از ملل اهل نیشابور در زیارات این سرزمین
تعجب میفرمایند چون از برکات سلاطین صفویه و قاجاریه انار الله برهانهم
ملاحظه و مشاهده نماید که ارض فیض قرین از کثرت ورود زائرین از
اقصی بلاد ایران و اذربایجان و توران و هندوستان و جمیع بلاد شیعیان
و دوستان بمقتضی حدیث فوج ینزل و فوج یصعد که در حق ملائکه
زائرین آن مشهد وارد شده در مقام ظاهر نیز از کثرت ورود زائرین و واردین
در آن روضهٔ عرش قرین جا و مکان بر ساکنین آن محفل هدایت قرین تنگ
شده و از وفور نعمت و وسعت ثانی اثنین جنات النعیم و فردوس برین گردیده
خصوص زحمتها و کوششهایی که سلطان سعید و خاقان شهید آقا محمد خان شاه
در تسخیر مملکت خراسان و تعمیر مشهد مقدس سلطان خراسان نمود و از لوث وجود
مفسدین و ظالمین پاک فرمود و همچنین سلطان سلیمان نشان فتحعلیشاه قاجار
انار الله برهانه مدت چند سال در اوایل سلطنت زحمتها کشیدند و بعساکر
منصوره صرف دفاین و خزاین نمودند تا اینکه بند برات بسیار و کوشش علمای
اخیار سیما جناب عالم ربانی و فقیه صمدانی میرزا مهدی مشهور بشهید ثالث رفع
الله درجته که در وقت افتتاح مشهد مقدس شهید گردید چنانچه کیفیت
شهادت ایشان در بعد ذکر خواهد شد این ارض اقدس و مشهد مقدس
بتصرف عساکر منصوره در آوردند و صحن جدید که در پایین پای مبارک
آن امام شهید واقع است اولاً باغی بود و قدری از مزرعات و خانات و دکاکین

در آن واقع بود که خود در اول ورود بارض اقدس در آنجا اول بمکتب
میرفتم و بامر سلطان معدلت بنیان فتحعلیشاه قاجار طرح این صحن فلک
مقدار را ریختند و بنا حجرات علی و اسفل نهادند و در زمان تولیت
مرحوم حاجی میرزا موسیخان بتعمیر و تزیین و کاشی کاری آن از موقوفات سرکار
فیض آثار فرمودند و در طلا نمودن ضریح مقدس که در سمت ما بین
پای انور و ضریح مقدس متصل است از هدایا و تحف پادشاه
معدلت بنیان است و پنج عدد قندیل طلا که هر یک با ضیا و بهاء پنج من
تبریز طلا بود که در فوق ضریح مقدس مطهر منور معلق بود از هدایا
و تحف خاقان سعید و شاه شهید آقا محمد خان شاه قاجار بود که در زمان
محاصره ارض فیض قرین اشرار و فجار سه قندیل را بغارت بردند و دو
قندیل دیگر را قبل از محاصره ارض فیض قرین بسرقت ربوده بودند و
صحن عتیق از بناهای مرحوم میر علیشیر است که در زمان آن مرحوم بنا نموده
بودند و دخول و خروج از آن صحن مبارک از آن حجره که حال دربانان
روضه عرش درجه است و حجره مقابل آن واقع بوده است و صفه میر علیشیر
حال در ایوان طلا مشهور است و مسموع شد اولا احداث و جریان نهر
شاهی را که حال از وسط صحن مقدس میرود میر علیشیر احداث کرده
والعلم عندالله و بقعه مبارکه در اطراف پایین پای مبارک آن معمر زمین
و آسمان و فریاد رس مظلومان واقع است و مشهور است بکتابخانه حال در کتب
سیر و تواریخ نشانی از آن ندیدم مگر اینکه جابجا البوس در زمان حاجی میرزا



جعفر طیب طیّب الله عیشه مذکور نمودند که حاتم خان اصلش از
طایفه چول خانقزانی بوده و در عصر یکی از سلاطین صفویه بیگلربیگی
مرو شاهجهان بوده و بنای عظیم و جلیل بوده و این بقعه مبارکه از بناهای
اوست و مرقد او در تحت این بقعه میباشد از مورخ معتبری شنیدم که
حاتم بیک امین الدوله شاه عباس بود و از اهل اردوباد این بقعه را
بنا نهاد و احتمال میرود که این بقعه که حال محل مزار است بکشیک خانه
(چون) بنا که این بقعه را حاتم بیک اردوبادی امین الدوله بنا نموده باشد
مردم را کنبد حاتم خانی میگویند یا این بقعه را جمع بین کلام میرزا محمد
کلام مورخ که از تمام از افضل نمود باین قسم میشود والعلم عند الله
و ایوان صحن عتیق که متصل بتوحیدخانه مبارکه است پادشاه جهان نادرشاه
افشار در زمان امارت و ایالت خود طلا کاری و باضیا نمود و سنگهای
مرمر تحت بقعه منوره را از اذربایجان مقرر فرمودند که در این بقعه
عرش بنیان حمل و نقل نمایند و تحت بقعه منوره را مفروش سازند
و سقاخانه وسط صحن مقدس عتیق که از یکپارچه سنگ مرمر است از
هرات مقرر فرمود که بیاورند و در آن صحن فیض بنیان منصوب سازند
و از مزرعه دهشک آنچه را که ملک خاص او بود وقف بر مصارف آن
سقاخانه مبارکه نمود که کل مزرعه مزبور بیست زوج است و موقوفه نادر
شاهی چهارده زوج و ثلث است و موقوفه حاجی علی اکبر یکی بر زوار آستانه
مبارکه دو زوج است و ملکی مقرب الخاقان حاجی معتمد الدوله و غیره

مزرعه

سه زوج و دو ثلث است و گلدسته طرف ایوان عباس نیز از بنای خاقان
شاه است که در فصل زمستان در مدت چهار روز مقرر فرمود که ناری
و مذهب نمودند بسبب مطلبی که در تحت قبه عرش درجه نزول نموده بود
و وقایعی چند ماند در روضه عرش درجه در ایوان طلا مطلب آورد
شد و همه جا توقف فرمودند و اسباب تمام از آنچه معماران لازم
خواستند فرمودند و چهار روز از آن شاه مهلت خواستند که تمام
نمایند و تمام نمودند با مذهب غیر در نهایت خوبی و محکمی و دارالسعادة
مبارکه که از بقعات و امکنه شریفه آن قبه عرش درجه نسبت بخاطر
دارد که قبل از بنای صحن جدید آن مکان شریف قطعه زمینی بود و پنجره
بزرگ آهنین منصوب بود آن پنجره در آخر کشیکخانه خان که حال صفه
کوچکی است واقع بود و در آنجا مداحان مدح و منقبت میخواندند و بعضی
ایام در پشت آن پنجره روضه خوانی مینمودند بعد از بنای صحن جدید
پنجره آهنین را برداشتند و از برای ورود در بیت سطح ایوان طلای
صحن جدید بروضه عرش درجه شرف بنا مبشدند و در سال هزار و دویست
و پنجاه و هفت مرحوم جنت نشان آصف الدوله الله یارخان که از بزرگان سلسله
قاجاریه بود آن مکان شریف را بنا و تعمیر فرمودند از مال خاصه خود و چهل
چراغ بزرگی در وسط آن بقعه شریفه برقرار فرمودند که از هر شاخه چهل
چراغ نام شریف است ظاهر و روشن است و آن بقعه شریفه را مسمی بدار
السعادة نمودند و حال تحریر که سال هزار و سیصد و یکست چون مرقد

مود مرحوم جنت‌مکان میرزا ابرهیم خان امین السلطان در آن بقعه متبرکه
واقع گردیده لهذا ولد ارجمند و مقرب الحضرت الخاقان و منبع الفیوضات
والاحسان و مصدر الخیرات و المبرات جناب السلطان میرزا علی اصغر خان امین
السلطان موفق بتوفیق عظمی گردیده مقرر فرمودند که در و دیوار و سقف
و جدار آن معبد فلک مقدار را بقطعات آینه‌های بلورین و پارچه‌های زجاجیه
رنگین لامع و درخشنده سازند و انوار باطنش بمفاد الظاهر عنوان الباطن
از پرده خفا بعرصه بروز و ظهور جلوه دهند و زمین آن بقعه عرش
مکین را با تحت قبه خاتم خان بسنگهای ضخیم مرمر چون سد اسکندر مصقول
و باصفا نموده که روحانیان ملاء اعلا در وقت هبوط بزیارت حضرت
شمس الشموس و انیس النفوس بمقتضی فوج ینزل الی زیارته و فوج یصعد الی
یوم ینفخ فی الصور را انسوت احصه غبرا که توجه بحضرت انیس النفوس نمود
مانوس و هم‌عنان گردند و از فیوضات و درجات ثواب ایشان را امکان فیض بینا
بهره‌ور و کامیاب باشند و شاید از اجتماع ایشان را امکان فیض بینان
از ذکر تسبیح و تقدیس و تحمید و تهلیل روحانیان ملاء اعلی مضجع والد جنت
اشیانش نور علی نور و محل نزول رحمت و عطیات حضرت غفور گردد و بمضمون
و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب قلب شریفش نورانی و باصفا
و چون آیینه جهان‌نما بمفاد اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله گردد
و در زمان دولت سلطان سلیمان‌نشان و خاقان معدلت‌بنیان محمد شاه
قاجار که تولیت وضع عرش درجه را موکول فرمودند بجناب شریعت‌آثار

حاجی میرزا موسی حشره الله تعالی مع سید الانس والجان برادر مرحوم
مغفور جنت‌نشان میرزا ابوالقاسم قایم‌مقام که سلسله نسب ایشان بحضرت
سید الساجدین و فخر الزاهدین و آدم آل طه و یس علی بن الحسین علیهما السلام
چنین میباشد میرزا ابوالقاسم بن میرزا عیسی بن میرزا ابوالفتح بن میرزا ابوالفخر
بن میرزا ابوالفخر بن سید رضا بن روح الله بن سید قطب الدین بن سید
بابا زید بن سید جلال الدین بن سید بابا بن سید حسن بن سید حسین
بن سید محمود بن سید نجم الدین بن سید مجد الدین بن سید فتح الله بن سید
روح الله بن سید نیک الله بن سید عبد الله بن سید محمد بن سید عبد
المجید بن سید شرف الدین بن سید عبد الفتاح بن سید علی بن سلطان
سید احمد بن سید محمد بن سید حسن بن سید حسین بن علی اصغر بن
امام زین العابدین علی بن الامام الهمام ابی عبد الله الحسین بن امیر
المؤمنین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب صلوات الله و
سلامه علیهم اجمعین حسب این نسب را می‌رسد که فخر نماید بر جمیع اقران
و امثال خود و تمثل جوید بقول فرزدق شاعر نظم اولئک آبائی
فجئنی بمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجامع و از جمله نعمتهای که این سلسله
جلیله عظیمه دارا میباشند که احدی از اهل روزگار در هیچ شهر و دیار
بآن نعمت عظمی و عطیه کبری مستفیض نیستند وجود خاتم مبارک جناب
سید الساجدین علی بن الحسین علیه السلام جد بزرگوار ایشانست در این
سلسله جلیله که نقش مبارک آن خاتم هر درد را دوا و هر مرض را شفا است

و پیوسته رنجوران و علیلان از نقش انگشتر مبارک دردهای خود را دوا
و مرضهای صعب را شفا مینمایند و از جمله کرامات آنست که دو دفعه آن انگشتر
مبارک گم و ناپیدا شد یکی در سفر مکه در منزل کهن آن انگشتر مبارک از خود ناپدید شد
وقت غروب عربی از بیابان پیدا کرده بود و بجناب جنت مآب حاجی میرزا
موسی خان مکان انگشتر مبارک را نشان داد و سفارش نمود که این انگشتر مبارک را
هر کس لایق نیست و هر جا اهالی اهل آن نیست که با بسیاری ناپدید شد
دیگر کسی اثری نیافته بود دفعه دیگر در زمان تولیت روضه رضویه سید
نسبی مقروض بود بیشتر کرده بود در عالم رؤیا حضرت امام رضا علیه السلام باو
فرموده بودند که برو نزد جناب حاجی میرزا موسی خان و بگو از زبان من که قرض
تو را تماما ادا نماید و هرگاه در ادا تامل نماید و صدق قول تو را باور یقین نباشد
بگو خاتم جدم مبارک مطهر شما در میان کلام الله در میان فلان طاقست جناب
سید بعد از تبلیغ رسالت باو نشان کمال فرح و سرور بر جناب خان خلد مکان
رو نموده قرض سید مزبور را بالتمام ادا فرمود و جمیع اوقات جناب در
زمان تولیت خود همیشه در رتق و فتق امورات کلی و جزوی آن بقعه عرش درجه
مصروف میشد و از سعی جمیل و بذل جزیل آن مصدر خیرات و مبرات در سرکار
روضه علیه آن اشرف کاینات هشت باب کلی از خیرات صدقات مفتوح شده
که با انفتاح هر یک از آن انفتاح هشت باب از ابواب جنانست از آن جمله قرار داده
الشفا مبارکه است که همیشه اوقات جمعی بساختن دوا و غذا در آن مکان مبارک
مشغولند که رنجوران و مریضان و علیلان از غربا و زوار و مجاورین ارض

بعض فیها

فیض قرین بدستیاری کارکنان محفل شفا قرین از طبیب و ناظر و کحال و جراح
و بیماردار و پرستار و حافظ و معین در مقام ظاهر نیز علاج امراض و
اسقام خود نموده بعد از صرف دوا و غذا از شفاخانهٔ با من اسمه دوا
و ذکره شفاء شفا یابند و دیگری قرار مطبخ سرکار فیض آثار است که همیشه
اوقات در آن مکان مبارک جمعی کارکنان و طباخان مشغول ساختن اطعمه
و اشربه میباشند که اکثر از فقرا و مساکین از صادر و وارد این ارض فیض قرین
که بشرف عتبه بوسی آنحضرت مشرف میشوند بانواع مطعومات و مشروبات
بمیزبانی برخی از عدول و ثقات صلحاء بهره ور شوند و دیگر انجا سقا
خانه طلا است که در محوطهٔ صحن مقدس رضوی واقع است و همیشه اوقات
سقایان چابک دست بر یبها و استرها مانند دو ابهای خوشگوار حمل
و نقل نموده و در حوض بزرگی که از یکپارچه سنگ مرمر است و در آن سقا
خانه مبارکه منصوبست عمله از آن ماء معین نمود که تشنه کامان
رفع عطش خود نمایند و دیگری مکتبخانه اطفال سادات علوی است
که در صحن مقدس رضوی واقع است و در آن مکان مبارک همیشه اوقات جمع
کثیری از اطفال سادات یتیم پریشانحال را بتعلیم معلم رئوف و مهربان
ذات معالم و سنن و احکام و قرآن میاموزند و جمیع لوازمات ایشان را
از ماکول و مشروب و ملبس از مصارف مقرره آنحضرت بحال ان میشود و دیگر
جریان نهر عظیمی است که از وسط صحن مقدس دائما جاریست و دیگر
اعطای زاد و راحله بمحتاجین و مضطربان از زائرین است خصوصا زائرین

که از عتبات عالیات و حله و بحرین بعتبه بوسی آنحضرت عالمین مشرف شوند
که همیشه اوقات در سنگینی و اغاثت ایشان تماما یحتاجون فی بعضهم لزیارة الروضة
الرضویة و عودهم الی منازلهم و اوطانهم المالوفة علی تفاوت طبقاتهم و مراتب
درجاتهم کما و کیفا نموده و آنچه قرار مصارف مقرره انها است بعمل میآورند
و اعظم از همه تعمیر این صحن مقدس رضوی و گلدسته منوره و عمارات بقاع
از روضه خلد برین است که همیشه اوقات بنایان ماهر و کارکنان قابل در کارند و
چون بعوام علوی لاینقطع کرم مدد فرمایند و آنچه در ازمنه سابقه در بوته
و انهدام بوده تجدید و بنا مینمایند و اعظم از همه انتظام امورات خدام والا
مقام این آستان عرش نشان و فراشان و الاثان از بهشت عدن جاودان و حافظان
و قاریان کلام ملک منان انجمن هدایت بنیان و مؤذنان و کفشداران و بابان در
صحن مقدس این امام انس و جان است که همیشه اوقات هر یک از ایشان بخدمت
موظفه خود برقرار و ساعتی از خدمت غافل نیستند و امورات ایشان
کما کان از وجوهات مقرره و موقوفات مطلقه علی حسب احوالهم و مراتب خدماتهم
منتظم و برقرار است و در هر شب از شبها جمعی کثیر و جمی غفیر که نوبت خدمت آستانه
عرش درجه در آن شب با ایشان متعلق است در ایوانان صحن مقدس رضوی از مطبخ
سرکار فیض آثار انواع مطعومات و مشروبات و ماکولات در کشیک خانه مبارکه
خاص مینمایند و مجلسی مانند خلد برین بحلیه و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ
الاعین آراسته نموده که خدام آستان عرش نشان روضه رضویه بعد از
صرف طعام مشغول خدمت موظفه خود شوند و جمیع اینطریقه سنیه

در جمیع لیالی و ایام و شهور از فیض همت آنجناب برقرار و مستدام است
بعد از رحلت آن بزرگوار ابناء غدار که در اوایل سال هزار و دویست
و شصت و دو بود چند زمانی اشرف نعاج المعتمرین مخلی بر بود و در بجوی
خان جنت میرزا عبدالله خوئی بحکم مسند آرای تولیت آن روضه عرش درجه
منیف سرافراز گردید و بالاخره در اوایل محاصره ارض اقدس که در سال
بود او را اشرار و فجار در درب مسجد جامع مقتولش ساختند و بعد از قتل
او اشرار و فجار که با پادشاه مغفور بنای طغیان و سرکشی داشتند اساس روضه
رضویه را بغارت بردند و آنچه حلی و حلل و قنادیل طلا و نقره که بمرور ایام
اهل اسلام پیشکش آن دار السلام نموده بودند بغارت بردند و درب طلا
روضه عرش درجه و درب مرصع ضریح مقدس را نیز غارت نمودند بلکه
آنچه غله و دانه که در انبار سرکار فیض آثار بود بتاراج بردند تا اینکه سلطان
زمان و خاقان معدلت بنیان حضرت ظل الله تعالی برهانه ناصر الدین شاه قاجار
بر اورنگ سلطنت در سال ۱۲۶۴ قرار گرفت و بعساکر منصوره فتح ارض
اقدس نموده اشرار و فجار را تادیب نمود و ارض اقدس را امن و امان فرمود
و در سنهٔ [illegible] از هجرت تولیت روضه رضویه بسرکار میرزا فضل الله وزیر نظام
دولت علیه موکول فرمود و در زمان تولیت ایشان بسبب تایید حضرت
سلطان ادام الله دولته با وجود یکه زمان قلیلی بود امور جلیله از ایشان
صادر گردید از جمله اولا امر نمود که زنان فاحشه که در بعضی از خانات
و اطفال امارده که در آن بلد بعضی از حمامات فیض قرین بودند اخراج

نمایند از آنجمله تزیین و تذهیب تخت نقعه مبارکه و دار الحفاظ و دار
السیاده و توحید خانه و غرفات صحن مقدس نمود از آنجمله درب مرصع ضریح
مقدس را مثل اول تزیین و تذهیب نمود از آنجمله تعمیر کتابخانه مبارکه نمود
و دیگر آنکه صحن عتیق و صحن جدید را امر نمود که مسطح فرش نمایند که در آمد
و شد بجا زایرین و مجاورین آسیبی نرسد از آنجمله اینکه مقرر فرمودند که جمیع
غرفات صحن عتیق و جدید را از اسفل و اعلی و در فوق گلدستهها و مسجد گوهرشاد
و منارین مسجد مزبور مصابیح زجاجیه بگذارند روشن نمایند و خیابان
سفلی را از تحت بساط کاسبان و ماشین نشینان خالی سازند و هر خیابان را
از اعلی و اسفل بجهت سازوچه آراسته نمایند و سنگهای سطبر بکارها
قرار دهند و حوض بزرگی که باعث شکوه صحن جدید مقدس است
در وسط آن قرار دهند و دیگر اینکه در طرف شمالی خیابان علیا محروسه
رباطی بود امر نمود که رباط را خراب نموده بازار عظیمی بنا نمایند که جماعت
کاسبان در آنجا سکنی نمایند و از آنجمله امر نمود که در طرف قبله صحن جدید
که قطعه زمینی از اوقاف بنای صحن مقدس جدید بود کاروانسرای سازند که
اصناف صناعان بتمامه در آن کاروانسرا سکنی نمایند از آنجمله اینکه درب بقعه
دار السعاده و درب روضه عرش درجه که پایین پای مبارک است مفضض نماید
و بازار قاجیه و عباسقلیخان که مخروبه بود تعمیر نمودند و کاسبان را در
آن مکان بجا دادند از آنجمله اینکه در زمان تولیت او امر نمود که منارین مسجد را
بمیلها و قلابهای آهنین شکنجه نمایند که حرکت بیجا بعد از این ننمایند

از انجمله اینکه مسجد مهرابخان که در محله نوغان واقع است و بقسمی مخروبه
بود که محل وحشت بود و حال از امر انجناب چنان معمور شده که پیوسته محل
عبادت و نماز جماعت کردیده از انجمله امر نمود که آب سناباد را از مطبخ
سرکار فیض آثار جاری سازند و در اوایل حمل امر نمود که فرشها و بنائیهای
روضهٔ عرش درجه را به بیابان طرف برده شست و شوی دهند از انجمله اینکه
در فوق حوض انبار که در صحن عتیق واقع است عمارتی بنا نهادند مسمّی بدار
التّولیة و از انجمله تعمیرات و تذهیب ایوان صحن جدید است که بامر او پدید
کردیده از انجمله طرح بازار و خانهایست که در جنب غربی صحن عتیق متّصل
بصحن مقدّس است در اواسط این بنا و بنیان بسبب صلح و بحکم نافذ الفرمان
سلطان سلیمان نشان عازم دار الخلافه طهران کردیدند و بعد از ورود
بدربار معدلت شعار شاهنشاهی جناب مستطاب میرزا محمّد حسین الحسینی که
ملقب بعضد الملک بود بخدمتکاری و پاسبانی این روضهٔ عرش درجه
مامور کردیدند و در اوایل تولیت امر نمود که روشنایی شمعهای روضهٔ منوره را
زیاد نمایند و نیز قرار داد که موقوفات واقعه در سرکار فیض آثار از جمیع الجهات
روزنامه نویسان هر روزه ثبت نمایند و بنظر سرکشیک خدام برسانند که کشیکچی باشی
و نیز امر نمود که خانها و بازار مزبور را تمام نمایند و دیگر امر نمود که در فوق آن
بازار متّصل بصحن مقدّس عمارتی بنا نمایند مسمّی بدار التّولیة و دیگر اینکه مقرّر
نمود که سقاخانه مبارکه را که در رواق اول آنحضرت واقع است متّصل بایوان طلا
کنبد او را تعمیر نمایند و دیگر اینکه دفترخانه را در صحن عتیق متّصل بایوان عباسی

فی

قرار دهند و دیگر آنکه تعمیر حجرات صحن جدید فرموده و دیگر آنکه در عید
نوروز و در غدیر با اهل علم و سادات زعتربه خاصه خود عیدی از نقد
وجنس مرحمت نمود و دیگر آنکه بجهت خدمتگذاران روضه عرش درجه
ضیافت نهاریه قرار داد و دیگر آنکه مزرعه حسین آباد که در کوناباد است
بعد از ابتیاع وقف نمود بر مصارف خاصه و دیگر آنکه در زمان تولیت
انجناب مناره مسجد جامع بقفه و طاق سربلند سرافراز گردیده و دیگر آنکه
در زمان تولیت او تحت قبه منوره را سرکار میرزا محمد صادق که ملقب بقائم
مقام بود آینه کاری نمود و دار الحفاظ را سرکار نواب اشرف ارفع والا
حسام السلطنه آینه کاری نمود و بسنگ ازاره مرمت نمود و دیگر آنکه
فرش کاشی چینی نمای ایوان طلا و دار الحفاظ و مسجد بالاسر و پیش و پشت
مبارک و بقعه متصل بکشیکخانه در زمان تولیت او گردیده و دیگر آنکه تزیین و
کاشی کاری مسجد بالاسر و رواق پیش سر مبارک در زمان تولیت او گردیده و دیگر
و دیگر آنکه تزیین توحیدخانه مبارکه و سنگ کاری و مرمت نمودن در ابواب آنها
از معدن شریف را به سنگهای منقش و همچنین بابهای پا مبارک در زمان تولیت
انجناب شد و قرار حفاظ بالاسر و توحیدخانه و پایین پا مبارک در زمان تولیت
او واقع گردیده و در بیکتابخانه مبارکه که در ایوان طلا واقع شده و عایه
میرزا ابراهیم خان خسرو بانی آن بود در زمان تولیت انجناب شد و دیگر آنکه ابتیاع
نمودن چند باب دکان مرغوب و وقف نمودن بر سرکار روضه رضویه علی
مشرفها الاف السلام والتحیه است و دیگر از امورات خیر تعمیر مهمانخانه است

کمهر

که دیده در مطبخ فیض قرین است که بجهة وسعت مکان زایرین بود دهانه
آن افزود و باین سبب وسیعش نمود و دیگر تعمیر و تزیین ایوان و سر درهای
خیابان سفلی است که بناهای آن بشکستن منجر بود مدتی اشتغال ورزیدند که
معماران بتوانند مسعود نمود بخشتهای کاشی لاجوردی که از مکان ناتمام نماند
و دیگر افزودن مواجب نقاره چیان جمیع منسوبان روضه دار السلام است
و دیگر از اعمال خیر بنای حمامی است زنانه که در جنب حمام مردانه واقع است
که مسمی است بحمام انجم و وقف بر سرکار فیض آثار و متصل است بصحن فلک مقدار
و دیگر از اعمال خیر تعمیر کردن در رفیع مقدار ربیع بن خثیم است که احوال آن
سرور بعد ذکر خواهد شد و دیگر تعمیر مدرسه فاضل خان است که بهترین مدارس
ارض فیض بنیان است و دیگر از اعمال خیر طلا نمودن درب روضه عرش درجه
آنسرور است که طلای او را در زمان تاختن ارض قدس اشرار و فجار غارت نموده بودند
و دیگر از اعمال خیر که در سرکار فیض آثار نموده طلا نمودن ایوان شرقی صحن
جدید که متصل بدار السعاده و پایین پای مرقد شریف آن امام سعید است و
هنوز آن ایوان ثریا وش باتمام نرسیده بود که عازم دار الخلافه گردیدند و
بعد از ورود او بدربار معدلت آثار شاهنشاه زمان و سلطان دوران تعالی
شانه و برهانه رئیس السادات الحسینیه مشیر الدولة العلیه میرزا
جعفر خان بآن منصب عظمی مفتخر فرمود و قامت آنجناب را بخلعت تولیت و پاسبانی
این روضه عرش درجه مشرف نمود و کلید بهشت حقیقی را بآنجناب عطا فرموده
او را با رضوان خازن بهشت همبالش نمود و در اواخر سال هزار و دویست و هفتاد

وهفت در ماه ذی الحجة الحرام بشروع لیلة [illegible] بود اساس رعایای متفرق کردید
وگاه در صدد اکرام زایرین برآمده و مقرر فرمودند که بعضی از اعیان با
ایشان روند و از ورود ایشان مطلع کرده به احوال ایشان پردازند و اجناب
بعد از اطلاع علی حسب شأنهم نوعی رفتار نموده در حق ایشان امداد
دادند و تخصیص مبنی که آثار امانت در ایشان ظاهر باشد مقرر فرمودند
که در مطبخ سرکار فیض آثار مطابق ازاعیان کرده و به دقت تمام امور ایشان
در آن مکان تخصیص [illegible] نمایند و زایرین را در مهمانخانه مبارکه بقا
در وقت هر مغرب در خانه مستقر کامیاب سازند و هر یک از علما و سادات
و صاحبان شرف و نجیب [illegible] مشرف شوند بضیافت خاصه در بانان
خان طعام از مطبخ سرکار [illegible] ایشان رساند و شام خدام اهل زیارت را نیز
دادند و دار الشفایی که کمسال در جنب مسجد بود و هوای خوش
نداشت بلکه جهت تنگی مکان و ازدحام مردم تا کثیف شده بود مقرر فرمودند
که در خیابان علیا متصل باغ وقفی سرکار فیض آثار که باعتدال و خوشی
هوا موصوف بود طرح دار الشفای ریختند که بعد از آن غربای مرضی و علیلان
و رنجوران را در آن مکان برده مداوا نمایند و امر نمودند در طراحی چنین
با نهایت رعایت وسعت فضا و استحکام بنیان و تناسب برجی و بلندی حجرات
و مفروز بودن محل مرضای زنان از مردان و سوی بودن محل مرضای امراض مسریه
از هر یک از ایشان را کاملاً منظور داشته همت وافی در شروع با تمام آن
نموده و بعد از فوت انجناب از زندار جمند و مرحوم محمد صادق خان بهادر

تصدیق

وصیت و اهتمام کرد این بنا ناتمام شد از والاخاقان و با تمام رسانیدند
و نام نیکو در دو جهان از برای انعام بگذشت سلطان خراسان باقی گذاشتند
و بعد از وفات آنجناب آغا مشار کرد و زوجه خلعت تولیت و حکومت مملکت
خراسان یکی بن امیر معظم و سپهسالار اعظم سمی خاتم الانبیا حشره الله تعالی
مع مولانا الرضا علیه التحیه عوض کرده باشد و آنسرور در رضوان خدمات محفل مینا
متبادر اسمی بالیغ نمود خصوصا خیابان علیا و سفلا را بطاق و رواق و حجره
و وثاق با بستان بهشت بین زینت و وسعت داد و توحید خانه مبارکه را که از
قدیم الایام در این بقعه شریفه اهل ذکر توحید و تمجید خداوند مجید مینمودند
و لذت مناجات با قاضی الحاجات را از توجه و استقبال قبله معنویه که ذکر کلمه
لا اله الا الله است میبردند و کاملا بودند زیرا که اکثر احادیث لا اله الا الله
از این سر حلقه اهل الله که رئیس موحدین و زینت ذاکرین است در کتب اخبار
و سیر مسطور و در الواح اهل توحید مزبور است سیما حین الخروج آنسرور
از بلده نیشابور بیست و چهار هزار نفر از اهل اخبار و سیر این کلمه که دعوة الحق
و ثمن الجنة میباشد از زبان آنسرور شنیدند و در دفاتر خود ضبط کردند و
از انجمله است مرحوم فیض که از جمله اجله علما غازی بن و رئیس فرقه موحدین و
زینت سلسله اخباریین است در زمان سلاطین صفویه ذکر این کلمه طیبه شریفه را
در این بقعه منیفه بنا نموده و از این فیض ناب فیضی جناب فیض بزرگی جهانیان
گشوده که گویند کان لا اله الا الله در حضور حضرت و من سئل عن کلمة التوحید
فقال نحن والله من شروطها گویا شوند و پیوسته در حصن حصین فیاض

علی الاطلاق فایض کردند والحق عجب معبدیست روح افزا وطرفه دار الوحدت
همو از اهل الله اهل وحدت از در و دیواران بقعه مبارکه پیوسته بگوش هوش
ندای تسبیح لله ما فی السموات و ما فی الارض شنوند و اهل طریقت صدق کریمه
وان من شیء الا یسبح بحمده از سقف و جدار آن عیان بینند شیخ کمال الدین
حسین خوارزمی از این معبد حقیقی کامل گردید و کاملین از عرفا و موحدین از
استفاضه از این مکان فیض بنیان فیضها دیدند نظم این بارگه حسن است
و در او یاراند این قبه مکان جانست و دروی رندانند این میخانه عشق است
و در او مردانند این خرابات مغانست و در وی او مستانند از دم صبح ازل تا به قیامت
مدهوش مقرر فرمودند که چنانچه باطن این معبد اهل اسلام که چون دار السلم
باطن او نورانست ظاهرا نیز چون سینه سینا و کوه طور نور علی نور سازند و در
و دیوار و سقف و جدار آن معبد فلک حصار از قطعات ابهی بلورین و پارچه‌های
زجاجه رنگین بطرح‌های خوش این لامع و درخشنده سازند و انوار باطنش را
عماد الظاهر عنوان الباطن نامبرده گردانند و از مکمن خفا بعرصه بروز و ظهور
جلوه دهند تا چنانچه در عالم باطن جمیع نفوس بحضرت ابهی النفوس مانوس و
ارواح جهانیان ذره‌وار مجذوب جناب شمس الشموس است همچنین در عالم ظاهر عکوس
وهیاکل ایشان در انوار الموحدین خاضع و عابد و از قطعات زجاجه‌اش چون آیینه
جهان‌نما تماثیل و عکوس ایشان در انوار الموحدین چون امثال برزخیه وادی السلم
در این دار السلم بر اهل اسلم ظاهر و هویدا آید و اجتماع مؤمنین در انوار الموحدین
ظاهرا و باطنا کالشمس فی رابعة النهار بر اهل روزگار مبرهن گردد و بحمد الله

تعالی که از سعی جمیل و بذل جزیل المغفور جنت‌آشیان معبد اهالی ایمان بنیان
جاودان پاینده و درخشنده باشد که از هر قطعهٔ بلورش لمعهٔ نوری ساطع و از هر پارچه
زجاجش پرتو سیاطوری لامع و چون آیینه‌خانهٔ سپهر زجاجی نقوش و تماثیل اختران
لمعان و از ضیای هر شمعی در آن چندین شمع و چراغ عیان نظم معتدل عالمی که همچو
بهشت زآفت بهمن و خزان دور است دلکشا روضه که همچو سپهر ساحتش
پر مشاعل نور است خصوصا بابی که آن باب الابواب خیرات در این روضه که مفتاح
البرکات است بر روی جهانیان گشاده و از انفتاح آن ابواب بهشت را بر روی خود باز نمود

نظم
در روضهٔ بهشت نباشد چنین دری
بر حور بی‌قصور نه آنگونه پیکری
خورشید از اشعه اندر فرو رود
گوید و آفتاب نگنجد بکشوری
زین در در آ که بنگری اندر رواق او
آثار کبریائی و نور پیمبری

والحق عجب دری است از چوب شمشاد جنان و هر مصراعش را چندین هزار ملک مقام و مکان و پیوسته
از این در سروش لا اله الا الله بگوش هوش اهل الله میرسد و ندای طبتم فادخلوها
خالدین از این باب که باب الموحدین و باب الرضا است بگوش اهل هوش میرسد نظم

زین در بود تجلی انوار بر عقول
زین در رسد لوامع اسرار بر نفوس
اینه همان در است کی بنهاده اند سر
بر خاک او سکندر و داراب فیلقوس

وهو المقصود من قوله تعالی فادخلوا البیوت من ابوابها حتی اذا جاؤها و فتحت ابوابها و هو مدینة العلم
الالهی و الفیض الغیر المتناهی و هو الباب الذی لم یغلق علی وارده ابدا قال الله تعالی حتی
اذا جاؤها و فتحت ابوابها و باقی خدمات آن شاهنشاه کامکار در این روضهٔ فیض آثار
در ضمن صدقات جاریه و موقوفات مؤبده در باب چهارم ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی

بدانکه

بدانکه چون قاعده مرسومه کردیده در بین علمای فریقین که هر صد سال که از هجرة
نبوی میگذرد در راس مائه ثانیه باید عالمی یافت شود که تجدید و ترویج شریعت
بمقتضیات انزمان و رعایا نماید و احیای مذهب و ملت الفخر نشر نماید چنانچه در میان
سلاطین مروجین سنتان ذکر شد و بعد از ایشان حضرت صادق علیه السلام که در راس
مائة ثانی از هجرة احیای شریعت مذهب و ملت فرمودند و اصول اربعمائة نیز
برکت انفاس قدسیه آنسرور موجود شد و بعد از حضرت امام رضا روحی و روح
العالمین له الفدا که در راس مائة ثالث از هجرة بودند و تقیة در زمان آنسرور کمتر
بود و مامون دون در مقام ظاهر در احترام و تعظیم و تبجیل آنسرور و رعایه اهتمام
مینمود و جمیع علمای فرقه ناجیه و براهین ساطعه النور آن نور خدا مایل بایشان شدند
بمقتضای کردیدند مروجین شریعت تا بجائی که در اول سنه از راس سیصد
هجرت سه بزرکوار بودند اول از آن بزرکواران محمد بن یعقوب کلینی بود
که ابواب مسطره اخبار و احادیث اصول اربعمائة و غیره را مبوب نمودند و از
اول باب طهارت تا آخر دیات احادیث جدا در ابواب و مکان خود ذکر نموده ثبت
فرمودند و احادیث اصول را نیز در باب جدا ثبت فرمودند و در مدت بیست
مشغول بنظم و جمع و ترتیب اخبار و احادیث شد و آن کتاب را بیکی از سفرا بنظر
امام عصر عجل الله فرجه رسانید و آن بزرکوار تحسین فرمودند و فرمودند
هذا کاف لشیعتنا و از اینجهة آن کتاب را کافی نام نهادند و بعد از آن کتاب در
بین شیعیان مقبول و پسندیده و اضبط از همه کتب اخبار شد و غیبت کبری
و بعضی نوشته اند که در زمان غیبت صغری وفات نمود و بعد از فوت او بیکسال

بعد

غیبت کبری شد و سفرا قطع گردیدند و مرقد شریف آنسرور در بغداد در باب
الکوفه واقع گردیده و در زمان یکی از خلفای بنی عباس بسببی که در کتب رجال
نوشته‌اند مرقد منورش را گشودند بدن او را تازه یافتند و جمیع احادیث کتاب
کافی از صحیح و ضعیف و موثق و حسن بنابر آنچه در جامع المقال ضبط نموده شانزده
هزار و یکصد و نود و نه حدیث است و وفات آن بزرگوار در سال سیصد و بیست و نه
یا بیست و هشت از هجرة واقع شد دوم از ایشان شیخ مفید که مکنی بابی عبدالله
و مسمی بمحمد بن محمد بن نعمانست و در اثبات جلالت قدر و عظمت شان این بزرگوار
که امام عصر عجل الله فرجه سه توقیع در سه سال از برای او مرحمت نموده در سال
فرموده‌اند و در عنوان یک توقیع نوشته بودند للاخ السدید والولی الرشید
الشیخ المفید ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان ادام الله اعزازه و کتبی که این بزرگوار
تالیف و تصنیف فرموده‌اند و مباحثه و مناظره که با علمای اهل خلاف فرموده‌اند در
کتب رجال مسطور است و در تاریخ یافعی مدح بلیغی در حق آنجناب نقل شده و
گفته که زیاده از دویست کتاب تصنیف کرده و شیعه ثمانون الفا من الشیعة و
الرافضیة و بعضی از علمای اهل سنت از آن بزرگوار ملتزم شده بودند و در
مباحثه با آنجناب عاجز از جواب گردیده بودند که در روز وفات آنجناب اظهار سرور
خود قرار دادند و وفات آنجناب در سال چهارصد و سیزده از هجرت و عمر شریفش
هفتاد و هفت سال بود چنانچه در جامع المقال است و مرقد شریفش در رواق
جناب موسی بن جعفر صلوات الله علیه در صفه که مرقد شیخ بزرگوار محمد بن جعفر
بن قولویه واقع گردیده و این هر دو بزرگوار در آن صفه متصل هم مدفون شده‌اند



وبعضی گفته‌اند که مروج و محیی قواعد مذهب اثنا عشریه در این سال علم الهدی
سید مرتضی است که ملقب بذی المجدین علم الهدی میباشد و نام شریفش علی بن
حسین بن موسی بن محمد بن ابرهیم بن الامام موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام است
و سبب ملقب بودن آنجناب بذی المجدین اینست که بعد از فوت برادر بزرگوارش
سید رضی رضی الله عنه منصب نقیب النقبائی و امارت حاج و تولیت جوامع و مزارات و مظالم
موکول بآنجناب بود زیرا که این دو منصب جلیل اولا متعلق بوالد بزرگوارش بود
و سبب ملقب شدن آن سید جلیل بعلم الهدی اینست که وزیر قادر خلیفه عباسی در
سال چهارصد و بیست مریض شد و در عالم رؤیا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باو
فرمودند که استدعا نما از علم الهدی تا در حق تو دعا نماید که خداوند عالم ترا
شفا عطا فرماید وزیر بان بزرگوار عرض نمود علم الهدی کیست یا امیر المؤمنین
فرمودند علی بن حسین الموسوی پس وزیر قادر عباسی بان سید جلیل نوشت که ای
علم الهدی دعا کن تا خداوند عالم مرا از این شفا عطا فرماید جناب سید مرتضی ره
پرسید و تفتیش نمود که از چه جهة این لقب را بمن نسبت دادی وزیر در جواب نوشت
ما کتبت الیک الا ما لقبک به جدک امیر المؤمنین علیه السلام باری آن سید بزرگوار در
در همه علوم کامل بودند و هشتاد هزار مجلد کتاب داشتند و از هر چیز نفیسی هشتاد
هزار داشتند و سن شریفش هشتاد و هشت سال و هشت ماه بود و در روضة البهیه
نقل نموده که زمانی که با جناب شیخ مفید در مسئله فقهی مباحثه فرمودند صورت
مسئله را در بالای صندوق قبر مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذاشتند بخط
مبارک بران رقعه نوشته شده بود انت شیخی و معتمدی ولکن الحق مع ولدی علم

الهدی

اهدای در آن روز بسبب این بشارت عظمی و عطیهٔ کبری صد هزار تومان بفقرا
و طلاب علما انفاق فرمود و نیز در آن کتاب نقل نموده است که سلار بن عبد العزیز
که از سید جلیل در هر روز بیکی از خلفای عباسیه وعده فرمود بجهة اینکه
مذهب شیعه اثنا عشریه را در عداد چهار مذهب محسوب دارند که پنج مذهب
در امت پیغمبر باشد بجهة احترام شیعیان و عظم و ضیا و بهای ایشان لیکن چون بعضی
از شیعیان اقدام بدادن صد هزار تومان ننمودند و جناب سید صد هزار تومان
از مال خود میدادند و دیگران اقدام بتمامی ننمودند چنانچه مفقد کرده بود باری
سعی و کوشش و اهتمام آن سید بزرگوار در ترویج مذهب و ملت و احیای شریعت
نبوی کالشمس فی رابعة النهار است و از برای علما و طلاب هر یک وظیفه مقرر فرموده
بودند که در ایام بالی مشغول بتحصیل علم باشند از برای شیخ طوسی علیه الرحمه
که شیخ طایفه فرقه اثنا عشریه میباشد ماهی دوازده تومان مقرر فرموده بودند خود
و از برای ابن براج هشت تومان مقرر فرموده بودند و همچنین از برای باقی تلامذه
علما و دارجات و مقامات هر یک را بوظیفه و مقرری خاصی مفتخر نموده بودند
که شب و روز مشغول بتحصیل علم و تدریس بودند و امورات معیشت ایشان
در سبب بود و کرامات بسیاری از آن سید جلیل نقل نموده اند و اینکه در کتاب شجرة
الاولیا از محمد بن ابرهیم طالبی روایت نموده که میگوید روزی در نزد وزیر بودم
که سید مرتضی اذن دخول خواست و داخل شد وزیر برخاست و او را تعظیم نمود
و بر مسند خود نشانید و اکرام و اعزاز نمود و بعد از آنکه سید مرتضی
از مجلس وزیر رفت بعد از لمحه سید رضی برادر آنسرور اذن دخول خواست

وزیر

وداخل شد وزیر تا در ملک خانه او را استقبال نمود و دست او را گرفت و
بر مسند خود نشانید و با احترام تمام او را پیش روی خود نشانید و چون برخواست
او را تا در خانه مشایعت نمود و چون وزیر برگشت من سبب آن از او پرسیدم
که چه جهت دارد که با اینکه سید مرتضی اسن و اعلم بود با او چنین رفتار نمودی
و در حق سید رضی بیشتر مبالغه نمودی جواب داد که سید مرتضی در فلان نهر شرکت
دارد و ما تنقیه آن نهر نموده بودیم و موازی شانزده درهم سهم او میشود که
اخراجات نهر را باید بدهد بمن نوشت و درخواست نمود که او را از این مبلغ معاف
دارم و اما سید رضی در این وقت از برای او پسری متولد شده است و من هزار
اشرفی در طبقی نهاده برای او فرستادم قبول نکرد و پس فرستاد من پیغام دادم که
برای قابله فرستاده ام جواب فرستاد که از زنان ما زاین بله غیر نباشد خود بکند کار را
[؟] رسید و من فرستادم که به شاگردان خود قسمت فرموده بود آن را
پیش شاگردان گذارید هر که خواهد از آن بردارد یکی از آنها یک اشرفی برداشته
قدری از کنار آن بریده باقی را در طبق گذاشته رد نمودند و چون از آن شاگرد
پرسیده بودند که آن قدر را از برای چه برداشتی گفته بود که در شب گذشته خادم
خاص نبود و من روغن چراغ نداشتم و از بقال روغن خریدم و این برداشتم
که باو بدهم بنظر انجقیر تمام نیست [؟] که وزیر با وجود خوابی که در حال مرض دیده
بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باو فرموده بودند که از علم الهدی فرزند من
طلب شفا نماید [؟] رد با این سلوک و رفتار او با نسبت جلیل باری چنان
سید رضی از برای طلاب علوم مدرسه نهاده بود همه اسباب ایشان را مهیا کرده

بودند چون بر این واقعه اطلاع یافتند مرحوم بودند در [illegible] کلبه‌ها متعدد
بسازند و هر یک از طلاب علمیه بردارند که هرگاه خادم حاضر باشد بقرآن
بخوانند و این سید جلیل روز یکشنبه ششم محرم سال هجلصد و چهار وفات یافت
و بعد از فوت وی برادر بزرگوار شیخ حسن را اشاره نمود که قدری از این ذکر که نوشتنی
او نظر نماید شرفت بمشهد کاظمین و وزیر باعث ایشان [illegible] فضلا و طلاب
بر او نماز نمودند و بعد از دفن ایشان در رفت بکاظمین و ایشان را
و تسلیه کفن و او را بمشقت تمام بمنزل خود برگردانید و بعد از ده سال حسب ادعا
بکربلا نقل نموده دفن نمودند و ششم از ایشان محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی
و آن بزرگوار از جمله فحول علما و محدثین بوده و در حق او فرموده‌اند کان
عالما فاضلا محدثا محققا عارفا بالرجال والاخبار ادیبا شاعرا جامعا
للمحاسن و در جامع المقال فرموده محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی رشید
الدین شیخ فی هذه الطایفة وفقیهها و بعد از چند سطر باز فرموده کان فکیف
فهو شیخ الطایفة لا یطعن فی فضله صرح بذلک جملة من المشایخ و از برای
شیخ جلیل کتبی است از انجمله کتاب مناقب آل ابی طالب و کتاب مخزون المکنون
فی عیون الفنون و کتاب اعلام الطرق فی الحدود و کتاب الاسباب والنزول علی
مذهب آل الرسول و کتاب الاوصاف و کتاب المنهاج و متشابه القرآن و مثالب
والامثال النواصب و خود این جناب مؤلفات خود را در کتاب معالم العلما ذکر نموده
و از مشایخ ایشان شیخ ابو المنصور احمد بن ابی طالب طبرسی که مؤلف احتجاج است
و مرقدش در طبرس که از دهات مازندران است واقع است و این بزرگواری که بود

مشهد مقدس رضوی علی مشرفها الاف التسلیم والتحیة در قریب است فیله کاه
مدفون است وتفسیر مجمع البیان از مصنفات اوست وتفصیل احوال وکتب او را
در ترجمه علمای مدفونین در ارض فیض قرین ذکر خواهم نمود وعجب است از جناب
میرزا محمد استرآبادی که احوال آنجناب را در رجال منهج المقال که مشهور برجال
کبیر اوست نقل ننموده وهرچند این حقیر در مظان آن کتاب تتبع نمودم نیافتم
وبعضی از علما در ترجمه او فرموده اند محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی
المشهور بین الخاصة والعامة العالم العلامة فی جمیع الفنون صاحب التصانیف الرائقة
فی فنون العلوم خصوصاً کتاب المناقب فی آل ابی طالب علیهم السلام وقد ذکره
علماء العامة فی کتبهم خاصة وعاش مأة سنة الا عشرة اشهر ومات رضی الله عنه
ستة چهارم ابن ادریس از فحول علمای امامیه است وصاحب تصنیف
نافعه کنیتش ابو عبدالله ولقبش فخرالدین ونام شریفش محمد است وپدر
بزرگوارش احمد نام داشت وادریس جد او است وجد امیش جناب شیخ الطایفه
شیخ طوسی علیه الرحمة است وشهید اول در یکی از اجازات خود در حق آنجناب
چنین فرموده الامام العلامة شیخ العلماء رئیس المذهب فخرالدین محمد بن ادریس
رضی الله عنه وشهید ثانی نیز در حق آنجناب در یکی از اجازات چنین فرموده الشیخ
الامام العلامة المحقق خیر العلماء والفقهاء فخر الملة والحق والدین محمد بن ادریس
العجلی الربعی برد الله مضجعه وشکر الله سعیه وعبارتی که صاحب نقد الرجال
از رجال ابن داود حلی که معاصر آنجناب بوده که کان هو شیخ الفقهاء بالحلة
متقنا للعلوم کثیر التصانیف لکنه اعرض عن اخبار اهل البیت بالکلیة

و قدح اخباریان نمی‌کنند زیرا که چنانچه صاحب جامع المقال گفته این قدح از راه
انصاف نبوده است بعلت اینکه عمل باخبار بسیاری از اخبار و آثار ائمه هدی علیهم السلام
ظاهر و روشن است خصوص آن اخباری که خود اخباریان از نسخ ارکان ثقات
و اصول اصحاب ائمه هدی علیهم السلام نقل نموده پس اعتراض بالکلیه در حق اخباریان
بی‌وجه و غلط است دیگر آنکه اگر ترک عمل باخبار آحاد موجب قدح و طعن باشد
پس بایستی که العیاذ بالله مثل سید مرتضی و ابن زهره و امثال ایشان که عمل باخبار
آحاد نمی‌کنند مورد طعن و قدح باشند و این مسئله در بین علما محل
بحث و قیل و قال بوده قبل از اخباریان و بعد از اخباریان علامه حلی و محقق صاحب
شرایع در حق اخباریان طعن زده‌اند و بسیاری از فتاوی او را رد نموده‌اند و شاید
چون اخباریان بر شیخ طایفه محمد بن حسن الطوسی اعلی الله درجته طعن و قدح نموده
باوجود آنکه در عصر آن شیخ بزرگوار و بعد از آن تا زمان ظهور ابن ادریس
جمیع علما رضوان الله علیهم اجمعین همه بر طریقه آن شیخ بزرگوار مشی می‌نمودند
و فتاوی او را قبول می‌نمودند و اول کسی که باب طعن و رد بر آن شیخ بزرگوار
گشود ابن ادریس بود باوجود اینکه جد امی او بود چنان دانست که به پاداش
اینکار این وصمه باب طعن و قدح بر فتاوی او گشایند و چنانچه شیخ ابراهیم
میسی باب طعن و رد بر محقق کرکی گشاد باوجود که استاد او بود دیگران نیز
در حق او چنین نمودند و چنانچه مرحوم فیض باب طعن و رد بر محققین از علما
گشود در حق آن جناب نیز آقای بهبهانی که احوال آن بزرگوار عنقریب ذکر خواهد شد
در شرح مفاتیح او باب طعن و رد بر او گشود و هکذا و این بتجربه معلوم گردید

که هر کس بواسطه خود با عالم ربانی که در شریعت غراء زحمت کشیده برا و بی احترامی
نماید و بی ادبانه فتاوی او را رد نماید و نیز محل رد و طعن خواهد شد با فاش
عمل خود و اینکه در بعضی از کتب نوشته اند که انجناب در شباب جوانی و از
بی احترامی بر شیخ بزرگوار در اول شباب از دنیا رحلت فرمودند ظاهرا بیست
که اصلی نداشته باشد زیرا که در بحار الانوار از خط شهید اول نقل فرموده
که ابن ادریس خود فرموده بلغت الحلم سنة ثمان و خمسین و خمسمائة یعنی زمان
اول بلوغ من در سال پانصد و پنجاه و هشت بوده و شیخ ابرهیم کفعمی از پسر ابن ادریس
نقل نموده که توفی والدی محمد ابن ادریس یوم الجمعة وقت الظهر ثامن عشر شوال
سنة ثمان و تسعین و خمسمائة یعنی والد من ابن ادریس وفات نمود در روز جمعه
وقت ظهر در هیجدهم ماه شوال در سال پانصد و نود و هشت بنابرین عمر او پنجاه
و پنج سال تقریبا میشود با اینکه نسبت داده اند بعضی با جناب که کثیر التصانیف
بود چنانچه جناب منتهی المقال از ابن داود نقل نموده مخفی نماند که مدح نمودن
انجناب را مثل علامه مجلسی و شیخ حر عاملی که با وجود اینکه ابن ادریس بزرگوار عوا
نکار اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلم بوده اما کلام ابن داود که انجناب اعراض
عن اخبار علیهم السلم بالکلیة و جمیعا نموده بلکه با وجود تتبع جناب شیخ حق
که سفر نماید و منها کتاب مستطرفات السرائر تالیف الشیخ الجلیل محمد بن ادریس فانه ذکر
فی آخره احادیث کثیرة من اصول القدماء اینکلام بر انجناب افتراست پنجم از نسبا
جناب مستطاب علامه حلی است حسن بن یوسف بن علی بن المطهر ابو منصور العلامة
الحلی مولدا و مسکنا بود و محامد این بزرگوار بیشتر از آنست که احصا

توانگر بوده در شهرت بحدیست که بر غالب مردم ظاهر و واضح است زمان
تولدش روز نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه ششصد چهل و هشت بوده و زمان
ارتحال او از این دار فانی بسوی رحمت متناهی الهی در شب شنبه یازدهم شهر محرم
الحرام سنه هفتصد و بیست و شش اتفاق افتاد و بنابراین مدت عمر او هفتاد و هفت
سال و شش ماه تقریبا میشود و خود آن عالم بمقدار در کتاب خلاصه که در علم رجال است
بود و بابی در آن کتاب ایراد نموده ممدوحین را در بابی و مذمومین را در بابی
دیگر میفرماید حسن بن یوسف بن علی بن مطهر بالمیم المضمومه والطاء الغیر
المعجمه المشدده والراء ابو منصور الحلی مولدا و مسکنا مصنف این کتاب یعنی
از برای او ست کتبی چند و از آنجمله است کتاب منتهی المطلب در تحقیق مذهب معمول
شده است مثل این کتاب ذکر نموده ام در آن کتاب جمیع مذاهب مسلمین را در فقه
و ترجیح داده ام چیزی را که اعتقاد داریم بعد از آنکه باطل کرده ایم حجتهای فرق
مخالفین را و از آنجمله است کتاب تلخیص المرام فی معرفة الاحکام و کتاب تحریر
الاحکام الشرعیه بنابر مذهب طایفه امامیه و این کتاب نیکو و جید است استخراج
نموده ام در او فروعی را که مسبوق نشده است این کتاب باخذ آن فروع با وجود
اختصار آن کتاب و از آنجمله کتاب مختلف الشیعه فی احکام الشریعه و ذکر نموده ام
در آن کتاب اختلاف علمای خود را خاصه و ذکر کرده ام حجت هر یکی را و
ترجیح داده ام مختار را که اشاره شده در آنجا بسوی او و از آنجمله است کتاب
تبصرة المتعلمین فی احکام الدین و کتاب استقصاء الاعتبار فی تحریر معانی
الاخبار و ذکر کرده ام در آن کتاب هر حدیثی را که رسیده است بسوی ما و بحث

کرده

کرده ایم درهر حدیث که محکم است از آنها و متشابه و چیزیکه مشتمل است بر آن
متن حدیث از مباحث اصولیه و ادبیه و چیزیکه استنباط میشود از متن حدیث
از احکام شرعیه و غیر احکام شرعیه و آن کتابیست که مثل آن معمول نشده است
واز آنجمله است کتاب انوار ذکر نمودیم در آن کتاب احادیث علمای خود مارا و قرار
دادیم هر حدیثی را که متعلق است بفن خاصی در باب خود و مرتب نمودیم هر فنی را
بر ابوابی ابتدا کردیم در آن ابواب بحدیثی که از نبی صلی الله علیه و آله پس بعد
از آن ابتدا نمودیم بحدیثی که روایت شده است از علی علیه السلام و کذلک تا آخر ائمه
علیهم السلم وکتاب الدر والمرجان فی الاحادیث الصحاح والحسان وکتاب النسب
بین الاشعریة و سایر فرق السوفسطائیة وکتاب نهج الاعمال فی تفسیر القرآن
ذکر کرده ایم در آن ملخص کشاف و نبذها از غیر آنها وکتاب السر الوجیز
فی تفسیر الکتاب العزیز وکتاب الادعیة الفاخرة المنقولة من العترة الطاهرة
وکتاب نکت البدیعة فی تحریر الذریعة فی اصول الفقه وکتاب غایة الوصول و ایضاح
السبیل فی شرح المختصر منتهی السئول والامل فی اصول الفقه وکتاب مبادی
الوصول الی علم الاصول وکتاب منهاج الیقین فی اصول الدین وکتاب منتهی
الوصول الی علمی الکلام والاصول وکتاب شرح المراد فی شرح تجرید الاعتقاد
فی الکلام وکتاب انوار الملکوت فی شرح فص الیاقوت فی الکلام وکتاب نظم
البراهین فی اصول الدین وکتاب معارج الفهم فی شرح النظم وکتاب ابحاث
المفیده فی شرح العقیده وکتاب نهایة المرام فی علم الکلام وکتاب کشف
الفوائد فی شرح قواعد العقاید فی الکلام وکتاب المنهاج فی مناسک الحاج

وکتاب تذکرة الفقهاء وکتاب تهذیب الوصول الی علم الاصول وکتاب القواعد
والمقاصد فی المنطق والطبیعی والالهی وکتاب الاسرار الخفیة فی العلوم العقلیة
وکتاب کاشف الاستار والرموز فی شرح کشف الاسرار وکتاب الدر المکنون فی
علم القانون فی المنطق وکتاب المباحثات السنیة والمعارضات النصیریة و
کتاب المقامات که مباحثه نمودیم درانکتاب با حکماء سابقین واین کتاب تمام خواهد
شد با تمام شدن عمر ما وکتاب حل المشکلات فی التلویحات وکتاب ایضاح التلبیس
فی کلام الرئیس مباحثه نمودیم درانکتاب با ابا علی بن سینا کتاب کشف المکنون
من کتاب القانون واین مختصریست شرح جزولیه در علم وکتاب بسط الکافیه و آن
اختصار شرح کافیه در نحو است وکتاب المقاصد الوافیه بفواید القانون و
الکافیه جمع نمودیم درانکتاب مابین جزولیه وکافیه با مثال زدن چیزی که
محتاج است بمثال وکتاب المطالب العلیة فی علم العربیة وکتاب القواعد الجلیة
فی شرح الرسالة الشمسیة وکتاب جوهر النضید فی شرح التجرید فی المنطق
وکتاب شرح نهج البلاغة وکتاب ایضاح المقاصد من حکمة عین القواعد
وکتاب نهج العرفان فی علم المیزان وکتاب ارشاد الاذهان واحکام الایمان
فی الفقه واین کتاب نیکواست ترجمه ترتیب و کتاب تسلیک الافهام فی معرفة
الاحکام فی الفقه وکتاب نهایة الوصول الی علم الاصول وکتاب قواعد الاحکام
فی معرفة الحلال والحرام وکتاب کشف الحقایق واین کتاب شفا است در حکمت و
کتاب مقاصد الواردین فی اصول الواصلین فی اصول الدین وکتاب تسلیک النفس
الی حظیرة القدس فی الکلام وکتاب نهج الوضاح فی الاحادیث الصحاح وکتاب

نهایة الاحکام وکتاب المحاکمات بین شراح الاشارات وکتاب نهج الوصول
الی علم الاصول وکتاب منهاج الهدایة ومعراج الدرایة فی علم الکلام وکتاب
نهج الحق وکشف الصدق وکتاب الکرامة فی الامامة وکتاب استقصاء النظر
فی القضاء والقدر والرسالة السعدیة ورسالة واجب الاعتقاد وکتاب
الالفین الفارق بین الحق والمین و این کتابها که ذکر شد بسیاری از آنها تمام
نشده است و مولد من بیست و نهم از شهر رمضان المبارک سنه ششصد و چهل
و هشت میباشد سؤال میکنم خدا را خاتمه خیر را تمام شد ترجمه کلام علامه
در خلاصه با قلیل تغییری و گفته است در کتاب امل الامل بعد از نقل چنین بلکه
ترجمه از نقل کردیم از خلاصه صاحب آن کتاب بلکه از برای علامه مؤلفات دیگر
هست سوای آنچه ذکر شد کتاب خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال و در اینکتاب
ذکر شده است و از مؤلفات وست چنانچه نقل نموده ام از وکتاب کشف الیقین
فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام وکتاب الکشکول فیما جری علی آل الرسول و نسبت داده
میشود بسوی علامه کتاب ایضاح مخالفة السنة لنص الکتاب و السنة دیدیم ما از آن و
نسخه قدیمه در خزینه موقوفه رضویه سلول نموده در آنکتاب مسلک عجیبی و آنچه
رسید بسوی ما از آنکتاب از مجلد ثانی بود و در آن مجلد بود سوره آل عمران
لا غیر و ذکر نموده بود مخالفت اهل سنت را در هر آیه از او بوجوه کثیره بلکه مخالفت
آنها در اکثر از کلمات آن و از مؤلفات وست باب الحادی عشر در کلام و اجازه طویله
مبسوطه از برای ابن زهره و مختصر منهاج المتهجد که اسم آن منهاج الصلاح فی
اختصار المصباح است و آن ده باب است و باب حادی عشر نیز است ملحق و جهه

انکه این جزء خارج از منصب است و جوابات مهنا بن سنان و غیر ذلک از مصنفات
این بزرگوار و گویا علامه تالیف این مؤلفات را بعد از خلاصه نموده است
تمام شد کلام صاحب امل الامل با تغییر کمی و صاحب کتاب روضة البهیة در همان
کتاب بعد از نقل کلام صاحب امل الامل میفرماید بعد که جاری نسبت دادن کتاب
کبر ابجنابیکه شمرده است و را از جمله این کتاب از جهت آنکه این کتاب در خلاصه ذکر
شده است و اما آنچه را شمرده است از کتاب کشکول فیما جری علی آل الرسول
پس این غلط است و آنکه چه شمرده است از غیر امل الامل نیز از مصنفات علامه بلکه
این کتاب از مصنفات افضل العاملین صدر بن علی بن العبید الحسینی میباشد
چنانچه در کتاب مجالس المؤمنین ذکر نموده زیرا که شمرده است کتاب مذکور را در جمله
مصنفات او و گفته و الکتاب الکشکول فیما جری علی آل الرسول و نیز از تامل در
سیاق عبارات کتاب و اسلوب کلام آن ظاهر میشود اینکه نسبت این کتاب بر طریقه
مشرب علامه و نظم کلام او و نقل کرده است شیخ فخر الدین بن طریح در کتاب
مجمع البحرین در ماده علم بعد از ذکر علامه از بعضی از افاضل از آن بعض اینکه
او یافته است بخط علامه پانصد مؤلف از مؤلفات علامه و گفته است شیخ بهائی
از جمله کتب علامه شرح ارشاد است و ذکر نکرده است او را در اعداد کتب مذکوره
در خلاصه و آن موجود است در نزد من بخط علامه و مدت عمر او هفتاد و هفت سال
و سه ماه و هفده روز بوده وفات کرده در شب یازدهم از محرم سنه هفتصد و بیست
و شش و زمان تولد او در نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه ششصد و چهل و هشت
بوده انتهی کلام الشیخ فخر الدین المذکور و گفته است در روضة القلوب اینکه

شیخ علامه آیة الله فی العالمین جمال الملة والدین حسن بن یوسف بن علی
بن مطهر الحلی طاب ثراه وجعل الجنة مثوبه حامی بیضه دین مبین ماحی آثار مفسدین
ناشر ناموس هدایة و کاسر ناقوس غوایة متمم قوانین عقلیة و حاوی فنون
نقلیة محدث مآثر شریعت مصطفویة مجدد جهات طریقه مرتضویه متولد شد
در بیست و هفتم از شهور رمضان المبارک سنه ششصد و چهل و هشت و وفات
او در روز شنبه بیست و یکم از شهر محرم الحرام سنه هفتصد و بیست و شش
واقع گردیده و بتحقیق که تلمذ نمود علامه در علم کلام و فقه و اصول و عربیه
و سایر العلوم در نزد محقق نجم الدین ابی القاسم و در نزد والد خود الشیخ
سدید الدین یوسف بن المطهر الحلی قدس سرهما و مطالب عقلیه و حکمت را
در نزد استاد البشر نصیر الحق والملة والدین الطوسی قرائت نمود و در نزد عمر
الکاتب القزوینی و در پیش غیر اینها از علمای خاصه و عامه و از جمله لطایف
اینکه علامه مناظره نمود با اهل خلاف در مجلس سلطان محمد خدابنده انار
الله برهانه و بعد از ایام مناظره و بیان حقیت مذهب اثنا عشریه خطبه ادا
فرمود علامه ره که مشتمل بود بر حمد خدا و صلوات بر رسول خدا و ائمه
علیهم السلم چون اینخبر بسید موصلی که از جمله مسکوتین بمناظره بود رسید
گفت دلیل چیست بر جواز توجیه صلوة بر غیر انبیا پس علامه بلا فاصله این
آیه را قرائت فرمودند الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه
راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة پس موصلی گفت بر سبیل
مکابره آن چه مصیبتی است که وارد آمد بر ایشان تا اینکه شما بواسطه آن ایشانرا

مستوجب

مستوجب صلوة میدانند پس علامه فرمودند از اشنع مصیبات اینست که حاصل شده
است از برای ذریه‌های ایشان مثل تو کسی که ترجیح میدهد منافقین جهال را که مستوجب
لعن و نکال هستند بر آل رسول متعال پس خنده کردند حاضرین در مجلس و
تعجب نمودند از بداهت ابن اشعر فی العالمین و بعضی از شعرا انشا نموده است نظم

نظم

اذا العلوی تابع ناصبیا بمذهبه فما هو من ابیه وکان الکلب خیرا منه حقا
لان الکلب فیه طبع ابیه و در این مناظره تصنیف فرمود کتاب کشف الحق
و نهج الصدق را و اشاره کرده است بتوابع مطلب قاضی نور الله مضجعه در صدر
کتاب احقاق الحق و پاره از احوال این مناظره را و ادله که الزام فرموده علامه
با آن ائمه مخالفین ذکر فرموده و از آنجمله شیعه شدن سلطان و اتباع اوست
و خارج شدن او از این مذاهب خاسره و منتشر گردید بمصبت مذهب مجتهد در
اطراف و خطبه خواندند بنام خطبا در جمیع مملکت سلطان محمد خدابنده و ذکر
نمودند اسامی مبارکه ائمه طاهرین را بجای علان وجها و رجوع نمودند علما
مذاهب اربعه بجزیه و خواری همه اینها از آثار و برکت آن شیخ بزرگوار بود صلی الله
تعالی شانه بسنته الرحمه و الرضوان علیه و اگر چه چنانچه بود از برای علامه منقبتی خواهی
منقبت هر اینه تفوق داشت بسبب همین منقبت بر جمیع علما پس چگونه است
حال او و حال آنکه مناقب الهی تعالی مقدار در نمیاید بشمار و لا یعد و لا یحصی است
و بالجمله پس این بزرگوار از جهت علم و دانش بحری بود مواج که ساحل آن بحر را
خدا دانا است و گفته اند که تصنیفات علامه واقع شده بر ایام عمر شریف او
از ابتدای ولادت تا زمان ارتحال او پس بوده است قسط هر روزی یک جزو با اینکه اشتغال

داشته‌اند و نسبت داده و بنده ربین داستانها و حضور در نزد ملوک و مباحثات با جمهور و نحو اینها از اشتغال و این مطلب با عجب است ولی محل شک و ریب نیست
گفته‌اند که این حکایت نزد علامه مجلسی قدس سره ذکر شد پس فرمود رحمه الله
مادام هرگاه شمرده شود تصنیفات تمام عمر از ماتمان همین قدر خواهد بود بعضی
از حاضرین گفت اینکه تصانیف مولانا مقصور است بر نقل و تصانیف علامه
مبنی است بر تحقیق و بحث بعقل پس تسلیم داشتن برای او این مطلب را علامه
مجلسی حسب امر روضة البهیة منفرد نماید نصاً این است که چنین نیست بلکه کلمات آخوند
قدس سره مشتمل است بر تحقیق و تدقیق چنانچه از تأمل کردن در بحار و سایر مصنفات
او ظاهر میشود و اما تسلیم نمودن علامه پس هرگاه نقل صحیح باشد از باب ترک
تزکیه نفس بوده زیرا که تزکیه نفس از جمله صفات قبیحه است و بود علامه شکر از
جهة استعمال در وقت نیست ... بر دارد در تألیف میشوند هر چه را که خطور
می‌نمود بخواطر شریف و مرتسم میفرمود مذهب منیف را و مراجعت نمیکرد بسوی
چیزیکه مقدم شده بود از او از اقوال و مصنفات و از اینجهة بود بعضی از اختلافات
در اقوال علامه بحسب اختلاف کتب بوده و از اینجهة طعن زده اند بر او جمله
از مخالفین الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا و قرار داده اند این
اختلاف را طعن در اصل اجتهاد او و فساد این توهم بسی ظاهر است زیرا که از حدت
ذهن و ذکا پس از ترجیح مسئله با دله دیگر که برخورد از ترجیح اول که داده بود
بر میگردد و تابع دلیل ثانی میشود و هکذا علمای ربانی و ساعی در تأمل
نیستند و پیوسته در ادله شرعیه تفکر دارند و تضییع عمر و زمان ننمایند

و در هر آنی در هر مسئله فکری و تعمقی دارند بر فرضی که علم اینکه
مجتهدین غلط نموده باشد لازم نمی‌آید بطلان اصل اجتهاد هرگاه
مبنی باشد بر دلیل کتاب و سنت چنانکه راه ندارد در او ایراد و مدفن
الشیخ بزرگوار در ارض اقدس غری در جوار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و
نقل نمودند او را از حله با مکان شریف ششم از ایشان جناب شهید اول
بود نام شریفش محمد بن مکی است و صاحب تصانیف کثیره است و آن بزرگوار در شهر
شام مرجع خواص و عوام بود و در مذاهب اربعه تدریس میفرمود و بقسمی
آوازه علم و فضل آنجناب بلند گردید که خواص و عوام مذاهب اربعه از خدمت
آنجناب مستفیض میشدند در زمان عباد بن جماعه شافعی که در اوایل محصل
شهید مبرور در قریه ... بود چون مقام طلوع و بروز آثار او را مشاهده نمود و
جمیع امور مذاهب اربعه را از فتاوی و احکام بر آنجناب منوط دید و آتش



حسدش زبانه زدن نمود و بعد از آن منصب قضاوت شام را اخذ نمود و محضری
که مشتمل بر مقالات شنیعه از مقالات شیعه در نزد عامه بود در آن محضر
نوشت و نسبت با آنجناب داد آن اقوال را و جماعت کثیره شهادت خود را در محضر
نوشتند و نسبت این مقالات شنیعه را با آنجناب دادند و آن محضر را در نزد قاضی
صیدا ملعون آوردند و ثابت نمودند و علمای مذاهب اربعه هر یک در باره آنجناب
حکمی نمودند قاضی شام حکم بحبسش نمود و یکسال آنجناب در محبس بود عالم
شافعی حکم بتوبه نمود و عالم مالکی حکم بقتل نمود و بعضی حکم بصلب نمودند
و ابن جماعه شافعی سعی بسیار در قتل شهید نمودند تا آنکه بفتوای قاضی برهان

ابد به مالکی در حبس محبوس شدند و در زمان حبس لمعه دمشقیه را تالیف فرمودند
و بجز مختصر نافع در حبس انجناب اسبابی کار نبود و بعضی از علمای رجال ضبط
نموده اند که در مدت هفت روز تالیف لمعه فرمود بعد از آن در روز نهم جمادی
الاولی در سال هفتصد و هشتاد و شش آن بزرگوار را در میدان قلعه شام
آوردند که بشهادت فایز کنند بعضی از علمای رجال نوشته اند که آنسرور در رقعه
نوشتنامه که بخداوند این آیه را تلاوه نمود که ربّ انی مغلوب فانتصر که
ناگاه هاتفی ندا نمود با بر پشت آن رقعه نوشته شده بود که ان کنت عبدی فاصطبر
و در بعضی از کتب رجال نوشته شده که انقاضی که حکم بقتل آنسرور نمود اول
دو رکعت نماز نمود بجهت اینکه تقرب جوید بخداوند و بعد از آن حکم نمود بقتل
آنسرور نظیر اشقیا که در صحرای کربلا بودند و تقرب می جستند بریختن خون
آنسرور بدرگاه خداوند اکبر و میگفتند حضرت امام حسین با امام زمان که یزید بن
معویه باشد خروج نموده و خارجی است بعد از آنکه آنسرور را بمیدان قلعه
شام آوردند آنسرور روبقبله مشغول بمناجات بود که در آنحین ابن جماعه
شافعی که ساعی در قتل آنسرور شده بودند گریه میکردند و ظاهر اینست که
آن گریه شوق بود از آن شقی وجناب شهید ره هیچ التفات بان شقی نفرمودند و در
مقام عتاب در ملاء عام باو فرمودند دروغ نگفته مادر تو که اسم ترا
ابن جماعه نامید و در کمال شوق توجه بخداوند معبود نمودند تا آنکه آن
سرور را شهید نمودند پس از قتل بدن مبارکش را سنگ باران نمودند بعد
بدار شان و بجنند بعد او را سوختند و کتب مشهوره آنجناب کتاب ذکری است

وکتاب دروس وکتاب غایة المراد که حاشیه ارشاد است وکتاب جامع وکتاب قواعد
وکتاب بیان ورساله باقیات الصالحات ولمعه دمشقیه وکتاب اربعین و اسه
وکتب مختصره دیگر واجازات دیگر که از آنجناب صادر شده شهید دو پسر داشت
محمد و علی و یک دختر داشت ملقب بست المشایخ که جناب سید تاج الدین ابو عبد الله
محمد بن القسم بن معیه الحسنی از ایشان اجازه مرحمت فرموده چنانچه ...
این فقره در ... لا ... مسطور ... شهید ... از ... و ... بوده ...
شاگردان فخر المحققین ... مرحله استاد شیعه گویا مرحوم شهید بر ...
نمود در این مصائب کلام در شام محنت انجام با اهل بیت سید انام ...
بپا است بین مصائب که بر آن زنان مضطر و طفلان خورد ... دشمن
آن بزرگوار را در مکانی حبس نموده بودند که سقف نداشت ...
روز و شب پوست صورتهای نورانی ایشان افتاده بود و هرگاه میخواستند
بسایه دیوار آن مکان ساعتی خود را از آفتاب نگاه دارند از خوف اینکه مبادا
آن دیوار بر سر ایشان خراب شود مضطرب و خایف بودند چنانچه حدیث بصائر
الدرجات گواه این مطلب است ای شیعه تصور نما هرگاه زنی که همیشه در عزت و جلال
مستوره و محفوظه بوده با دختران که پوشیده ... پدر خود بعزت و مهربانی
بوده با بیماری یا ضعف و نقاهت در آفتاب نگاه دارند با او چه مشقت و
تعب وارد خواهد شد محبس شهید سقف داشت و خراب و ویران بود و شب
چراغی داشت که بتواند تالیف نماید و در مدت حبس کسی او را اذیت نمینمود
لیکن موکلین سید الساجدین بقسمی با نسوان و امر را بشدت تنگ گرفته بودند

که اگر این بلبل بیمار از آن خرابه بخوشی خود راه نیابد دو بوی کشد از آن عالم
میشدند بلکه این نور را ازین بیت ... ند و دیدار آنکه اگر چه شهید را بدان
او بخشند لیکن در شام مختتم الختام سر مبارک سید الشهدا را بر شاخه درخت
خرمائی که نزدیک بآن خرابه بود آویخته بودند ایشان در وقت سحر بر آنجا
حیران بودم که آیا این نور متور خون آلود را بچه قسم بآن درخت آویخته بودند
از تصور این واقعه جان جمیع عالمیان در سوز و گداز و در تعجب و انقلاب است
که پیوسته در عبادت و فرمان برداری باری و سجود و رکوع بوده و پیوسته
در حجر حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و صدیقه طاهره پرورش یافته بودند آنجا که
این شقیان جواب نمودند که این نور را بر آن درخت بیاویزند و احتمال دارد
که مروج این سال الحبنا مستطاب فقیه کامل و محقق عادل ابن فهد حلی اعلی
الله تعالی درجاته فی فرادیس الجنان باشد و تولد آن بزرگوار در سال هفتصد و پنجاه
و هفت هجری در بلده حله بود و بعد از تحصیل علوم و ریاضات باین حد
کمال و اعتدال رسید و از حضیض تقلید باوج اجتهاد ارتقا یافت و در
یکی از مدارس حله بافادت و استفاضت اشتغال نمود و از انفاس قدسیه
آن جناب اشخاص چندی بمراتب علم و ایقان ترقی نمودند که شرح احوال هر یک
موقوف بدفتر جداگانه است مثل ابن جمهور احسائی و شیخ زین الدین علی بن
هلال الجزایری و مثل سید محمد نوربخش که از توجه آن سرور بمراتب معرفت و
ایقان ترقی نمود و مثل سید محمد بن فلاح واسطی که بواسطه نیرنگات و
امور عجیبه غریبه جمعی مرید او شدند و او مدعی شد که مهدی موعود منم

دیگر

وجناب شیخ [illegible] بن فهد که صوفیه بلکه بکبرا او نمود و ادعای الوهیت
نیز نمود و پسر او علی اقتباس و اتباع مثل او بود و حکایات احوال ایشان
در مجالس المؤمنین مسطور است و مثل شیخ علی بن محمد ... که از جمله
عرفا و کاملین معدود میشود و اشعار پسندیده از او نقل شده باری این
شیخ بزرگوار جامع بین شریعت و طریقت و مصنف این سر و کتاب عدة الداعی
ونجاح الساعی و کتاب مهذب البارع فی شرح مختصر النافع کتاب المقتصر فی
شرح الارشاد کتاب التحصین فی صفات العارفین کتاب الهدایة فی فقه الصلوة
کتاب در النضید فی فقه الصلوة کتاب التمجید فی التوحید کتاب اسرار الصلوة
کتاب الفصول فی الدعوات کتاب المحرر کتاب الموجز الحاوی کتاب مصباح المبتدی
وهدایة المهتدی کتاب شرح الالفیة للشهید کتاب کفایة المحتاج فی مسائل الحاج
رساله موجزه فی مناسک الحاج رساله مختصره فی واجبات الصلوة رساله
فی تعقیبات الصلوة من الادعیة وادابها جواب مسائل الشامیات وجواب مسائل
البحرانیات رسالة اللمعة الجلیة فی معرفة النیة و دیگر رساله ابیات ... نموده
غریبه تالیف نموده بود و وصیت نموده بود بیکی از خدمه خود که بعد از فوت
او در فرات اندازند آن رساله بعجله بدست سید محمد بن فلاح افتاده باری
آن بزرگوار در سال هشتصد چهل و یک از دنیا رحلت فرمود و عمرش در
آن وقت هفتاد و پنج سال بود و در کربلا در نزدیکی خیمه‌گاه در بوستانی که
سابقا باغ نقیب بود مدفون گردید و در کتاب روضات الجنات نقل نموده که
بعضی از فضلا گفتند که در بعضی از نسخ اربعین شیخ شهید دیده که [illegible]

نمد

شهید ضیاء الدین ابو الحسن علی بن فهد او را اجازه داده بود و در بعضی
از کتب معتبره دیدم که بعد از فوت امیر تیمور گورکانی که نوبت بمیرزا شاهرخ
که پسر او بود رسید و با میرزا اسپند بن قرا یوسف بن قرا محمد که از جمله سلاطین
ترکمان قراقوینلو بود جنگها نمود [illegible] میرزا اسپند بر او غالب آمد و در
کتاب مجالس المؤمنین نقل شده که میرزا اسپند دوازده سال حکومت بغداد نمود و
آن را باستقلال نموده در سال هشتصد و [illegible] هجری جناب شیخ احمد بن فهد
حلی و باقی علمای شیعه را از حله و مواضع دیگر طلبید و علمای اهل تسنن را
نیز طلبید و مجلسی از برای تحقیق و اثبات مذهب حقه شیعه که فریقین
با یکدیگر مباحثه نمایند تا حقیقت این مذهب ظاهر و هویدا گردد بنا نهاد
بنده سلطان محمد [illegible]
و رفع الله درجته بر علمای اهل تسنن غالب آمد حقیت مذهب شیعه را
بر ایشان مبرهن ساخت و در این مجلس که میرزا اسپند جناب شیخ احمد بن فهد را
با علمای فریقین در بغداد جمع نمود جناب مستطاب ابن فهد حلی رفع الله تعالی
فی دار الجنان مقامه بادله و براهین حقیت مذهب شیعه را کالشمس فی رابعه
النهار بر ایشان آشکار نمود و میرزا اسپند این مذهب حقه را ترویج نموده
چنانچه در بعضی کتب معاصرین دیده شد دست از عقیده فاسده اسلاف خود
کشید و حقیت این مذهب در قلب او کالنقش فی الحجر نقش شد و امر نمود در بلاد
عراق بنام کرام ائمه اثنا عشر خطبه خوانند و وجوه دراهم و دنانیر را بنام شریف
آن بزرگواران زیب و زینت بخشند و از برکت این خدمت در ایام حکومت بغداد را برادران

برادر خود

وبرادرزادها وامرای دیگر که منازعه ومجادله مینمود غالب وظفریاب بود
باری این بزرگوار جمال الدین احمد بن فهد است که فهد نام جد اعلای
ایشان است وحله محل تولد وتوطن ایشان است هفتم از ایشان جناب فخر المحققین
والمدققین سلطان الفقهاء ورئیس العلماء نادر دوران ونخبه الشیخ نور الدین
علی بن عبد العالی الکرکی قدس سره واین شیخ بزرگوار در زمان سلطنت شاه
طهماسب صفوی بود وبسیار در نزد سلطان عزیز وجلیل بود وامور سلطنت را شاه
طهماسب صفوی موکول برای بیضاضیای ایشان نموده بود ومیگفت که اصل سلطنت
ومملکت وحکمرانی متعلق بمثل جناب ایشان است وامثال ما سلاطین بمنزله
خدمتکار وفرمانبردار ایشان میباشیم زیرا که ایشان نایب امام علیه السلام میباشند
ودراین باب رقمها باطراف وجوانب ممالک محروسه ایران وغیران از ممالک و
شهرهائی که در تصرف او بود نوشته که جمیع رعایا وبرایا وعمال وکارگذاران
ممالک اطاعت وانقیاد نمایند احکام وفرمایشات جناب شیخ بزرگوار را وانشیخ
بزرگوار دستور العمل بجهة رعایای هر بلد نوشته در خصوص خراج سلطان
وبدهی آنها بکارگذاران سلطان ومحاریب بسیاری را تغییر داد بجهة اینکه مخالف
دیدنها انهارا بسمت قبله موافق قواعد هیئة ودر کتاب روضة البهیة نقل نموده
وقتی انشیخ بزرگوار باصفهان وقزوین وارد شدند شاه طهماسب ایشانرا بانهایت
تحسین وتعظیم نموده عرض نمود که انشیخ بزرگوار شما سزاوارترید در تصرف
ممالک وجریان احکام وفرامین زیرا که شما نایب امام علیه السلام میباشید وحق
شمااست ومن نایب شما واز جمله عمال وکارگذاران شما میباشم وبجامیاورم انچه

هفتم

امری

امر و نهی از جناب صادر شود در جمیع ممالک و ان شیخ بزرگوار هم در جمیع ممالک
برعایا نوشتند کیفیت انکه در هر سالی باید بسلطان بدهند از باج و خراج
وغیره و همچنین بعمال نوشت کیفیت رفتار و سلوکی که با رعیت باید بجا اورند
موافق قوانین عدل و انصاف و نیز نوشت که مخالفین را از شهرهای شیعیان اثنا عشری
اخراج نمایند و در هر شهری و بلدی بلکه قریه امام جماعتی قرار دهند
که نماز جماعت بجا اورند و پیوسته معلمین و علما شرایع دین و احکام
حضرت سید المرسلین را بایشان بیاموزند و هر وقت جناب شیخ بزرگوار سوار
میشدند و عبور مینمودند از جانب یمین و یسار انسرور اخیار علانیه و اشکار
سب و لعن ابابکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و اشخاصی که بر طریقه ایشان بودند
ومیباشند مینمودند و در رکاب انسرور پیاده میرفتند و بلند سب و لعن
مینمودند مؤلف گوید اگرچه اینحکایه سب و لعن خلفا را در چند کتاب
نسبت بفعل ان سرور نقل نموده اند لیکن بنظر اینحقیر ضعیف و بی اعتبار مینماید
زیرا که تقیه در اثار و اخبار ائمه اطهار علیهم السلم بسیار و فواید ان نیز معلوم است
وحکمت ان نیز بر صاحبان عقل و تدبیر پوشیده نیست چگونه میشود
که با وجود این مرحله ترک تقیه نماید و شیعیان و متوطنین که در بلد
مخالفین بودند در تعب و مشقت اندازند باری کتب این بزرگوار شرح
قواعد در شش مجلد است مسمی بجامع المقاصد و کتاب شرح جعفریه در طهارت
وصلوة مشتمل بر فروع جیده و وفات این شیخ بزرگوار در سال نهصد و چهل
وهشت از هجره بود جعل الله تعالی الجنة ماواه بلی جناب شیخ ابرهیم بن سلیمان

القطیفی

الفطیفی گویا از جمله تلامذه این شیخ بزرگوار بود در مسایل بسیار و کلمات
چند در حق آن جناب ایراد فرموده از آن جمله جناب شیخ علی رساله در حلیه
خراج تصنیف فرموده و شیخ ابرهیم رساله در حرمت آن نوشته و از آن
جمله جناب شیخ علی رساله در وجوب عینی نماز جمعه با وجود فقیه جامع الشرایط
در زمان غیبت امام علیه السلام تالیف فرموده و شیخ ابرهیم ردّاً علیه رساله
در حرمت نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه السلام نوشته از آن جمله جناب شیخ علی فرموده
که هرگاه لباس مصلی منحصر بجلد سگ باشد و نزع آن ممکن نباشد بجهة تقیه
نماز ساقط است و شیخ ابرهیم ردّاً علیه رساله نوشته در وجوب نماز برا و از آن جمله
جناب شیخ فرموده که بعد از غسل جنابت وضوی تجدیدی مستحب است و شیخ ابرهیم ردّاً
علیه حکم بعدم استحباب فرموده و از آن جمله رساله در رضاع ردّاً علی الشیخ
در اثبات عموم منزله نوشته و هکذا از مسایلی که متباین اند و عالم ربّانی واقع
گردید حتی اینکه در کتاب روضة البهیة نقل نموده که شیخ ابرهیم رساله نوشته
مسمی بالحائریة فی تحقیق مسئلة السفریة و در آنجا نقل نموده که من با جناب ایشان
در سفر زیارت روضه رضویه علی مشرفها الاف التسلیم والتحیة قرین بودیم روزی
وارد شدیم بروضه رضویه و در خدمت جناب شیخ علی جمعی از علماء راسخین و
پاره از علماء ازین بودند پس من در مجلس ایشان نشستم پس جناب شیخ متوجه من
شدند بر سبیل اعتراض فرمودند که بچه جهة جوایز شاه طهماسب را قبول نمیکنی
و تبرّی نمودی من جواب دادم که مکروه بود که من قبول نمایم جوایز اهل ظلم را جناب
شیخ فرمودند بلکه قبول یا واجب بود یا مستحب عرض نمودم بچه دلیل قبول

یا واجب بوده یا مستحب فرمودند ناسیا مولانا و سیدنا حسن المجتبی علیه السلام
زیرا که آنسرور جوایز معاویه را قبول مینمودند من عرض نمودم که معویه را
مالی نبوده آنچه بود مال خود امام حسن علیه السلام بود و معویه غصب نموده
بود پس آنسرور تصرف در مال خود مینمودند و استشهاد نمودم بکلام شیخ
شهید ره در کتاب دروس که فرموده ترک اخذ ذلک من الظالم افضل تا آخر
این قیل و قال و مباحثات خلفا عن سلف بین علما و فقها در مسائل فقهیه
بوده و پیوسته رد و قبول و عدم قبول و اقامه دلیل و خدشه در دلیل
مینموده اند و سبب قدح و عیب العیاذ بالله بر ایشان نمیشود بلی العیاذ بالله
هرگاه عنادا بدون دلیل جمهور بر فتوی خود نمودند و هیچیک از ادله چهار
گانه که مناط شرعیه فقهیه میباشند در دست نداشته باشند و محول
فتوی خود مصر باشند باعث قدح و عیب خواهد بود اعاذنا الله و جمیع العلما
من ذلک و این شیخ بزرگوار در نجف اشرف متوطن بوده و صاحب ورع و تقوی
بود و نقل شده است که روزی امام عصر عجل الله فرجه بصورتی که کسی او را
نشناسد بر شیخ ابرهیم وارد شد و فرمود که ای شیخ کدام باب از آیات
قرآن در موعظه بزرگتر است شیخ این آیه را تلاوه نمود الذین یلحدون
فی آیاتنا لا یخفون علینا افمن یلقی علینا خیر امن یاتی علینا یوم القیمة
اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر آنسرور تصدیق او نمودند و بیرون
شدند شیخ از اهل خانه پرسید که شناختید این شخص را که بیرون شد
گفتند ماندیدیم کسی را که بیرون رود هشتم از آن بزرگواران جناب

٨٨ شیخ عبد الله بن حسین تستری بود و آن شیخ بزرگوار از محققین زهاد
و عباد بود چنانچه شاگرد بزرگوارش مولانا ملا محمد تقی مجلسی در شرح
من لا یحضره الفقیه میفرماید کان شیخنا و شیخ الطایفة الامامیة فی عصره و
المحقق المدقق الزاهد العابد الورع و اکثر فواید هذا الکتاب من افاداته
رضی الله عنه و حقق الاخبار و الرجال و الاصول بما لا مزید علیه و بعد از
ذکر کتب آنمرحوم میفرماید که آنشیخ بزرگوار بمنزلهٔ پدر مهربان بود بالنسبه
بمن و بباقی مؤمنین و وفات آن بزرگوار در عشر اول از محرم الحرام بود و روز
وفات آنجناب از برای مؤمنین مثل روز عاشورا بود از بسیاری حزن و هم و الم
که در فوت آنمرحوم بر ایشان وارد شده بود و در تشییع جنازه و نماز او
قریب بصد هزار جمعیت ازدحام نموده بود و این اجتماع را در فوت هیچیک
از علما و غیره ندیده بودم و در جوار اسمعیل بن زید بن الحسن مدفون
شدند و بعد از شش ماه نعش آنمرحوم را بکربلای معلی نقل نمودند و حال
آنکه هیچ تغییری در جسد آنمرحوم معلوم نبود و بود آنجناب صاحب کرامات
بسیار و اجازه روایات بمن داد چنانچه در اول این نسخه ذکر نمودم و ممکن است
آنکه بگویم در دهر آن بزرگوار که انتشار فقه و اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم
السلام از آنمرحوم در اخبار گردید اگرچه علما و فقهای دیگر موجود بودند لیکن
از برای ایشان مشاغل بسیار بود و بنده بدرس و تربیت طلاب کم میپرداختند و لیکن
آن بزرگوار در زمانیکه از کربلای معلی وارد اصفهان شد از طلاب داخله و خارجه
سوای پنجاه طلبه تقریباً موجود نبود و مدت چهارده سال در اصفهان بودند

معهذا

و در زمان فوت ایشان زیاده از هزار نفر از علما و طلاب و فضلا بودند که همه
از درس و تربیت آنجناب ترقی نموده بودند و ممکن نیست مرا که مدح نمایم ایشان را و وصف
در این مختصر رضی الله عنه و جناب سید مصطفی تفرشی در کتاب نقد الرجال
در حق ایشان میفرماید عبد الله بن الحسین التستری مد ظله شیخنا و استادنا
العلامة المحقق المدقق جلیل القدر عظیم المنزلة وحید عصره و اورع زمانه
ما رأیت احدا اوثق منه لا یخفی مناقبه و فضائله صائم النهار و قائم اللیل
و اکثر فواید هذا الکتاب و تحقیقاته منه جزاه الله تعالی خیر جزاء المحسنین
و احتمال میرود که مروج این مائه جناب شیخ بهائی باشد چنانچه بعضی فرموده اند
و احوال جناب شیخ بهائی بتفصیل بعد از ترجمه علمای مدفونین ارض فیض قرین
نوشته شده و حق اینست که مروج اینها جناب شیخ بزرگوار شیخ بهائی بوده چنانچه
چه تفصیل احوال و را نقل نموده ام نهم از آن بزرگواران جناب مرحوم محمد
باقر ابن محمد تقی المجلسی رفع الله فی فرادیس الجنان مقامهما بودند که احوال آن
بزرگوار غالبمقدار را از جناب شریعتمدار عالم ربانی و فقیه صمدانی سلمان
الزمان و وحید الاوان عالم بی نظیر و محقق بصیر غواص بحار الاخبار و محقق
الاصول و غوامض الآثار حاجی میرزا حسین نوری نور الله قلبه الشریف که در زمان
که شرفیاب روضهٔ عرش درجه رضویه علی مشرفها الاف السلام و التحیة بودند
احوال مروجین را از آنجناب پرسیدم بخط خود نوشتند که در این مائه مرحوم
ملا محمد باقر مجلسی مروج بودند و فاضل هندی خود را مروج میدانست
و حق اول است تشیع مرحوم مجلسی نور الله روحه و بعض ضعیف است و وجه اینکه

این بزرگوار را بمجلسی موصوف نموده‌اند شاید این باشد که جدّ این سرور
که مقصود علی بودند از جمله ادبا و بلغا و شعرا بودند تخلّص بمجلسی چنانچه
از بعضی از احفاد آن بزرگوار این مطلب شنیده شد و از شرحی که مرحوم
مجلسی اوّل بر من لا یحضره الفقیه تألیف فرمود نسخهٔ قدیمه که در عصر مؤلف
مزبور نوشته بودند دیدم که در تاریخ تألیف آن نسخهٔ شریفه این مطلب تحریر
شده بود باری و آن شیخ بزرگوار چنانچه در کتاب وضع البهیة فرموده در عصر
خود نظیری نداشت و پیش از او هم کسی نیامده مثل او در ترویج دین و احیاء
شریعت سید المرسلین از جهة تصنیف و تألیف و امر و نهی و قمع معاندین و
مخالفین از اهل اهوا و بدع سیّما طایفه صوفیه و مبدعین و نام شریفش
محمّد باقر ابن محمّد تقی بن مقصود علی الشهیر بالمجلسی امام جمعه و جماعة بوده و
ترویج داد حدیث را و نشر داد بخصوص در بلاد عجم و ترجمه فرمود از برای اهل
عجم احادیث را بفارسیه از هر قسم که بود از فقه و ادعیه و قصص و حکایات
متعلقه بمعجزات و غزوات و غیر ذلک از آنچیزهائی که متعلق است بشرعیات
با وجود اشتغال او بامر بمعروف و نهی از منکر و در جود و سخا بسط ید
داشت نسبت بهر کس که قصد او مینمود بلکه مملکت شاه سلطان حسین بوجود
شریف او محروس بود چون شاه سلطان حسین قلیل التدبیر بود و از همین جهة
بود که چون این شیخ بزرگوار رحلت فرمود خلل در مملکت او حاصل شد
همان سال بلده قندهار را از او گرفتند و متصل خرابی بمملکت او بود تا اینکه
بالکلیه از دست او بیرون رفت و از برای شیخ بزرگوار قدس سره کتب معروفه

جلد است از انجمله است کتاب بحار الانوار و در این کتاب درج نموده است جمیع علوم
و مشتمل است بر مجلدات چند که از انجمله است کتاب عقل و علم و جهل و کتاب توحید
و کتاب عدل و المعاد و کتاب احتجاجات و مناظرات و جوامع العلوم و کتاب قصص
الانبیا و کتاب تاریخ نبینا و احواله و کتاب امامت و در اوست احوال ایشان و کتاب
الفتن و چیزهایی که جاری شد بعد از پیغمبر از غصب خلافت و غزوات امیر المؤمنین
و کتاب تاریخ امیر المؤمنین و فضایل و احوال او و کتاب تاریخ فاطمه و حسن و حسین
و فضایل و معجزات ایشان و کتاب تاریخ علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و
جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم علیهم السلام و فضایل و معجزات
ایشان و کتاب تاریخ علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد و علی بن محمد الهادی
و الحسن بن علی العسکری علیهم السلام و احوال ایشان و معجزات ایشان و کتاب
الغیبة و احوال الحجة القائم علیه السلام و کتاب السماء و العالم و انکتاب مشتمل است
بر احوال عرش و کرسی و افلاک و عناصر و موالید و ملائکه و جن و وحوش و
طیور و سایر الحیوان و در این کتاب است ابواب صید و ذباحه و ابواب طب و
کتاب ایمان و کفر و مکارم الاخلاق و کتاب الاداب و السنن و الاوامر و النواهی
و الکبایر و المعاصی و در این کتاب است ابواب حدود و کتاب الروضة و المواعظ
و الحکم و الخطب و کتاب الطهارة و الصلوة و کتاب القرآن و الدعا کتاب الزکوة
و الصوم و در این کتاب است اعمال سال و کتاب الحج و کتاب المزار کتاب العقود و الایقاعات
و کتاب الاحکام کتاب الاجازات و آن آخر کتاب بحار است و مشتمل بر سندها و طریقها
و اخبار بکه بجمیع کتب خود نسبت داده اند و اجازات علما اعلام رضوان الله

علیهم

علیهم اجمعین همچنین ذکر شده است در مقدمات کتاب چنانچه در لؤلؤ گفته
شده و در انجاست اینکه این کتب بیست و پنج کتابست ولی بعضی از مشایخ ذکر
کرده اند که شانزده مجلد از این کتاب خارج شده است از مسوده کامله مهذبه
و باقی مانده است نه مجلد دیگر بدون کمال از جهت تصحیح و گفته شده است
اینکه این نه مجلد که خارج نشده است از مسودات کتاب ایمان و کفر و مکارم الاخلاق
و کتاب الروضه و کتاب القران و الدعا و کتاب الزکوة و الصوم و الحج و کتاب العقود
و الایقاعات و کتاب الاحکام و کتاب الاجازات و صاحب روضة البهیه گفته است
که اینچنین گفته شده در لؤلؤ و شنیدم من اینکه کتاب اجازات نزد سید آقا
حاجی سید محمد باقر قدس سره بوده است انتهی ترجمه کلام روضة البهیه و از
جمله کتب آنجناب است مرآت العقول فی شرح اخبار الرسول و این شرح کافی است
و از اول اصول است تا نصف کتاب دعا و کتاب ملاذ الاخیار فی شرح تهذیب الاخبار
تا حد کتاب صوم و کتاب شرح الاربعین حدیث و کتاب فوائد الطریفه فی شرح
الصحیفه رسیده است تا شرح دعای چهارم و کامل نشده است و رساله وجیزه
اعتقادات که تالیف فرموده در یکشب و در آخر آن رساله فرموده که چند
دعا که نسبت تصوف بوالدین من نور الله ضریحه و هی چنین گمان نمائی که او
سالک این سلک بوده و مذاهب ایشان را معتقد بوده حاشا عن ذلک و رساله
در اوزان و رساله شکیات در صلوة و رساله مشتمله بر اجوبه مسایل متفرقه نامیده
شده است بمسایل هندیه رساله در اوزان و مقادیر شرعیه اینها از کتب عربیه اوست
و اما کتب فارسیه آن بزرگوار از انجمله است کتاب عین الحیوة در مواعظ

وزهد و کتاب مشکوة الانوار و مختصر کتاب عین الحیوة است و کتاب حلیة است
المتقین در آداب و سنن و کتاب حیوة القلوب و کامل شده است و خارج شده
از آن کتاب سه مجلد اول که در تاریخ احوال انبیا از آدم تا خاتم صلی الله علیهم
اجمعین و احوال ملوك و معاصرین انبیا تا آنکه در بیان احوال پیغمبر آخر زمان
از اول ولادت آن بزرگوار تا آخر و غزوات آن عالیمقدار و بیان جمعی از اکابر
صحابه و بیان امر خلافت سیم در امامت بیرون نیامده است از آن کتاب مکرر
قلیلی و کتاب تحفة الزائر و کتاب جلاء العیون و کتاب مقباس المصابیح در تعقیبات
نماز یومیه و کتاب ربیع الاسابیع و کتاب زاد المعاد در احوال سال رساله در
قصاص و دیات کتاب مسائل الشتی فی الصلوة رساله در اوقات نوافل
یومیه کتابی در رجعه کتابی در ترجمه رساله مالك اشتر کتاب اختیارات
الایام کتاب الجنة و النار کتاب الجواهر کتابی در اعمال حج و عمره ایضاً کتاب
مفاتیح الغیب فی الاستخاره کتاب بال التوصب لغواصب و کتاب الکفارات
و کتابی در سهام و کتاب زکوة و کتاب صلوة اللیل و کتاب آداب التعلم فیه
رساله در تحقیق والسابقون السابقون کتابی در فرق میان صفات ذات و صفات فعل
در تحقیق بدا رساله در جبر و تفویض کتابی در نکاح کتاب فرحة الغری مترجم
که بهر رساله فرحة الغری از سید عبد الکریم بن طاوس نزدیک باشد قریب
دو هزار بیت کتابت است در بیان ما وقع فی لیلة الاشرف رساله ترجمه
خطبه توحید الرضا ترجمه زیارت جامعه ترجمه دعای کمیل ترجمه دعای
مباهله ترجمه دعای سمات ترجمه دعای جوشن صغیر ترجمه حدیث عبد الله بن

جندب

جندب ترجمه حیث سته اشیا رساله در انشاء فی التذکر النجف والکربلا
واین رساله را بعد از مراجعت بنجف و کربلا انشا فرمود رساله در اجوبه
مسائل متفرقه رساله صواعق الیهود کتاب حق الیقین در اصول دین کتاب تذکرة
الائمه صاحب کتاب روضة البهیة میفرماید اینقدر است از کتب علامه مجلسی قدس سره
که واقف شدم من بر او وفات نمود طاب ثراه در سال هزار و صد و ده از هجرت
نبویه و ماده تاریخ او غم و حزن آمده و او قدس سره فرموده است در حاشیه کتاب
خود بر کتاب بحار الانوار نزد ذکر این تسمیه و از غرایب اینست که موافق شد تاریخ
ولادت من عدد جامع بحار الانوار را چنانچه متفطن این مطلب شده است
بعضی از علمای اخبار انتهی کلام العلامه و صاحب کتاب روضة البهیة میفرماید و
از این ظاهر میشود اینکه مولد او در سال هزار و سی و هفت بوده و بنا بر این عمر او
هفتاد و سه سال میشود تقریبا افاض الله تعالی علی مرقده الشریف الرحمة والرضوان
و مدفن او در اصفهان در جنب مسجد جمعه است جمعنا الله تعالی و ایاه فی مستقر من
الرحمة دهم از آن بزرگواران جناب آقای مطلق فقیه بر حق محمد بن محمد بن اکمل
المدعو بباقر افاض الله تعالی علی مرقده شآبیب الرحمة والرضوان و اسکنه فی اعلا
غرفات الجنان بود و ولادت آن بزرگوار در سال هزار و یکصد و هیجده از هجرت
در اصفهان واقع شد و بعد از آن پاره از عمر شریف را در اصفهان بتحصیل علوم صرف
فرمود و بعد بکربلای معلی آمده بتربیت طلاب مشغول گردیدند و صاحب
منتهی المقال که از جمله تلامذه آن برگزیده ذو الجلال است در کتاب خود
که بخواطر عاطر آنجناب چنین خطور نموده بود که از کربلا هجرت نماید بسبب بعضی

حوادث زمان تا اینکه در عالم رؤیا در خواب دید که حضرت امام حسین علیه السلام
باو فرمودند که راضی نیستم که از بلد من بجای دیگر بروی و بعد از این رؤیا قصد
مجاورت همیشگی آن ارض مقدس را بر خود جزم نموده و بتدریس و مباحثه اشتغال
فرمود و قبل از ورود آنجناب بلد کربلا و نجف اشرف مملو از طلاب و علمای
اخباریین بودند بلکه بیشتر اینها از جهال و قاصرین بودند و مردمان چندی
بودند که هرگاه میخواستند کتب فقها و مصنفات علما رضوان الله علیهم اجمعین را
بردارند بدستمال برمیداشتند که دست ایشان بان کتاب نرسد اینقدر عداوت
با علما سیما اصولیین داشتند لیکن بسبب آنکه قدم شریفش کلمات سخیف ایشان از
ارض مطهر خالی شد از وجود ایشان و باندک زمانی زایل و معدوم گردیدند و منه
در آنکتاب در حق آنجناب فرموده محمد بن محمد بن اکمل المدعو بباقر استادنا العالم
العلامة و شیخنا الفاضل الفهامة ادام الله علاه و مد فی بقاه علامة الزمان و
نادرة الاوان عالم عریف و فاضل غطریف ثقة و ای ثقة ذکر الطایفة و عمادها
واورع نساکها و عبادها مؤسس ملة سید البشر فی راس المائة الثانیة عشر
الی آخر کلامه و آنمرحوم ابرار سی سنه شب و روز بتربیت طلاب و اهل علم اشتغال
داشتند و از برکت نفس قدسیه آنجناب علما و فضلای بسیاری بدرجه علم و
مقامات بلند ارتقا نمودند مثل آقای بحر العلوم عطر الله مرقده الشریف که
فضایل و مناقب آنمرحوم لاتحصی است حتی اینکه بعضی احتمال داده اند که شاید
مروج این مائه آنجناب باشد و احوال آنجناب را اجمالا در اول سفینة النجاة که
شرح اشعار در بارۀ آنمرحوم را استقلال نموده ام و مثل جنابان فاضل و میرزای قمی صاحب

قوانین

قوانین جناب شیخ الاجل الاعظم شیخ جعفر نجفی و میرزا محمد مهدی شهرستانی
و ملا محمد مهدی نراقی و میرزا محمد خراسانی و میرزا یوسف تبریزی و غیرهم از اعاظم
علما که از برکت انفاس قدسیه ایشان و زحمتهای ایشان در تألیف و تصنیف مروج
مذهب بیضا بودند و شرح حوال ایشان محتاج است بکتابی علیحده اعلی الله
عطر الله تعالی مراقدهم و نیز مرحوم استاد الحقیر شمس الدین بن جمال الدین
البهبهانی که از جمله تلامذه اخوند ملا انور بود که احوال ایشان را در تحفه
الرضویه و در این نسخه شریفه نیز نقل نموده‌ام میفرمودند که زهد ایشان
بمرتبه بود که لباسهای ایشان هرگز از کرباس و نابدار بود و غالباً ایشان از وجه تقید
انجناب که والده ماجده آقا محمد علی لدا انجناب که مقامع و کتب دیگر از مؤلفات
انجناب است و بود ایشان امر شدن مبالغه باستعمال و اقمشه دنیا هیچ نظر نه
و نقل فرمودند قرآنی بخط میرزا نیریزی که جلد از یاقوت و الماس زینت
و سایر سنگهای گران بها ترصیع نموده بودند مرحوم سلطان زمان آقا
محمد خان انار الله برهانه آن قرآن را از برای جناب آقا هدیه ارسال فرموده بودند
آن قرآن را زمانیکه آورده بودند که بجناب آقا برسد من با آورندگان قرآن
آمدیم بدر منزل مبارک آقا بعد از دق الباب خود جناب آقا بنفس نفیس آمدند
بیرون درب منزل و در را باز نمودند در حالتی که دست شریف ایشان بالا
بود و قلم بدست مبارکش بود بجانب ما نظری فرمودند و گفتند چه شغل
دارید آورندگان قرآن عرض نمودند که حضرت سلطان قرآنی بجهت شما
فرستاده‌اند انجناب نگاهی بجانب قرآن نمودند فرمودند این بنهاد و انما

ببرند

چیزی که در جلد قرآن نصب شده عرض شد اینها سکه‌های گران بها اند
که جلد قرآن را مرصع نموده اند فرمودند چه ضرر دارد که کلام الله مجید را زینت
نموده اند که باعث حبس و تعطیل آن گردیده اند اینها را از جلد قرآن جدا
کنید و بفروشید و قیمت آن را بطلاب و مساکین قسمت کنید عرض نمودند قرآنی
که خط نیز است و قیمت زیاد دارد قبول نمایید فرمودند هر کس قرآن او زیاد
در نزد او باشد و نتواند از آن تلاوت کلام خدا نماید این کلام را فرمودند
و در را بستند و ما برگشتیم و انتقال آن ربانی وجود در تربیت و تعلیم علما
و فضلا قریب بشصت جلد کتاب از مصنفات آن بزرگوار که در بین علما دایر است
و از آنها منتفع میشوند چنانچه در روضة البهیة نقل نموده موجود است و آن
بزرگوار دو پسر عالم و فاضل کامل داشتند آقا محمد علی که مرقد شریفش در
نزدیکی کرمانشاهان در آن بلوک واقع است مشهور است که آنجناب فرموده بودند
که مرا در مکانی دفن سازید که قافله وقت سحر از مزار من بگذرند و آن مکان
غالباً چنین است که زوار بین عتبات غالباً در رفتن و برگشتن غالباً از مزار آن
مرحوم میگذرند و مقامع و کتب دیگر از مؤلفات آنجناب است و فرزند دیگر
آن بزرگوار جناب آقا عبد الحسین بودند که در شهر همدان منزل داشتند و بترویج
شریعت اشتغال داشتند **باب دوم** در بیان ترجمه علمای ربانی و فقهای
صمدانی که در ارض اقدس رضوی علی مشرفها الآف التحیة والثنا مدفون‌اند
و پاره از احوال هارون و مامون و حجج و براهینی که از آن سرچشمه علوم
ربانی در مجلس مامون بر اهل ملل و ادیان ظاهر شد مخفی نماند که علما

باب دوم

فضلا

و فضلائی بسیار در ارض فیض قرین مدفونند ولیکن آنچه از کاملین او کتابی که
صاحب تالیف و تصنیف بودند ذکر مینمایم از آنجمله الشیخ الامام امین الدین
ابو علی الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرسی ثقه و عادل و بصیر اخبار
و نقاد و الفاظ و کلمات محققین و ادبا و بلغا بوده جلالت قدر و عظمت
شان آن بزرگوار از کلمات دربار انور در اخبار معلوم میشود و از کتاب معالم
العلما و نقد الرجال و لؤلؤ و تعلیقه مدایح بسیاری از برای این شیخ جلیل نقل
شده و در دار المؤمنین سبزوار بسیار سنین بتعلیم و تالیف مشغول بودند
و از آنمکان آمدند بمشهد مقدس رضوی علی مهاجرها الف سلام و تحیه
در سال پانصد و بیست و سه و بعد بسبزوار عود فرمودند و در شب عید
قربان در سال پانصد و چهل و هشت برحمت خداوند منان مستغرق گردید
و از سبزوار جسد شریفش را نقل بمشهد مقدس نمودند و در قبرستان قتلگاه
مدفون کردیدند و سنگ مرمریکه در فوق مرقد آنعالم ربانی در قبه
صفائی واقع شده گویند آنسنگ در زیر خاک متواری بود در زمان
مرحوم میرزا محمد مشهور بشهید ثالث که احوال آن بعد ذکر خواهد شد
بروزیا بعضی از زوجات آنمرحوم آنسنگ را انشاد در مرقد خود آنشیخ جلیل
معلوم شد و آنسنگ را از زیر آنخاک در فوق مرقد ایشان بالا آوردو
مشاهده نمودم که در آنسنگ چنین نقش شده هذا المرقد الشریف
و المضجع المنیف للعالم الفاضل الزاهد حاوی الفروع و الاصول
جامع المعقول و المنقول الفضل بن سهل المیادی بعد از چند سطر

مذکور

فارسی نوشته شده نظم گفت بباید بود از پی تاریخ سال گشت فرید و
داخل بعد سبعین قد توفی فی سنه و مصنفات این شیخ بزرگوار جلیل و جزیل
بسیار است از انجمله تفسیر بزرگی مسمی بتفسیر مجمع البیان در ده مجلد است و آن تفسیر
بسیار خوب جامعیست اکثر فنون از نحو و صرف و اشتقاق و معانی و تنزیل و غیره در
آن منظور است و اکثر نقل آن از تفاسیر عامه است و از تفاسیر اهل بیت عصمت و
طهارت کم نقل نموده اند و گاه گاهی از تفسیر عیاشی و علی بن ابرهیم قمی نقل
میفرمایند و از انجمله کتاب وسیط مسمی بجامع الجوامع در چهار جلد و دو جلد
از آنکتاب که در زمان مصنف نوشته شده و در ظهر آن کتاب نوشته شده
که فوت آنمرحوم در سبزوار شد و جنازه او را نقل بمشهد نموده و در قبرستان
قتلگاه مدفون شدند و نیز وجیز تفسیر مختصر هست و تفسیر وجیز در یکجلد و از انجمله
کتاب اعلام الوری باعلام الهدی در دو جلد و از انجمله کتاب آداب الدینیه
للخزانه المعینیه و از انجمله کتاب تاج المواليد و از انجمله کتاب غنیة العابد و منیة
الزاهد شیخ منتجب الدین گوید من آنکتاب را ندیدم و نخواندم بعضی از آن را
بر آن شیخ جلیل و از مرویات این شیخ جلیل صحیفة الرضا است که مؤلف عاصی جمع
آن نسخه شریفه را با بیانات خوبی نوشتم و صحت و سند آن کتاب از حضرت امام
رضا علیه السلام و بیان مشایخ این شیخ بزرگوار و اقسام تحمل حدیث را نیز در اول
این نسخه شریفه نوشتم و منتخب تحفة الرضویه ملحق خواهم نمود و بعضی نسبت
داده اند که کتاب احتجاج از مؤلفات این شیخ بزرگوار است و این غلط است
زیرا که آنکتاب از مؤلفات ابو منصور احمد بن ابیطالب الطبرسی است که مرقد

انجناب در مازندران در قریه مشهور بطبرسیه است و کتاب احتجاج و کافی در
فقه و مفاخر الطالبین و تاریخ ائمه و فضایل الزهرا این کتب از مؤلفات
آنجنابست و آنجناب از مشایخ علی بن شهر آشوب مازندرانیست از آنجمله

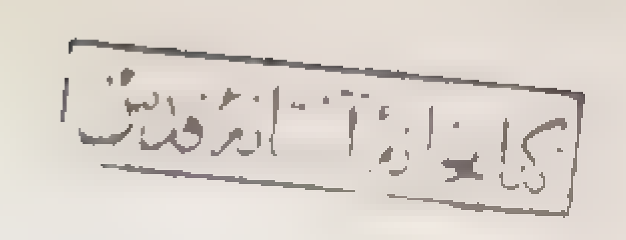


العالم الربانی والفقیه الصمدانی الشیخ الاوحدی والفاضل الزاهدی
وکوکب سماء الفضل زین مولانا الامجد محمد العاملی المشهور بشیخ
البهائی قدس الله تعالی مرقده و سقاه بسحایب من الغفران و اسکنه فی اعلی
غرف الجنان ولادت آن بزرگوار در بعلبک که از قرای جبل عامل است
قریب بغروب آفتاب در روز پنجشنبه سیزده روز از ماه محرم باقی بود واقع
گردید و در دار السلطنه اصفهان شیخ الاسلام بود و شاه
عباس تعظیم و تبجیل این شیخ بزرگوار بسیار مینمود و کتاب مشهور بجامع
عباسی که فارسی و در مسایل فقه است بجهت اشاره شاه عباس تالیف
نمود گویند عبادات آنکه بر خود شیخ تالیف فرموده و باقی را یکی از شاگردان
ایشان تمام نموده بعد از وفات جناب شیخ و سؤال و جواب بسیار میان این
شیخ بزرگوار و شاه عباس واقع شده بود که از جمله سؤالات یکی این بود
که شاه عباس سؤال نموده بود از این شیخ بزرگوار که حال ربیع بن خثیم
الثوری الکوفی که در یک فرسخی مشهد مقدس رضوی مدفونست قریب
برود خانه طوس چونست این شیخ بزرگوار در جواب نوشته بود که
حدیثی از حضرت امام رضا علیه السلام بما رسیده که ما حصل لی القدوم
بارض خراسان الا لزیارة الربیع و وفات این شیخ بزرگوار در شهر اصفهان



واقع شده وجسد شریفش را باین ارض فیض قرین نقل نمودند و از جمله کرامات
این شیخ بزرگوار حکایتی است که مرحوم آخوند ملا محمد تقی مجلسی در شرح خود
بر من لا یحضره الفقیه نقل نموده که وقتی با شیخ و استاد و مولای خود شیخ بهائی
رفتیم بمرقد بابا رکن الدین رضی الله عنه دیدم جناب شیخ بجانب من ملتفت شدند
و فرمودند شنیدید که صاحب این مرقد چه گفت عرض نمودم چیزی نشنیدم و بعد جناب
شیخ شروع نمودند بگریه و ضجه پرسیدم چه گفت صاحب این مرقد باز شیخ بگریه و ضجه
مشغول بودند تا بعد از مبالغه و اصرار شیخ بزرگوار فرمودند که بمن گفت
که مردن تو نزدیک شده آماده رفتن شو پس از این قضیه با شش ماه حیوة بود
و بعد فوت نمودند و مشرف شدیم بنماز شیخ و اجتماع طلاب و فضلا و علما
در نماز جناب شیخ قریب پنجاه هزار نفر شده بودند و سن شریفش هفتاد و یک سال
بود فانی سئلت عن عمره رضی الله عنه فقال ثمانون و انقص بواحد توفی بعده
بسنتین انتهی کلامه و جسد شریفش را قبل از دفن بمشهد مقدس رضوی نقل
فرمودند و از مرحوم سید نعمة الله جزایری نقل شده است که آن شیخ جلیل با هر
طایفه و مذهب و ملتی بمقتضی طریقه ایشان تکلم مینمود حتی اینکه بعضی از
علمای عامه را گمان این بود که جناب شیخ بر طریقه مذهب ایشانست سید مزبور
میفرماید کتاب مفتاح الفلاح در آنوقت با من بود باو نشان دادم چون
آن شخص سنی او را دید تعجب نمود و اینکه جناب شیخ در آخر کتاب مفتاح الفلاح
فرموده اند و نعم ما قال الشیخ الشبستری نظم روا باشد انا الحق از درختی
چرا نبود روا از نیکبختی طعنی بر جناب شیخ وارد نماید چنانچه در مباحثات

نکته



علمای اعلام با علمای مخالفین شاده بان خواهم نمود ان شاء الله تعالی و مجملی از بعضی
اشعاری که در نان و حلوا و غیره فرموده چنانچه در موضع خود ذکر شده و مرحوم
سید علیخان که از جملهٔ تلامذهٔ این شیخ بزرگوار است در کتاب سلافة العصر فرموده
که این شیخ بزرگوار شیخ الاسلام و مرجع انام در اصفهان بود و جمیع امور شرعیه
مفوض بآنجناب بود و مدت سی سال اشتغال بامور شرعیه نمود و بعد میل
نمود بترک آنها و واگذاشت مناسب ریاست عامه را و میل فقر و سیاحت نمودن
در بلاد و مدت سی سال هم در بلاد سیاحت نمود و با ارباب فقر و با اهل حال برخورد
و از کاملین عرفا و اشخاص مجد و خالی از ملاقات نمود و از ایشان مستفیض گردید
و باز بدیار عجم عود نمود و مشغول بتدریس و تصنیف شد و آوازه علم و فضل
در اطراف و جوانب افکند و در وصف این شیخ بزرگوار فرموده و الرحلة التی
ضربت الیه اکباد الابل و القبلة التی فطر کل قلب علی حبها و جبل جابت اخبا
فضائله مفلوا و کل صفة قلت فی غیره بانه تحریه الخاطر باری جلالت مرتبه و عظمت قدر
و زهد و تقوی و ترویج شریعت و تحقیق و تدقیق و حسن تقریر و تصنیف و کتبی که
از این شیخ بزرگوار در صفحه روزگار باقی مانده محتاج بتحریر و تقریر نیست لکن
بجهة تذکار آنچه از کتب این بزرگوار در لؤلؤ البحرین مسطور است بیان مینمایم
تا بزایرین زحمت و مشقت این شیخ بزرگوار در احیای علوم روشن آید و بقدم
صدق و یقین بمرقد شریف و مضجع منیف او توجه نمود شاید از حضور مرقد
آنجناب مستفیض گردند و از جملهٔ کتب مؤلفه این شیخ بزرگوار زبده و حاشیه آن
در علم اصول فقه است و کتاب مفتاح الفلاح که در شهر گنجه تالیف نموده و شیخ

رساله اثنا عشریه در طهارت و صلوة و صوم و زکوة و حج و رساله در علم
درایه و رساله در لغز زبده و رساله در تشریح افلاک و رساله در تحقیق
قبله و رساله فارسیه در اسطرلاب و رساله دیگر عربیه در اسطرلاب و رساله
خلاصة الحساب و کتاب کشکول و کتاب مخلات و شرح دعاء هلالیه صحیفه سجادیه
و کتاب اربعین که در شهر هرات تالیف نموده و کتاب حبل المتین که در علم فقه
و مشتمل است بر طهارة و صلوة و کتاب تشریح المقاصد در ایام سال و کتاب
عروة الوثقی فی تفسیر القرآن و سوی سوره حمد آیه دیگر تفسیر نموده و کتاب شرح
عضدی بر مختصر اصول و رساله در مواریث و رساله در ذبایح اهل کتاب و
رساله صمدیه که از برای برادر خود شیخ عبد الصمد تالیف فرموده و مسموع شد
که در شرح رساله صمدیه نوشته اند که بعد از شنیدن شیخ خبر وفات خود را
از مرقد بابا رکن الدین تا روز حیات داشت و بعد مرحوم شده و حاشیه بر کتاب
من لا یحضره الفقیه که تمام نموده و رساله در علم نحو مسمی به تهذیب و بحر الحساب
و جواب مسایل شیخ صالح جزایری و جواب سه مسئله عجیبه دیگر و جواب مسایل
مدنیات و شرح فرایض نصیریه للمحقق الطوسی که تمام نموده اند و رساله در
نسبت اعظم کوهها بالنسبة بقطر زمین و کتاب تفسیر موسوم به عین الحیوة و رساله
در معنا کر و کتاب مشرق الشمسین در علم فقه فذلکه و رساله در طبقات رجال
از زمان شیخ طوسی تا زمان امام علیه السلام و حاشیه بر بیضاوی که تمام نموده اند
و حاشیه بر مطول که تمام نموده اند و رساله در قبله و رساله در سوانحات
حجاز از اشعار و انشاآت و غیره و حاشیه کشاف و حاشیه خلاصه که در علم

رجال

رجالست و شرح رسالهٔ اثنا عشریهٔ شیخ حسن و حاشیه بر قواعد شهید اول
و رساله در قصر و تخییر در حال سفر و رساله در بیان اینکه انوار کواکب از
شمس است و رساله در حل اشکال عطارد و القمر و رساله در احکام سجود و تلاوت
و رساله در استحباب سوره و وجوب آن و شرحی بر شرح رومی بر ملخص که ذکر نموده
است از آن در شرح حدیقه هلالیه و غیر این کتب و رسایل و حواشی و مرقد منور
و مضجع معطر آن سرور در مشهد مقدس رضوی علی مشرفها الاف التحیة والثنا
در جنب روضه عرش درجه حضرت سلطان خراسان صلوات الله و سلامه علیه
و قریب بمسجد جامع گوهرشاد و متصل بصحن جدید واقع است و دایما زایرین
وارد بر ارض فیض قرین از در بقعه منوره آن شیخ جلیل که در جامع ارض فیض
قرین عبور و مرور مینمایند و از بعضی اتفاقات و کرامات آن سرور است که بعد از
بنا صحن جدید چنین پیدا کردید بلکه سکنه ارض اقدس [illegible] و زوار
شرفیاب شده مطالب و حوایج خود را از خدا و بدعا او در آنمکان درخواست نموده
بفیوضات فایض میشوند و نذر شمع و چراغ مینمایند و مرقد منور او از شموع
و روشنایی با پرتو روز و شب چون ثوابت و سیار روشن و درخشان است
و جلوهٔ آن بقعه منوره کالنور فی جنب الطور لامع است از انجمله العالم الماهر
البحر الزاخر والبدر الزاهر مولانا ملا محمد باقر المعروف عند مصنفی الکتب
الفقهیه بالفاضل السبزواری اعلی الله مقامه از اجله علما و مشاهیر فضلا
و اساطین فقهاست صاحب کتب عدیده و رسایل مفیده و تدقیقات رشیده فریده است
از مصنفات آن فاضل کامل کتاب ذخیره و کفایه در فقه معروف و مسلم اولیاست

از انجمله

ودر کلام و در سایر علوم نیز پاره رسایل دارد و مولد شریفش نطنز
بفتح نون اول و کسر طاء مهمله و سکون نون آخر یکی از قرای سبزوار است تحصیل
فضایل در خراسان نموده و پس از تکمیل علوم مهاجرت باصفهان نموده ودر
آن بلد اشتهار تام و مرجعیت خاص و عام بهم رسانید تا بمنصب جلیل شیخ
الاسلامی نایل گردید گویند که اکنون که زمان تالیف کتابست از نقب
منیفه در آن بلده شریف مخصوص بنوادهای آنجنابست و نیز حکایت کنند که
چون فاضل تجرید مدقق خبیر آقا حسین خوانساری اعلی الله محله باصفهان
تشریف بردند فاضل مزبور چنانکه باید تکریم کرد و یکی از بنات کریمه خود
بعقد ازدواج او درآورد و چندی از زمان از فیوضات صحبت یکدیگر برخوردار
بودند و مرحوم آقا جمال رفع الله تعالی فی فرادیس الجنان مقامه از آن مخدره
بوجود آمد تا آنکه در اواخر زمان جنوة ترک اصفهان نموده مجاورت آستان
آن فیض بخشا امام انس و جان علیه صلوات الله الملک المنان را اختیار نمود
و یکی از مدارس قدیمه مشهد مقدس را که در آن اوان معروف ب[illegible]
بود تعمیر و تجدید بنا فرموده و مبالغی کتب وقف ملازم و دکاکین و ما یحتاج
سکنه آن وقف ساخت و خود بنفس نفیس در آنجا بمباحثه و تدریس پرداخت
و تا حال تحریر آن مدرسه معمور و بمدرسه ملا محمد باقر موسوم و مشهور است
و حال تحریر که سال هزار و سیصد و یکست اکثر طلاب ساعی و پرهیزکار در
آن مدرسه‌ها که اشتغال بدرس و مباحثه دارند و طلاب آن مدرسه
و مدرسین و کارگذاران آن داخل بمدارس دیگر از بعض قریب‌تر اند

وبوسنه شب و روز بتعلیم و تعلم اشتغال دارند زمان ولادة ووفات
فاضل مزبور در اخبار سلف مرویّ وماثور نیست همین قدر محقق است
که در عام هزار و هشتاد و سه تعمیر مدرسه مذکوره را بانجام رسانیده و این
تاریخ در کتیبه سر در مدرسه مرقوم کرده مدفن انجناب در سرداب
از حجرات مدرسه [illegible] موسومه بمیرزا جعفر متصل بصحن عتیق اقدس اطهر است
وجمعی دیگر نیز از علما اطبا در آن سرداب مدفون‌اند مثل ملا میرزای
شیروانی که محقق بی نظیر بود و از جمله تلامذه آقا حسین خوانساری بوده و
گویند در مجلس درس جناب در مباحثه و مناظره کامل بود که راه مجال گفتگو را
سد مینمود وکمال دقت وحسن کلام ایشان از حاشیه که بر معالم نوشته ظاهر
میشود ونام شریفش میرزا محمد ابن حسن الشیروانی است و بعضی از طرق روایه مرحوم
آقای مجلسی با ایشان منتهی میشد رحمهم الله تعالی اجمعین از انجمله الفاضل الکامل والعالم
العامل الذی عرف الحقیقه منه فایح مولینا میرزا ابو صالح تغمده الله بغفرانه واسکنه
بحبوحه جنانه از اعاظم وارکان واجله علمای خراسان ومقدم سادات رضوی
انتساب و منتسبین آستان ملایک پاسبان بوده الی الان جمعی از اولاد امجاد
اخلاف انجاد واشراف واعیان این خیت و صاحبان منصب عتبه عرش درجه اند
این جمع انجاب سلسله نسب انجناب را باین قسم تقریر مینمایند میرزا ابو صالح ابن میرزا
حسن ابن میرزا الغ ابن سید ابی صالح ابن سید شمس الدین محمد ابن سید غیاث
الدین عزیز ابن سید شمس الدین محمد ابن سید محمود ابن سید محمد ابن سید میرزای
ابن سید حسن ابن سید ابی الفتوح ابن سید عیسی ابن سید ابی محمد ابن سید یحیی

ابن سید علی ابن سید محمد الاعرج ابن سید احمد ابن موسی المبرقع ابن الامام محمد
تقی ابن علی بن موسی الرضا سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرین و ابنائه المعصومین
صحیح النسب و معین است تمثل جوید بقول فرزدق نظم اولئک آبائی فجئنی
بمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجامع گویند مادر پاکیزه گهر او فخر النساء بکم صبیه
سلطان غازی شاه عباس ماضی است و در عهد شاه عباس ثانی بصدر الممالک کل ایران
منصوب گشته و بناهای خیر از آن سید بزرگوار بسیار باقی گذاشته یکی مدرسه صالحیه است
که در سال هزار و هشتاد و شش بنا نهاده و املاک بسیار بر وقفیت آن داده و الحال
از مدارس دایره ارض فیض قرین و مسکن افاضل طلاب علوم و محصلین بوده
و در این عصر بمدرسه نواب مشهور است و این عاصی تبه روزگار و جامع اخبار
و آثار ائمه اطهار علیهم السلام قریب به پنج سال تخمینا میشود که در آن مدرسه بدرس
و مباحثه و تحریر فقه و اصول و جمع اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام اشتغال
دارم و تا بحال که سال هزار و سیصد و یک میباشد در آن مکان مبارک اشتغال
دارم و بسیار مدرسه میمون مبارکیست و اکثر از البقاع و حجرات اختصاصی در آن مدرسه
در حجره تحتانی که در درب اول آن مدرسه در سمت دست چپ واقع است وقوع
یافته بلکه چند نفر از علما و فقها در اول ورود ایشان در این ارض فیض بنیان
در آن حجره میمون باعانت زاهیما اختصاص بتدریس و تربیت طلاب اشتغال
و در زیده شهره آفاق شدند که از آنجمله عالم ربانی و فقیه صمدانی و حکیم الهی مرحوم
میرزا هدایة الله ابن سیحی که یکی از قرای بسطام است که مدتها در آن حجره مشغول
مباحثه و تدریس بوده اند و بالاخره در این ارض فیض قرین ریاست علامه از برای

نظم

ایشان

ایشان دست داد و در سفر مکه معظمه مرحوم در مقابر ابی طالب مدفون شدند

از انجمله

و از انجمله که در آن حجره بهمون و بالاشتغال بمباحثه فرمودند جناب علام فهامه

مقتدی الانام کفیل الارامل والایتام و مروّج شریعت سید الانام حاجی ملا

آقا بزرگ دام فضله بود اوّل ورود ایشان در این ارض فیض بنیان بهمان دارک

و اکنهما این عاصی مدتها اشتغال بتعلیم و تدریس طلاب در آنحجره نموده و بالاخره

زینب و مقبول خواص و عوام و مروّج مذهب سیّد انام گردیدند و دیگر از بناهای

او ایوان مصلای مشهد مقدس است که از ابنیهٔ رفیعه است و از بناهای سلاطین صفویه

در تاریخ هزار و هشتاد و هفت بنا فرموده‌اند اگرچه در این اوقات غالب شرفاتش

ریخته ولی از عمارات عالیه بوده است بنیه‌ها انیسه جلیله که کسی در آستان

مقدس بنای معنوی مرکب که در کشیک اول و ثانی و رابع مفتخرند و از اشعه

وانوار حضرت شمس الشموس بنور تقوی و صفا حمیده منورند رحمهم الله تعالی

از انجمله

از انجمله العالم المؤید والشیخ الاجل الامجد والفقیه الاکمل المسدد مولانا

النبیل الشیخ محمد بن الحسن بن علی بن الحسین الحرّ العاملی المشغری قدس الله

سره اگرچه حالات مدت ایات ایشان را در کتاب لؤلؤة البحرین چنانکه باید ذکر

فرموده و برخی دیگر نیز در سند اجازه خویش بیان نموده‌اند ولی چون از

مشاهیر علمای امامیه و اساطین فقهای اثنا عشریه است ما نیز تبرّک باسم

شریفش جزو احوالی از تفصیل ایشان گوییم مولد آن بزرگ الشیخ کامل یکی

از قرای جبل عامل مسمی بمشغره بافتح میم و شین معجمه و سکون غین معجمه و فتح

راء المهمله و همانجا در آخر زمان ولادت باسعادتش اول جمعه هشتم شهر

رجب المرجب سنه هزار و سی و سه در مشغره بخدمت والد و عم ماجد
خویش شیخ محمد و جد مادری خود شیخ عبد السلام بن محمد و خال پدر خود
شیخ علی بن محمود و غیرهم رضوان الله علیهم تحصیل فرموده و مدتی در
قریه جبع بفتح الجیم و الباء الموحده من تحت که نیز از قرای جبل عامل است در
محضر عم سابق الذکر و محضر شیخ زین الدین بن محمد بن حسن بن زین الدین
و شیخ حسن ظهیری و دیگران رحمهم الله علیهم اجمعین تکمیل نموده و چهل
سال در بلاد متفرقه توقف کرده پس بجانب عراق ورود و بزیارت قبور مبارکه
ائمه انام علیهم السلام مشرف شد پس راه خراسان گرفته بمجاورت آن آستان عرش نشان
استسعاد جست و بقیه عمر خجسته مآل را بیست و چهار سال با فال میمون در جوار
عتبه علیه معتکف بود تا طریقه رضای الهی پیمود و در سایه هشتمین شاه
طوبای امامت غنود و در ایام حیوة چهار مرتبه حج بیت الله الحرام گزارده
بسی کتب مبسوطه و مختصره مشتهره در فقه و آثار و درایت و اخبار تألیف
و تحریر و جمع و تحبیر فرموده غالب معروف و متداول و محل انتفاع قاطبه
طلاب و افاضل است از انجمله کتاب وسایل است در شش مجلد تمام اخبار متعلقه
بفقه را الحافظ دارد اعتبارا و اشتهارا این کتاب مانند آفتاب در رابعة النهار است
فهرست ابواب و عدد اخبار وارده در هر باب از این کتاب را رساله مفرده نگاشته
و نامش را فهرست وسایل گذاشته از نیز معروفست کتاب جواهر السنیة فی الاحادیث
القدسیة کتاب الصحیفة الثانیة فی الادعیة المأثورة عن علی بن الحسین الخارجة عن
الصحیفة الکاملة کتاب هدایة الامة الی احکام الائمة کتاب منتخب الهدایة کتاب

الفوائد الطوسیه مشتمل بر صد فایده از مطالب متفرقه کتاب اثبات الهداة
بالنصوص والمعجزات در دو مجلد کتاب امل الآمل فی احوال علمای جبل عامل
کتاب الایقاظ من الهجعة فی البرهان علی الرجعة کتاب فصول المهمة فی اصول
الائمة رسالة فی الرد علی الصوفیه و رسالة فی خلق الکافر و ما یناسبه و رسالة
فی التسمیة المهملة سماها کشف التعمیة فی حکم التسمیة و رسالة فی الاجماع و رسالة
فی تواتر القرآن و رسالة فی الرجال و رسالة فی احوال الصحابة و رسالة فی تنزیه
المعصوم عن السهو والنسیان و رسالة فی الواجبات والمحرمات المنصوصة من اول
الفقه الی آخره و تعداد آن فرموده واجبات منصوصه هزار و پانصد و سی و پنج است
و محرمات منصوصه هزار و چهارصد و چهل و هشت میباشد و کتاب بدایة الهدایة و در
کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات که بخط خود آن شیخ بزرگوار بود نوشته
دیدم که مدت بیست و شش سال است که در این ارض اقدس مجاورم و بسیاری از آثار
غریبه را خود مشاهده نموده ام و بعد حکایت ناخوشی که در جوانی مرا
اتفاق افتاده بود و حضرت امام رضا علیه السلام او را شفا داده بود نقل نموده اند و بعد میفرماید
که بخاطرم ندارم که در این مدت مجاورت در این مشهد عالمنا مطلبی از خداوند
منان درخواست نموده باشم و بعد فعل اجابت مقرون نگردیده مرحوم حاجی ملا
محمد میفرمودند که خانه ایشان در کوچه سر حوض که یکی از محلات ارض فیض بنیان است
واقع است و مرحوم میرزا محمد تقی ملا باشی روضه منوره میفرمودند که از کرامات
شیخ بزرگوار یکی این است که زمانی که در گنبد الله وردی خان مشغول درس بودند
و طلاب در خدمت ایشان حاضر بودند یکی از طلاب با جنابت در روضه درس

حاضر شده بود جناب شیخ از صفای باطن یافتند و درس را ترک نمودند و طلاب
بر سبیل عموم فرمودند که راضی نیستم کسی با جنابت اینجا حاضر شده و درک
نماید البته با جنابت در این مکان نباشید و درنگ نکنید که خوب نیست
دیوان شعری دارد نزدیک بیست هزار بیت غالب در مدح رسول خدا و ائمه طاهرین
علیهم صلوات الله الملک الغفار است طریقه و شیخنا الشیخ بزرگوار رساله [illegible]
با جنابات و قلیه از اعمال اصول نیز چندان محرز نیست مثل آن خوشی دارد در بیست
و یکم شهر رمضان المبارک سال هزار و یکصد و چهار جوار رحمت حق داور پیوسته
شریفش در یکی از صفه‌های صحن مقدس عتبات متصل به در مدرسه میرزا جعفر
و گنبد مبارک آنسرور محاذی او از جانب قبله واقع میشود بحجره فاصله است بین
عالم ربانی و فقیه صمدانی شمس الدین بن جمال الدین البهبهانی شیخ ابن عبدالل
که احوال او در تحفة الرضویه مذکور شده در شمار وقایع غریبه که از مرقد
آنسرور عالمیان بظهور رسیده و عنقریب نیز مذکور خواهد شد از انجمله
السید الامجد والفاضل الاورع الازهد مولانا میرزا شمس الدین محمد
رفع درجته و اعلا حسنته سیدی جلیل و بزرگی نبیل و عالمی خبیر و بزرگوار
از ارباب قلوب و صدق سریرت و صفای ضمیر است صفا مقام و مرتبه و سرکشیک
رفیع المنزلت دربار امام علیه الصلوة والسلام و از اجلهٔ فضلای عظام
و سادات صحیح الانساب خدام رضویه علیه الف ثنا و تحیه بود کتابی در
بیان حالات و ذکر کرامات حضرت ثامن الائمه و شفیع الامه مسمی بوسیلة
الرضوان تالیف فرموده در سال هزار و صد و سی و پنج و آنکتاب حاوی

از انجمله

ارادت و بطلعت اسامی ابا امجاد مصدق و گواهی بر مواتیت
دیباچه این سلسله نسب سامی و آباء گرامی خود را بعین نموده شمس الدین
محمد ابن محمد بدیع ابن ابی الغیث ابن ابی القاسم ابن ابی طالب ابن محمد ابن سید
عزیز ابن محمد ابن محمود ابن بزاری ابن ابی الحسن ابن علی ابن ابی الفتوح ابن الحسین
ابن احمد ابن موسی المبرقع ابن الامام محمد تقی ابن علی بن موسی الرضا علیه الاف
التحیة والثنا و رث السیادة کابرا عن کابر بصحیح اسناد بلا القیاس و بعد
انکار فرموده و بیست معجزه از زمان حیوة آنحضرت علیه التحیة نقل مینماید و یکصد
بیست و چهار واقعه عجیبه بعد از وفات ایشان تا زمان خود نقل فرموده اند و این
غلام بسیاری از وقایع انکار را در تحفة الرضویه نقل نموده ام و آنسید بزرگوار
در هر یک از احوال ائمه اطهار علیهم السلام کتابی تالیف نموده اند و از تامل
در کتب آنمرد فضل و علم ایشان ظاهر و روشن است و جناب مستطاب عالم
ربانی میرزا محمد حسین نوری نور الله قلبه الشریف میفرمودند که دو جلد از کتب
آنسید بزرگوار در نزد من میباشد و تعریف و توصیف آنها را میفرمودند

از انجمله الفقیه المؤید والسید المسدد مولینا سید محمد ثراه الله فی دار القرب
من المجید الاحد فاضلی متبحر و فقیهی بصیر و در عصر خویش مرجعیت عامه و شهرت
تامه داشته است مولد شریفش بلده سبزوار فرزند عالی مقدار میرزا قاسم پس از
تکمیل علوم ارض اقدس را موطن کرده و در آنجا مشغول ترویج فنون و نشر
احکام شریعت طاهره مشغول گردیده کمال اعتبار و اقتدار حاصل نموده
تا آنکه شاهزاده نصر الله میرزا که از نوادگان نادر شاه بود امامت جمعه مشهد

مقدسه را بایشان تفویض فرموده چندی در این منصب جلیل اوقات را
بسر برده تا بجوار رحمت ایزدی پیوسته پس ازو این منصب بلند بجناب میرزا مهدی
شهید علی الله مقامه رسید ترجمه ایشان و وقایع ان زمان انشاء الله تعالی
خواهد امد گویند مصنفات انسید بزرگوار بسیار است چندان اشتهار
ندارد و مکرر در دار الفیض زیارت قبور ائمه انام علیهم السلم کرده و حجة
الاسلام گذارده در سنه هزار و صد و نود و هشت بخلد جنان شتافتند
یکی از حجرات شمالیه صحن مقدس جدید انحضرت دفن دارد گویند در زمانیکه
بنای صحن جدید می نهادند بدن انسید جلیل را تازه یافتند که از هم نپاشیده
بود و بر حال خود باقی بود و عمر شریفش تقریبا هشتاد سال از انجناب اولادی
نمانده و همشیره زاده ان بزرگوار بدرجه فضل و دانش و اشتهار رسیده اند
ذکرهم کرام انشاء الله در مقام خود خواهد امد رحمه الله تعالی از انجمله
العالم المتبحر من کل فن و شیخنا مولینا الجلیل الشیخ حسین طاب الله ثراه
و رفع فی علیین ماواه کوکب علمش بر اسمان جلالت لامع و شمس فضلش از افق
بزرگی طالع و امام جمعه و جماعت ارض فیض قرین در ان زمان بوده از هر علمی
حظی وافر داشته در غالب فنون تلمذ بهم رسانیده کتابی از خود در رس
العالم فاضل بدرجه کمال نایل شده اند که هر یک را در این فن ترجمان و
خبری جداگانه است بالجمله در فقه و اصول مفتی شهر و خداوند نهی و امر
و در علوم ریاضیه سرامد فضلای عصر بوده جناب میرزا مهدی شهید اعلی
الله مقامه که ذکر نفیس خواهد امد در نزد این فاضل نبیل علوم ریاضیه را

از مشاهیر

تحصیل

تحصیل و تکمیل نمود در مسجد جامع تته بهن مفرموده کرامات بسیار نسبت بآن
بزرگوار میدهند سن شریفش بهفتاد سال رسیده در اواسط مائه ثانیه بعد الالف
برحمت ایزدی واصل گردیده آن فاضل علام از اخفا کرام شیخ حافظ است که قبرش
در یکی از قرای کوهپایه های مشهد مقدس زیارتگاه است از انجمله عرفاء سلسله
فقرا بوده و در اواخر مائه ثالثه بجوار قرب حضرت باری رسیده از انجمله الفاضل
الکامل حسن المفاخر و المناقب مولانا میرزا ابوطالب در مدح و مناقب ایجاب
کفایه مینماید اینکه مدت سی و هفت سال تولیت آستانه مبارکه امام علیه السلام
نموده و بسیوی رجا قریب بقره ده توضیح کلام افاضل عالیمقام از مردم دار
السلطنه اصفهان پدرش میرزا علیرضا و جدش میرزا مهر علی پدر او میرزا کوچک
پدر او حکیم داود تمام در آن ولا از اعاظم و اکابر و مشاهیر اطبا و حکما بوده
و گویند بعزم زیارت عتبات عالیات از اندیار سفر اختیار کرده شبی از [illegible]
پس از تجسس بسیار مایوس شده دست توسل بعروة الوثقی حب ولای بیمناب زد
بدرقه رحمت شود همت شحنه النجف سواری اشکار شد راه را باو نمود و
قرآن کوچکی باو عنایت فرمود و غایب گردید چون پس از زیارت کربلای معلی
بزیارت نجف رسید در عالم رؤیا حضرت شاه ولایت را دید باو فرمود که زیارت
تو مقبول است و دیگر راه خراسان اختیار کرده منت پذیر کرامات موالی روضه مطهره و خدمات
بقعه منوره فرزندم علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثنا از نو بسر برد
چون از خواب بیدار گشت بر مطیه شوق نشست و زیارت مشهد مقدس را
عزم رحیل در پیوست چون بارض اقدس رسید در مدرسه پایین پای مبارک حجره

منزل کردند و در آنجا مشغول تدریس و طبابت گردیدند و آن اوقات اوان پادشاه
نادر سلطان بود در اندک زمانی معروف آن دیار و معالجات نیکش مشهور
اکابر و اعیان شد روز بروز اختصاص یافت تا مرجع عوام و خواص اهل
گردید در این بین یکی از خادمباشیان عظام آستان که روی باحتشام از این عالم
گذشته وارثی نداشت منصبش بایشان واگذاشتند پس از چند روزی بسبب
او بجز وزارت آستان ملاباشی زمان ایران افزودند الحاصل گویند در ظرف
دو سال بالای هفت منصب از مناصب کرام در این دربار عرش نظام آمد
از آنجمله خادمی ضریح مطهر و کلیدداری و مهرداری و دیگر از امور دربار نوبت
دربار عرش مدار است که گفته‌اند کل الصید فی جوف الفرا در زمان تولیتش
گاهی بمعالجات مرضا میپرداخته ضعفا و فقرا را از مال خود دوا و غذا میساخته
طبیبی حاذق و جمیع تدابیرش موافق بوده و بر مسلک عرفان و تصوف سلوک
مینموده و از غالب علوم معقوله و منقوله بهره بوده تا در سنه هزار
و دویست و شانزده امر حق را اجابت کرده و روی بجهان جاوید آورده پس از خویش
دو فرزند رشید گذاشته که هر یک در این عتبه علیه بشغلی و عملی مشغول‌اند
واکنون جمعی از نوادهای ایشان بخدمات آستان فیض بنیان سرافراز و ممتازند رحمه الله
از آنجمله السید الفاضل الذاکر والعالم العامل الکامل المهدی الشهید السعید
الاوحدی مولانا میرزا مهدی المعروف بالشهید الثالث تغمده الله برحمته واسکنه
فی بحبوحة جنته از مشاهیر علمای خراسان بلکه از معاریف فضلای ایرانست در معقول
و منقول و فقه و اصول مهارت تمام و استحضار ما لا کلام داشته پایه مراتبش

میرزای مجتهد

وعلم

ومکرمت ذات در اعلاء درجات علم و عمل گذاشته تحصیل علوم شرعیه را در
خدمت آقای طهرانی اعلی الله مقامه نموده گویند چهار مهدی نام از تلامذه عظام
آنجناب بمقام بلند و اشتهار تمام رسیده اند نخست فاضل نحریر آقا سید مهدی
بحر العلوم که له مقام معلوم دیگر جناب میرزا مهدی شهید معروف بشهرستانی
اعلی الله درجاتهم و زید فی حسناتهم و تکمیل علوم عقلیه در حضرت حکیم ربانی
آقا محمد بید آبادی فرموده و علوم ریاضیه را در نزد مرحوم شیخ حسین
که ذکرش گذشت بانجام رسانیده بالجمله در غالب فنون ماهر کاستحاب الماطر
و البحر الزاخر همیشه مشغول افاضه انواع علوم و رسوم و آداب و تشویق و
ترغیب محصلین و طلاب بوده کرامات چند باین سید جلیل نسبت میدهند
از آن جمله گویند چون ابواب و اسحار بزیارت ستان اسمان آثار مشرف میشد در
روضه مطهره از برای او مفتوح میکردید و نیز میگویند که در جوف شب خود
برای ارامل و ایتام حمل ما یحتاج و طعام و نفقه و انعام مینمود اما کیفیت
شهادت آن بزرگوار بقسمی که جمعی از شیوخ کبار این دیار تقریر مینمایند اینست که
چون محمد حسن خان سردار در ایام خاقان گیتی مدار فتحعلیشاه انار الله برهانه
از راه بقمع بلاد خراسان مامور شد و سنه ظهایا فتیا جنگ بلیغ و لشکر بسیار
بشنافت تا کار نادر سلطان افغان از مقاتله در معرکه کارزار بتحصن و
استحصان کشید و زمان محاصره بطول انجامید و امر مردم بصعوبت رسید
مرحوم شهید رؤسای بلد و اکابر و اعیان را در خفا دید و با ایشان مواضعه
نهاد و قرار داد که در وقت معهودی چون جمعیت سردار یورش برند شهر با

دست از جنگ برداشتند و رو بحرم محترم و عمارات سرکار گذارند پس کس
نزد سردار فرستادند و او را از این تمهید اعلام و اطمینان دادند چون در آن روز
آثار چنین بروز کرده نادر سلطان از واقعات مطلع گشت استعداد
خود را برداشته برای انتقام در طلب آن سید نجیل روی بطرف بست مقدس
گذاشت خبر باینجا دادند با مردم بسیار از علما و اشراف در حرم مبارک جمع
بودند دانستند اگر در آن موضع شریف توقف نماید رعایت احترام حرم نخواهد
نمود و خون جمعی از مسلمانان را خواهد ریخت محض حفظ دماء ایشان خود
بنفس نفیس بیرون آمد و بطرف نادر سلطان روان شد شاید او را نصیحت
کند و براه دلالت باز آورد نزدیک بست خیابان علیا در برابر دار الضیافه
نزد او بهم ملاقات کرد نسبت بان سید تا بمقام بی‌ریشی و دشنام آورد تاب
تحملش نماند برخی از آن کلمات ناسزا را جواب بسزا دادند کسان خود را امر و
اشاره بزدن و بستن آن سید مظلوم نمود تیمور نام نسقچی تبرزینی از امر آن
شقی بر آن سید متقی فرود آورد و خود نابکار با پای چکمه‌دار لگدی چند
بر سینه و پهلوی آن بزرگوار زد و در همان شب یازدهم ماه مبارک رمضان
و سال ۱۲۱۸ بود ولی مرحوم قربان ولد آن والد ماجد مرحوم رمضان
کتو بپی دروازه سرا را بتصرف عساکر دولت ابد مدت داد و بعد از آن
کربلائی رضا خان از دروازه پایین خیابان بزرگ لشکریان و جان‌نثاران
دولت علیه مفتوح نمود در این گروه سپاه سردار وارد شهر گردیدند
و تا قرب بست مقدس برسیدند چون مجال قرار نیافتند رو بجانب فرار

نهاد

تا وقتی دو روز بیش نگذشت که سید عابد بن لطمان از دنیا د
گذشت گویند از کرامات مرحوم شهیدان بدبخت شبی تا صبح راه برد
بامداد خود را در پشت دروازه مشهد دید بعضی گویند آثار قدمش را
برادر کان بردند و در آنجا او را بگرفتند و من یعمل مثقال ذرة شرا
یره عاقبة الامر در دار الناصره بکشتند شهادة باسعادتش در سال هزار
و دویست و شصت هجده مار مضارع و مخلد جنان نهاد مقبرهٔ انورش در حرم انور
در مسجد پشت سر مبارک اطهر است اکنون بیشتر از شهدا از اولاد و
احفاد آن سید امجد و حضرت رحمه الله از آنجمله البدر الاظهر و النجم الانور
مولانا السید جعفر نور مرقده الشریف و شرف مضجعه المنیف و مولد پاک
آن سید بزرگوار دار المؤمنین سبزوار و پس از تحصیل علوم و تکمیل آداب و
رسوم و فوز بمرتبه بلند اجتهاد و نیل مدارج فضل و سداد مهاجرت بارض
فیض قرین نموده و آنجناب همشیره زاده سید جلیل مولانا سید محمد سبزواری
امام جمعه که ترجمه او گذشت بوده در کمال زهد و ورع و تقوی مشغول
مادام العمر در جوار آستان رضوان در بیان ترویج علوم دینیه و نشر احکام
شرعیه مصر بوده تحقیقات فریده و تصنیفات مفیده چند از آنجناب باقی
مانده کتاب ریاض الانوار در احوال ائمه اطهار و اثبات عصمت ایشان علیهم
السلام کتاب اسرار الصلوة در حکمت تشریع نماز و اجزاء آن رساله در اثبات
حرمت غلیان رساله در علم قرائت و دیگر رسالجات از این قبیل دارد
که حال در کتابخانه اینجانب موجود است فهرست و نسخه جلد کتاب از حال

خود وقف بر طلاب مشهد مقدس نموده و تولیت آنرا بملا احمد مرحوم
و اکذاشته معاصر با مرحوم شهید اعلی الله مقامه بوده هم در زمان ایشان
وفات نموده و در طرف پایین پای مبارک در صحن جدید قریب بمقبره خالوی خود
مواری گشته قدس سره و منها از انجمله السید الزکی العالم اللوذعی
والاتقی مولانا الحاج میر محمد معصوم الرضوی رفع الله درجته فی مقام علی از علما
عظام و سادات جلیل الاقتدار فخام ارض فیض قرین است در زهد و عفاف و
تقوی و کفاف سرآمد علمای زمان و فضلای اطراف بوده پس از تکمیل علوم نقلیه
و تحصیل قوه قدسیه از مشایخ کرام ممتاز کردید بحجة الاسلام کذارده و بمقام
اصلی خویش معاودت نموده انزوا و اعتزال کزیده و هیچ وجه تصدی حکومات
و مرافعات و قبول نفرموده از غایت زهادت میکفته است که نام خود را در
کار جهنم نمی بینم تا تمام از همراه دنیا از خود منع کرده و روی بقناعت آورده
در سال هزار و دویست و سی و دو برحمت ایزدی پیوسته و در کفشکان صحن مقدس
عتیق در روضه پاک مواری کشته رحمه الله تعالی از انجمله العالم العامل الفاضل
الکامل جامع الصدق والوثاق مولانا الحاج ملا اسمعیل اعلی الله درجته و رضا
حسنه عالمی متبحر فاضلی بیبدیل و فقیهی بیبدیل است مولد شریفش بلده سبزوار ساکن
ارض اقدس بوده در آنجا بتحصیل فقه و اصول و تکمیل معقول و منقول نموده
و نشر علوم و افاضه آداب و رسوم فرموده صاحب تصنیفات و تالیفات است از انجمله
تعلیقات بر شرح لمعه دمشقیه اکنون معروف و متداول است قریب چهل سال کویند
از حصار بلده ارض اقدس خارج نشده با مطاعیتی که داشته ابا بوده با مردم

[illegible]
ازانجمله

نکردید با جوئی مزرعهٔ معاش خود را مسکن ساخته کرامات چند بایشان
نسبت میدهند گویند قبر خود را در زمان حیوة ساخته و هر روز از برای انس در
کنار آن سجادهٔ عبادت میانداختند و اواخر بزیارت بیت الله مشرف گردیدند در
ذهاب و ایاب از ایشان ولایات احترام تمام دیدند پس از مراجعت چندی نکشید
که بجوار رحمت ایزدی پیوستند و این در سال هزار و دویست و سی و هفت بوقوع
انجامید و بآن قبری که در ایام حیوة در قبرستان قتلگاه ساخته بود رخت کشید
سنین سن شریفش هشتاد و ناشش بیست زیرا که اولادش همه از عباد و زهاد و علمای
امجاد بوده‌اند و درباره از علوم برخی تصنیفات فرموده‌اند اول ایشان مولینا
الحاج خداداد که معاصر اواسط صفویه است و پس از او مولینا اسمعیل و محسن
تا بوالد مولانا اسحق که نیز اسمعیل نام داشته هم سلسلهٔ علم باز در این خاندان
استوار بوده توارثه عن والد بعد والد رحمهم الله از انجمله العالم الفاضل الزاهد
الکامل مولانا حاجی محمد صالح افاض الله علی مرقده شآبیب المغفرة عالی نبیل
و فاضلی جلیل از علمای زبدهٔ تحصیل آداب و رسوم و تکمیل فضائل و علوم را
در عتبات عالیات بمجاورهٔ روضهٔ رضویه را انتخاب فرموده و در این بلد بفیض قرین
بدرس و مباحثه و نماز جماعت و قطع خصومت اشتغال مینمودند تا در سال هزار و
دویست و چهل و شش برحمت ایزدی واصل گردیده در قبرستان قتلگاه مدفون
شد از انجمله العالم الربانی والفقیه الصمدانی والزاهد الواقعی جناب مستطاب
ملا محمد تربتی تکمیل فقه و اصول در نزد جنابان مستطابان استادی محمد
علم الهدی و آقا میرزا محمد مهدی رضی الله عنهما نموده و بجماعت مقبول عام

از انجمله

و در هم علم ... و فضل و تحصیل ... عتبات عالیات

از انجمله

بجم

میرزا عبدالله

بقمی بود که اکثر مقدسین و فضلا و طلاب به از جماعت او حاضر می‌شدند
و پیوسته بتدریس مشغول بود از آنجمله السید الجلیل والحبر النبیل الفقیه
بالله مولانا الحاج میرزا عبدالله رفع الله مقامه فی مقام القرب فی محل الانس فاضلی
کامل و عالمی عامل همشیره زاده مولانا الحاج سید محمد سبزواری امام جمعه است
که ذکرش سبق یافت مدرس آستانه مبوسه و نایب الصداره ارض اقدس بوده
تحصیل علوم و تکمیل آداب و رسوم در خدمت خال مکرم خود نموده دو نوبت
حج بیت الله الحرام گذارده و بزیارت قبور ائمه انام علیهم السلام فایز گردیده گویند
در وهلهٔ اولی اکراد غارتگر قافله را بین نیشابور و سبزوار تاراج کرده و مال
بطرف سید بزرگوار را بغارت بردند با کمال افسردگی معاودت کرده و روی
بملجای ضعفا و مساکین آورد

نظم

گر نه پیر مغان در بروی بگشاید کدام در بزنم
چاره از کجا جویم پس از ورود شهر بکسر بحرم مطهر امد بنای تضرع و زاری
و عرض سوگواری نهاد و روی عجز بخاک آستان نهاد او را خلصه ربود در عالم مراقبت
بزرگواری بلطف دیدار و عنایت فرمود چون بخویش آمد بسته در دست او بود که شمردند
صد تومان خواسته خود را گرفت و بر مسطبه شوق نشست و در همان سال بزیارت
مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما در پیوست پس از بازگشت همواره در آستان
آسمان بنیان اشتغال بافادت و تعلیم طلاب میفرمود تا دیگر کرت بادراک فیض زیارت حاصل
فرمود در سال هزار و دویست و سی و نه از اینجهان انتقال کرده سن شریفش هشتاد
و هشت سال گویند دوازده فرزند داشته تمام با وقار و دانشمند و دو نفر بمنصب
بلند تدریس نایل و سرافراز شده اول میرزا حسن و دیگر میرزا محمد تقی رحمهم الله

و من انجمله

جمیعاً از انجمله العالم المؤید والفاضل المسدد مولانا الحاج ملا محمد عالم
بی بدیل و فقیهی جلیل استفاده علوم در خدمت جناب مستطاب ریاض فرموده و در
خدمت جناب شیخ جعفر نجفی نیز باستفاده و تکمیل مشغول بوده در مشهد
مقدس رضوی بنماز جماعت و تدریس و ترتیب طلاب مشغول بوده و مؤمنین
این ارض فیض قرین از نماز جماعت ایشان بهره ور میشدند و در پای منبر
مسجد گوهرشاد را رتبه امامت داشت و صفوف جماعت اغلب مسجد را پر مینمود
و خوش بیان و خوش تقریر بود و با جمیع نهایت محبت داشت و تصنیفات ایشان
از انجناب باقی مانده است از انجمله قدری شرح بر دره مرحوم بحر العلوم و دیگر
سه جلد در حل احادیث مشکله و بیانات انها و رساله در حل حدیث مجمع
از خصال رساله شرق و برق در طهارت خون امام رساله کل جعفری کتابی در
اصول فقه و رساله در ترجمه طب الرضا که ملحق خواهیم نمود باین نسخه
شریفه انشاء الله و غیر این از رسایل و جواب سؤال و کتابخانه انجناب در
مشهد مقدس رضوی نظیر نداشت و از هر کتابی در هر علم و فنی یافت میشد
مدت حیوتش هفتاد و پنج سال بود در سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت از دار
فانی گذشت در دار السیاده جنوبی که مزار ابدار در جوار امام هشتم متواری
شد از انجمله السید الماجد والعالم العابد المخصوص بعنایة الله مولانا الحاج

و از انجمله

میرزا هدایة الله اسکنه الله فی علیین و سلکه مسلک الصالحین از علمای
عظام و فضلای کرام ارض اقدس امتیاز تمام داشت ایشان از اولاد مرحوم
میرزا مهدی شهید سابق الذکر است و ریاست شرعیه خراسان در ان عصر مخصوص

بایشان

بایشان بوده در حضرت والد ماجدش تحصیل علوم و تکمیل فنون نموده و مادام
الحیوة نشر فضایل و ترویج احکام و رفع خصومات میفرمودند کویند پس از
رفتن نواب خلد آشیان شجاع السلطنه از خراسان اصید محمد خان کلانتر با جمعی از
طایفه ترکمان بنا تاخت و تاز و فتنه و آشوب گذاشت بسیاری از مردم تنگ
شد و راه چاره بر مردم مسدود گردید سید بزرگوار مولانا ملا قربان نام را که بود
که از تلامذه او بود بکلات فرستاد و آنچه را سودمند بود مهیا دانست از امر و نهی و زجر
و وعید و وعد و مواعظ عارفانه و نصایح مشفقانه بمقتضای حال و
مقام نوشته و بسجاد اصید محمد خان بفرمایش ایشان از خرابی و فساد کناره کرد
و روی باطاعت و انقیاد آورد و از این قبیل امور در خدمات دین و دولت و حفظ
صلاح جمهور بسیار از این سید بزرگوار ناشی و آشکار شده است ولادت با سعادتش
در ماه رجب سال هزار و صد و هفتاد و هشت و در روز سه شنبه هفتم شهر رمضان
المبارک سنه هزار و دویست و چهل و هشت از این جهان فانی درگذشت از
مصنفات آن مرحوم کتابی در تفسیر کلام الله المجید باقیست فاضلانه و دقیق
نوشته است ده جزو از اول قرآن و ده جزو از آخر تفسیر فرموده رحمه الله تعالی
از آنجمله السید الاجل و الفاضل الاورع الاکمل العالم الودود مولانا
الحاج میرزا داود طیب الله تربته و اسکنه جنته نجل جلیل مرحوم میرزا مهدی
شهید و برادر کهین میرزا هدایة الله سابق الالقاب است از غالب علوم حظی
وافر و بهره کامل داشته در خدمت والد ماجد تحصیل فضل و ادب و تکمیل
اخلاق و حسب نموده در فنون ریاضیه باسرها از هیئت و حساب و هندسه

وجبر

و غیرها نا امر بلکه سرآمد علمای معاصر بود گویند برای تحصیل بن جلوه از اطراف

بلاد در حضرتش فضلا جمع آمدندی و تلمذ کردندی و اعمال زنجیه را چون

عمل بر کار مناسب بجای رسانیده که دست هیچ محاسبی بیک و ایضا گویند

که چون مرحوم مبرور مولانا الشیخ محمد تقی الاصفهانی اعلی الله مقامه بزیارت عتبات

عالیات بنت مرزبان شرف کرده بد سید محمد گوید چهارده تن ایشان زاده درین ارض فیض

قرین مهمان کرده نگاه داشت و این مدت لوازم ضیافت را چنانکه باید از عهده برآمد

و قروض ایشان را که زیاده از هزار تومان بود از مال خالص خود ادا نمود و در آن

ایام فقه و اصول را در خدمت شیخ عالی مقام اکمال و اتمام فرمود گویند که بخاندان

سید عالی شأن در آن زمان از سایر علما و اقران ممتاز و مستغنی بود ولادتش در سال

هزار و صد و نود و دو و در سنه هزار و دویست و چهل در خلد جنان منزل کرد و

در روضه مطهره در جانب پشت سر مبارک متصل بتوحیدخانه مبارکه دو

عجز بجال نیا او رد رحمه الله تعالی از اجله السید المحقق المدقق النقاد الطبع

مولانا الحاج میرزا عبد الجواد طیب الله ثراه و جعل الجنة مثواه نبیره فرزند ارجمند

مرحوم شهید و برادر مهتر میرزا هدایت الله و اخو مهتر میرزا داود متفق بی الارکان

است سیدی رفیع المنزله و فاضلی شریف المرتبه از اجله ارباب زهد و تقوی و امنای

علم و فتوی بوده در حضرت والد جلیل هر نوع فضایل و مآثر را تکمیل نموده و

مادام الحیوة نشر علوم شرعیه و ترویج احکام عملیه مبذول داشته در رغایب

طلاب و حاجات ارباب حاجات اسداد و ثواب اهتمام موفور و سعی مشکور مبذول

میداشته ولادتش با سعادت در سال هزار و صد و هشتاد و هشت و در سال هزار

مجتهدین

و دویست و چهل و شش از این جهان فانی در گذشت و در حرم مطهر در جنب تربت والد
بزرگوار قریب بتوحیدخانه مبارکه مدفون گشت رحمهم الله اجمعین از انجمله
الفاضل المؤتمن والعارف الممتحن مولانا الحاج محمد حسن جزاه الله بالاجمل
الاحسن از طایفه ریاست کوبیند و مولدش یکی از قرای نیشابور معروف بمعجون
اتفاق افتاد آغاز تعلم علوم در مشهد مقدس نهاد و در خدمت مرحوم میرزا معصوم
رضوی سابق الذکر تحصیل فقه و اصول کرده و در حضرت مولانا ملا عبد الوهاب
شیخ الاسلام مدتی مدید مشغول بنشر فضایل و تدریس فنون بود ناگاه جذبه
شوق الهی او را در ربود دست از گفت و شنید کشید و در گوشه عزلت منزوی گردید
و مدتهای مدیدی این عبد ذلیل در جوار منزل آن شیخ جلیل و عارف نبیل منزل داشتم و
فیوضات بسیاری از آن بزرگوار شامل حال بضاعتی خاکسار شد و مدت چهار سال
در یکی از حجرات مدرسه پایین پای مبارک بریاضات صعبه اشتغال ورزید تا در اوایل
و اعمالش بروز آثار چند مشاهده شد و وفاتش در دوم رجب سال هزار و دویست
و شصت و یک اتفاق افتاد و بر حسب وصیت خودش در قبرستان قتلگاه روبروی زاری بخاک
حجاب تواری نهاد رحمه الله تبارک و تعالی از انجمله السید السند والعالم المؤید المفضل
الکامل المسدد مولانا علم الهدی الحاج سید محمد المعروف بالسید القصیر قدس الله
نفسه الزکیه عالمی خبیر و فقیهی بی نظیر و محققی نحریر در زهد و قدس و ورع و تقوی
وحید عصر و فرید دهر بوده از اجله سادات رضویه ارض فیض قرین است عم زاده
مولانا الحاج میرزا معصوم رضوی سابق الذکر است تحصیل مبادی در مشهد مقدس
نموده و برای استفاضه فقه و اصول بعتبات عالیات مشرف گردیده چندی در محضر آقا

از انجمله

از انجمله

بالمرة

بجهت او مدتی در خدمت سید بحر العلوم و زمانی در حضرت مرحوم شیخ جعفر نجفی
اعلی الله درجاتهم و رفع مقاماتهم تلمذ و تکمیل فرموده تا آنکه بقوه قدسیه
اجتهاد فایز آمده و از ایشان مجاز شده و بطریق مراجعت نموده مدت چهار سال در
مدرسه بالاسر مبارکه مشغول افاضه فنون فقهیه و نشر فتاوی شرعیه بوده
پس بتقریبی مهاجرت باصفهان کرده در آنجا نیز اشتغال باین اعمال شریفه داشته
و جناب مستطاب حجة الاسلام و ملجأ الخاص و العام حاجی سید محمد باقر و مرحوم
جنت مآب حاجی محمد ابراهیم کرباسی نهایت تعظیم و تکریم در حق آن سید جلیل
مینمودند و مردم را امر بمتابعت ایشان مینمودند و زنی در اصفهان بحباله
زوجیت خود در آورده و فرزندی از آن زن داشتند فاضل و عالم و فقیه و ثقه
و عادل موسوم باقا میرزا حسین رفع الله درجته و بسیار دقت نظر داشتند وحید
زمان در مدرسه نواب بتعلیم طلاب اشتغال داشتند بعد از چند سالی باز
پس بتقریبی بمشهد مقدس آورده ملجأ خاص و عام و مرجع طلاب علوم از هر ناحیه و
مقام گشته و منجوق علم و ریاستش از اوج عیوق گذشته در آن اعوام حج
بیت الله الحرام گذارده و مکرر بزیارت قبور طاهره ائمه انام علیهم السلام تشرف
جسته شرایف اوقات را بوظایف طاعات عبادات میگذرانیدند تا گاه مرض فلج
او را عارض مزاج وهاج گردیده و باستظهار مداوات در علاج آن مستعد دید
شوق زیارت عتبات در دل تصمیم بسته و عزم رحیل در پیوسته در دار الخلافه
طهران مرحوم شیخ محمد رضا که از اکابر علما و اعیان بود ایشان را بمنزل خود
برده و اطبای آنجا استعلاج جمع آورده و مدت سه ماه تمام اهتمام کرده ساعی

بجهت

جمله از شیخ پاک نهاد در دفع علت از طبیعت آن سید جلیل مفید نیفتاد در مرود
آن شهور پادشاه مبرور البسه الله حلل النور آن سید بزرگوار را دیدن نمود و آنچه
سزاوار بود از انعام و اکرام مبذول فرمود بالجمله چون از علاج مایوس آمد
بقصد استانبوسی مشاهد مشرفه رفته در بلده قم شبی سخت علاوه بر امراض
سابقه کشته در سال هزار و دو و بیست و نه از این سرای سپنج رخت کشید
و حسب قرب بر زمانی از این عالم فانی رسید جسد شریفش را بارض اقدس نقل کردند
و در جوار امام مطهر منور ما بین مسجد پیش سر و بالا سر مبارک بخاک سپردند
کسانی از حوصه درس آن سید عالیمقدار بدرجه فضل و اشتهار رسیده اند
که هر یک از ایشان را در این ترجمه جدا کتابی است از انجمله مولانا السید الاجل
الانور الحاج میرزا حسن که ترجمه آنسرور عنقریب خواهد آمد برادر کهتر اوست
و مولانا و سیدنا الاجل الانور العالم المقدس المکرم الازهر سید السادات
و منبع السعادات الحبر النحریر اللوذعی آقا میرزا محمد صادق قاری که متولی ناظر روضه
رضویه علی مشرفها الاف السلام والتحیه و جناب مولانا ملا محمد تقی جولایی
و مولانا ملا محمد رضا سبزواری و مولانا ملا محمد رضا ما یانی و مولانا میرزا
محمد بیگ و مولانا الحاج میرزا حسین هر دو برزگوار فرزندان آنجناب بودند و در
علم و عمل کامل بودند و مولانا حاجی میرزا محمد علی تربتی و این حقیر نیز مدتی در
خدمت آن سید بزرگوار استفاده از کلمات درربار آنسرور می نمودم و
نهایت مرحمت با این عاصی داشتند کتب مصنفه آن عالم نبیل با این تفصیل است
کتاب مصابیح در دفتر یکدو تمام کتاب اعلام الهدی نیز در دفتر از اول طهارت

مصلی

تا مبحث تیمم شرحی مبسوط بر کتاب خمس و اجاره و قضا و شهادات و حدود و

ارشاد دمشقیه کتابی در علم رجال که بخدمات عظام از انسید عالیمقام است

بمین دو دولت انجام یافت من جملتها انکه پس از فوت خاقان جلد اشیان مواد

اشوب و فتنه در بلاد خراسان اصفهان امد خان خبوق با سه هزار اوزبک

بطمع تسخیر مشهد مبارک افتاد و با این خیال خام تا سرحد جام از قتل و غارت

و هتک حرمت چیزی باقی ننهاد زمانی برامد و از سپاه و جنده اثری پدید کارت

نگشود و کس از انجاد و انجاد باب مرادی نگشاد سید مسدد چاره این فساد

از راه سداد ندید جهاد و صلا که دفاع در داد و خود با برادر مکرم و دو پسر

خویش راه ان بدکیش گرفتند و جمعی بسیار از علما اخیار و سادات جلیله الاقدار

و سایر محترفه اندر سایه و ارای انسید بزرگوار برفتند و در و دی برای

تهیه اسباب کارزار نزدیک حصار بند شهر توقف فرمود مدلول این اخبار

ان نابکار استماع نمود کارش باضطراب و اضطرار کشید دعوة المظلوم

مستجابة خود را در حبل اجل گرفتار دید و ضاقت علیهم الارض بما رحبت

مجال قرار نیافت ناچار بجانب فرار شتافت فتنه بیاسود و شمشیر بخون نیالود

سن شریف انسید بکوخصال هفتاد و پنج سال است رحمه الله تعالی از جمله

السید السند الماجد العالم ابی المفاخر والمآثر و المعالی و المکارم مولانا

الاجل الحاج میرزا هاشم قدس الله نفسه الزکیة و زید فی درجاته العلیة است که

فرزند اسعد و گرامی و لد ارشد مرحوم میرزا هدایة الله و نواده مرحوم شهید

اعلی الله مقامهما است در حضرت والد ماجد تحصیل فقه و تفسیر و کلام

فیها

وتکمیل هر نوع مرتبه ومقام نموده واز ایشان اجازه اجتهاد ونیل مدارج
وفضل وسداد حاصل فرموده همواره مشغول مباحثات علمیه وفروع احکام
شرعیه بوده واکثر ایام صایم ودر لیالی قایم وپیوسته بذکر وورد اشتغال
داشتند وماه رجب وشعبان را از ایام صیام نموده اند ودر جوف لیالی
بمنازل فقرا ومساکین طعام وخبز مبذول میفرمودند واز تالیفات آنجناب کتابی
بخط مبارک ایشان دیدم نظیر تسلیة الفؤاد فی فقد الاحبة والاولاد واهتمام
این داشتند که بقیه تفسیر والد ماجد خود را که ده جزو از وسطانی باقی
بود تمام نمایند در حین اشتغال بنوشتن آن تفسیر آن بدر منیر منخسف
شده بناخوشی وبا از دنیا رحلت وبعضی نهاد ودر ترویج امور مسلمانان و
انجاح مقاصد ایشان وکسب محاسن عادات وجلب محامد وسعادات ساعی بودند
گویند در ایام فتنه سالار السید عالی مقدار در نصرت لوای دولت
حمایت زده وظفر آیت بسبب مجاهدت ومساعدت داشت اجامره واشرار
از اتباع سالار السید بزرگوار را با جمعی از اخوان وانصار در حبس
گذاشت بنیان صعوبت کشیدند وفرار نجستند تا آنکه سعی بانجام رسید پس از
افتتاح شهر بدار الخلافه الباهره شتافته وفی زمره اعلیحضرت شهریاری
امتیازات کثیره یافته مراجعت فرمود برآداب حسنه وسیر مستحسنه خویش
بفرمودند ودر سال هزار ودویست وشصت ونه از این جهان گذران بدار
گذشت ودر حرم مطهر نزدیک مرقد والد ماجد معظم مدفون گشت واز اولاد نیز
در ماه رجب سال هزار ودویست ونه اند رحمه الله تعالی از آنجمله السید المحسن والحاج

از انجمله

الموفق المولانا

مولانا الحاج سید محمد قصیر است که در خدمت ایشان تلمذ نموده پس
باصفهان رفته و مدتی در محضر مرحوم شیخ محمد تقی رحمه الله استکمال نموده
تا بدرجه رفیعه اجتهاد رسید و پس از آن بکربلای معلی مشرف شده
دو سال در محضر درس مرحوم آقا سید محمد نجل زکی سید صاحب ریاض
حاضر گشته و استفاده احکام و قواعد فقهیه نموده و مراجعت بارض اقدس
کرده بعد از وفات برادر مکرم مرجعیت عامه و ریاست تامه بهم رسانیدند
در امور شرعیه و ترویج احکام ملیه اهتمام تمام داشتند و با ارباب
دول قدر در راه مراوده و معاشرت نمیگذاشتند جمعی از علمای نجبا
از حضور درس و استفاده از آن فقیه صمدانی بمرتبه رفیعه علم و عمل ارتقا
نمودند مثل مولانا شمس الفضلا و الاد بابدر المجتهدین و المحققین حاجی
میرزا نصر الله ادام الله توفیقاته و مثل مرحوم علام همام و مفتی الانام
و کفیل الارامل و الایتام ملا محمد صادق نیشابوری و مثل مرحوم جنت
آشیان علام فهام السید الاجل الانور و الامام المقدس المکرم الاطهر آقا میرزا
سبزواری و غیر ایشان رفع الله تعالی فی الجنان درجاتهم و ابن عاصی نیز روزگار
مدتی و سالها در مدرس جناب ایشان باستفاده و تعلیم مشغول میبودم و در تنسیق
و ترتیب حقیر کوتاهی نمیفرمودند و در ترویج حقیر و شیوع کتب مؤلفه حقیر کمال
اهتمام میفرمودند و در کتاب ذخیرة المعاد بخط مبارک خود در تعریف
و توصیف آن کمال مرحمت نمودند و باعث ترویج آن کتاب و باقی مؤلفات
این حقیر گردیدند در اوایل فتنه سالار آن سید عالیمقدار او را



دعوت کرد و بسی نصایح مشفقانه با او در میان آورد و اثری
نبخشید و از طریق لجاج منصرف نگردید زمانی بر آمد و امر بر او
از هر جهت تنگ شد در حضرت سید جلیل ملتمس گشت تا قدم
به اردو رنجه دارد شاید محصورین را از شکنجه برآورد در راه
اردو بپوید بلکه چاره صلحی جوید جناب سید بر نجاح او ترغیب
فرمود و تقریع نمود پس با جماعتی از اصحاب بجانب معسکر
انجم قباب شتافت احترام تمام یافت چون آن صلح موافق صلاح
نبود از همانجا بسمت عتبات عالیات مرحله پیمود تا آنکه استسعاد
مشهد مقدس صورت بست بوم که معاودت گشت در جوار
آستان قدس با خصایص سابقه تن در نشست تا در شهر شعبان المعظم
سنه ۱۲۷۸ از این عالم فانی در گذشت و در مسجد پشت سر حرم
مطهر مدفون و مضمر گشت رحمه الله تبارک و تعالی از آن جمله
السید السند و العالم الکامل المؤید فخر العلماء العاملین و
بدر الفقهاء و المجتهدین المولی الاعظم الامجد الاوحد آقا میرزا محمد
الرضوی افاض الله تعالی علی مرقده شآبیب الرحمة و الرضوان و اسکنه فی اعلی
غرفات الجنان عالمی بی نظیر و فاضلی نحریر و محققی بصیر تکمیل فقه و
اصول در خدمت صاحب ریاض رضی الله عنه نموده و در مشهد مقدس
رضوی بتدریس و تربیت طلاب اشتغال داشت جمع کثیری از افاضل
از درس و تربیت آن جناب بدرجات علم و عمل ارتقی نمودند که ترجمه
هر یک محتاج بدفتر جداگانه است و ریاست عامه و خاصه و نماز

جماعت

جماعت ارض اقدس بجناب ایشان منتهی گردیده بود و مقبولیت عامه
و خاصه از دیگر ایشان بود و سن شریف آن مرحوم هفتاد و چهار سال و وفاتش
در ماه رجب سال ۱۲۶۰ سنه و مرقد شریف مرحوم انور در مسجد پشت سر
مشهور بمسجد ریاض واقع گردیده سقی الله ثراه و جعل الجنة مثواه
از آنجمله الفاضل المتقی و العالم العابد النقی مولانا الحاج میرزا نصر الله
نوری که از اتقیا و ازکیا و اجله علمای فیض قرین یزد در زمان خود بود و استفاضه
فنون شرعیه و علوم اصلیه و فرعیه در خدمت جناب الحاج سید
محمد علم الهدی و برادر بزرگ آن مرحوم نموده و در مراتب علمیه بنهایت
محل اعتماد و وثوق جناب حاجی میرزا حسن سابق الذکر بوده و باجازت
او مشغول نشر فتاوی شرعیه و تدریس کتب علمیه گردید تا بمقبولیت
عامه و مرجعیت تامه رسیده تا در سال هزار و دویست و نود
و هشت از این دار فانی درگذشت و بر طرف مسجد بالاسر مبارک
در صفه متصل بمسجد مزبور متواری گشت رحمه الله تعالی از آن
جمله السید الزهری و کوکبه فی سماء الفضل الدری مولانا الحاج میرزا
عسکری رفع الله منزلته و زاده مغفرته فرزند سعادتمند میرزا
هدایت الله متقدم الذکر است پس از مرحوم والد امامت جمعه ارض
اقدس با ایشان دون سایر الاخوان رسید بتعلیم علوم و ترویج آداب
و رسوم اشتغال ورزیده بنیاد مواظبت حال و رعایت جانب
فقرا و مساکین میکوشید و اکثر طلاب ارض فیض قرین موظف

بوظایف

بوظایف آنجناب بودند و جمعی از فضلا و علما و ادبا پیوسته در کتابخانهٔ
ایشان حاضر بودند و بمباحثهٔ علمیه و تحقیق مسایل گفتگو
میکردند و هر عالمی که از بلاد ایران مرحله پیما ارض فیض بنیان میشد
در دید و بازدید و مهمانداری و غیره کوتاهی نمینمود و پیوسته
با علما طریقهٔ افاده و استفاده مرعی میداشت و بجز مباحثهٔ
علمی در مجالس بسخن و کلام دیگر نمیپرداخت و از مؤلفات آنجناب
ینابیع الشریعة فی فقه الامامیه از کتاب طهارت و قضا و شهادات
فلله تمام و باقی ناتمام و رساله در مناسک حج و منظومه در
ارث و شرحی بر تمهید القواعد که تمام نموده‌اند و رساله در حدود
و قصاص و دیات که بخواهش خاقان مرحوم محمد شاه اسکنه الله
بقباب النور تالیف فرموده و رسالهٔ نجاة المتقین در اکثر ابواب فقه
مشتمل بر جمیع اقوال و طریقهٔ احتیاط و رسالهٔ صراط النجاة و خلاصة النجاة
که هر دو در احکام شرعیه فرعیه اند و دو مسئله از فقه یکی در بیع
فضولی که آیا سکوت مالک کفایت در لزوم فضولی دارد یا حتما
بلفظ است و یکی قرائت ماموم در خلف امام که قریب بده هزار
بیت بتفصیل تمام بجهة فرمایش جناب حجة الاسلام مرحوم حاجی
سید محمد باقر رفع الله درجته نوشته بودند و هنوز آنکتاب تمام
نشده بود که جناب حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر از دار فانی
بدار باقی رحلت فرمودند و در سال هزار و دویست و شصت

وبعد که این خادم اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام بزیارت عتبات
عالیات شرفیاب شدم آن نسخه شریفه را بنظر علمای نجف و کربلا
رسانید نهایت تحسین فرمودند و اکثر علما در آن نسخه شریفه بخط
مبارک خود کمال مدح و تحسین نموده اجازات بلیغه و ثیقه صریحه
در حق اخباریان نوشتند و جواب از سؤالی که بین ایشان و اهل خراسان
و دیگران واقع میشد که جواب آنها را باین حقیر محول میفرمودند
که اجوبه آنها را موافق قواعد فقر بتفصیل نوشته بنظر مبارک
ایشان میرسانید و بعد از آن خلاصه جواب را در حاشیه استفتا مینوشتند
قریب بسه هزار بیت میشود و در زمان فوت محمد شاه قاجار که نور
الله شبابه النور مشهد در دار الخلافه الباهره توقف داشت و بر جنازه
ایشان نماز گذاشت خدمات بزرگ را نسبت بدین دولت منشا
بوده مرحوم شاه خان البلخانی را از ادم بمتابعت این دولت دلالت
نموده و در اوقات فتنه سالار با عساکر منصوره مواطات و
ارسال مراسلات داشته سالار را او را با برادر مهترش مولانا
الحاج میرزا هاشم و جمعی دیگر در حبس گذاشته بدین خدمات
از دولت بسی احترامات یافت پاره امراض قلبیه بر او مستولی
گشت و در چهاردهم شوال سال هزار و دویست و هشتاد از این جهان
بیداد درگذشت و در جدیدت سرا حرم مطهر مدفون گردید
و در ماه رجب سنه ۱۲۱۱ از مکمن غیب بعالم شهود رسید و از حسن

غافل

اتفاقات بلکه متواتر کشف که از جمله کرامات باشد که مدت
زندگانی آنمرحوم با والد والا گهرش مساوی بود و همچنین ولادت
آنجناب با اولاد والد بزرگوارش که ذکور و اناث و صغیر و کبیر ایشان مساوی
داشتند و ولادت آنجناب در ماه رجب بود چنانچه وفات والد
بزرگوارش و برادر دیگر بزرگوارش جناب مستطاب آقا حاجی میرزا هاشم در آن
ماه بود رحمه الله و جعل الجنة مثواه از جمله العالم النحریر و المحقق
الخبیر ناهج مناهج [illegible] الله المخصوص بعنایت الله مولانا
الاجل میرزا نصر الله شیرازی طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه ذات ستوده
معالی اکتناه و [illegible] خواطر حضرتش از جمیع
علوم آگاه و ضمیر منیرش در قاطبه فنون و کمالات همراه مدرس
اول این درگاه عرش اشتباه [illegible] علم را بود دانای فنون
فضل را جامع کتابی مولد شریفش دار العلم شیراز و بمشهد مقدس
رضوی بزیارت مشرف گردیده و مدرس آستان عرش نشان و بتدریس
طلاب باشتغال و ارشاد العلماء جناب الاجل فرزند بزرگوارش ملا
عبد الرحمن بنا نمود که معنون است تعلیقات و حواشی بر
کتاب قوانین الاصول چهار مجلد تقریبا دویست هزار بیت
تعلیقات و حواشی بر کتاب روضه در فقه نیز چهار مجلد
یکصد و بیست هزار بیت حواشی بر اوائل تفسیر بیضاوی رساله
مبسوط در علم عروض و قافیه و احکام متعلقه بخلل صلوة تقریبا

سیزده هزار بیت رساله در نسب ثلاثه ما بین دوایر عظام از
علم هیئت حواشی و تعلیقات بر شرح کبیر هشتاد و پنج هزار بیت تعلیقات
بر حجیه ظن و استصحاب و اصل برائت و تعادل و تراجیح مرحوم
شیخ مرتضی اعلی الله مقامه چهار مجلد تقریبا یکصد و پنجاه هزار
بیت رساله در حل بعضی مسائل معضله حسابیه و مسودات
متفرقه در علوم عدیده نیز باقی مانده و مدون نشده است در بین
طلوعین روز پنجشنبه ۹ جمادی الاخری سنه ۱۲۹۰ از جهان مهرکسل
سل درگذشت و در ایوان طلای صحن جد بد چون گوهر آبدار در بر د
خاک پنهان کردید و در وقت رحلتش فرزند بزرگوارش چنین گوید
که تا یکساعت چنان بوی عطر و گل شدید فایح گردید که هرگز کسی
استشمام آن ننموده رحمه الله تعالی و جعل الجنة مثواه از آنجمله
العالم الربانی والفقیه الصمدانی والعارف الواقفی والحکیم الالهی
الذی صنف فی کل علم من العلوم الشرعیة ولم یری عین الزمان نظیره فی
العلوم النقلیة والعقلیة الحبر النحریر اللوذعی اعنی شیخی و مولای
شمس الدین بن جمال الدین البهبهانی افاض الله تعالی علی مرقده
شآبیب الرحمة والغفران واسکنه فی اعلی درجات الجنان وهو زاهد
مجتهد بلدی و آن بزرگوار درخدمت جمعی از علمای عظام مثل آقای
بهبهانی و مرحوم بحر العلوم و میرزا مهدی شهرستانی و صاحب ریاض
رضوان الله علیهم رسیده بود و افاضه فیوضات از حضور مجلس

درس این بزرگواران یافته ولیکن در ارض اقدس رضوی علی مشرفها
الالاف التحیة والثناء غربت گزیده در زاویه عزلت باب امد شد اهل
آن روزگار بر خود مسدود فرموده و در حجره خود که در صحن عتیق
مقابل گنبد مطهر بود پیوسته بتحریر فقه و اصول اشتغال داشتند
و کتب بسیاری در فقه و اصول و کلام و علوم ادبیه تصنیف فرموده اند
و این تیره روزگار پیوسته بخدمتکاری آن بزرگوار اشتغال داشتم
و زهد آنجناب چنین بود که جمیع لباسهای او از کیسه بهای پنج هزار بر نمیآمد
و جوع و مقام فقرش بمرتبه بود که اکثر روزها گرسنه بود و گاه
که گرسنگی بر آنسرور زور آور میشد سر از کتاب بالا مینمودند
نظر بگنبد مبارک حضرت امام رضا علیه السلام مینمودند و این آیه تلاوه میفرمودند
که امن یجیب المضطر اذا دعاه و اشک از دیدهای حق بین جاری
میشد در این حال یا قریب باین کسی پیدا میشد که آنجناب تحفه او
استخاره نماید یکپول یا دو پول میداد فی الفور همان را نان میخریدند
و میاوردم بلع میفرمودند و شکر خداوند عالم مینمودند و باز سر
مبارک را بزیر افکنده مشغول بتحریر فقه یا اصول میشدند و در زمان
حین باخود همهمه مینمودند بعنی که اگر کسی در حجره ایشان مشغول
صحبتی بود بواسطه آن همهمه او از صحبت و مانع از تالیف آنجناب بود
و آن شیخ جلیل سوای وقت نماز از صبح تا شام اشتغال بتحریر داشت
و هیچ امری از امور از امامت و قضاوة و امد وشد و تدریس

نمیخواست

نمیپرداخت و در کمال زهد و ورع و فقر و پریشانی بسر میبرد و اکثر
احیانا بعضی مردم از برای آنجناب از اطعمهٔ لذیذه یا البسه تعارف و
عطیه میاوردند بفقرا یا باطفال و عیال خود میداد و هر که نزد
که از اطعمهٔ لذیذه و نعمتهای دنیویه متلذذ کردند و بالخاصه تبرز و زکار
نهایت رافت و مرحمت داشتند و بجز اینکه درس حقیر را میفرمودند
درس دیگر نمیفرمود و حقیر هم محض تیمن و تبرک مهما امکن از
خدمات آنجناب غافل نمیشدم ولیکن در آن زمان بسیار پریشانحال
بودم بقسمی که قادر بر معیشت بقدر ضرورة نبودم قصد این بود
که از مشهد مقدس انور و بعزم مسافرت بجانب اصفهان روم و
عیال خود را در این بلد بگذارم چون بر این قصد مصمم شدم
در صبح آن روزی که اراده این مطلب داشتم مادر پیری داشتم که از زمان
تالیف کتاب تحفة الرضویه حیوة داشتند و زیاده از صد سال سن او
میشد شب آن روز عالم را در خواب دیده بود که در روضه عرش درجه
انور در بالای تختی قرار گرفته و نهرهای از پای تخت انور جاریست
و اینجانب در خدمت آنجناب بنده وار ایستاده ام انور بمادر بالخاصه
خطاب فرموده بودند که مگذار دیگر از مشهد ما بجای دیگر برود
انواع معاش و گذران و با ما است و در خدمت انور و اشرفی و ریال
بسیاری بود یک مشت برداشتند و بالخاصه مرحمت فرمودند
و گفتند این را در امورات خود خرج نما و از اینجا بجای دیگر مرو

و ابن عاصی در وقتی که این پولها را از آن معدن جود و احسان
گرفتم دو ریال یا دو اشرفی از انها در نهر آب افتاد انشرور غلامان ابن
عاصی فرمودند دو اشرفی را برو و از میان آب بردار من بفرموده اشرفین
داخل نهر آب شده انها را پیدا نمودم و برداشتم بعد از اینکه والد
این تیره روزگار این خواب را از برای من نقل نمود فسخ عزیمت نموده
مجاورت انشرور را اختیار نمودم و بعد از چند زمانی از فیض زوار
انشرور که از ولایات بعیده بزیارت انشرور مشرف شده بودند
مستفیض شدم و اعانه کلی با بن عاصی نمودند که از عهده نقلاب
رها شدم و باز در خدمت شیخ بزرگوار بودم و بتحصیل علم
مشغول بودم تا اینکه در اواخر سال ۱۲۴۲ سنه در ماه مبارک رمضان
بجوار رحمت الهی مزین گردیدند و از مؤلفات آن شیخ بزرگوار شرح
معالم اصول است که پنج مجلد و قریب یکصد و سی هزار بیت است
و حاشیه قوانین دو جلد است و حاشیه مطول و رسایل متفرقه و
جواهر کلام در اصول که بی نظیر گوهر مراد و در نحو و صرف و معانی
و غیره که اسامی انها در نظرم نیست و مرقد شریفش در صفه همان
حجره که قریب پنجاه سال در آن حجره مشغول تالیف و تصنیف بودند
واقع گردید بحجره بین مرقد انجناب و مرقد شیخ جلیل و حبر نبیل عالم
ربانی و محدث واقعی شیخ حر عاملی صاحب وسایل الشیعه واقع
است افاض الله تعالی علی مرقدهما الرحمه و الرضوان و اسکنهما

فی اعلی

فی اعلی غرفات الجنان باد آنکه چون از قدیم الازمان الی الآن علماء
و دانشمندان و متکلمین و محدثین و فقهای اصفهان و خراسان بسبب پرتو
انوار و لمعات و اشراقات حضرت شمس الشموس و تربیت و تابش نیر اعظم
بر آن اقلیم معظم پیوسته با تحقیق و دقت نظر سرآمد اهل عصر و
بصر بوده اند و جمیع دانشمندان ربع مسکون از کتب آن بزرگواران
طریق بحث و دقت نظر و حل مسایل مشکله نموده و مینمایند و چنانچه
ثوابت و سیارات کسب نور و ضیا از نیر اعظم مینمایند همچنین قاطبه علمای
ربع مسکون از آن بزرگواران دستور العمل اندوخته بآن روش ترویش
نموده طی غوامض مسایل مشکله مینمایند و کفایت مینماید در علو
قدر و شرف و برتری ایشان اینکه وجود مبارک سلطان الحکماء و
المتکلمین نصیر الملة و الحق و الدین استاد البشر حضرت خواجه نصیر طوسی
و جناب شیخ الطایفه و مروج مذهب الحقه ابو جعفر محمد بن الحسن بن
علی الطوسی رضوان الله علیهما از آن شهر طلوع نموده و عالم را بنور
تالیفات و تحقیقات و تدقیقات خود چون سینه سینا و کوه طور نور علی
نور ساخته اند و همچنین محمد بن محمد بن الحکیم الغزالی که قریب بسیصد
جلد تالیفات و تصنیفات او میباشد بلکه در تاریخ گزیده
هفتصد و نود و نه جلد ذکر نموده و مکنی با بو حامد و ملقب
بحجة الاسلام و رئیس علما و محدثین اهل سنت و جماعت از آن شهر
طلوع نموده اند و نیز در آن غروب نموده اگرچه بعضی نسبت تشیع

باو داده اند چنانچه از عبارت مجمع البحرین ظاهر میشود قال فیه نقلاً
عن الغزالی فی سر العالمین ما هذا لفظه قال قال رسول الله صلعم لعلی یوم الغدیر
من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ یا ابا الحسن اصبحت
مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة ثم قال و هذا رضا و تسلیم و ولایة و تحکیم
ثم بعد ذلک غلب الهواء و حب الریاسة و عقود البنود و خفقان الرایات
و ازدحام الخیول و فتح الامصار و الامر و النهی فحملهم علی الخلاف فنبذوه
وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون الی ان قال ثم ان ابا بکر
قال علی منبر رسول الله اقیلونی فلست بخیر منکم و علی فیکم افقال ذلک
هزوا او جدا او امتحانا فان کان هزوا فالخلفاء لا یلیق بهم الهزل الی آخر
کلامه و همچنین العالم الماهر و البدر الزاهر و البحر الزاخر المولی المعظم الالمعی
محمد باقر المشهور بالفاضل السبزواری که یکی از تلامذه انجناب فاضل خونساری
بوده از انشهر طلوع نموده و همچنین وجود مبارک عالم ربانی و حکیم الهی و صاحب
الکرامات و حاوی الاوصاف الحسنه و المقامات العالیه قدوة الانام
و کفیل الارامل و الایتام شمس الحکما و بدر العرفا الزاهد العابد المتقی
اعنی مولانا حاجی ملا هادی رفع الله تعالی مقامه فی فرادیس الجنان از انشهر
طلوع نموده و نیز در ان غروب نموده و بحمد الله تعالی که نیز در این عصر
بزرگواری از زوار المؤمنین سبزوار طلوع نموده که نور معرفت و ایقان
و شمع ولایت و تشیع و ایمان بسبب وجود مسعود مبارک انسرور و اخبار و احادیث
اهل ان دیار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و روشن است

وآن دیار بسبب تربیت آنسرور ابرار از وجود مؤمنین متقیان
چون جنات النعیم مملو از اهل تقوی و بهشت شده جمال انورش
درخشنده بلکه شمسی است نور بخشنده بزرگواریست در علم و عمل تمام
و بهترین فاضلی سرآمد فضلای ایام شجاعت نژادی که چون جد
بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که از غیر فرار در بیابان الهاک
با قلیلی از خادمان ملازمان سردار باجند بن قوچ از طایفهٔ ضالهٔ ترکمانیه شقاوت
آثار در مدت یک شبانه روز در مجادله و محاربه و مقاتله و گیرودار
از تهور و هیاهو و ازدحام ایشان که چون پرگار کفران نقطه توحید را
احاطه نموده بودند اندیشه ننموده بود و با قدم جرئت و ثبات پیش آمده
حمله نموده بزبان سنان و دهن بادیه و تفنگ ایشان از ابواب داده
بامداد نصر من الله و فتح قریب ایشان را منصرف و منهزم نموده گریزانید
و این داستان از آنسرور در دستان ضرب المثل نام آوران و پردلان
روزگار را دستور العمل گردید شریعت پروری که بوستان شریعت غرا
بوجود مبارکش غایر عالم طراوت و نضارت یافته و معدلت گستری که
از بیم سطوت عنایتش شحنه ظلم و ستم از معموره هستی بمطموره نیستی
شتافته اشعه جود و عطایش بهر دور و نزدیک تابان و خلق کریمش
مفاد انک لعلی خلق عظیم را شاهد بینی عیان صفا ضمیری در صفای
باطن با صبح صادق قرین صادق المقالی قول شریفش برهان اهل صدق
و یقین علامة الزمانی و نادرة الاوانی کشاف حقایق شریعه بطرایف

من البنات لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان مسهّل سبل التحقیق و مقرّب
مقاصد الشریعة من کل فج عمیق قدوة الانام و مفتی طوائف الاسلام
و مشیّد قواعد الشرع و الاحکام امام ائمة الخراسان و العراق
و سیّد العلماء علی الاطلاق المؤید بتاییدات الملک الرحیم حاجی
میرزا ابرهیم حفظه الله تعالی من کل خوف و بحمد الله تعالی که از وجود
مبارک آنسرور احبار دار المؤمنین سبزوار مملو از زهاد و عباد
گردیده و از ترتیبات جناب طلاب و محصلین و علما و محدثین بسیار
در ان دیار اجتماع فرموده اند و از برای محصلین و طلاب
مدرسه با شکوهی از مال خود بنا فرموده و اکثر طلاب مجتهدین و فضلا و دانشمندان
در ان دار العلم اجتماع فرموده و از برای هر یک وظیفه و کتب
علمیه مهیا و مقرر فرموده اند که بفراغ بال و آسوده گی اشتغال بدرس
و مباحثه مینمایند و همچنین مدرسه در مزینان آن بزرگوار از برای
طلاب و علمای اخیار بنا فرموده اند که بسیار با شکوه و خوش طرح است
و اعمال خیر از آنسرور اخیار بسیار است و چون پیوسته واردین
وارد بن ارض فیض قرین از احوال ربیع بن خثیم الثوری الکوفی که
مرقد او در یک فرسنگی مشهد مقدس رضوی علی مشرفها الاف التحیة
واقع شده سؤال مینمایند لهذا احوال او را بیان مینمائیم حق اینست
که آنجناب از جمله اخیار و زهاد بوده و قادح صریحی بالنسبة بآنجناب
بنظر نیامده از کتب رجال و غیره مکرر عبارة طریحی در مجمع البحرین

که اشعاری دارد ولیکن جواب آنرا بتمامه بعد از نقل عبارة ایشان
خواهیم داد و در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است که در کتاب خلاصه
مسطور است که او از زهاد و تابعین بوده و در کتاب کشی مسطور است
که شیخ اجل فضل بن شاذان قمی را از زهاد ثمانیه پرسیدند گفت
هشت نفر بودند از ایشانست ربیع بن خثیم وهرم بن حیان واویس قرنی
وعامر بن عبد قیس که از اصحاب وزهاد واتقیاء حضرت امیرالمؤمنین ع
بودند ودیگری ابو مسلم خولانی واو فاجری بود مرائی صاحب معویه و
مردم را بحرب امیرالمؤمنین ترغیب مینمود وروزی بآنحضرت گفت مهاجرین
وانصار را که بر عثمان خروج کرده بودند بدست ما بده که ایشان را
بکشیم چون آنحضرت اِبا نمود گفت الان طاب الضراب انما کان
وضع فخا ومصیدة یعنی الان ترغیب قوم بمقاتله علی بن ابیطالب
برما خوش وآسان شد چونکه از این اباء او معلوم شد که قتل
عثمان بسبب حیله او بود که نهاده بود ودیگری مسروق بن الاجدع
که تمغاچی معویه بود در اثنای اشتغال او باین عمل در سیاره
بمرد وقبر او آنجاست ودیگری حسن بصری بود واو هر طایفه بمقتضای
هوا وهوس ایشان را همراهی مینمود وآنرا وسیله کسب وریاست دنیوی
مینمود وبا اینحال رئیس قدریه بود ودیگری اسود بن یزید ودر تاریخ
ابن اعثم کوفی مسطور است که اخرناهی از نواب امیرالمؤمنین که در وقت
عزیمت او بجانب شام رسید ربیع خثیم بود که از ولایت ری با جماعت

مردم را بمکمن عدم نابود آمد و چون بملازمت امیر رسید الحق
مهمانان را برفتن شام و جنگ معویه ترغیب مینمود و قبر شریفش در
کنار رودخانه شهر طوس نزدیک بمشهد مقدس واقع است و از ثقات
این دیار شنیده شد که در وقتی که حضرت امام الجن والانس علی بن
موسی الرضا با مامون عباسی در طوس بودند بزیارت خواجه ربیع
توجه مینمودند و کفی هذا فضلا و شرفا انتهی کلامه مؤلف گوید
در یکی از کتب دیدم که یکی از سلاطین از احوال ربیع از مرحوم
شیخ بهائی ره سؤال نموده بود شیخ در جواب فرمودند که حدیث
بما رسیده که جناب امام رضا علیه السلام فرمودند که نیامدم بخراسان
مگر بزیارت ربیع و مؤید اینست فقره که در بقعه شریفه ربیع نوشته
شده که قال الرضا علیه السلام ما حصل لی القدوم بخراسان الا زیارة
ربیع و عثمان قاضی نورالله در کتاب مجالس المؤمنین که مفادش
اینست که آنسرور مکرر بزیارت او توجه مینمودند و در کتاب عالم آرا
گفته که بقعه و عمارت ربیع ابن خثیم را شاه عباس صفوی نموده و طرح
عمارت مرغوبی افکنده و مرحوم علامه در خلاصه فرموده است که او
از زهاد ثمانیه است فاعلم علامه در خلاصه اینست که در باب عنوان
فرموده است باب الممدوحین و باب المذمومین و ابن ابی داود
باب الممدوحین نقل نموده اند پس بنا بر این ربیع از اربعه عمده و
است و این دلالت بر عظمت شان او مینماید و همچنین معلوم میشود از محمد

ربیع

در رجال وسیط فرموده است که یکی از زهاد ثمانیه بوده است و
اینکلام را از کشی نقل نموده است و بعد از ان از فضل بن شاذان
نقل نموده که او با علی بن ابیطالب بود و از زهاد و اتقیا بود و در
حاشیه منه از کتاب مزبور فرموده عالم محیط ربانی و همچنین در
رجال کبیر اشعاری بمدح وی میباشد و دلیل دیگر بر مدح و
خوبی ان بزرگوار اینست که جماعتی از ثقات علما مادر ابواب و
امثال و استشهاد بقول و فعل ربیع نموده اند و این نهایت مدح
و خوبی اوست بلکه اهتمام تالی مرتبه معصومین میباشد و از انجمله
در معراج السعاده و غیره در مقام استحباب سکوت استشهاد بان
نموده اند که ربیع کاغذی در نزد خود میگذاشت و هر چه میگفت در
ان مینوشت چون شب میشد حساب تکلمات خود را مینمود و میگفت
اه اه نجی الصامتون و بقینا یعنی خاموشان نجات یافتند و ما ماندیم
از انجمله شیخ صدوق عطر الله مرقده در کتاب فقیه روایت نموده
که ابو بصیر میگوید مرض ابی عبد الله فامر غلمانه ان یحملوه و یطوفوا به
فامرهم ان یخطوا برجله الارض قدما في الطواف و بعد از این روایت
متصلا نقل نموده از محمد بن فضیل عن ربیع بن خثیم انه کان یفعل
ذلک کلما بلغ الی الرکن الیمانی و ضمیر انه ظاهرا راجع است بربیع بن
خثیم و در حاشیه فقیه دیدم که از مجمع البیان نقل نموده که فالج عارض
ربیع شده بود و پاهای خود را در وقت طواف بر زمین میکشید باو

صحبت بلشنید

گفتند ای بایزید مرا بهشتی خفتی اینک او تو و این مرض میباشد
در جواب گفت هر کس بشنود ندای حی علی الفلاح را مؤلف گوید
در چند کتاب حدیث دیدم که این فعل از حضرت صادق علیه السلام بود
وضمرانه کان یعمل ذلک را جمع بحضرت صادق علیه السلام است و محمد بن
فضیل از رجال کاظم و رضا علیهما السلام میباشد و او حکایت فعل
صادق علیه السلام را نقل مینماید و در فعل ربیع بن خثیم که در زمان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بوده ندارد و در خلاصة الاذکار در مبحث استغفار
مرحوم فیض فرموده که باید مستغفر در حال استغفار با توجه و خضوع
قلب باشد والا مرتکب گناه و دروغ شده و استشهاد نموده بقول
ربیع قال الربیع بن خثیم رضی الله لا یقل احدکم استغفر الله و اتوب الیه
فیکون ذنبا و کذبا بل یقول اللهم اغفر لی و تب علی یعنی بذلک اذا
استغفر عن قلب لاه لا یستحضر طلب المغفرة و لا یلجا الی الله بقلبه فیکون
ذلک ذنبا و اذا قال اتوب الیه و لم یتب فذلک کذب الی آخره و ابن فطر رضی
الله عنه در کلمات علما قرینه دیگر است بر مدح و از آن جمله شیخ بهائی
در کشکول در مدح عزلت استشهاد بفعل ربیع نموده و گفته قال
سلیمان الثاری بینما الربیع بن خثیم جالس علی باب داره اذ جاءه حجر فصک
وجهه و شجه فجعل یمسح الدم عن وجهه و یقول لقد وعظت یا ربیع
فقام و دخل داره حتی اخرجت جنازته و همچنین در مقام دیگر فرموده
است که ربیع گریه و تضرع بسیار میکرد بحدی که نادر او بتنگ آمده بود

بربیع گفتند ای بیمار دو مگر تو کسی را کشته که اینقدر گریه میکنی بگو بمن
که بروم بسوی اهل مقتول و طلب عفو کنم که از تو بگذرند والله اینها را
اگر اهل مقتول بدانند که تو اینقدر گریه میکنی از تو خواهند گذشت
ربیع گفت بلی اما در من نفس خود را کشته‌ام مؤلف گوید ظاهر این است
که باید عبادت چنین باشد که من قصد این دارم که نفس خود را بکشم
و شیخ ابو علی در رجال خود احوال او را عنوان نموده و بسیار مدح نموده و در
انجا فرموده است که تو از رجال الشیعه در عنوان ربیع از مختصر ذهبی
نقل نموده که ربیع در زمان خود شیخ حضر نموده بود و مرض فالج
قلب او عارض شد داخل زنان شهر میشد و میخواستند ببندد که
خدا نخواهد و بعد عرض مینمود ای پروردگار من بگردان مرا
بدنیا تا شاید عمل صالحی در آنچه که ترک نموده‌ام در دنیا بجا
بیاورم الا بعد از آن نفس خود را مخاطب میساخت و میگفت ای
ربیع حالا بدنیا برگشتی پس بکن از عمل صالح آنچه را ترک نموده و این
نهایت مدح است از برای او و این مرتبه که این در تمام عمل است سیما
بملاحظه آنچه در حاشیه رجال وسیط دیده شد که در حق او خبر
عالم محیط ربانی و بعضی از اهل رجال و علما در باره او توقف فرموده
مثل علامه مجلسی ره در وجیزه رجالیه و در بعضی از کتب خود
فرموده و رایت بعض الطعون فیه و هو المدفون بالمشهد المقدس
الرضوی بلی سخنی که هست در کلام طریحی است در مجمع البحرین و الا

عمل تمام

بجز

عباد ایشان از اهل رجال قادح صریحی بنظر نرسیده و محل کلام ایشان
اینست که بعد از آنکه چهارصد نفر از اصحاب عبدالله بن مسعود که
در جنگ صفین بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شدند و
سابق ایشان بوده ربیع بن خثیم ایشان عرض نمودند قالوا انا قد شککنا
فی هذا القتال مع معرفتنا بفضلک ولا غنی بنا ولا بک عمن یقاتل
العدو فبعد از این کلام عرض نمودند تا مفوض فرمایند بعضی
از سرحدات تا آنکه با دشمنان دین مقاتله نماییم بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین
سرحدی را مفوض فرمودند بایشان و اول علمی که بجانب ری بسته
علم نصرت امیر ربیع بود و بعد از چند سطری میفرماید که بنا بر این
العیاذ بالله ربیع از جمله شکاکین است و جواب از این ممکن است
بچند وجه اول اینکه خود طریحی بلفظ بنا بر این العیاذ بالله فرموده
و معتقد ذم او نبوده اند نظیر لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و ثانیا اینکه
بودن ربیع در میان جمعی که این کلام از ایشان صادر شود قدحی نسبت به
ربیع نخواهد بود و دیگر آنکه لفظ انا قد شککنا فی هذا القتال
ظاهر در اینست که ما شک داریم که آیا غالب بر خصم میشویم یا نه
خواهیم بود نه در حقیقت قتال خلاصه کلام نظر بتصدیق کشی
و فضل بن شاذان و علامه در خلاصه و میرزا محمد در رجال
وسیط و شیخ بهائی در کشکول و جبر منسوب بشیخ و عدم قادح
صریحی در مقام هرگاه قطع بعظمت شان و جلالت قدر ایشان

بلند

بهم نرسد لا اقل گمان بحسن حال این نیکو خصال بهم میرسد و گمان
در موضوعات حالیه عجالةً شد و کسی خلاف ننموده و قرینه دیگر
بر خوبی ایشان اینست که این بنا که الان بر بالای مرقد ایشان
نهاده ماند از اعمال سلاطین صفویه است چنانچه ذکر شد و ایشان
با حسن حال و عقیده او را بر خود قطعی نمیدانستند چنین عملی
نمینمودند و از سیاق ایشان معلوم است که اشخاص فاسد العقیده
و اهل تسنن را شعائر و بنائی ننموده اند و معلوم میشود که
این اعمال را بمشورت و رای علمای عصر خود مینموده اند و قرینه دیگر
بر خوبی ایشان اینست که همه ساله جمع کثیری از مجاورین و صلحا و علما
بزیارت او میروند تا این بلد و دأب شده است و هیچیک از علمای
عصر ایشان را منع نمینمایند بنابراین هرگاه کسی بزیارت ایشان برود
نظر باینکه زیارت برادران ایمانی و صالحین از ایشان مستحب است
از زیارات و اطلاقات مثاب و ماجور خواهند بود و حدیث منسوب
بشیخ و عبادت قاضی نور الله دلیل دیگر است بر این و ثواب زائر
بلکه هرگاه در رفتن ریاضتی بکشد و توجه تام بمرقد او داشته شود
شاید فیضی باو برسد چنانچه ملا عبد الرزاق در مبحث معاد از
کوه مراد فرموده که زائر هرگاه بتوجه تام بمرقد مرشد کاملی حاضر
شود و این حضور صحیح باشد و دائماً لا محاله از فیض مرشد پرتوی بر نفس
زائر افتد و بقدر استعداد لا محاله او مستفیض بشود چنانکه

نقل نموده اند که شاگردان ارسطو هر وقت مسئله بر ایشان مشکل
میشد بر سر قبر آن حکیم ربانی میرفتند و مباحثه مینمودند واز یمن
برکت صاحب آن قبر مسئله ایشان بر ایشان منکشف میشد جناب اقدس
احدیت نفس کامل شده در علم و عمل همه شیعیان کرامت فرماید
مخفی نماند که قلیلی از احوال هرون و مامون چنانچه در کتب تواریخ
واخبار مسطور است درین مقام لابد شدیم که ذکر نماییم کفتار در
بیان کیفیت سلوک هرون با حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه
الملک الاکبر وبیان سلوک مامون دون با حضرت امام رضا علیه السلام
وبیان مجلس مامون و حجج ودلایلی که آنسرور بر اهل ملل والدیان القا
فرمودند وبیان وقایع عظیمه که بر ابن الرضا فیض قرین روی نمود ابن
بابویه رحمه الله بکران از صالح بن علی عنبسه وغیرآن روایت کرده اند که رشید
چهارده پسر داشت و محمد امین پسر زبیده و عبدالله مامون و قاسم
مؤتمن را از میان ایشان بر کزید محمد را و عبدالله و قاسم اختیار کرد
و او را ولیعهد خود کردانید وبعد از محمد مامون وبعد از مامون
قاسم مؤتمن تا که هر یک بعد از دیگری ولیعهد وخلیفه باشند و جمیع
مملکت خود را بسه قسمت منقسم ساخت حجاز و عراق عرب و شامات را
بمحمد امین واکذاشت و عراق عجم و خراسان و فارس و هند و ماوراء النهر را
بمامون ملعون مفوض داشت و بعضی از ولایات جزیره را بقاسم مؤتمن
داد و اطاعت و فرمان برداری محمد امین را بر ایشان لازم کردانید و بجهت

استحکام این امر فرمان باطراف و اکناف بلاد و امصار فرستاد و توقیعات
نوشت که فقها و علما و قضاة و امرا و سرخیلان هر دیار در موسم حج در
مکه حاضر شوند و چون رشید پسر خود محمد امین را در کنار جعفر بن
محمد اشعث نهاده بود که تربیت نماید یحیی بن خالد برمکی که اعظم
وزرای آن لعین بود اندیشه نمود که اگر بعد از هرون خلافت بر محمد
امین قرار یابد و زمام اختیار جمیع امور از کف اقتدار او بیرون رفته
بید تصرف ابن اشعث و فرزندان او در آید بنابر آن در مقام تضییع ابن
اشعث بر آمده نزد هرون زبان بمذمت او گشوده و او را بافعال زشت
متهم میساخت تا اینکه او را بتشیع و اقرار بامامت حضرت امام موسی
نسبت داد و گفت او از محبان و موالیان حضرت موسی بن جعفر است
و او را خلیفه عصر میداند و خمس اموال خود را برای او میفرستد
و از اینگونه سخنان شور انگیز چندان برشید گفت که او را بفکر حضرت
انداخت تا آنکه روزی هرون از یحیی و دیگران پرسید که آیا از اولاد
ابی طالب کسی را میدانید که او را طلب نمایم و احوال موسی بن جعفر را
از او استفسار نمایم ایشان علی بن اسمعیل بن جعفر و برادر محمد بن اسمعیل
برادرزاده آنحضرت را که پیوسته مشمول عاطفت آنجناب بود و احسان
بی نهایه درباره او مبذول میداشت و بر مخفیات و جزئیات حالات
آنحضرت اطلاع داشت نشان دادند و باشاره رشید نامه باو نوشته
او را طلبید و علی اجابت نموده عازم بغداد گردید چون حضرت بچگونگی

حال

حال اطلاع یافت او را طلبید گفت ای پسر برادر اراده کجا داری گفت
داعیه بغداد دارم فرمود بچه کار میروی گفت قرض پریشان روزگار
اورده و قرض بسیار بهم رسانیده ام حضرت فرمود که من قرض ترا ادا میکنم
و عطایای موفور و انعامات غیر محصوره نسبت باو نموده مهمات ضروریه اش
بفرمایش آنحضرت نمود و گفت مرا وصیتی کن و بتهیه خروج مشغول شد
حضرت فرمود البته میروی گفت بلی بجز این چاره ندارم فرمود ای پسر برادر
من متوجه میشوی از حق تعالی اندیشه کن و اطفال مرا یتیم مگردان قبول
نکرده باز گفت مرا وصیتی کن حضرت باز دیگر او را منع نمود و فایده نبخشید
انگاه سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم نقره باو عطا کرد علی آن دنانیر
و دراهم را برداشت و بیرون رفت حضرت بحضار فرمود که والله او در خون
من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا یتیم خواهد کرد گفتند یا ابن
رسول الله جانها فدای تو باد هرگاه او را چنین میدانی چرا در باره او
احسان میکنی عطا و صله باو میدهی فرمود پدرم از پدران خود مرا خبر
داد که رسول خدا فرمود که چون با ذی رحم احسان نماید و او در برابر
بدی کند حق تعالی [illegible] و بعقوبات خود
گرفتار میسازد علی بن اسمعیل از طریق مستقیم انحراف ورزیده راه بغداد
پیش گرفت چون بمقصد رسید یحیی بن خالد برمکی او را بخانه خود
برده و باو توطئه کرد که چون بمجلس هارون الرشید رسی خود را بعم بزرگوار
خود نسبت دهد که رشید را در خصوص حضرت بخشم آورد انگاه او را

نزد هرون برد و رشید از اموال آنحضرت سؤال کرد علی زبان بدگوئی
بآنجناب گشوده گفت من ندانسته بودم که در یک عصر دو خلیفه بوده باشد
در این شهر تو خلیفهٔ و در مدینه موسی بن جعفر خلیفه است و مردم
از اطراف و جوانب عالم باج و خراج از برای او میآورند و او خزائن هم
رسانیده اموال و اسلحه بسیار جمع کرده است از اموال او ضیعه که
از ایشان به نیکو بندی سی هزار دینار خریده چون قیمت آن ملک را حاضر
ساختند صاحب ملک گفت من این دینارها را نمیخواهم از دنانیر
فلان دینار میخواهم فرمود آن دینارها را بردند و از آن دینارها بعینها
که میخواست سی هزار دینار آوردند رشید چون این سخنان را از او
شنید امر کرد که دویست هزار درم از مداخل نواحی شرقی از برای خرج او
بوی بدهند و علی کسان خود را بوصول آنها فرستاد و خود در بغداد توقف
نمود انتظار ایشان را میکشید تا اینکه روزی به بیت الخلا رفت و بعلت آزار
زحیر که داشت جمیع احشا و امعاء او بیرون آمد و هر چند سعی کردند که
برگردانند فایده نبخشید و بدین حالت افتاده صاحب فراش گردید و آن
دراهم را در حالت نزع حاضر ساختند بچشم حسرت در آنها نگاه کرد و
گفت اکنون که مشرف بر مرگ شده ام این اموال بچه کار من میآید آنها را بخانهٔ
خلیفه برگردانید و در عیون چنین روایت نموده که یحیی بن خالد برمکی
بیحیی بن ابی مریم گفت آیا میتوانی مرا راه نمائی بمردی از آل ابی طالب که او را
میل بدنیا باشد که من باو وسعتی در امر دنیا بدهم گفت بلی او علی بن

اسمعیل بن جعفر میباشد پس یحیی برمکی بعقب او فرستاد گفت خبر ده مرا
از عم خود موسی بن جعفر و شیعیان او و خبر ده مرا از اموالی که شیعیان او
از برای او میبرند پس گفت در نزد من اخبار این مطلب نیست بعد سعایت نمود
در شهادت عم خود و بنا حکایت خبر ابن صنعه من نور زاد در نزد یحیی بیان نمود
و هرون در همین سال که سنه تسع و سبعین و مائه بود بجهة استحکام
امر خلافت و ولایت عهد گرفتن بجهة اولاد خود و گرفتن موسی بن جعفر
علیهما السلام را بمدینه طیبه آمد و از داود بن یعقوب روایت شده که چون
هرون بعزم مکه از بغداد حرکت نمود و بمدینه آمد شبی بر سر روضه رسول
خدا صلی الله علیه و آله آن شقی رفت و بر قبر انور در حضور مردمان
باواز بلند عرض نمود یا رسول الله من عذر میخواهم بسوی تو از آنکه می
خواهم موسی بن جعفر را بگیرم و او را حبس نمایم زیرا که چاره غیر از این
ندارم میترسم در میان امت تو نزاع و جدال و خلاف شود و خونها
امت تو ریخته شود و فتنها برپا شود چون روز شد و حضرت موسی بن
جعفر ع بروضه منوره آنسرور رفتند هرون ملعون فضل بن ربیع را
فرستاد که آنسرور را در حین نماز از مسجد حضرت نبوی ع بیرون آورد
و آن شقی در حین نماز آن امام متقی را بجبر و عنف از مسجد بیرون آورده
نماز آن مظلوم را قطع نمود آنسرور رو بسوی گریان بمرقد پیغمبر آخر الزمان
عرض نمود بتو شکایت مینمایم آنچه از امت بدکردار تو بمن میرسد آن
سرور را بدانحال بنزد هرون آوردند و آن شقی ناسزا و کلمات جفا

نفه

کونه با مظلوم ادا نمود و امر نمود که دست و گردن آنسرور را بغل و
زنجیر محکم نمودند و بعد کفت دو هودج آوردند و آنحضرت را در یکی
از آنها بنشانید یکی را بجانب بصره و دیگری را بجانب بغداد روانه نمود
که بصره فرستاد آنسرور را بعیسی بن جعفر بن منصور سپردند و در روز
هفتم ذیحجه النقی بن رجب خانه دار الاماره و در پهلوی خانه خود آنسرور را
محبوس ساختند و ایام عید با نواع فسوق و عصیان اشتغال مینمودند
و حضرت آواز سازها و غناها را می شنیدند و قدرت بر دفع و منع آنها
نداشتند و بعبادت معبود حقیقی اقدام مینمودند و هر چند هرون باو
نوشت که آنسرور را شهید نماید اقدام بان امر ننمود تا اینکه بعد از مدت
چند سال از بصره ببغداد آوردند و در خانه فضل بن ربیع محبوس
ساختند و آنسرور شب و روز در آن محبس بعبادت خداوند معبود حقیقی
مشغول بود و عبدالله قزوینی روایت نموده است که روزی بمنزل فضل بن
ربیع رفتم و او بر پشت بام خانه خود نشسته بود چون مرا دید مرا به پشت
بام خانه خود طلبید و گفت نگاه کن ببین از این روزنه چه می بینی
چون نگاه کردم گفتم جامه بنظر من میاید که در زمین افتاده است گفت
نیک ملاحظه کن چون تامل کردم گفتم مردی را مینماید که بسجده رفته باشد
گفت او را میشناسی گفتم نه گفت این مولای تو است گفتم مولای من کیست
گفت نزد من تجاهل میکنی گفتم نه مولای برای خود گمان ندارم گفت این مولای
تو موسی بن جعفر است که من در تمامی لیلها و ایام متوجه احوال اویم و سو

اوراد او در عبادت میبینم چون نماز صبح میگذارد تا سر زدن آفتاب
تعقیب میخواند و بعد از آن بسجده میرود و تا زوال شمس در سجده است
وکسی را موکل کرده است که اورا از وقت زوال مطلع میسازد آنگاه
سر از سجده برمیدارد بی آنکه تجدید وضو نماید مشغول نماز میشود
و من از آن میدانم که در سجده بخواب نرفته است بعد از ادای صلوة
ظهر و عصر و نوافل باز بسجده میرود تا غروب آفتاب در سجده است آنگاه
برمیخیزد بی آنکه با حدثی تجدید وضو کند تا وقت نماز مغرب میخواند
و تا نماز خفتن تعقیب میخواند و چون از نماز خفتن فارغ میشود باندک
طعامی افطار میکند و تجدید وضو نموده بعد از زمانی ممتد که بسجده
میرود اندک زمانی بنابر خواب استراحت میکند پس بیدار میشود و وضو
میسازد و نماز میگذارد تا طلیعه صبح هویدا میشود و از تاریخی که او را
نزد من آورده اند تاکنون ایام را باین نحو میگذراند و بغیر از عبادت
با مردم دیگر نپرداخت بار دیگر اشرف در مجلس او بود بهمین قسم و هرچند
هرون فضل بن ربیع را بقتل آنجناب امر میکرد او از ارتکاب این
عمل شنیع اجتناب مینمود و یوما فیوما در اکرام و تعظیم آنحضرت میکوشید
تا اینکه از طول ایام دلتنگ شده رشید را تکلیف کرد که آنحضرت را
رها کند یا بدیگری بسپارد رشید در این باب تاخیر نمود تا اینکه
باو نوشت که آنحضرت را بفضل بن یحیی برمکی سپرد و یحیی برمکی آنحضرت را
از نزد ابن ربیع بخانه خود برده و در حجره از حجرات خود نگاه داشت و محافظت

ومحارسه

۱۵۹ و مجاورت آنحضرت را وجه همت خود ساخته لوازم تعظیم و تکریم و خاطر
بتقدیم میرسانید چنانچه طوسی روایت کرده است که حضرت موسی کاظم ع
داود بن زربی را نزد یحیی برمکی فرستاد و پیغام داد که ترا چه بر آن
داشت که مرا از بلاد خود بیرون کردی و میان من و عیال من جدائی افکندی
او حسب الامر امام نزد یحیی رفته تبلیغ رسالت نمود آن بدبخت قسمها
دروغ یاد کرد که من در امر او تقصیری ندارم حضرت بار دیگر پیغام داد
که مرا از قید و حبس نهاده و اگر نهان از جناب اقدس الهی از تو شکایت
میکنم و نفرین من خواهد گرفت اصلا اعتنائی بشأن کلام آنحضرت نوبها
نگذاشت بلکه بقدر قدرت و توانائی در هلاک او کوشید و کرد آنچه
کرد و دعای حضرت بهدف اجابت قرین یافت و در آن نزدیکی بدترین احوالی گشته
شد و سلسله او بر افتادند باری آنسرور در منزل فضل بن یحیی در
وسعت بود و هرچند هرون فضل را بقتل آنسرور را اهتمام مینمود فضل
اقدام نمینمود تا بالاخره هرون از رقه که در شش فرسنگی بغداد و محل
صید و تفرج او بود رقعه خشونت آمیزی بفضل در این باب نوشت
و نامه هم بسندی بن شاهک که داروغه بغداد بود نوشت و امر آنسرور را
بسندی بن شاهک واگذاشت مسرور خادم آن نامه را بسندی بن شاهک داد
و آن شقی بامر هرون فضل را صد تازیانه زد و آنسرور را بمنزل خود برد
کیفیت تغیر و خشم هرون از فضل و شفاعت پدر او در حق فضل و آمدن
یحیی پدر او از نزد هرون ببغداد و سپردن آنسرور را بسندی بن شاهک

وفی

وظلمی که بان ستمدیدگان امام متقی نموده در تحفة الرضویه نقل نموده ام و کیفیت
شهادت امام مظلوم و زوال دولت یحیی برمکی و اولاد و عشیرهٔ او بسبب ظلمی که
بر انسرور نموده در کتب تواریخ و اخبار مسطور است و در کتاب زینة المجالس
مذکور است که از زمان آدم الی یومنا هذا هیچ وزیری بحشمت و ثروت
و مکنت و سخاوت و کمال و شفقت نسبت بعلما و ارباب استعداد
بل بجمیع برایا و کافهٔ عباد الله بال برمک برابری ننموده اند و آنچه
از این طایفه بمردم رسیده از انعام و احسان عشر عشیری از آن از هیچ وزیری
صادر نشده و بعد حکایت آن پیرمردی که همیشه اوقات مداح آل برامکه
میبود با اینکه هرون قدغن بلیغ نموده که کسی از مداح ایشان سخنی
نگوید و بیان نمودن آن پیرمرد نزد هرون احوال فقر و فاقه خود را که
بدار السلام آمدم و اطفال خود را در مسجدی گذاشتم و بعقب چند نفر
بدار الضیافه فضل بن یحیی رفتم و انعامات بسیار از او دیده بود و بیان
اینکه طفلهای او را بمنزل نیکوئی آورده بود و اسباب تعیش ایشان نیکو
کرده بود و آن پیرمرد را در آنشب تا بامدادی خود در خانهٔ خود نگاه داشته
بود و انعامات بسیار باو و طفلان او نموده بود باز برای هرون بیان
نمود و هرون را بجهت آن پیرمرد آمد و طبق زرینی در پیش هرون
بود از آنجا بجانب آن پیرمرد انداخت که برو و این مال تو است بیاد
پیرمرد آن طبق زرین را برداشته و گفت یا امیر هذا ایضاً من برکات
آل برامکه تفصیل این حکایت را در آن کتاب نقل نموده و در کتاب

سفیه انجانب ما را از خود فضل بن یحیی انعامات و جودی که با هر شاعر
نمود ذکر شده بانجا رجوع شود باری با وجود این اوصاف جمیعه که گفته شد
نشدند و جمیع ایشان منقطع نشدند مگر بسبب آن ظلم و اهانتی که
یحیی برمکی علیه ما علیه بر آنسرور مظلوم امام موسی بن جعفر علیهما
السّلم نمود و در غایت جانب آنمظلوم را منظور نمود و رضای هرون
و خوشنودی آن ملعون را بر رضای خداوند مقدم داشت و ازین جهة
دنیا و روز جزا نمود لهذا بعقوبت دنیا و عقبی چون علی بن اسمعیل
ابن جعفر مبتلا گردید و در بعضی از کتب معتبره مسطور است که
چون هرون الرشید بملاحظه پسران خود امید بموجب صیت او محمّد
امین در عراق و عبد الله مامون در خراسان رایت سلطنت بر افراختند
و هر یک با امر حکومت و جهانبانی قیام و اقدام مینمودند تا آنکه
محمّد امین بتحریک فضل بن ربیع که بعد از فنای آل برمک با مر وزارت
اشتغال داشت علی بن عیسی و جمعی دیگر را با سر مؤتمن را از امارة
جزیره خلع نمود و نیز اسم مامون را از خطبه انداخته کس بطلب او
فرستاد مامون نیز باغوای فضل بن سهل که وزیر و مشیر او
بود در مقام مخالفت محمّد امین در آمده و فرستادگان او را بی
نیل مقصود بر گردانید در جواب نامه او نوشت که لحظة الجمد فی
الکوز الجدید خیر من البغداد و هرون الرشید یعنی صدای یخ
در کوزه سفالی تازه بهتر است از بغداد و هرون الرشید محمّد امین

لما کان لفظ بغداد [illegible]

بعلا

بعد از وصول فرستادگان بعراق علی بن عیسی را با شصت هزار
سوار بخراسان فرستاد که مامون را گرفته بعراق برد و عیسی با آن جنود
نامعدود بغرور و تهور هر چه تمامتر متوجه مقصد گردید بعد از
طی مسافت در ولایت ری بطاهر بن حسین بن مصعب خزاعی که
ملقب بذو الیمینین بود و وجه ملقب شدن او بذو الیمینین
در تحفة الرضویه نقل شده و طاهر بامر مامون با لشکر بسیار در
نهایت حزم و احتیاط در آن دیار توقف داشت تا ملاقات نمودند و
بالاخره هم بمقاتله انجامید در اثناء کارزار تیری بر مقتل علی بن عیسی
آمده از خانه زین بر روی زمین افتاد و عراقیان روی بهزیمت نهاده عنان
فرار بجانب بغداد انعطاف داده طاهر سر عیسی را با فتح نامه بنزد مامون
فرستاد و خود متوجه عراق شد و امین بعد از کشتن علی بن عیسی هزیمت
لشکر او عبد الرحمن بن جبله را با سی هزار مرد جرار بمدافعه طاهر روانه
نمود در نواحی همدان تلاقی فریقین شد و محاربه سختی اتفاق افتاد
و آخر الامر عبد الرحمن با جمعی از دلیران بقتل رسیدند و امین از این
معنی اطلاع یافته لشکری دیگر بدفع طاهر روانه کرد تا آنکه در خلال این
احوال هرثمه بن اعین با سی هزار کس برسم مدد از خراسان بعراق آمده
در حلوان بطاهر پیوست و لشکر امین از آمدن ایشان آگاهی یافته
جان خود را غنیمت شمرده سالما غانما مراجعت کردند و طاهر از
وصول هرثمه و سپاه او مستظهر گردیده بنحوی که در کتب مبسوطه

مسطور است عازم بغداد شد و شهر را محاصره نموده کار را بر امین تنگ
گرفتند چون ایام محاصره بطول انجامید و آثار ضعف و انکسار بر وجنات
احوال بغداد ظاهر شد فضل بن ربیع در زوایای خمول پنهان
گشت و امین مضطرب گردید رسولی نزد هرثمة بن اعین که فی
الجمله باو اعتماد داشت فرستاده از وی امان خواسته و پیغام داد
که من ترک خلافت کرده با مامون بیعت میکنم هرثمه در جواب گفت
مناسب چنانست که تو نزد من آیی تا قاصدی بمرو فرستم و برای تو از
مامون امان بستانم امین از غایت عجز این معنی را قبول نموده در جوف لیل
با فوجی از مخصوصان در زورقی نشست تا از دجله عبور نموده بهرثمه
پیوندد که طاهر بر کماهی حالات وخبر یافته با جمعی در کمین گاه مکر و
غدر ایستاده و چون امین بلب آب رسید از اطراف و جوانب در
آمده امین را دستگیر نمودند و در همان شب که اواخر محرم سال
صد و نود و هشت بود امین را از ضعف حیات عاری ساختند و لباس
ممات متلبس گردانیدند سر او را بصوب مرو ارسال نموده مامون بعد
از قتل برادر خود امین بر تمامی ممالک استیلا یافته لوای حکم روانی
بر افراشت و بدون مانعی غیر بر سریر سلطنت متمکن گردید صدق
کلام امام بود بوضوح پیوست و مامون بعد از استیلا بر بلاد
عرب و عجم مرز و بوم فرمان ایالت و ولایت عراق عرب را بحسن بن سهل
تفویض فرمود و خود بلده مرو را محل اقامت ساخت و از اطراف ممالک

بجانب

حجاز و یمن غبار فتنه و آشوب ارتفاع گرفت و بعضی از سادات مثل
محمد بن جعفر بن عبد الله افطح و دیگران در مکه و سایر بلاد بطمع خلافت
رایت مخالفت برافراشتند و این اخبار در مرو بسمع نامبارک مامون
ملعون رسیده با فضل بن سهل که بذو الریاستین ملقب بود و مقرب
ترین ارکان دولت و وزیر و مشیر او بود بعد از تدبیر و تمهید بسیار
رای آن ملعون غدار بران قرار یافت که حضرت امام رضا علیه الصلوة
والسلام را از مدینه طلب نماید و او را ولیعهد خود گرداند تا سایر سادات
بقدم صدق اطاعت و انقیاد پیش آیند و دست طمع از خلافت
کشیده دارند بنابران رجاء بن ضحاک را با یاسر خادم و جمع دیگر
از مخصوصان خود در سال دویست از هجرت بمدینه بخدمت آن حضرت
فرستاد که با مبالغه تمام و احترام مالا کلام آن امام عالی مقام را
از راه بصره و فارس بخراسان آورند و ایشان عازم قصد گردیده
بعد از طی منازل و مراحل در مدینه طیبه بشرف ملازمت آن
صدر نشین مسند امامت و خلافت مشرف گشتند و مقصود خود
از اراده مامون معروض رای مهر ضیای آن قدوه و مقتدای اصحاب ایمان
و ایقان گردانیدند آنجناب در مبدء حال ابا و امتناع بسیار نمودند و
فرستادگان مامون بالغدر از حد اعتدال گذرانیدند تا آخر الامر
آنحضرت سفر محنت اثر را بجبر و عنف اختیار نمودند انتهی کلام موثق گوید
و از بعضی مسموع شد که ابن عباد ترا که بخلخنه الجمید الی آخره باشد

زبیده خاتونست که از برای هرون از تبریز ارسال نموده زیرا که زبیده بواسطه مرضی که داشت از بغداد بسبب تغییر آب و هوا بجانب تبریز رفت و چون تب او بواسطه آن بلاد زایل و دفع شد مسمی به تبریز شد و مدتی از این مرحله گذشت هرون نامها نوشت و در آن نامه آمدن او را بجانب بغداد درخواست نمود او در جواب نوشت که المحلة الجدید فی الکون احدیه خیر من البغداد و هرون الرشید و این بحسب اعتبار اقرب است بر آنکه با وفور هرون این عبارت با فطانت مامون نشاید و هو العالم باری بعد از آنکه طاهر بن حسین بن مصعب خزاعی که ملقب بذو الیمینین بود محمد امین را بحیله گرفت و او را کشت و سر او را ببغداد نزد مامون فرستاد و در امارت و خلافت مامون شمشیرها زد و کرد نکشان را مطیع و منقاد مامون نمود در نزد او تقربی بهم رسانید و در باطن اخلاص با ائمه اطهار علیهم السلام و نیز نیت با ایشان داشت بعکس یحیی بن مکی ستقی لیکن با وجود این مرحله هر وقت از اوقات که مامون طاهر را میدید احوالش متغیر میشد چنانچه در کتاب زینة المجالس نقل نموده که روزی طاهر بمجلس شرب خاص مامون حاضر شد مامون بحسین تراب دار گفت تا چند کاسه شراب بطاهر بدهد در آن اثنا گریه بر مامون زور غلبه نمود طاهر گفت یا امیر المؤمنین عرصه ربع مسکون در تصرف ملازمانست و جمیع مرادات و مرامات هم حاصل است سبب گریه شما از چه جهت است از این سخن گریه و اضطراب

نمودن

چون زیادت گریه کرد طاهر را دیگر مجال دم زدن نماند و چون
بخانه آمد یکی از مخصوصان حسین شرابدار را طلبیده مبلغ سیصد
درم باو داد گفت میخواهم که حسین از خلیفه سبب گریه در روز را از
او استفسار نماید و خادم آن وجه را بحسین رسانید تا التماس طاهر را
عرض کرد و حسین روز دیگر چون بنظر خلیفه رسید و خلیفه از او
شراب طلبید گفت شراب نمیدهم تا امیرالمؤمنین سبب گریه در روز را
بمن نگوید مامون گفت ترا با مثال این امور چکار حسین گفت
از دیروز باز خاطرم بجهت آن گریه که از خلیفه صدور یافته
پریشانست مخیرم که سبب آن معلوم کنم مامون بزبان آورد که
میگویم [illegible] بشرط آنکه با کسی نگویی والا سرت زدن بردارم حسین گفت
من کی در وقت راز متهم بوده ام مامون گفت هرگاه چشم من بطاهر
می‌افتد مرا از قتل برادرم محمد امین یاد می‌آید و از آن سبب گریه بر من
مستولی شده خود را نگاه نمیتوانم داشت و حسین این سخن را
بطاهر رسانید و طاهر از مامون ترسیده نزد احمد بن ابو خالد وزیر
رفت گفت که با من احسانی کن ضایع نماید آنگاه التماس نمود که نوعی
نماید که او را بجایی از حدود ولایات فرستند و احمد بن ابو خالد متقبل
این امر گشته بخدمت مامون رفت خلیفه از احوال مملکت پرسید وزیر
گفت چند شب است که نه بهم خواب نرفته [illegible]
بد [illegible] داده مامون از موجب سؤال نمود جواب داد که احوال

خراسان نا مضبوط است عیان که حاکم آنجا است ز عهده ادای مملکت
کما ینبغی بیرون نتواند آمد مامون گفت مصلحت چیست وزیر بر زبان راند
که طاهر را با آلت و یار باید فرستاد مامون گفت من از او ایمن نیستم وزیر
عرض کرد هر حادثه که از او سر زند بنده بند از آن پذیرم مامون را صحیح
شد احمد منشور امارت خراسان را بنام طاهر نوشت و طاهر بخراسان
رفته بعد از یکسال و ششماه که کمال استقلال یافت روز جمعه از بیت
جمعه ابر منبر رفته نام مامون را از خطبه بینداخت و بنام یکی از اولاد حضرت
موسی کاظم علیه السلام خواند و در همانشب بخانه رفته صباح او را مرده
یافتند گویند که پسرش طلحة بن طاهر از زوال دولت اندیشه نمود
همانشب پدر را خفه کرد خبر اول ببغداد رفت مامون وزیر را
تکلیف نمود تا بحکم ضمانی که نموده متوجه دفع طاهر شود احمد بن
ابو خالد مستعد رفتن شد بعد از دو روز خبر فوت طاهر رسید
و موافق آنچه در معجم البلدان ضبط شده طاهر بن حسین و اولادش
مدة شصت و دو سال حکومت خراسان با ایشان بود زیرا که در وقتی
که مامون طاهر را بحرب برادر خود محمد امین مامور نمود حسن بن
سهل که منجم بی بدلی بود ساعتی از برای مهیا شدن طاهر بانحرب تعیین نمود
و عقد لوائی از برای او بست که این امر را باست تا دایمه از برای او و اولادش
طول کشید تا اینکه در زمان یکی از خلفاء بنی عباس محمد بن عبدالله
ابن طاهر بن حسین را بمجادله یحیی بن عمر علوی وا داشتند

واو از امام زاده را منهزم نمود و او را کشت دولت ایشان موافق خوابی که دیده
بود و حضرت نبوی ص با و عتاب فرمود و در سه مرتبه در عالم رؤیا او را از محاربه
آن امام زاده منع فرمود و ممنوع نشد لهذا دولت انها منقرض شد
ولیکن خود طاهر را هر چند طایفه بنی عباس تحریص بر قتال ذریه نبوی ص
مینمودند اقدام بر آن نمی نمود بلکه در صدد اکرام و اعظام ایشان
بود چنانچه از سابق معلوم شد و زوال دولت طاهریان بواسطه
قتال یحیی علوی بود چنانچه در معجم البلدان تفصیل آن مسطور است
گفتار در وقوع مباحثات میان علما و احبار یهود و نصاری و ارباب مقالات
هر ملت بامر مامون با حضرت امام رضا علیه السلام و الزام یافتن ایشان و انفعال
مامون در عیون اخبار الرضا مسطور است که چون رای مامون باجتماع علما
و متکلمین ملل و ادیان قرار یافت فضل بن سهل را امر نمود که ارباب
مقالات و علما و احبار یهود و نصاری مثل جاثلیق و راس الجالوت و رؤسا
صابئین و هربذ الاکبر و اصحاب زردشت و قسطاط رومی و متکلمان اهل
اسلام را جمع کرد و مامون ایشان را اعزاز و احترام بسیار نمود و
گفت شما را برای آن جمع کرده ام که با ابن عم من علی بن موسی الرضا
مباحثه و مناظره نمائید ایشان سمعا و طاعة گفتند و قرار دادند که
در صبح روز دیگر بهیئت اجتماع در مجلس مامون حاضر شوند ابن بابویه
از حسن بن محمد نوفلی هاشمی روایت کرده است که گفت من در خدمت حضرت بودم
که ناگاه یاسر خادم آمد و گفت یا سیدی امیر المؤمنین ترا سلام میرساند

ومیگوید که برادر تو فدای تو باد اصحاب مقالات و علمای ادیان و
متکلمان ملل اجماع نموده اند و میخواهند ساعی در علوم دینیه
مباحثه نمایند اگر صلاح و ثواب قریب دانی فردا صبح تشریف شریف
ارزانی فرما و اگر آمدن مکروه طبع تو باشد ما نزد تو آییم چرا که بر ما گران
و ناگوار نیست چنانچه بخواهی اختیار تو راست و غرض از اظهار ساختن
آنحضرت این بود که اگر آنجناب از قبول این معنی ابا نماید او نیز موجب
نکوهش او گردد اما حضرت امام رضا علیه السلام بیاسر خادم فرمود سلام
مرا بمامون برسان و بگو که اراده تو را دانستم و انشاء الله فردا اول روز نزد
تو میآیم چون یاسر بیرون رفت حضرت بجانب من التفات نموده فرمود یا نوفلی
تو از اهل عراقی و رقت عراقیان غلیظ نیست در باب جمع نمودن مامون
ارباب شرایع و اصحاب مقالات را چه چیز بخاطر تو میرسد گفتم فدای
تو شوم غرض مامون از اجتماع ایشان نیست مگر آنکه تو را امتحان نماید
و فضل تو را تحقیق کند ولیکن بنای این امر را بر اساسی نهاده است که
استحکام ندارد و بد بنایی است که او نهاده است فرمود که او چه بنا
نهاده است گفتم که اصحاب کلام و بدعت بر خلاف علمااند زیرا که عالم بجز از
سخنان ناصواب و باطل را مرتکب انکار و عناد نمیگردد و اصحاب مقالات
و متکلمان و اهل شرک بغیر از عناد و باطل و امور ناصواب بچیز دیگر
رغبت نمینمایند چه هرگاه بر ایشان حجت میاوری که خدا یکیست میگویند
یکانگی او را ثابت کن و اگر میگویی که محمد رسول خداست میگویند که

رسالت او را باثبات رسانند و این کس را متحیر و مبهوت میگردانند و حجج
واضحه را سخنان ناصواب خود باطل میسازند و او را در غلط و اضطرار
میاندازند که سخن خود را ترک نماید و عجز او ظاهر گردد. فدای شما شوم
از ایشان احدی نمودن بصواب اقرب تراست فرمود یا نوفلی میترسی مرا الزام
. هند و حجتهای مرا باطل سازند گفتم فدای تو شوم بلکه امید دارم که حق
تعالی شما را بر ایشان غالب گرداند. انگاه فرمود ای نوفلی آیا میخواهی که
بدانی مامون از اراده منحوس خود چه وقت پشیمان خواهد شد گفتم
بلی فدای تو شوم فرمود وقتی که با اهل توریه بتوریه ایشان و با اهل انجیل
بانجیل و اهل زبور بزبور و با صابئین بزبان عبرانی و با هرابده
بزبان ایشان و با رومی برومی و با صاحبان مقالات بلغات ایشان مباحثه
نمایم و حجت بر ایشان گرفته مغلوب سازم و حجت ایشان را باطل گردانم
و ایشان بر بطلان خود و حقیت من اقرار نمایند و بر مامون ظاهر شود که
او استحقاق امر خلافت ندارد پشیمان گردد و در صبح یوم موعود که
علمای ملل و ادیان و ارباب شرایع و بطلان در مجلس مامون جمع شدند
آن ملعون ذوالریاستین را بخدمت حضرت فرستاد و پیغام داد که مردم
جمع شده اند و ابن عمت انتظار قدوم بهجت لزوم تو میکشد یا تشریف
خواهید آورد یا نه حضرت او را باز گردانید و فرمود که من نیز بر اثر تو
میایم انگاه تجدید وضو نموده شربتی با سویق میل نموده متوجه منزل
مامون گردید و ما نیز حسب الاشارهٔ آنعزیز ربانی در ملازمت آنحضرت

رفتیم تا بدار الاماره آمون رسیدیم چون داخل مجلس شدیم انرا
بوجود اعاظم و اعیان مردم مثل محمد بن جعفر و جماعت طالبیین و هاشمیین
و امیران و مقدمان لشکر و غیره مشحون دیدیم و مامون و محمد بن جعفر و
سایر مردم جهت تعظیم آنحضرت در درگاه خداوند عظیم برخواستند و مامون
آنحضرت را در پهلوی خود جا داد بعد از تکلم چند رو بجانب جاثلیق
اعلم نصاری آورد گفت ای جاثلیق ای عالم نصاری که این مرد علی بن موسی
بن جعفر ابن عم من فرزندزاده پیغمبر ما فاطمه و پسر علی بن ابیطالب است
میخواهم سلام علیه با او مکالمه نمائی و حجت خود را اظهار سازی و از
انصاف در نگذری جاثلیق گفت یا امیر المومنین با شخصی که بکتاب و
پیغمبری که او اقرار دارد و من انکار می ورزم بر من حجت میگیرد چگونه
مکالمه و مباحثه نمایم حضرت فرمود که ای نصرانی آیا بکتاب خود انجیل
اقرار میکنی که از آن کتاب بر تو حجت آورم گفت میتواند شد که اقرار نکنم
و سخن انجیل را رد سازم بلی برغم انف بجد اقرار میکنم حضرت فرمود هر گونه
از هر چه میخواهی سوال کن و جواب بشنو جاثلیق گفت در نبوة عیسی و
کتاب او چه میگوئی حضرت فرمود که من بنبوة او و کتاب او و بشارات که
بامت خود داده و حواریان بان اقرار آورده اند مقر و معترفم بنبوة
هر عیسی که بنبوة محمد و کتاب او اقرار ننموده و امت خود را
بشارت نداده منکرم جاثلیق گفت میباید دو شاهد عادل
سخن را قطع کنیم حضرت فرمود بلی جاثلیق گفت پس دو شاهد از غیر

ملت خود کرد در دین نصرانی مقبول باشند بیاور و تو هم مثل
این از غیر ملت نصرانی از من بطلب حضرت فرمودند اکنون از راه
انصاف سخن کفتی آیا انعادل صاحب مرتبه را در نزد مسیح قبول نداری
کفت انعادل کیست فرمود یوحنای دیلمی کفت بخ بخ نام کسی را بردی که
نزد عیسی احب خلایق بود فرمود تو را سوکند میدهم که آیا انجیل باین
ناطق نیست که یوحنا کفت که حضرت مسیح را بدین محمد عربی صلی الله علیه
و آله خبر داد و بشارت داد که او بعد از او خواهد بود من جواریان را
باو بشارت دادم و ایشان باو ایمان آوردند جاثلیق کفت بلی یوحنا
این سخن را از مسیح نقل میکند و بنبوت مردی و اهل بیت و وصی او
بشارت میدهد ولیکن بتحقیق نمیکوید که او چه وقت خواهد بود و
اسامی این قوم را مذکور نساخته که ما ایشان را بشناسیم حضرت فرمود کر
شخصی را بیاوریم که بر بطون انجیل عالم باشد و نام محمد و اهل بیت و
امت او را از ان کتاب بر تو خواند آیا بان ایمان میاوری کفت هرکاه چنین
باشد چرا که نمیاورم حضرت روی توجه بسوی قسطاط رومی نموده فرمود
ای قسطاط ای عالم نصاری آیا تو سفر سیم انجیل را در خاطر داری
کفت بلی انکاه متوجه راس الجالوت شد و فرمود انجیل را خوانده
کفت بلی فرمود لمحه متوجه شوید و این سفر را از من بشنوید و اکر
ذکر محمد و اهل بیت و امت او در ان باشد کواهی دهید و اکر
نباشد مرا تکذیب نمائید و ان عالم بمتون کتب الهی

مرکز

کتب الهی بتلاوت سفر سیم انجیل قیام نمود تا بذکر پیغمبر رسید توقف
نمود و فرمود یا نصرانی تورا بحق مسیح و مادر او سوگند میدهم که
آیا میدانی که من انجیل را میدانم گفت بلی آنگاه ذکر محمد و اهل بیت
و امت او را تلاوت نمود و فرمود ای نصرانی بر قول عیسی بن مریم چه میگویی
اگر با نچه انجیل بان ناطق است تکذیب مینمایی عیسی و موسی را تکذیب کرده
باشی و قتل بر تو واجب خواهد بود چرا که خدا و رسول و کتاب خود را کافر شده
جاثلیق گفت با نچه در انجیل بر من ظاهر شود بان انکار ندارم حضرت
بخصمان خطاب فرمود و فرمود باقرار جاثلیق گواه باشید بعد از آن فرمود
یا جاثلیق از هر چه خواهی سؤال کن گفت مرا خبر ده که حواریان عیسی بن
مریم چند کس بودند و علمای انجیل چند نفر بودند حضرت فرمود علی
الخبیر سقطت یعنی بدانایی رسیدی اما حواریان دوازده مرد بودند و
افضل و اعلم ایشان لوقا بود و علمای نصاری سه نفر بودند یوحنا
الاکبر الباج و یوحنا بقرقیسیا و یوحنا دیلمی که امت عیسی و بنی اسرائیل را
بمحمد و اهل بیت و امت او بشارت داده ای نصرانی بخدا سوگند که ما
بخدا ایمان آورده ایم بعیسی نیز ایمان آورده ایم و از او هیچ کراهتی نداریم
مگر اینکه ضعیف بود روزه و نماز کم میکرد جاثلیق گفت والله که علم خود را
بفساد آوردی و امر دین خود بی اعتقاد کردی چه من میدانستم که تو اعلم علمای
اهل اسلامی حضرت فرمود که از چه جهت گفتی از اینکه گفتی عیسی ضعیف بود
روزه و نماز کم میکرد اشتباه نمودی که او هرگز روزه نخورد و شبها خواب نکرد

و مدام

وصائم الدهر وقائم اللیل بود حضرت فرمود که مرا خبر ده که این روزه
و نماز را برای که میکرفت جاثلیق ساکت بماند و زبان در کام او خشکید
حضرت فرمود یا نصرانی از تو مسئله میپرسم گفت بپرس اگر دانم بگویم فرمود
از چه راهست که شما در زنده کردن عیسی مردگان را باذن خدا انکار نبیشما
کفت جهت انکه هر که مرده زنده کند و کور مادرزاد و ابرص را شفا بخشد
او خود پروردگار و مستحق عبادتست حضرت فرمود پس انچه از الیسع صدور
یافت زیادت ازانچه از عیسی بود چه او بروی آب راه رفت و مرده زنده کرد و اکمه
و ابرص را شفا داد و امت او او را پروردگار نمیدانند و بجز عبادت الهی
بامر دیگر اقدام نمینمایند و حزقیل نبی نیز انچه از عیسی بوقوع پیوست
ظاهر ساخت و او سی و پنج هزار مرده را بعد از مردن ایشان بشصت سال زنده
کرد انکاه روی توجه بجانب راس الجالوت اورد و فرمود ایا احوال جوانان
بنی اسرائیل را که در توریة خوانده که بختنصر در حین تخریب بیت المقدس
ایشان را از میان بنی اسرائیل اختیار نمود و همراه خود ببابل برد و حق تعالی
بعد از موت ایشان حزقیل را فرستاد تا ایشانرا زنده کرد و این در توریة مذکور
است و کسی دفع آن نمیتواند کرد مکر انکه در دین شما کافر باشد راس الجالوت
کفت حقا شنیده ایم و دانسته ایم حضرت فرمود که ای یهودی این سفر
توریة را از من بشنو و آیاتی چند از توریة تلاوة نمود یهودی از حسن قراءت
حضرت متحیر کردید و انجناب بجانب جاثلیق التفات فرمود و فرمود این
پیغمبرانی که اسامی ایشان مذکور شد قبل از عیسی بودند یا بعد از او

کفت ایشان پیشتر بودند فرمود هرگاه که ایشان قبل از عیسی بودند وحالات
ایشان در توریة مذکور است باید که درباره ایشان انکار نورزید و زنده
کردانیدن مرده ها اقرار داشته باشید زیرا که اگر اینها دلالت بر خدائی
کند باید همچنانکه عیسی را خدا میدانید ایشان را نیز خدا بدانید بقوم
بدانید که قریش نزد پیغمبر ما امدند ودرخواست کردند که مرده چند
زنده کند حضرت علی بن ابیطالب را با ایشان فرستاد وفرمود که بفلان
قبرستان که واقع در کنار شهر است برو وانجا عنب بنامهای ایشان بخوان
وبصدای بلند بگو یا فلان یا فلان محمد صلی الله علیه واله میگوید که برخیزید
باذن خدای تعالی همه برخواستند وخاک از سر وصورت خود میافشاندند
وقریش روی بایشان اورده خبرها میکرفتند وایشان جوابها میدادند کفتند
که محمد صلی الله علیه واله وسلم بنبوة مبعوث است یکاش که ما اورا در
مییافتیم تا باو ایمان میاوردیم ورسول ما نیز اکمه وابرص ومجانین را
شفا داد وبهایم ووحوش وطیور وشیاطین با او تکلم نمودند وما اورا
پروردکار نخواندیم وندانستیم وفضایل انبیای سابق را مفصلا ذکر
فرمود وما انکار نورزیدیم پس هرگاه شما عیسی را پروردکار دانید
باید که الیسع را باخوقیل نیز پروردکار دانید که ایشان نیز مثل انچه عیسی
کرد کردند وقومی نیز از بنی اسرائیل که عدد ایشان بچند هزار کس میرسید بسبب
طاعون وبیم مرگ از دیار خود بیرون امدند وحق تعالی مجموع ایشان را هلاک
کرد واهل قریه که درآن قرب جوار بودند وبرای ایشان حظیره ساختند

ودر آنجا بودند تا استخوانهای ایشان پوسیده و خاک شدند تا اینکه یکی
از انبیای بنی اسرائیل بر ایشان گذشت و از مشاهده آنحال استخوانهای
پوسیده آنگروه در تعجب ماند و حقتعالی باو وحی کرد که میخواهی که ایشانرا
برای تو زنده کردانم تا ایشانرا [illegible] گفت بلی یا رب پس حقتعالی وحی نمود
که ایشانرا بخوان آن پیغمبر گفت ای استخوانهای پوسیده برخیزید باذن
خدای عز و جل بقدرت کامله الهی همگی برخواستند و لباس حیوة
متلبس گشتند و خاک از سرهای خود فشاندند و همچنین ابرهیم خلیل
الرحمن چهار مرغ را گرفته پاره پاره کرده اعضای آنهارا باهم مخلوط ساخت
و بر روس جبال گذاشت و بعد از آن هر یکرا باسم خواند و همه بسرعت
و شتاب پیش او آمدند و دیگر موسی بن عمران با هفتاد نفر از اصحاب
خود اختیار نمود و با خود بکوه طور برد ایشان گفتند تو خدا را دیدی
بما بنما گفت من خدا را ندیده ام گفتند تا ما خدا را علانیه نه بینیم بتو
ایمان نمیاوریم بنابر آن صاعقه نازل شد و آن هفتاد نفر سوختند و موسی
تنها ماند و عرض کرد یا رب هفتاد مرد از بنی اسرائیل را اختیار نمودم و با خود
آوردم که در نزد قوم شاهد من باشند همه را سوختی چون نزد قوم
روم بایشان چگویم و حال اینکه در این صورت تصدیق من نخواهند کرد
واگر رضای تو در هلاک ایشان بود بایست قبل از این هلاک کنی پروردگارا
آیا ما را بافعال سفها هلاک خواهی کرد حقتعالی ایشانرا بعد از موت
زنده کردانید ای نصاری آیا دفع یا انکار اینها که در توریة و انجیل

وزبور و قران مذکور و ان کتب با بیها ناطق است متوالی کرد پس
اکر هر که مرده زنده کرده باشد و اکمه و ابرص و مجانین را شفا داده پروردکار
باشد باید که جمیع انبیا را پروردکار دانید ای نصاری دیکر چه میکویید
کفتند آنچه فرمودی حق است بجز حق تعالی پروردکاری نیست و لا اله الا الله
است انکاه حضرت متوجه راس الجالوت شد و فرمود که ای یهودی تورا
بخوان ده آیه که بر موسی انزال یافته سوکند میدهم که محمد صلی الله علیه
واله وسلم و امت او را در تورية بتو خبر نداده و مذکور نیست که
هرکاه امت و تابعان راکب جمل پروردکار خود را از دل جد و جهد در
معابد و مساجد خود بتسبیح جدید تسبیح کنند بنی اسرائیل بمملکت
ایشان پناه کیرند تا دلهای ایشان آسوده کردد چه شمشیرها در دست ایشان
باشد که بان از کافران هر امت انتقام میستانند آیا این در تورية
مکتوب نیست آیا نه راس الجالوت کفت بلی این را در تورية دیده ام حضرت
بجاثلیق خطاب فرمود که یا نصرانی علم تو در کتاب شعیا چکونه است کفت
حرف بحرف انرا میدانم انکاه براس الجالوت و جاثلیق متوجه شد
و فرمود که آیا این کلام او میشناسید ای قوم من چهار سواری را دیدم که
جلابیب نوری پوشیده اما دو شتر راکب بعیر مثل روشنی ماهست
کفتند بلی این کلام شعیا است حضرت فرمود یا نصرانی در انجیل
خوانده که عیسی میکوید که من نزد پروردکار خود و شما میروم و عنقریب است
که فارقلیطا یعنی محمد صلی الله علیه واله میاید و همچنین که من برای

او شهادة دادم او نیز برای من بحق شهادة میدهد و او هر چیزرا
از برای شما تفسیر میکند و اوست ظاهر سازنده فضایح امم و شکننده
عمود کافران هر دین و ملل جاثلیق گفت هر چه از انجیل میگوئی ما
با آن مقر و معترفیم فرمود آیا اینها در انجیل ثبت است گفت بلی فرمود
یا جاثلیق آیا مرا خبر نمیدهی که چون انجیل اول را گم کردید نزد که یافتید
و انجیل را دیگر که از برای شما وضع کرد گفت ما انجیل را گم نکردیم مگر
یک روز و تازه بر حال خود یافتیم که یوحنا و متی از برای ما بیرون آوردند
حضرت فرمود تو بر احوال انجیل و علمای ایشان چه بسیار کم اطلاع بوده
در این صورت هرگاه این قول تو از ریب و کذب عاریست پس در انجیل
که دارید چرا اختلاف کرده‌اید اگر انجیل اول میبود اختلاف نمیکردید
لیکن من ترا از کیفیت آن خبر دهم بدانکه چون انجیل اول گم شد نصاری
اجتماع کردند و بعلمای خود گفتند که عیسی بن مریم مقتول و انجیل در
میان ما مفقود شده شما که علمائید چه میگوئید و چه چاره میکنید
الوقا و مرقابوس گفتند که انجیل در سینهای ما است غمگین مباشید
و کلیساهای خود را خالی مگذارید که تا روز یکشنبه یک سفر آنرا از حفظ
بیرون میآوریم و برای شما میخوانیم تا تمام انجیل را جمع کنیم انگاه
الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی اجلاس نمودند و انجیل را برای شما
وضع کردند و این چهار کس شاگردان تلامذه یوحنا سابق بودند
ای جاثلیق آیا اینرا دانسته بودید گفت تا حال چنین ندانستم اکنون

کند تنم و دلم که پادشاه جوارح است شهادة میدهد که کلام تو
صدق و راست است زیرا که علم تو در انجیل در غایة کمال است و از تو قویتر
بسیار یافتم و مقاصد چند اخذ کردم حضرت بمامون و حضار گفتند شاهد
باشید و بعد از آن فرمود ای جاثلیق ترا بحق مسیح و مادرش مریم
سوگند میدهم که متی گفت که عیسی بن مریم پسر داود بن ابرهیم بن اسحق
بن یعقوب بن یهودا بن حضرون گفت و مرقابوس گفت مسیح بن مریم کلمه خدا
است که حقتعالی او را بجسد آدمی در آورد و او بخلقت آدم شد و الوقا
گفت که عیسی بن مریم و انسان بود نداد گوشت و خون روح القدس
در آن داخل شد و الوقا نیز بان قایل شد که مسیح درباره خود این نحو
شهادة داد و گفت بنکه با شما میگویم حق است وای حواریون کسی
باسمان بالا نمیرود مگر آنکه از آسمان فرود آمده الا راکب جمل که عبارة
از خاتم پیغمبرانست که باسمان بالا میرود و فرود میاید ای نصرانی
چه میگوئی در شهادة الوقا و مرقابوس و متی و عیسی و انچه او را
بان نسبت دادند چه متی گفت عیسی پسر داود است و مرقابوس گفت
کلمه خداست که در جسد آدمی درآمد و انسان شد و الوقا گفت او
و مادرش دو انسانند از لحم و دم جاثلیق گفت اینان بر عیسی دروغ
بستند حضرت متوجه حضار شد و فرمود ای قوم نه او قبل از این
اقرار کرده که اینان صادق و عادلند و گواهی داد که از علمایند
و قولشان حق است جاثلیق گفت ای عالم مسلمانان میخواهم که مرا از

گفت این چند تن مخالف طریق‌اند و از آن در گذشته حضرت فرمود که در گذشتم دیگر
از هر چه بخاطرت میرسد سؤال کن جاثلیق گفت دیگری سؤال کند که دیگر
از برای من کافیست بحجتی هم که در علمای اسلام چون تو یکی ندیده‌ام انگاه
حضرت امام رضا علیه السلام بجانب راس الجالوت التفات نمود و فرمود تو بپرسی
یا من از تو بپرسم گفت من بپرسم و هیچ حجتی از تو قبول نمیکنم مگر اینکه از توریت
و زبور و صحف ابرهیم ظاهر سازی حضرت فرمود چنین باشد تا حجتی
که توریت و زبور و صحف بر آن ناطق باشد نیاورم قبول مکن راس
الجالوت گفت نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بچه چیز ثابت میکنی
فرمود بشهادت موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود بن ایشا که
بر رسالت او شهادت داده اند گفت قول موسی را ثابت کن فرمود آیا میدانی
که موسی بن عمران به بنی اسرائیل وصیت کرد و بایشان گفت که زود
باشد که از اولاد برادران شما پیغمبری مبعوث شود البته او را تصدیق
کنید و قول او را بشنوید آیا بغیر از اولاد اسمعیل هیچ برادری از برای
بنی اسرائیل میدانی در صورتیکه نسبت اسرائیل را با اسمعیل از جانب
ابرهیم بدانی گفت بلی این قول موسی است و این انکار ندارم فرمود غیر
از محمد هیچ پیغمبری از اولاد اسمعیل آمده است گفت نه فرمود که نه
اینمعنا قبل از شما بثبوت رسیده است گفت بلی ولیکن میخواهم
اینمعنا را از توریت بر ما ثابت کنی فرمود آیا منکری که در توریت
است که گفت آمد نور از طور سینا که اشاره بوحی است که از جانب

حقتعالی در طور بر موسی نازل شد اما آنکه گفت روشن شد از برای ما از .
جبل ساعیر که آن کوهیست که در وقتی که عیسی بر آن کوه بود وحی الهی
باو رسید و آنکه گفت از جبل فاران بر ما عیان شد آن کوهی از کوههای
مکه است فاران کوه تا اصل مکه یکروزه راه مسافت دارد و شعیا پیغمبر
گفته است که بنابر قول تو و اصحاب تو در توریة مذکور است که رایت
راکبین اضاء لهم الارض احدهما علی حمار والاخر علی جمل آیا میگوئی
راکب حمار کدام و راکب جمل کیست راس الجالوت گفت من نمیدانم
تو بیان نما که ایشان کیستند فرمود که راکب حمار عیسی و راکب
جمل محمد است آیا اقرار داری باینچه خواندم در توریة مذکور است
گفت بلی اقرار دارم آیا حیقوق نبی را میشناسی گفت آری فرمود او
گفته بود و در کتاب شما بزبان ناطق است که حقتعالی جاء الله بالبیان
من جبل فاران وامتلات الارض والسموات من تسبیح محمد وامته یعنی
آورده است قرآن که عبارتست از بیان است در کوه فاران خداوندنما
و آسمانها از تسبیح محمد و امتان و مملو گردید والله که سواران او در

بزمین ها

دریاها چنان میروند که کسی در خشکی صحراها رود و با اینکه حقتعالی
سواران او را بجهت فتح بلاد با مراکب ایشان بیابان صحراها بر دریاها
محمول میگرداند که در کشتی از آب عبور نمایند یا بر آب زنند و با
اعدا جهاد میکنند چنانچه در کتاب خود میفرماید وحملناکم فی
البر والبحر و انهدام یا فتح بیت المقدس کتاب تازه که مراد از قرآن

است

است که شما مبا آورده ایا حیقوق نبی بعینه اینرا گفته و تصدیق
او میکنی گفت بلی حیقوق خبر داده است و ما ازان انکار نداریم حضرت
فرمود داود نیز در زبور خود گفته و تو از آن میخوانی اللهم الخ یعنی
بارخدایا انگیز کسی را که بعد از انقطاع که عبارت از انقطاع آثار نبوت
و اندراس دین باشد و سنت را برپا میکند و انگیزان آیا غیر از محمد
صلی الله علیه وآله وسلم دیگری را میشناسی که بعد از انقطاع آثار نبوت
و اندراس دین سنت دین را برپا کرده باشد راس الجالوت گفت آنچه
فرمودی قول داود است و ما انکار نداریم اما مراد ازان عیسی است
و ایام او روزگار فترت بود حضرت فرمود که نه چنین است که فهمید
چه عیسی سنتی بر مخالفت توریة نیاورده است و موافق سنت توریة
بود تا وقتی که خدا تعالی او را باسمان برد و در انجیل نیز چنین مکتوب است
که ابن بره یعنی پسر مریم نیکوکار بود و او رونده است و بعد از وی
بارقلیطا که مراد ازان محمد صلی الله علیه وآله وسلم است آینده است و
او گرانها را از برای شما سبک و هر چیزی را تفسیر میکند و چنانچه
من برای او شهادت دادم او نیز برای من شهادت میدهد و همچنانکه من
برای شما امثال آوردم او تاویل خواهد آورد آیا این در انجیل
هست و باو ایمان داری گفت بلی و ازان انکار ندارم حضرت فرمود
احوال پیغمبر تو را از تو استفسار مینمایم گفت بپرس فرمود در نبوت
موسی چه حجت داری گفت معجزه چند ازو بوقوع پیوسته که از هیچ یک

از انبیاء گذشته وقوع نیافته بود فرمود که آنها چه بود گفت آنکه دریا را
بعصا شکافت و از سنگ خارا دوازده چشمه آب جاری ساخت
و عصا در دستش اژدها شد و ید بیضا و آیات و علامات
دیگر که خلق از آوردن آن عاجزند ظاهر ساخت حضرت فرمود که
درست گفتی اما آن افعال حجت است بر نبوتش و زیرا که خلق بر آن
قادر نیستند پس نه هر که دعوی کند و ازین چند را که مردم از آوردن
آن عاجز باشند ظاهر سازد بر شما واجبست که تصدیق او کنید
گفت نه زیرا که موسی را از راه منزلت و قربی که پیش پروردگار خود داشت
نظیری از برای او نبود و بر ما واجب نیست که هر که دعوی کند اقرار
نماییم مگر آنکه از آنچه موسی آورده او نیز بیاورد فرمود پس به
پیغمبران سابق چگونه اقرار آورده اید که آنها دریا نشکافتند و
بزدن عصا بر سنگ دوازده چشمه پدید آوردند و ید بیضا
ننمودند و عصا را مار و اژدها کردند یهودی گفت نه من گفتم هر پیغمبری
که جهت اثبات نبوت علامتی چند که سایر مردم از آوردن آن عاجز
باشند بیاورد او را تصدیق نموده و باو ایمان میاوریم هرچند
مثل علامات و آیات موسی نباشد حضرت فرمود پس چرا بعیسی بن
مریم اقرار و ایمان نمی آورید با آنکه او مرده زنده کرد و ابرص و اکمه شفا
داد و از گل صورت مرغ میساخت و نفس در او میدمید و او
باذن خدا بطیران میامد راس الجالوت گفت مردم میگویند

که اینها

که اینها از او بوقوع پیوسته اما ما حاضر نبودیم و ندیدیم فرمود آنچه
موسی آورده مگر دیدی و آنجا حاضر بودی یا اینکه از معتمدان اصحاب موسی
شنیدی گفت خبر اینها را شنیده ام فرمود که همچنین خبرهای متواتره و آورد
عیسی از معجزات و شنیدی چرا با او نکردی چه حالات همه یکسان است
بود در ماند و جوابی نگفت حضرت فرمود همچنین از امر محمد صلی الله
علیه و آله و سلم و آنچه او از امر سایر پیغمبران که حق تعالی از برای ایشان
فرستاده بودند آورده مثل سایر پیغمبرانست از جمله آیات محمد صلی الله
علیه و آله و سلم آن بود که آن یتیمی بود در نهایت فقر و داعی که گوسفند
و شتر مردم را میچرانید و مزد میگرفت و بدون آنکه نزد معلمی رفته
و کتابی خوانده باشد قرآنی آورد که قصص انبیا و حالات و اخبار ایشان
حرف بحرف در آن مذکور است و خبرهای گذشتگان و آینده تا روز
قیامت در آن مندرج است و مردم را از آنچه در خانهای خود از ایشان
صادر میشد و از اسرار ایشان خبر میداد و معجزات بسیار که از حد
و احصا افزون است ظاهر گردانید راس الجالوت گفت عیسی و محمد هیچ یک
نزد ما بثبوت نرسیده است و تا امری نزد ما باثبات نرسد بآن اقرار
نمیکنیم حضرت فرمود پس این شهود یعنی پیغمبران برای عیسی و محمد
شهادت داده اند دروغ گفتند که کلام ایشان را ذکر نمودند و بآن
اقرار نمودند و سایر مردم بایشان ایمان آوردند راس الجالوت سکوت
ورزیده سر بزیر افکند و دیگر جواب نگفت حضرت [illegible] اگر خطا

کرد که مرا خبر ده که در نبوت زردشت چه حجت داری گفت معجزات چند
نمود که قبل از او کسی ننموده بود ولیکن ما او را ندیده‌ایم اما اخبار او را
از اسلاف خود شنیده‌ایم که او چیزی چند را حلال کرد که دیگری نکرده
بود فرمود بمحض شنیدن تابع او شدید گفت بلی فرمود که امم سابقه
همچنین اخبار انبیا و معجزات ایشان را شنیدند و متابعت ایشان نموده بنبوت
ایشان اقرار کردند پس کدام عذر مانع شما شده است که بایشان اقرار
نمیکنید چه هرگاه از راه خبر متواتر و نقل مردم بزردشت اقرار میکنید
باید بایشان نیز اقرار کنید زیرا که حال همه یکسانست سبب چیست
که بدیگران اقرار نمیکنید لکنت بر زبان هربذ افتاده لسان در کام
خاموشی کشیده دیگر هیچ نگفت آنکه حضرت متوجه حضار گردیده
فرمود ای قوم اگر سوای اهل اسلام کسی در میان شما باشد و خواهد که
سؤال نماید شرم و احتشام را یکسو نهاده از هر چه خواهد سؤال نماید
عمران صابی که در فن مکالمه یگانه عصر و وحید متکلمان دهر بود
برخاست و گفت ای عالم مردمان اگر مرا بسؤال دعوت نمیکردی جرأت
نداشتم که از تو سؤال کنم چه من بلاد کوفه و بصره و جزیره را سیر کرده‌ام
و بارباب مقالات و علما ملاقات نموده‌ام هیچکس را که برای من ثابت نیافتم
کند که قدیم و قایم بوحدانیه خود یکیست و بجز او قدیمی نیست اگر
رخصت باشد از تو سؤالی کنم حضرت فرمود اگر عمران صابی که در میان
این جماعت باشد توئی گفت بلی عمران صابی منم فرمود ای عمران سؤال

کن

کن امّا از انصاف در مکذر و از خطل یعنی سخن بسیار فاسد و جور اجتناب
کن کفت والله که جز این مقصدی ندارم که برای من چیزی ثابت کنی که
چنک زنم در آن و از آن در نکذرم فرمود از هر چه خواهی سؤال نما
مردم جهت استماع کلام ایشان ازدحام تمام نمودند و بیکدیکر چسبیدند
و کردنها کشیدند و متوجه شدند عمران کفت مرا از کاین اوّل و از انچه
ایجاد نمود خبر ده فرمود سؤال کردی اکنون متوجه شو و بفهم ای عمران
بدانکه واحد یکتا همیشه واحد و کاین بوده و از حدود و اعراض عاری
و هیچ چیز با وی نبود و پیوسته همچنین بود تا انکه خلق مختلف با اعراض
و حدود متفاوت خلق کرد و انرا نه در چیزی بر پا داشت و نه بر احدی چیزی
متمثل کردانید و بعد از ان خلق را بنا افرید و انرا بر کزید که انبیا باشند
بر کزید مشتمل بر اختلاف و ایتلاف و الوان و ذوق نه از روی انکه
با انها احتیاج داشته باشد بلکه بجهت علوّ قدر و فضل و مرتبه که
خلق بدون ان بان رتبه نرسند و نه از جهت انکه از خلق بجلال او
مصدر زیاده و نقصان کردد ای عمران ایا بهم کفتم تعقّل کن کفت یا سیدی
تعقّل کردم فرمود ای عمران بدانکه اکر قصد خلق و اشیا از برای احتیاج
افریننده باشد که هر افریننده صاحب حاجت باشد پس هیچ چیز را نیافریند مکر
اینکه او را محتاج کردانید از اینجهت میکویم که خلق را برای حاجت خود
نیافرید و لیکن با این خلق حاجتها را بعضی ببعضی نقل داد و بعضی را
بر بعضی تفضیل و زیادتی نهاد بدون انکه حاجتی نیکو یا حاجتی

مزبون

نمون بان داشته باشد پس ترا عزیز و ایشان را خوار کرده باشد عمران گفت
یا سیدی آیا قبل از آفرینش موجودات مبدا انست که تنها بود خلق را اراده کرد
حضرت فرمود یا عمران این چیزیست که نفی خلاف و مثل او کند آنجا چیزی نبود که مخالف او باشد
تا بنفی آنچه از نفس خود بیغیر آنچه دانسته محتاج شود و حق تعالی بعلم آن
حاجت ندارد و آنجا غیر و مخالف نیست که از برای ثبوت آن علم نفی کند مثل
آدمی چیزها که مبدا اند تا خلاف دانستن از و دور شود و دانستن ثابت
نماند و این بر حق تعالی روا نیست عمران آیا فهمیدی گفت بلی والله یا سیدی
مرا خبر ده که حق تعالی آنچه دانست باندیشه و ضمیر بود یا غیر آن حضرت فرمود که ببین
بگو که اگر او اشیا را بضمیر داند هیچ چاره از آن نمی یابی که آن ضمیر را حدی
باشد که معرفت او منتهی شود عمران گفت ناچار است از آن حضرت فرمود که
آن ضمیر چه خواهد بود تا با شریک و سبب تا جزو تا ایجاد کرده او و حال اینکه
مبحث صورت ندارد عمران درماند و جواب نگفت حضرت فرمود باکی
نیست که ما از تو بپرسیم که آیا او آن ضمیر را بضمیر دیگر میداند اگر بگویی
بلی قول و ادعای خود را فاسد کرده خواهی بود ای عمران حق تعالی بضمیر
موصوف نگردد و ضمایر غیر متناهی متسلسل گردد و اخو تو را میباید
بدانی که واحد حقیقی بضمیر موصوف نمیشود و زیاده از فعل و عمل
وضع چیزی باو نسبت نتوان داد بمعنی و صانع اشیا و فاعل کاینات است.
بی حرف ضمیر و مداخلت اندیشه و اینها در آن و آنچه مخلوق توهم میکنیم
و ثابت میسازیم در او نمیتوانیم کرد ای عمران این سخن را بفهم و آنچه را بجواب

اقرب یافته بشایر این گفتار عمران گفت یا سیدی یا مولای اشهد انه مخلوق
ان خبر عنه هی کما نعتها چگونه بود و معانی انها مبهم بر چند نوع مبناشد
حضرت همه را از اسهل وجوه سوالیت بیان او بیان نمود و مباحثات مشکل با حضرت
و عمران وقوع یافت ولیکن بجهت اشکال و اغلاق و طول کلام از ذکر آن
اجتناب از اطوط دانسته هر کس خواهد بعیون اخبار الرضا رجوع نماید الحاصل
عمران بیکبار اخر الامر بجلیات منجلی گردید و کلمه شهادتین بر زبان راند
و جبین عجز و نیاز بر زمین مسکنت سائید و حضرت را سجده کرد و سایر
متکلمان و علمای ادیان که بفرموده مامون در ان مجلس اجتماع داشتند
از سوال اجتناب و احتراز لازم شمرده و رهن در کام خاموشی کشیدند
و دود رخ در نقاب حجاب اورده مردم متفرق شدند. نوفلی گوید که چون
مجلس تمام شد محمد بن جعفر با من گفت که میترسم که مامون بحضرت امام
رضا علیه السلام حسد برد و او را مسموم سازد یا او را ببلیه مبتلا گرداند
باری بگو که خودداری کند و فضل خود را بسیار ظاهر نسازد گفتم اگر
من بگویم قبول نخواهد کرد گفت از جانب من بگو که عمت چنین میگوید
و من بخدمت انحضرت رفتم و پیغام محمد را معروض داشتم حضرت تبسم نمود
و فرمود که حق تعالی عم مرا محفوظ بدارد که من او را نیکو میشناسم انگاه
یکی از غلامان خود را باحضار عمران صابی امر نمود من گفتم منزل او را من
میدانم فرمود تو برو و او را خبر کن من عمران را اوردم و انحضرت التفات
و عواطف بنهایات در باره او مبذول داشت دو جامه و مرکبی

وده هزار درهم عطا فرمود و مامون هم ده هزار درهم وصل
هم مالی بوی داد و حضرت او را والی صدقات بلخ کردانید مال و
مکنت بسیار بهم رسانید کفتار در بیان مباحثه سلیمان مروزی باشاره
مامون با حضرت امام رضا علیه السلام در توحید و معرفت و الزام
یافتن سلیمان و انفعال مامون بی عاقبت در عیون از حسن بن محمد
نوفلی روایت کرده که مامون ملعون سلیمان مروزی را که مشاهیر
خراسان و در فن مباحثه و مناظره یکانه دوران بود طلبید و کفت
در این وقت ابن عم من علی بن موسی الرضا علیهما السلام از حجاز امده است
و میخواهد که با اصحاب خود با مردم مکالمه نماید و من میخواهم دیکر
روز تروبه نزد ما ای و مناظره کنی سلیمان کفت بر من ناکوار است
که در مجلس تو که مشهوران از بنی هاشم و اعاظم مردم باشند با مثل
او مناظره کنم و او خجل شود که در تکلم او را سخن نمیتوانکرفت
مامون کفت برای انکه قوت دانش و مناظره ترا میدانستم ترا
طلبیدم که او را الزام دهی زیرا که غیر این قصدی ندارم و اکر او را
در یک کلمه عاجز نمائی بر من خوشتر و کوارا تر است سلیمان کفت
هرکاه چنین است میان من و او را جمع کن و مرا با وی کذار و خود
از خدمت یکسو نشین مامون از طرف سلیمان خاطر جمع کرد یکس
نزد حضرت فرستاد و پیغام داد که مردی از اهل مرو که در فن مکالمه
کوی سبقت از همکنان ربوده و در میان اصحاب کلام و اهل خراسان

مجید

وحید و یکانه است نزد ما آمده است اکر اراده کنی بنزد ما بزحمت تحمل افرمائی
تشریف شریف ارزانی فرما و لحظه با وی مکالمه نما حضرت جهت تجدید وضو
برخواست و بما خطاب کرد که شما پیشتر بروید من بر اثر شما میایم نوفلی
گفت یاسر خادم و خالد هر دو دست ما را گرفتند و با عمران صابی
بمنزل مامون بردند چون داخل شدیم و سلام کردیم پرسید برادرم
ابا الحسن ابقاه الله تعالی چه شد گفتیم جامه میپوشید و میاید یا امیر
مولای تو عمران بر در ایستاده و اذن دخول میخواهد گفت
کدام عمران گفتم عمران صابی که بر دست تو مسلمان شد امر کرد که
او را رخصت دخول دادند و مرحبا گفت باو و خطاب کرد که یا عمران
از دنیا نرفتی تا در سلک بنی هاشم انتظام گرفتی گفت حمد مر خدای را
که مرا بر شما شرف و کرامت بخشید مامون گفت یا عمران این سلیمان
مروزی متکلم خراسانست گفت یا امیر او خود را یگانه عصر و حسب
اهل خراسان میداند و در بدا انکار دارد مامون گفت چرا با وی
مناظره نمیکنی گفت اگر او راضی شود چرا نمیکنم مقارن این مقال حضرت
امام رضا علیه السلام داخل شد و فرمود چه سخن در میان دارید
عمران عرض کرد یا ابن رسول الله این مرد سلیمان مروزیست حضرت
گفت بلی اگر راضی میشوی یا ابا الحسن میان ما و تو حکم باشد
گفت اری اما باید حجتی از برای من بیاورد که من او را بر دیگران
حجت سازم مامون گفت یا ابا الحسن تو در این باب چه میگوئی

حضرت متوجه سلیمان شد و فرمود که یا سلیمان تو از بدا چیزرا
انکار میکنی و حال انکه حقتعالی میفرماید که اولم یر الانسان انا
خلقناه من قبل ولم یک شیئا یعنی ایا انسان نمی بیند که ما خلق
کردیم اورا پیش از انکه او چیزی بود و میفرماید که هو الذی
یبدء الخلق و ایات متعدده دیگر که بدیع السموات و الارض و یزید
فی الخلق ما یشاء و بدء خلق الانسان من طین و اخرون مرجون لامر
الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره
الا فی کتاب و خلاصه مضمون ایات اینست که ابتدا میکند خلق را و
بعد از ان اعاده میکند و زیاد میکند در خلق انچه میخواهد و
ابتدا خلق کرد ادمی را از گل بنا بر قول مفسران جماعتی موخر داشته
شده اند برای امر خدا که ایشانرا عذاب کند یا توبه ایشانرا قبول
فرماید و عمر زیاده نمیشود بمعمری و کوتاه نمیشود عمر او مگر انکه
برای او نوشته شده سلیمان عرض کرد ایا در این باب زیده از تو
هیچ روایتی بتو رسیده فرموده بلی از پدرم ابی عبد الله علیه السلام
روایتی بمن رسیده است که حقتعالی را دو علم است یکی مخزون
و دیگری مکنون که بغیر از جناب جلال الهی دیگری نمیداند و
بدا از ان علم میباشد که بملئکه و رسولان خود تعلیم نموده و
علمای اهل بیت نبی که از امبدا اند سلیمان گفت میخواهم این
مطلب را از کتاب خدا برای من بیرون اوری حضرت فرمود حقتعالی

به پیغمبر خود وحی داده که فتولّ عنهم فما انت بملوم یعنی از ایشان
اعراض بکن که بر تو ملامتی نیست و اراده نمود که ایشان را هلاک
کند و بعد از آن بدا کرد و فرمود که ذکّر فانّ الذکری تنفع المؤمنین
یعنی ایشان را تذکر نما و پند و نصیحت ده که ذکر مؤمنان را نفع دهنده
است سلیمان گفت فدای تو شوم دیگر بیان نما فرمود که پدرم
از پدران خود مرا خبر داد که رسول خدا فرمود که حقتعالی بیکی از پیغمبران
خود وحی فرمود که بفلان پادشاه بگو که روح او را در فلان وقت
قبض خواهم کرد آن پیغمبر تبلیغ رسالت نمود پادشاه از بالای تخت
خود بر زمین افتاد و بقای عمر خود را مسئلت نمود حقتعالی دعای او را
اجابت فرموده و به پیغمبر خود وحی کرد که او را خبر ده گفت یا
رب بر تو ظاهر است که من هرگز دروغ نگفته ام حقتعالی باو وحی کرد
که تو بنده مأموری این خبر را باو برسان که حقتعالی از آنچه میکند سؤال
کرده نمیشود که والله لا یسئل عمّا یفعل ای سلیمان گویا تو در این
باب با یهود مشابهت داشته باشی گفت نعوذ بالله من ذلک مگر
یهود چه میگویند فرمود که یهود میگویند ید الله مغلولة یعنی
دست خدا در غل است این سخن باعتبار آنکه ایشان میگفتند که
حقتعالی از کار فارغ شده است و هرچه شدنی است قضا و
قدر بر آن رفته و دیگر کاری در دست او نیست و اختیاری در او
نمانده و کاری احداث نخواهد کرد حقتعالی فرمود که غلّت ایدیهم

ولعنوا بما قالوا یعنی دستهای ایشان در غل و لعنت بر ایشان باد بآنچه
گفته اند و بمن رسیده که قومی از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام
از بدا سؤال کردند فرمود چرا مردم در بدا انکار دارند که حقتعالی
قومی را موقوف سازد و امر ایشان را باز پس اندازد سلیمان گفت آیا مرا خبر
نمیدهی که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر در چه چیز نزول یافته
فرمود یا سلیمان حقتعالی در شب قدر تقدیر میکند و آنچه در
آنشب تقدیر میکند محتوم است یعنی قطعی است و تخلف و تبدیل
در او جاری نمیشود سلیمان گفت فدای تو شوم اکنون فهمیدم دیگر
بیان فرما فرمود یا سلیمان بعضی از امور در نزد خدا تعالی موقوفست
هرچه را میخواهد مقدم و آنچه را میخواهد مؤخر میسازد ای سلیمان
علی بن ابیطالب صلوات الله علیه میفرمود که علم دوتا است و حقتعالی
یکی را بملائکه و رسل تعلیم کرده و آن البته چنان میشود و حقتعالی
خود را و ملائکه خود را و رسل خود را دروغگو نمیسازد و یک علم
نزد او مخزونست و هیچیک از بندگان خود را بر آن اطلاع نداده
و آنچه را که خواهد از آن مقدم و مؤخر میسازد و محو و اثبات میکند
آنگاه سلیمان متوجه مأمون شد و گفت یا امیر دیگر بعد از این
بدا انکار نمینمایم و تکذیب آن نخواهم کرد انشاء الله تعالی مأمون گفت
یا سلیمان از هرچه بخاطرت میرسد از ابو الحسن سؤال کن و مستمع
باش و از انصاف بدر نکن سلیمان گفت یا سید سؤال کنم فرمود سؤال

کن از مرجه میخواهی گفت چه میگوئی در کسی که اراده نام و صفت
میگرداند و مثل حی و سمیع و بصیر و قدیر میداند حضرت فرمودند
شما گفتید که اشیا از آنچه حادث شد و خواست و اراده خدا بود
انواع گوناگون شد و نگفتید که از آنجا حادث شد که او سمیع و بصیر
است و این دلالت بر آن میکند که اراده غیر او است گفت بلی فرمود
که قدیم بود و ثابت کردی گفت اثبات نکردم فرمود پس اراده محدث است
گفت نه محدث نیست مامون گفت ای سلیمان با مثل او بی مکابره
میکنی انصاف نگهدار کو نمی بینی که جمعی از اهل کلام و نظر در این
مجمع حاضر اند آنگاه متوجه حضرت شد و گفت یا ابا الحسن با وی مکالمه
نمای که او متکلم خراسان است آنحضرت اعاده آن مسئله نمود و فرمود
یا سلیمان پس اراده محدث است چه هر چیز که ازلی و قدیم نباشد محدث است
و اگر محدث نباشد باید که ازلی و قدیم باشد زیرا که [illegible]
نیست سلیمان گفت اراده صفت او است همچون سمیع و بصیر [illegible]
حضرت فرمود پس اراده او نفس او است گفت نه فرمود پس همچون سمیع
و بصیر نباشد سلیمان گفت او اراده کرد وجود خود را چنانچه [illegible] و
دانست شنید و دید البته سمیع و بصیر و علیم است فرق میان هر سه
نهادنست حضرت فرمود مراد از اراده خود را چه باشد یا اراده کرد که
حی باشد فرمود پس این با اراده او نیست سلیمان گفت بلی حضرت فرمود
[illegible] با اراده او شده باشد به قول تو که اراده که حی و سمیع و بصیر باشد

بی‌معنی شد سلیمان گفت بلی البته اراده او همه است مامون و
حضار از جواب دادن او خندیدند و حضرت نیز تبسم نمود و فرمود
با متکلم خراسان مدارا کنید متوجه سلیمان شد و فرمود یا سلیمان
پس حق تعالی از حالی بحالی گشت و تغییر در احوال او بهم رسید و در این
صورت لازم اید که همیشه سمیع و بصیر نباشد و این صفات در او
حادث شده باشد و حال انکه حق تعالی از تغییر و تبدیل و حلول شیء
در ذات تعالی شانه منزه است سلیمان در ماند بعد از ان بسلیمان فرمود
مسئله از تو میپرسم عرض نمود که بپرس فدای تو شوم فرمود مرا خبر ده
که تو و اصحاب تو با مردم بانچه میفهمند و میشناسند تکلم مینمائید
یا بانچه نمیفهمند و نمیدانند گفت بلکه بانچه مفهوم و معروف ایشان است
باشد فرمود پس میدانند که مرید غیر اراده و فاعل قبل از مفعول است
و این معنی قول شما را که مرید و اراده یکیست باطل میکند گفت فدای
تو شوم این اراده این معنی ندارد که مردم میدانند و میفهمند حضرت
فرمود پس هرگاه انچه شما میخواهید مردم نمیدانند و تعقل نمی‌کنند
و عبارات شما که همچه سمیع و بصیر است از عدم معرفت و محض قول است
نه از روی علم و یقین سلیمان جوابی نگفت حضرت فرمود یا سلیمان ایا
حق تعالی جمیع انچه در بهشت و دوزخ است میداند گفت بلی فرمود پس انچه
حق تعالی از احوال جنت و نار میداند واقع خواهد شد گفت بلی فرمود
هرگاه اینها همه واقع میشود ایا حق تعالی برای ایشان زیاد میکند

یا باز میدارد و کم میکند سلیمان گفت فدایتو شوم چگونه زیاد
نکند و باز دارد که زیاده شدن انها نهایت ندارد و نعیم جنت ابد
الاباد مخلد است فرمود هرگاه نهایت انچه در بهشت و دوزخ نداند
و دانسته او تمام شود علم خدای تعالی بر انها محیط نشد سلیمان گفت
برای ان گفتم نمیداند که اند و چیز تمام شدن ندارد چرا که حقتعالی
اینهارا بخلود وصف کرده است حضرت فرمود که علم ذاتش انها اقتضا
نکند که تمام و منقطع شوند حال انکه از او اضح کرد باین ندای سلیمان
ایا بامن نمیکویی که اراده فعل حقتعالی یا غیر فعل گفت بلکه فعل است فرمود
پس محدث است چرا که فعل هم محدث است گفت فعل نیست فرمود پس حقتعالی
قدیمی دیگر است سلیمان گفت اراده انشا است فرمود یا سلیمان این قولی
است که ضرار و اصحاب او برا ان عیب میکنند که میگوید که هرچه حقتعالی
در اسمانها و زمین و صحراها و دریا از سگ و خوک و انسان با جهان پایان
خلق کرده چه اراده خدا اینند چه اراده خدا میمیرد و میزاید و میخورد و
میاشامد و نکاح میکند و ظلم و فواحش میکند و کافر و مشرک میشود
پس حقتعالی از او بیزاری میجوید و او را عذاب میکند و بقول این گروه هم
اراده است سلیمان گفت نه بلکه اراده همچون سمیع و بصیر و علیم است حضرت
فرمود باز بر سخن اول برگشتی اکنون مرا خبر ده که سمیع و بصیر و علیم
مصنوعند یا غیر مصنوع گفت غیر مصنوع فرمود یکبار میگویی که
اراده نمیکرد و بار میگویی که اراده کرد هرگاه اراده همچون سمیع و بصیر

و علم و مصنوع نیست اراده را چگونه نفی میتواند کرد گفت اراده
کرد و نکرد مانند انست که بنا میگوییم که دانست و یکبار میگوییم که ندانست
حضرت فرمود که اینها یکسان نیستند زیرا که نفی معلوم مقتضی
نفی علم نیست نفی مراد مقتضی نفی اراده است چه هرگاه چیزی اراده کرده
نبود اراده نباشد اما انکه چیزی معلوم نباشد عالم است بر مثل بینائی
است که ادمی با وجود انکه چیزی را ندیده باشد بصیر است و همچنین ادمی عالم
است اگرچه معلومی نباشد سلیمان گفت اراده مصنوع است فرمود هرگاه
اراده مصنوع باشد بر خلاف سمیع و بصیر حادث خواهد بود زیرا
که سمیع و بصیر مصنوع نیستند و این مصنوع است سلیمان گفت پس صفتی است
از صفات او و قدیم ازلی فرمود در این صورت لازم میاید که انسان قدیم و ازلی
باشد گفت لازم نمیاید زیرا که او اراده نکرد فرمود ای خراسانی چه
این همه غلط میکنی نه همه اشیا باراده خدا موجود شدند گفت نه فرمود
هرگاه باراده و مشیت و امر و مباشرت او نشد پس چگونه شد سلیمان درماند
و جوابی نگفت حضرت فرمود ایا مرا از قول حق تعالی خبر نمیدهی که و اذا اردنا
ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها علی قول المفسرين یعنی هرگاه که اراده نمائیم
اهل قریه را هلاک کنیم متنعمان ان قریه و ایشان را امر نمائیم که مرتکب فسق
شوند تا عذاب بر ایشان مستحق گردند تا خواسته که اراده احداث میکند
گفت اری فرمود هرگاه اراده احداث میکند پس قول تو که اراده او با چیزی
از اوست باطل شد زیرا که خود را احداث نکند و از حال خود تغیر

نماید تعالی الله عن ذلك سلیمان کفت این نخواسته است که اراده احداث
میکند فرمود پس چه خواسته است کفت فعل خواسته است فرمود وای
بر تو تا یکی این سخن باز کردانی پس هرکاه چنین باشد اراده محدث است
چه هر فعل محدث میباشد کفت اراده اینمعنی ندارد فرمود یا خصما
خود را برای شما وصف نکرده است که بدون معنی و عدم قدیم و حدوث
اراده کرد پس هرکاه اراده اینجا معنی ندارد و قول شما که خصما چنانچه
همیشه سمیع و بصیر و علیم است همیشه مرید است باطل باشد سلیمان کفت
مقصود من آنست که اراده فعل اوست و همیشه بوده است فرمود یا نادانسته
که هرچه همیشه باشد مفعول نتواند بود در یك حال هم قدیم هم حادث
باشد سلیمان درماند و جواب نکفت حضرت فرمود باکی نیست سؤال
خود را تمام کن کفت من کفتم اراده صفتی از صفات اوست فرمود تا چند
اینرا بکوئی اخر این صفت محدث است یا قدیم و لم یزلی است کفت محدث است
فرمود الله اکبر پس اراده محدث است هرچند صفتی است لم یزلی و قدیم
از صفات او سلیمان درماند و جواب نداد حضرت فرمود بدانکه هرچه
ازلیست مفعول نکردد و احداث نتواند نمود کفت تا او چیزی اراده
نکند نمیشود یعنی با وجود آنکه لم یزلیست باید که این اراده فعل
او باشد فرمود یا سلیمان وسوسه بر تو غالب آمد این صفت کیست
که لم یزل خلق و فعل او باشد و بکند و خلق نماید و نمیداند که چه میکند
تعالی الله عن ذلك سلیمان کفت من کفتم همچون سمیع و بصیر و علیم است

ماهو

مامون گفت ای سلیمان تا چند غلط کنی و سخن از سر گیری این
سخن را بگذار و سخن دیگر بگو حضرت فرمود بگذار بگوید و مسئله اش را
قطع نکنید تا حجت خود سازد و فرمود یا سلیمان تکلم نما گفت من
گفتم که اراده همچون سمع و بصر و علم است فرمود مرا خبر ده که اراده یک
معنی دارد یا معانی مختلف گفت یک معنی دارد فرمود پس معنی اراده
همه یکیست گفت بلی فرمود از لفظ لازم میاید که اراده قیام اراده
قعود دارد و حیات اراده موت داشته باشد چون اراده همه یکیست
بعضی بر بعضی مقدم نیستند و همه یک چیزند سلیمان گفت اراده مختلف
است فرمود پس بگو مرید اراده است یا غیر اراده گفت بلکه اراده است
فرمود هرگاه عین اراده باشد مرید نزد شما مختلف شد گفت ای سید
اراده عین مرید نیست فرمود پس محدث باشد والا لازم دیگر با وی خدا هم
بود ای سلیمان سلیمان گفت بلکه اراده نامی از نامهای اوست فرمود
این نام را خود برخود نهاد گفت نه فرمود پس سزاوار نیست که تو این نام را
بر او گذاری گفت بلی او خود را وصف کرده است که مرید است فرمود پس
خود را بآن وصف کرده پس که خبر داده که این نامی از نامهای اوست
سلیمان گفت زیرا که اراده او علم اوست فرمود ای جاهل از اینقرار هرگاه
چیزی را داند اراده میکند گفت آری فرمود اگر اراده نکند نمیداند
فرمود اینرا از کجا میگوئی و بر اینکه اراده علم اوست چه دلیل داری
حال آنکه علم او محیط است بآنچه هرگز اراده نمیکند چنانچه خداوند

معلوم نیست و نفرستاده اند همین ما لکا او حینا الیک واو مراند
که چگونه میمیرد و نمیرد سلیمان گفت از آنچه که از کار فارغ شده است
نمیرد و چیزی نمیدارد یا فرماید حضرت فرمود که این قول یهود است پس
اگر چنین باشد چگونه فرموده است که ادعونی استجب لکم دعا که
کنند تا استجابت کنم گفت مراد این نیست که بر استجابت دعا قادر است
فرمود آیا یهود بر عهد وعده میدهد و بان وفا نمیکند پس هرگاه از کار
فارغ شده چگونه میفرماید یزید فی الخلق ما یشاء آیا جای دیگر فرمود
که یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب سلیمان جواب نگفت
حضرت فرمود یا سلیمان آیا خدا میداند که انسان موجود میشود
و اراده نمیکند که در این روز فوت شود و او نمیرد گفت آری
فرمود آیا میداند که آنچه اراده میکند که بشود میشود یا میداند
که آنچه اراده نمیکند که بشود میشود گفت هر دو را میداند که
میشود فرمود از این قرار باید بداند که شخص در یک مرتبه است و ایستاده
نشسته و کور و بینا است و این در یک حال محال است گفت یکی را میداند
که میشود و نه هر دو را فرمود کدام یک میشود آنچه اراده کرده یا آنچه
اراده نکرده گفت آنچه اراده کرده است که بشود حضرت و مأمون و ...
مقالات از جواب دادن او خندان شدند و حضرت فرمود یا سلیمان این
غیر از این سخن شد که گفتی خدا میداند که فلان کس امروز فوت میشود اما
اراده نکرده بود که در امروز فوت شود و اینکه خلقی را فرموده اما اراده

نداند که ایجاد کند و نمیخواند که بیافریند پس هرگاه که جایز نداند که
آنچه اراده ندارد که شود بداند پس چگونه میداند که آنچه اراده ندارد
که بشود میشود سلیمان گفت سخن من اینست که اراده نه اوست و نه غیر اوست
حضرت فرمود ای جاهل اینکه گفتی که او نیست یعنی غیر اوست ولی آنکه غیر او نیست یعنی
اوست پس هم اوست و هم او نیست سلیمان گفت او هر چیز را میداند که چگونه
میکند فرمود بلی گفت پس این اقتضا میکند که اثبات آنچیز کرده باشد
فرمود که این سخن محال است چه بسیار است که شخصی بنا میتواند کرد و نمیکند
و میتواند دوخت و نمیدوزد و بالجمله صفت نیکو میداند اما هرگز
نمیکند ای سلیمان آیا حق تعالی میداند که واحد است و چیزی با وی نیست گفت
آری فرمود پس این اقتضا میکند که اثبات آنچیز کرده باشد گفت خدا
نمیداند که او میداند که او واحد است و چیزی با وی نیست فرمود که تو آیا
میدانی گفت بلی گفت تو از خدا اعلمی و این مسئله نزد تو محال است که او
واحد و یگانه بود و چیزی با وی نباشد و سمیع و بصیر و قادر نباشد
گفت بلی فرمود هرگاه اینها را نمیداند چگونه ما را خبر داده که او واحد
یگانه و حی و سمیع و بصیر و علیم و خبیر است ای سلیمان اینها رد قول حق تعالی
و تکذیب اوست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا ای سلیمان چون صانع
تعالی صنع چیزها نمیداند که چیست و آن صنع چگونه است چنان
اراده تواند کرد چه هرگاه صانع صنع او را نداند قبل از صنع آنچیز
متحیر خواهد بود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا سلیمان گفت از این جهت است

کلمات

کمال اراده قدرت حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی بر انچه هرگز اراده
نمیکند قادر است چنانکه میفرماید و لئن شئنا لنذهبن بالذی
اوحینا الیک و البته چنین است و اگر اراده قدرت باشد باید بقدرت
کردار اراده کرده باشد که بهر دو سلیمان عاجز ماند و سکوت اختیار
نمود مامون گفت ای سلیمان این دانا و اعلم و افضل هاشمیان است
سلیمان از انفعال سر بزیر افکند و مردم متفرق شدند و لیکن
اینمعنی نیز علاوه حقد و حسد و بغض و عناد مامون گردید و بار
دیگر علی بن محمد بن جهم را امر نمود که در عصمت انبیا با انحضرت
مباحثه کرده و ان منکوب و منفعل گردید گفتار در مباحثه نمودن
علی بن محمد بن جهم با حضرت امام رضا علیه السلام و انفعال ان بدفعال
و مامون ملعون ابن بابویه رحمه الله از ابو صلت هروی روایت کرده
است که چون مامون ارباب مقالات و ملل را جمع نمود و هر یک از
ایشان منکوب و مغلوب گشتند مامون بار دیگر بانعقاد مجلس فرمان داد
و محفلی مشحون از اعاظم و اشراف و ارباب مقالات ترتیب نمود و بعد از
انعقاد مجلس و اجماع امم مختلفه علی بن محمد بن جهم که در علم مباحثه سرامد
ایشان بود با شاه مامون گفت یا ابن رسول الله در عصمت انبیا چه میفرمائی
فرمود که ایشان معصومند گفت پس در قول حق تعالی چه میگوئی و عصی ادم
ربه فغوی و دیگر میفرماید و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر
علیه یعنی ادم بسبب خوردن گندم مرتکب معصیت شد و یونس در وقتی که

حشمت او از نزد قوم رود گمان کرد که ما هرگز بر وی قدرت نخواهیم
یافت و در باب یوسف صدیق فرماید ولقد همت به وهم بها یعنی زلیخا قصد
یوسف نمود و یوسف نیز قصد زلیخا کرد و در باره داود و ظن داود
انما فتناه فرمود یعنی گمان برد که ما او را مفتون کردیم و در حق
پیغمبر خود محمد صلی الله علیه واله وسلم فرمود که وتخفی فی نفسک ما الله
مبدیه یعنی پنهان میداری در خواطر خود آنچه را که حقتعالی آن را ظاهر
میگرداند حضرت فرمود که وای بر تو ای علی از خدا بترس و فواحش و
قبایح بانبیا نسبت مده و کتاب خدا را برای گمان خود تاویل مکن که حق
تعالی میفرماید که کلام مرا تاویل نتوانند کرد مگر استواران صاحب
قدم در علم ای ابن جهم آنکه حقتعالی فرمود فعصی ادم ربه فغوی حضرت
بهشت
عزت ادم را برای آن آفرید که در روی زمین حجت و خلیفه او باشد نه در
و حال آنکه در بهشت و زمین معصیتی از وی صادر شد و عصمت او
در زمین واجب بود تا مقادیر امر الهی تمام شود و چون او را بزمین آورد
بمضمون کریمه ان الله اصطفی ادم ونوحا وال ابرهیم وال عمران علی العالمین
ادم و نوح وال ابرهیم وال عمران را از همه عالمیان برگزید و ادم را حجت
و خلیفه خود گردانید و اما وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن
نقدر علیه در شان یونس نزول یافته مضمون آن اینست که یونس یقین
کرد که حقتعالی روزی را بر او تنگ نگیرد چنانچه فرموده که هرگاه مبتلا
کند او را بروزی و کار پس روزی او را بر او تنگ کرده نه آنکه بر او قادر نیستیم

بلکه اینست که دیگری را برادر تنگ نمیگیرم اگر او بمعنی ظن بد کند که خدا
بر او قادر نیست کافر میبوده تا قول حق تعالی در حق یوسف ولقد همت به
وهم بها زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف بسبب آنکه آن امر در دل او
نزدیک نمود قصد کرد که اگر او را بر انکار اجبار کند او را بقتل برساند
و حق تعالی او را از کشتن زلیخا و ارتکاب عمل بد و قبیح که عبارة از قتل
و زنا است نجات داد چنانچه میفرماید کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء
یعنی این برای آنست که عمل بد و قبیح که عبارت از قتل و زنا است از او باز
گردانیم ای ابن جهم انصوی که در نزد شما بند در باره داود چه میگویند
گفت ایشان میگویند که داود در محراب عبادة خود برای نماز قیام
داشت که ابلیس خود را بصورت مرغ بسیار خوبی در نظر او جلوه داد و
او از مشاهده آن مرغ بیطاقت شد و نماز را قطع کرد و برخواست که او را
بگیرد پرواز کرد و بر کنار بام نشست و داود بر بام برآمد و مرغ بخانه اوریا
ابن حنان رفت و مقارن آن حال نظر او بر زن اوریا افتاد که غسل میکند
از وفور حسن و وجاهت او بمراد جمال او میل نمود و بصاحب لشکری
که اوریا در تحت فرمان او بود بغزوه فرستاده و نوشت که اوریا را
در مقدمه تابوت بدارد و امیر عسکر حسب الفرمان داود اوریا را
بر مقدمه بداشت و بر مشرکان ظفر یافت داود از این معنی اندوهگین
شد و بار دیگر نوشت تا او را پیش تابوت باز داشت و در آن مرتبه
کشته شد و داود زن او را بحباله نکاح خود در آورد حضرت

مبارک بر جبین نورانی خود زد و گفت انا لله و انا الیه راجعون پیغمبری
از پیغمبران خدا را بتهاون و عدم مبالات نماز نسبت دادید و گفتید
که نماز را قطع کرد و از پی مرغ رفت و بعد از آن چنین عملی قبیح ارتکاب
نمود و در قتل اوریا سعی فرمود ابن جهم گفت یا ابن رسول الله پس خطیئهٔ
او چه بود حضرت فرمود ویحک یا ابن الجهم در خواطر داود گذشت که حق
تعالی از او داناتر و اعلم تری نیافریده است بنابر آن ملکان ما اند و ملک را
نزد وی بجا که فرستاد و ایشان گفتند با یکدیگر خصم یکدیگریم و یکی بر دیگری
ستم کرده ایم چنانکه این برادر من نود و نه گوسفند دارد و من یکی
دارم لیکن گوسفند مرا داخل گوسفندان خود کرده است حضرت داود بدون
آنکه سبب او را بپرسد یا بینه از او طلب نماید فرمود که صاحب نود
و نه گوسفند بر مالک گوسفند واحد ستم کرده است چون این حکم موافق
قانون مرافعه نبود خطیئه او آن بود چنانکه کلام خدا بآن ناطق است
که انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق تا آخر آیه پس
ابن جهم گفت یا ابن رسول الله قصه اوریا چگونه بود فرمود که در عهد
داود چنان مقرر بود که هر زنی که شوهرش کشته یا مرده باشد دیگر
شوهر نکند حق تعالی داود را باین معنی گرامی داشت و اذن داد زن
شوهر مرده یا کشته شده را با زدواج خود در آورد حضرت داود
بعد از قتل اوریا و بعد از انقضاء عدة او را بحباله نکاح خود در آورد
چون این رسم در آن زمان معتاد نبود بر مردم شاق و دشوار نمود

اما انچه در باره محمد صلی الله علیه وآله وسلم گفتند که حق تعالی در حق او
فرموده که در خاطر خود پنهان میداری انچه خدا او را اشکار کننده است
و از مردمان میترسی و حق تعالی سزاوار تر است که از او بترسی را که حضرت
احدیت اسامی زنان دنیا و اخرت رسول خود و امهات مؤمنین را که
یکی از انها زینب بنت جحش که در ان زمان در حباله زید بن حارثه
انتظام داشت به پیغمبر خود خبر داده بود پس انکه منافقان گویند
که زن دیگری را از زنان خود و امهات مؤمنین میشمارد و در نفس
خود پنهان داشت در این قول ایشان اظهار این معنی نکرد بنابر ان حق
تعالی باو خطاب نمود که تو از ایشان میترسی و پروردگار عالمیان
سزاوار تر است که از او بترسی و خداوند عالم تزویج هیچکس را متولی خود
نمود مگر تزویج حوا را از ادم و زینب را از رسول خدا و فاطمه را
از علی بن ابیطالب و به پیغمبر خود وحی کرد که چون زید قضی حاجته
خود را از زینب نمود او را زن تو کردیم راوی گفت که علی بن محمد بن جهم
از کلمات هدایت ایات انحضرت بگریه در امد و گفت یا ابن رسول الله بسوی
خدا توبه میکنم که بعد از این در باره انبیا چیزی نگویم مگر انچه از زبان
در ربار شما استماع نمودم و در این مرتبه نیز مراد مامون بر هدف
مقصود نیامد و مردم متفرق شدند و مامون بار دیگر مجلسی منعقد
گردانید و خود در عصمت انبیا با انحضرت مباحثه نمود گفتار
در مباحثه نمودن مامون با حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا

در عصمت

در عصمت انبیا و الزام یافتن او بعنایت حضرت اله ابن بابویه از علی بن
محمد بن جهم روایت کرده است که گفت بار دیگر مامون بمجلسی منعقد
ساخت و گفت یا ابن رسول الله تو میگوئی که انبیا معصومند فرمود بلی
گفت پس که چه عصی آدم ربه فغوی چه معنی دارد فرمود حقتعالی با آدم گفت
که تو با جفت خود در بهشت ساکن شوید و آنچه از میوهای آن میخواهید
بخورید مگر از درخت گندم که بسوی او نزدیک مشوید و آن درخت را
بایشان نمود و ایشان از میوهای بهشت میخوردند و تنعم میکردند تا اینکه
شیطان ایشان را وسوسه کرد و گفت حقتعالی شما را از تقرب باین درخت
نهی نکرده و آن درخت دیگر است و سبب از نهی کردن از خوردن میوهای آن
شجر بود که اگر از آن بخورید در بهشت مخلد خواهید بود و قسم یاد کرد
که من یکی از ناصحان شمایم کما قال الله تعالی الا ان تکونا خالدین و قاسمهما
انی لکما لمن الناصحین چون آدم و حوا قبل از آن کسی را ندیده بودند که بحق
تعالی سوگند دروغ یاد نماید بقسم شیطان اعتماد نمودند و شیطان
ایشان را فریب داده غافل گردانید تا از آن گندم خوردند و اینحال قبل
از آنکه آدم بنبوة مبعوث شود بود و این گناهی نبود که بارتکاب
آن مستحق دخول نار گردد بلکه آن گناه صغیره بود که قبل از نزول
وحی بر انبیا جایز است حقتعالی صغایر را میبخشد و چون ایزد تعالی
آدم را برای نبوت برگزید معصوم شد و بعد از آن هیچ صغیره و کبیره
از او صادر نیافت چنانچه حقتعالی میفرماید فعصی آدم ربه فغوی یعنی

چون آدم معصیت بجهت کار خود نمود در گمراهی افتاد و بعد از آن توبه
کرد حق تعالی توبه او را پذیرفت و بکار رسالت و هدایت خلقان برگزید کما
قال الله تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین مأمون
گفت مرا خبر ده از قول حق تعالی فلما آتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتیهما
یعنی چون خداوند عالم آدم و حوا را فرزندان صالح عطا کرد برای خدا
شریکان قرار دادند در آنچه ایشان را عطا کرده حضرت فرمود که چون حق
تعالی حوا را با آدم تزویج نمود ایشان در مقارن دعا با خداوند عالم عهد کردند
که اگر نسل نیکویی بما عنایت فرمائی ما از شاکران خواهیم بود حوا پانصد
از آدم حامله شد و در هر بطنی پسر و دختر تمام خلقت با کمال اندام عاری
از عیوب افتاد از تولد یافت آدم و حوا بعهد خود وفا نمودند بشکر
گذاری حضرت باری تعالی پرداختند و نسل ایشان که بدین وصف متصف
بودند بعضی کور و بعضی اناث بر خلاف پدر و مادر خود با آنچه حق تعالی
بایشان عطا کرده بود شکر الهی بجا نیاوردند و برای خدا شریکان قرار
دادند مأمون گفت گواهی میدهم که تو فرزند بحق رسول الله میباشی یا ابا
الحسن مرا از مضمون این آیه خبر ده فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا
ربی یعنی چون شب در آمد و نظر ابرهیم بر ستاره زهره افتاد گفت این پروردگار
منست حضرت فرمود که چنین است بلکه مردم عصر خلیل الرحمن بر سه
صنف بودند صنفی ستاره زهره را میپرستیدند و صنفی بعبادت قمر قیام
داشتند و صنفی آفتاب را معبود خود میداشتند چون حضرت ابرهیم

میرود از خانه که از زمین از برای او ساخته بودند بیرون آمد و نظر او بر ستاره
زهره افتاد بر وجه انکار و استخبار گفت این پروردگار من باشد بعد از ان
انکه زهره غروب کرد گفت من چیزی را که غایب شود و افول نماید دوست
ندارم زیرا که افول و غروب از صفات حادثات است نه از صفات قدیم
چون ماه بیرون آمد و شعاع از ان زیاده بر شعاع زهره مشاهده کرد
بر سبیل کنایه و انکار گفت این پروردگار منست چون ماه غروب کرد
گفت اگر پروردگار من مرا هدایت نمیکرد هر اینه من از گمراهان میبودم
و بعد از انکه شب بسر آمد و آفتاب با ان نور و ضیا طلوع نمود بر وجه
انکار و استخبار گفت این پروردگار منست چه از ماه و زهره بزرگتر است
و نورانی تر چون آفتاب افول و غروب نمود با گروهی که بعبادت زهره
و ماه و آفتاب قیام داشتند گفت یقوم من از انچه شما بحق تعالی شریک
میگردانید بیزارم و روی خود را بان خدا و نگاه آوردم که خالق آسمان و زمین
است بر وجه اخلاص و نیستم از شرک آورندگان و غرض آنحضرت از این سخنان
ان بود که بطلان ایشان را ظاهر و ثابت گرداند و این حجت را بالهام ایزدی القا
کرد و تلک حجتنا آتیناها ابرهیم علی قومه مامون گفت لله درک یا ابا
الحسن مرا از قول ابرهیم خبر ده که رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تومن
قال بلی ولکن لیطمئن قلبی حضرت فرمود خدای تعالی بحضرت ابرهیم خبر داده بود که
یکی از بندگان خود را خلیل خود خواهم گردانید که اگر احیای اموات را از من
مسئلت نماید سؤال او را مبذول دارم و در خاطر ابرهیم خطور کرد





که ان

که آیا آن خلیل او خواهد بود جهة تحقیق اینمعنی کفت پروردکارا میخواهم که
بمن بنمایی که مرده را چسان زنده میکردانی خدای تعالی باو وحی کرد که تو مکر
ایمان نیاورده کفت خداوندا آورده ام ولکن میخواهم که دلم مطمئن کردد
که آن خلیل موعود منم یا نه خطاب الهی باو رسید که ای ابرهیم چهار
مرغ را بکیر و ذبح کن و اعضای آنها را باهم ممزوج کن و بچهار قسم منقسم
ساز و هر قسم را بر سر کوهی از کوههای آن حوالی بکذار و بعد از آن هر یکرا
باسمه بسوی خود بخوان که پرواز کنان بسوی تو خواهند آمد حضرت ابرهیم
حسب الفرمان ملك قدیم کرکسی و مرغابی و طاوسی و خروسی را کرفت و
ذبح کرد و اعضای آنها را در هاون کوبید و باهم ممزوج ساخت و
چهار قسمت نمود و هر قسمی را بر سر کوهی از کوههای آن حوالی کذارده و
منقارهای ایشانرا در میان انکشتان خود کرفت و قدری آب و دانه نزد
خود کذاشت و هر یکرا بنام خود خواند بقدرت کامله الهی اجزای آنها
در طیران آمده بعضی با بعضی پیوستند تا بدنهای ایشان درست
شد و بسوی آنحضرت پرواز نمودند و هر بدنی بسر و کردن خود پیوستند
و ابرهیم منقارهای ایشانرا کذاشت که پرواز کردند و بعد از آن نشستند
و از آن آب و دانه خوردند و کفتند یا نبی الله همچنانکه تو ما را زنده کردی
خدای تعالی ترا زنده کند ابرهیم کفت بل الله یحیی الموتی و یمیت و علی کل شیء
قدیر یعنی پروردکار عالم زنده میکرداند و میمیراند و بر هر چیز قادر است
مامون کفت بارك الله فیك یا ابا الحسن بکو مرا از قول خدای تعالی خبر ده

که فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان حضرت فرمود که موسی
کلیم الله در میان مغرب و عشا بشهری از شهرهای فرعون داخل شد و اهل
آن شهر را از غافلان یافت یکی از شیعیان خود را دید که با یکی از دشمنان او
مجادله میکرد چون نظر شیعه او بر موسی افتاد باو استغاثه نمود آنحضرت بحکم
خدا مشتی بآن قبطی زد و او هلاک شد موسی گفت این از عمل شیطان
بود یعنی جنگ ایشان نه کشتن موسی قبطی را مامون گفت پس قول موسی
چه معنی دارد که رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی حضرت فرمود مقصود
موسی از این سخن آن بود که بغیر از جای که اهل آن از معاندان بودند وارد
شدم مثل ایشان کرده که ای پروردگار من مرا از نظر ایشان مخفی دار تا مرا نه
و بقتل نرسانند پس حق تعالی مسئلت او را اجابت کرد و از نظر
اعدا محفوظ شد و از شر ایشان اعانت نمود موسی گفت رب بما انعمت علی
تا آخر آیه یعنی پروردگار من بازاء این قوتی که بمن عطا کرده که مردی را
بیک مشت هلاک ساختم هرگز معین و ظهیر مجرمان نشوم و در راه
با کفار جهاد کنم تا از من راضی شوی و موسی از نهایت خوف و هراس آن روز را
بشب آورد و در صبح آن روز جهة تحقیق آن امر که آیا کسی بتفحص قاتل آن
قبطی میپردازد یا نه بیرون آمد که ناگاه دید که آنمرد دیروز با قبطی
دیگر جنگ میکند چون چشم آنشخص بر موسی افتاد از او یاری
خواست موسی گفت عجب مرد گمراهی بوده دیروز با دیگری جنگ کردی
و امروز با دیگری و خواست که بر خصم و حمله آورد شیعه او از بیم آنکه

مبادا او را آزاد بنماید گفت تا موسی همچنانکه شخصی در روز اکشتی
میخواهی این را نیز بکشی مامون گفت جزاک الله عن انبیائه خیرا یا ابن رسول
الله چه معنی دارد قول موسی با فرعون فعلتها و انا من الضالین حضرت
فرمود که در وقتی که موسی نزد فرعون آمد فرعون گفت ای موسی کفران
نعمت من کردی و یکی از اتباع مرا کشتی موسی گفت چون تا امر اکرم کرده بودم
بشهر تو داخل شدم و از خوف تو از آنجا گریختم و حق تعالی مرا بجهت عالم گردانید
و برسالت برگزید چنانچه حق تعالی به پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده الم یجدک یتیما فآوی یعنی چون تو را تنها یافتم مرجع ایشان تو مکان اهل عالم
و وجدک ضالا فهدی و قوم را چون بسوی تو گمراه یافتم ایشان را بشناخت فضل
تو هدایت نمودم و وجدک عائلا فاغنی و تو را غنی گردانیدم بآنکه دعای
تو را مستجاب ساختم مامون گفت بارک الله فیک مرا از قول خدا خبر ده
که و لما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک قال لن
ترانی الی آخر الآیة که در وقتی که موسی در وعده الهی بطور سینا رفت گفت
پروردگارا خود را بمن بنما تا تو را ببینم خطاب آمد که تو مرا نتوانی دید بل(؟)
کی جایز است که کلیم خدا موسی بن عمران نداند که خدا تعالی بدیده نمیشود که این
مسئلت نماید حضرت فرمود که کلیم خدا میدانست که حق تعالی از آن منزه است
که بدیدها دیده شود اما چون حق تعالی با او مکالمه نمود و بسوی خود
تقرب داد و موسی نزد قوم خود آمد و ایشان را خبر داد گفتند ما دامی(؟)
که کلام خدا را نشنویم بتو ایمان نمیآوریم و موسی هفتاد

هزار نفر را از میان قوم خود که عدد ایشان هفتصد هزار و هر سبط اختیار
کرد و از آن جمله هزار کس را برگزید و از میان ایشان هفتصد نفر را انتخاب
نمود. از هفتصد کس هفتاد مرد را اختیار کرد و بجای میقات پروردگار خود
ایشان را بطور سینا برد و ایشان را در دامن کوه گذاشت و خود بر فراز
کوه برآمد و مسئول قوم را از حق تعالی مسئلت نمود خداوند عالم کلام
خود را در درخت ایجاد فرمود تا ایشان از فراز و نشیب و اطراف و جوانب
کلام الهی را شنیدند و ایشان باین معنی قایل نشده گفتند تا ما خدا را نبینیم
ایمان نمیاوریم چون این سخن عظیم بر زبان راندند و استکبار و عتو نمودند
حق تعالی صاعقه فرستاد و آن هفتاد نفر را هلاک کرد فلما قالوا هذا القول
العظیم واستکبروا وعتوا بعث الله عز وجل صاعقة فاخذتهم بظلمهم
فماتوا موسی گفت پروردگارا چون من بسوی بنی اسرائیل باز گردم گویند
هرگاه تو در قول خود صادق بودی ایشان را برای چه بردی و بکشتن دادی
من جواب ایشان چه بگویم حق تعالی ایشان را زنده گردانید و باتفاق موسی بسوی
قوم برگشتند و ایشان گفتند تو از حق تعالی مسئلت میکردی که خود را
بتو نماید که او را ببینی و ما را خبر دهی تا معرفت او بوجه کمال بحصول ما
گردد هر آینه التماس تو را اجابت مینمود موسی گفت یا رب انک قد سمعت
مقالة بنی اسرائیل بارالها تو سخن ایشان را میشنوی حق تعالی فرمود یا موسی
سئلونی ما سالوک فلن اوخذک بجهلهم عند ذلک یعنی ای موسی سوال
کن از آنچه از تو سوال میکنند که من تو را بجهل ایشان مواخذه نمیکنم

موسی گفت رب ارنی انظر الیک پروردگارا خود را بنما تا ترا ببینم
حقتعالی فرمود لن ترانی مرا نبینی هرگز ولیکن بجانب کوه نظر کن اگر در مقام
خود مستقر باشد و حقتعالی بعضی از آیات خود بآن کوه تجلی نمود و آن کوه از
یکدیگر پاشید و موسی از هیبت آن بر زمین افتاد و مدهوش گردید
و بعد از آنکه بهوش آمد گفت سبحانک تبت الیک تنزیه میکنم ترا و بعرض
نواز جهل قوم خود و بسوی تو باز گشتم از سؤال و اول مومنانم باینکه تو تعالی
دیده نمیشوی مامون گفت لله درک یا ابا الحسن دیگر مرا خبر ده از قول حق
که و لقد همت به و هم بها لولا ان رای برهان ربه حضرت فرمود زلیخا قصد
یوسف کرد یا اگر یوسف برهان پروردگار خود را نمیدید او نیز مثل زلیخا
قصد او میکرد و لیکن او معصوم بود و معصوم قصد گناه و مرتکب سیئه
نمیشود چنانچه پدرم از پدر خود حضرت صادق علیه السلام مرا خبر داد که زلیخا
قصد کرد که بکند و یوسف قصد کرد که نکند مامون در حق حضرت
خیر بنمود و گفت مرا از کلام حضرت عزت خبر ده که و ذا النون اذ ذهب مغاضبا
فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات حضرت فرمود که یونس بن متی
از میان قوم خود خشمناک بیرون رفت یقین داشت که ما رزق را بر او تنگ
نمیکنیم و لفظ نقدر در این مقام بمعنی تنگ گرفتن روزی است نه معنی
قدرت چنانچه حقتعالی میفرماید فقدر علیه رزقه فنادی فی الظلمات یعنی
حقتعالی تنگ گرفت بر او روزی او را پس او حقتعالی را در ظلماتی خواند که
عبارتست از ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی است باینکه نیست معبودی

بجز تو ومنزه میگردانم ترا بدرستی که من بر نفس خود ستم میکردم از
عبادتی که اکنون مرا فارغ گردانیده که در شکم ماهی میکنم وقبل از این
نمیکردم حقتعالی دعاء اورا اجابت نمود وفرمود که اگر او از تسبیح کنندگان نمیبود
تا روز مبعوث شدن مردم در شکم ماهی میماند مامون گفت لله درك یا
ابا الحسن یعنی حقتعالی ترا جزای خیر دهد ودیگر مرا خبر ده ودیگر مرا خبر ده
از قول ایزدی که حتی اذا استیأس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا تا
حضرت فرمود که ایزد تعالی شانه میفرماید که چون رسولان از ایمان آوردن قوم خود
مایوس شدند وایشان گمان بردند که رسولان از دروغ گو باشند ما رسولان خود را
نصرت دادیم مامون گفت حضرت را نیکو آوردی وگفت مرا خبرده از قول خدا که لیغفر
لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر حضرت فرمود چون کفار مکه بپرستش سیصد
وشصت صنم قیام داشتند ورسول خدا ایشان را بعبادة خداوند احد دعوة
میفرمود وگناه هیچکس را از گناه آنحضرت عظیمتر نمیدانستند تعجب میکردند و
میگفتند که آیا او چندین خدایان ما را یک خدا آورده این امر بسیار
عجیب است تا اینکه خدا تعالی مکه را برای رسول خود مفتوح گردانید وفرمود که
یا محمد انا فتحنا لك فتحا مبینا لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر یعنی
ما فتح کردیم برای تو فتح آشکارا ومبین تا حقتعالی گناهان مقدم ومؤخر ترا بیامرزد
وبپوشاند که عبارت از گناهانیست که باعتقاد مشرکان مکه بسبب ترك نمودن
خدایان ایشان ودعوة بسوی خداوند یکتا که خالق جمیع مخلوقاتست تو میداشتند
سابق ولاحق او زایل وبپوشانیدیم زیرا که چون مکه مفتوح شد بعضی از مشرکان

مکه اسلام آوردند و بعضی فرار نمودند و آنچه ماندند مغلوب و منکوب
شدند و قدرت آن نداشتند که انکار توحید نمایند و در رسد و ممانعت
آن در آیند تا حضرت بر ایشان غالب آمد و توحید باثبات رسید و لغزشت
نزد ایشان مغفور و آمرزیده شد مامون گفت لله درک یا ابا الحسن دیگر
مرا خبر ده از قول حقتعالی که عفا الله عنک لم اذنت لهم که عفو کرد خدا از
تو و چرا اذن دادی ایشان را حضرت فرمود که این بر اسلوب و دستور عرب است
که ایاک اعنی واسمعی یا جاره یعنی ترا میگویم و ای همسایه تو بشنو و در
خطاب حضرت عزت در اینمقام مراد امت است چنانچه میفرماید که لئن اشرکت
لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین یعنی اگر تو مشرک شوی و غیر خدا را
با خدا شریک سازی عمل تو باطل شود و هر اینه از زیانکاران خواهی بود
و دیگر میفرماید و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا
و اگر نه این بود که ما ترا ثابت کرده بودیم هر اینه نزدیک بود که بسوی
ایشان اندکی میل نمائی و این مخاطبات همه جا مراد از امت است مامون
گفت یا ابن رسول الله دیگر مرا خبر ده از قول خدا و اذ تقول للذی انعم
الله علیه وانعمت علیه امسک علیک زوجک واتق الله وتخفی فی نفسک
ما الله مبدیه وتخشی الناس والله احق ان تخشیه یعنی اینکه در وقتی که
تو با کسی که حقتعالی با او انعام کرده بود و تو نیز انعام کرده بودی گفتی که از
خدا بترس و زن خود را نگاه دار و از ترس مردمان آنچه حقتعالی او را
ظاهر میگرداند در نفس خود پنهان میداشتی خدا سزاوارتر بود که

لذا از منزل بیرون حضرت فرمود که رسول خدا روزی بجهت کاری بخانه زید بن
حارثه ابن شراحیل کلبی پسر خوانده خود رفت و زینب زوجه زید را
دید که بدن خود را غسل میداد بنا بر رد قول کفار قریش که ملائکه را
دختران خدا و نمیدانند حضرت احدیت را این تهمت چنانچه حق تعالی
میفرماید افاصفیکم ربکم بالبنین واتخذ من الملئکة اناثا انکم لتقولون
قولا عظیما که آیا پروردگار شما پسران را برای شما برگزید و از فرشتگان
جهت خود دختران فرا گرفت و انسخن بسیار عظیمی است که شما میگوئید
حضرت رسول خدا فرمود سبحانک الله الذی خلقک یعنی منزه است خداوند که
ترا خلق کرده از آنکه فرزندی جهت خود فرا گیرد که باین تطهیر و اغتسال
محتاج باشد و چون زید بخانه آمد زینب آمدن رسول خدا را با کلام آن
حضرت در میان آورد و زید قصد آنحضرت را از گفتن این کلمه نفهمید و
گمان کرد که آنحضرت را از حسن و جمال و خوش آمده است بنابران بخدمت
رسول خدا آمد و گفت زوجه من خلوانست من میخواهم او را طلاق گویم
حضرت فرمود از حد بیرون مرو زن خود را نگاهدار چون حق تعالی قبل از آن
رسول خود را از ازواج و امهات مؤمنین خبر داده بود و زینب زوجه زید
از انجمله بود آنحضرت از ترس آنکه مردمان او را ملامت نکنند که محمد
با مولای خود میگوید که زوجه تو زن من خواهد بود این امر را در
خواطر خود پنهان میداشت بر زید اظهار نمیکرد حق تعالی این آیه را با آیه دیگر
فرستاد که چون زید از آن زن قضای حاجت خود نمود او را زن تو گردانیدیم

تا بر مؤمنان حرجی نباشد که بعد از قضای حاجت ایشان زنهای پسرخواندها
بخواهند و خدا امر کرده است و حقتعالی زینب را برسول خود تزویج نمود
و جهت دفع توبیخ منافقان این آیه را فرستاد که ما کان علی النبی من حرج
فیما فرض الله که یعنی بر نبی حرجی نیست در آنچه حقتعالی بر او واجب گردانیده
است مامون گفت یا ابن رسول الله حق تعالی تو را از جانب پیغمبران خود جزای
خیر دهاد که سینه مرا گشودی و آنچه بر من پوشیده بود واضح و ظاهر
گردانیدی علی بن محمد بن جهم گفت که چون مباحثه باینجا منتهی گشت مامون
برای ادای نماز برخاست و دست محمد بن جعفر بن محمد علیهما السلام را گرفت
و روانه شد و من نیز در اثر ایشان رفتم مامون گفت ای محمد برادر زاده خود را
چگونه دیدی گفت او اعلم است حال آنکه ندیده ایم که نزد ارباب علم رود
و از ایشان اخذ نماید مامون گفت پسر برادر تو از اهل بیت نبوت است که رسول
خدا در حق ایشان فرموده است که نیکوکاران عترت و پاکیزه ترین ذریه
من در صغر سن علیم ترین و دانا ترین مردمانند پس در کبر سن ایشان را
که تعلیم تواند داد زیرا که ایشان از علما عالمترند و مردم را بابواب سعادت
و هدایت داخل میسازند و از ورطه غوایت و ضلالت رهائی میدهند
و چون مردم متفرق گردیدند حضرت امام رضا علیه السلام بمنزل شریف خود
تشریف بردند و من در صباح روز دیگر بخدمت او رفتم و سخنان مامون
و عم او محمد را معروض داشتم حضرت تبسم نمود و فرمود یا ابن جهم از سخنان
مامون فریب مخور که در این زودی قصد جان من خواهد کرد و

حقتعالی انتقام مرا از او خواهد کشید باقی حدیث را در کتاب عیون ذکر
شده ابن بابویه رحمه الله بعد از ایراد این حدیث گفته است که عجب دارم
از علی بن محمد بن جهم که با وجود بغض و عداوه او با اهل بیت عصمت و طهارت
چنین حدیثی را روایت میکند بدانکه آنچه از تواریخ و غیره معلوم میشود
اینست که هشت مرتبه در بلده طیبه مشهد مقدس رضوی علی مشرفها
الاف السلام والتحیه شورش و انقلاب و اهل آن در خوف و بیم و اضطراب
واقع شدند اول در حکایت عبد المؤمن خان اوزبک باغوای فضل
روزبهان که معلم و مربی و را هما الشقی بود و کتاب مقاصد المتکلمین
که در اصول عقاید اهل سنت نوشته بنام آن شوم رقم نموده و
اهل آنرا اسیر و دستگیر نماید و آن ملعون چنین کرده و بعد از تسخیر
مشهد مقدس و گرفتن آن بلد را بغلبه اهل آنرا مقتول نمود بقسمی که
در روضه رضویه خون چون سیلاب جاری شد چنانچه در تحفه
الرضویه در وقایع غریبه که از مرقد انور بظهور رسیده کیفیت
آنرا نقل نموده ام و قریب بهزار بار اشتر از اموال موقوفات روضه
فیض آثار آن نابکار بیغما برد چنانچه در وسیله الرضوان مسطور است
و سابقا نیز اشاره شد مؤلف گوید که فضل بن روزبهان در زمان
عبید الله خان اوزبک بود و از اول کتاب مقاصد المتکلمین معلوم میشود
که آن کتابرا بجهت او شرح نموده و زمان عبید الله خان قبل از زمان عبد المؤمن
خان بود و او معاصر با شاه طهماسب بوده و عبد المؤمن خان معاصر با شاه

عباس بود چنانچه در تاریخ معتبر دیده شد و در تاریخ عالم آرا اظهار
نموده که عبدالمؤمن خان پسر عبدالله خان بود و با پدر خود مخالفت نمود و
بر او طاغی و باغی شد و بالاخره او و اوزبکان کشتند چنانچه سابقاً اشاره
باز شد دویم در زمان سبکتکین بود که ناشی گنبد مبارک آنسرور را خراب
نمود و مردم را از زیارت آنسرور منع نمود سیم در زمان چنگیز خان که پسر او
تولیخان بعد از خرابی نیشابور و طوس مشهد را خراب نمود و اهل آن
بلده مبارکه را تالان و منار ایشان را ویران نمود و چندان کشت و نهب
و غارت و اسیر نمود که مزید بران تصور نتوان نمود چهارم در حکایت
عبدالله خان اوزبک بود که در زمان سلطنت شاه طهماسب چند دفعه آن
ارض فیض قرین را تصرف نمود و اهل آنرا اذیت و آزار و گرفتار رنج و عنا
نمود و هر زمان که مرحوم شاه طهماسب توجه بآن شهر مقدس مینمود
اشقیا فرار مینمود چنانچه تفصیل آن در کتب تواریخ مذکور است پنجم
در قرب باواخر دولت صفویه بود که اسد ابدالی قادر بر تسخیر آن
ارض فیض بنیان بعد از تسخیر هرات فراه در سال هزار و صد و سی آمده بود
در مدت یکماه و پنج روز اهل آن ارض فیض قرین را در محنت و مشقت
انداخته و آن حصن حصین را محاصره نموده تا آنکه معجزات بسیار
از آنسرور بظهور رسیده آن ملعون روی بفرار نمود و کیفیت فرار او
که چه سبب بوده در واقعه سی و هشتم از تحفة الرضویه نقل نموده ام
ششم در سال صد و سی و چهار که محمد افغان از هرات بعزم گرفتن مشهد

مقدس آمده بوده و در بغداد و در بلاد منوره را احاطه نموده و در تحفة
الرضویة بعد وقایع قبر منوره اثر و انوار واقعه هشتاد و دوم شمرده
واقعه از واقعات غریبه که از صاحب آن قبر منوره بظهور رسیده در
آن زمان بتفصیل تمام در تحفة الرضویة نقل نموده ام هر که خواهد
بآنجا رجوع نماید تا مقام رأفت و مرحمت آن سرور را بمجاورین و ساکنین
ارض فیض قرین بداند و معلوم شود که قدر مجاورت را نمیدانند مفتقر در
قریب بایشان با عصیان چون که از وفور طغیان و سرکشی سرکشان را و امر خلاف
ایشان و مقاصد اهل عصیان و سبک طالبان نابرجی در عالم کون و فساد
ظاهر گردید و بمضمون که ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ما یغیروا
بانفسهم بسبب انقطاع فیوضات و برکات خداوندی ایشان گردید و باعث
کمی نزول برف و باران شده و از این جهت در سنه هزار و دویست و هشتاد
و هفت و بعد از آن عسرت و جوع را اهالی اهل ایران و اکثر اهل بلاد
مبتلا آمده بقسمی که اکثر مردمان بموت فقر و فاقه و پریشانی و سایر امراض
و علل مبتلا گردیدند سیما اهل خراسان و مجاورین روضه عرش بنیان سلطان
خراسان که بسبب کم رضا عنایتشان بالنسبه ببلاد ایران و انقطاع عبور
زائرین و واردین بر آن بلد فیض بنیان و تاخت و تاز طایفه ضاله ترکمان
در آن زمان برایشان چنان مجاعه و پریشانی روی داد که قریب بربعی از ایشان
بجانب هرات و طبرستان و سایر بلاد فرار نمودند و ربعی از غایت جوع و
پریشانی فوت نموده و جمع کثیری را اسقام و امراض گوناگون دست داده

چنان قیامت عظمی بر ایشان روی داد که اکثر بیماران در کوچه و بازار
بی پرستار و نعش اموات در کوچه و راه گذر بی دفن و کفن افتاده و بیشتر
از محلات خانها خالی و ویران و دکاکین بسته و صاحبانش بی بضاعت
و سرگردان و اکثر مجاورین را از حسرت نان کار بجان و از راه روزی
گوشت کارد با استخوان رسیده و نان خمیر که قدری آرد گندم در او
محتمل بود من تبریز بموازی پنجهزار که نایاب بود و باقی حبوبات از این
قبیل نیز نایاب بود و مجاورین روضه عرش بنیان روز و شب در تحت
بقعه سلطان خراسان بدعا و تضرع بدرگاه خداوند منان مشغول
بودند و بسبب پیران منحنی شکسته احوال و طفلان صغیر خورد
سال و ناله و زاری مشایخ عظام و اولوا الالباب از عرش و انقلاب
رفع گردید و تیر دعا سوختگان بدرگاه خداوند منان بهدف اجابت
مقرون گردید و بسبب نزول باران و وفور رحمتها در اوایل زمان
ارض فیض بنیان و اطراف بلاد خراسان شد صفحه زمین چو بهشت برین
جوان هشتم در سنه هزار و دویست و شصت و پنج از هجرت بود
که اساس و اوضاع روضه رضویه که سالهای سال سلاطین صفویه
نشان صفویه و خوانین عظیم الشان افشاریه و قاجاریه منتظم و برقرار
نموده بودند از تطاول فرقه اشرار و تعدی فوجی از پست فطرتان بی‌باک
که با پادشاه ایران زمین محمد شاه قاجار خلد الله ملکه و دولته الی
یوم القرار خروج نموده دست تعدی و بیداد بمجاورین ارض فیض

قرین گشوده بودند بالکلیه تبدیل و تغییر یافت و چنان دست تعدی
و بیداد بنهب و غارت اساس از روضه کرم ورن تماس گشودند که مزیدی
بران متصور نیست و بعضی پای جرأت بسرقت و بنمای اساس از روضه
عرش درجه نهادند که خطر از آن روزگار و بنا بران هر شهر و دیار
از آن عمل ننگ و عار بود سیما در انشبی که توجه بنا باب الله نموده بقصد
کندن در به مرصع ضریح منور معطر امام هشتم و در طلای روضه
مطهره قبله هفتم اقدام نمودند و جمیع قنادیل طلا و نقره که بمرور
ایام اهل اسلام پیشکش ان دار السلام نموده بودند ربودند
و بشکستن قفل خزانه روضه علیه رضویه جرأت نموده انچه حلی
و حلل و پیرایه و زیور که در خزانه مبارکه بود برداشتند و در آن
مکان و باقی از محفل فیض بنیان ذره از طلا و نقره باقی نگذاشتند و از
حبوبات از جو و گندم و غیره که در انبار فیض آثار بود بسیار بودند و
حبه باقی نگذاشتند بلکه مجاورین ارض فیض قرین که از ولایات قریبه
و بعیده بعزم توطن امده و مجاورت و زیارت انحضرت را و جمیع لذاید دنیا
ولخوت اختیار نموده بودند چنان اذیت و اهانت بسی نمود که مزیدی
بران تصور نتوان نمود و بعضی در نهب و غارت اموال ایلجوی
شده بودند که هیچ سارق و قطاع الطریق را چنین جرأتی نبود و از
تعدی اشرار و فجار و اهل طغیان ارض فیض بنیان چون کشتی بی لنگر و
بادبان ساکنانش مضطرب و هراسان و از خوف کرده باد هولناک برفتنه

بی پایانش همه خلایق در وحشت و گریزان بلکه ذات کریهه و ستین بسته و
جمیع خلایق بدل از مال و جان نا شسته متوسل و ملتجی بان روضه عرش
درجه گشته بودند که در این زمان متبرکه ان سوخته جانان به هدف اجابت رسیده
در سال هزار و دویست و شصت و شش از هجرت بمقتضای اینکه گفته اند

نظم

شهر خالیست ز عشاق بود کز طرفی   دستی از غیب برون آید و کاری بکند

نسیم عنایت غیبی و نفحات کرامت لاریبی در اهتزاز از برج ابی
بوزش و چرخ دولابی در گردش و سحاب رحمت الهی بریزش در آمده

نظم

شد صفحه زمین چو بهشت برین جوان   فرج بعد از شدت و بهار پس

از خزان و صبح صفا شب هجران رخ نمود دست غیب آمد و بر سینه
نامحرم زد باطن شریعت و ولایت اعانت نموده پادشاه عادل باذل دریا
دل اعلیحضرت ظل الله تعالی ناصر الدین شاه قاجار بر تخت سلطنت متمکن و بر
قرار و بعساکر منصوره رفع اشرار و فجار از این بلده فیض آثار فرموده و
مجاورین و متوطنین ارض فیض قرین و مرحمت خود فرموده ابواب فیض و عطا
بر روی ایشان گشوده باب سیم در بیان شرح طب الرضا و مباحثاتی که
بین علمای شیعه و سنی در این روضه عرش سریر شده ذکر میشود در حقیت
مذهب شیعه و بطلان مذهب اهل تسنن بدانکه طب الرضا
که مشهور بذهبیه و مذهبیه میباشد و قاطبه مردم در تدبیر بدن خود
محتاج بان میباشند سابقا شرحی بران نوشته بودم و بعد از
چند زمانی شرحی دیدم از بزرگان رساله مبارکه که مرحوم جنت مکان

خاتم

جامع الاخبار والآثار رئیس الزاهدین والاخیار عالم ربانی و فقیه
صمدانی جناب حاجی ملا محمد بن حاجی محمد حسن مشهدی نور الله مرقدهما
الشریف بر نسخه تجرید را اورده بودند شرحی لطیف و شرحی منیف یا منم
مشتمل بر دقایق طبیه و اخبار و ادعیه شافیه و این نسخه شریفه را هم
و جامع از شرح خود دیدم لهذا این شرح مزبور را با متن آن ملحق
باین نسخه شریفه نمودم و چون جناب مستطاب نبیل المحدثین شارح رساله
ذهبیه چند جلد کتاب در احادیث اخبار و شرحی بر دره تذکره از مرحوم مجمع
العلوم عطر الله مرقده الشریف تالیف فرموده بودند و سه جلد در بیان
حل احادیث مشکله نیز رقم نموده بودند و در زمان حیوة خود بر ترویج
مذهب حقه مربی طلاب بودند و اکثر اهل فیض قرین بلیاقت و ثالث
ایشان معتقد بودند و جماعت ایشان حاضر میشدند چنانچه در ترجمه فقهه
و علمای ارض فیض قرین مذکور شد و حال از کتب مؤلفه ایشان در بین
علما و طلاب هیچ متداول نیست و از کتابخانه ایشان که قریب شش هزار مجلد
مسموع شد بوده جلدی نیست و از اولاد ذکور ایشان کسی باقی نمانده و
وصیت از احفاد ایشان حال باقی نیست لهذا بجهة خوشنودی خداوند
عالم ملحق باین نسخه نمودم امید اینکه این نسخه شریفه محل انطباع
در آید و مؤمنین سیما ساکنین ارض فیض قرین از آنمرحوم یاد نموده
و منتفع شوند و طلب مغفرة بجهة آنمرحوم و این احقر نمایند شاید در
این خدمت نیز فیض و بهره از آن مرحوم جنت آشیان در عالم باطن باین

...کسنده احوال غایدکرد انشاء الله وتعالی و در باره از شرح کلمات
آن عالم نبیل مطالبی که از ابن عبد ذلیل مبنا باشد بر شته تحریر در
آوردم سیما در مذمت شراب و غیر ان بدانکه رساله که ذهبیه
مشهور است نزد علما و منقول است از محمد بن حسن بن جمهور بصری چنانچه
شیخ طوسی ره در کتاب فهرست و محمد بن علی بن شهر آشوب در معالم
العلما در ترجمه ان ذکر کرده اند و ایضا شیخ نجاشی بچند سند
از او روایت کرده اند و غواص بحار اخبار محقق مجلسی ره در کتاب
بحار الانوار نقل نموده انچه مضمونش اینست که یافتم رساله ذهبیه را
بخط شیخ اجل افضل نور الدین علی بن عبد العالی کرکی و دیگر یافتم
در تالیف بعض فضلا اینه و سند داشت اول انکه گفت موسی بن
علی بن جابر سلامی که خبر داد مرا شیخ سدید الدین یحیی بن محمد بن
علیان خازن گفت خبر داد مرا ابو محمد حسن بن محمد بن جمهور از پدرش
سند دوم انکه گفت هرون بن موسی تلعکبری که خبر داد مرا محمد بن
همام بن سهیل از حسن بن محمد بن جمهور از پدرش که در خدمت
با رفعت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه مشرف بودم تا انکه انحضرت در
طوس شهید شد و از عمر شریفش چهل و نه سال گذشته بود گفت مامون در مرو
یا نیشابور بود چنانچه در سیما بختیشوع از اطبا مشهور بوده در زمان
متوکل عباسی علیهما علیهم من العذاب والنکال بوده و ملک الاطبا بود و حکایت
قصد نمود یکی از شاگردان و حضرت امام حسن عسکری را سر طشت

از لفظ بختیشوع تا لفظ ... نموده

انخون

از خون انثرو ورد دیس را پر شد و طشت اخر خون انثرو و مثل شیر
بودن و مسلمان شدن راهب از این مرحله در بعضی از کتب معتبره مسطور
است ممکن است که پسر او در عنفوان شباب باشد و درک زمان انثرود را
نموده باشد و نحو بختیشوع در سن پیری زیرا که سیصد سال در ازمان
از سن مبارک حضرت امام رضا علیه السلام باقی بود و سن مبارک حضرت جواد
بیست و پنج سال و قدری بود و سن مبارک حضرت امام علی النقی هم زیاد بود
و بیست سال همه بود بنا بر این بختیشوع در ازمان ما جوه داشته و شصت سال
باز از ان تا هشتاد سال در زمان حضرت عسکری از سن او گذشته باشد
و پسر او جبرئیل در مجلس مامون عباسی بوده و پدرش غایب بوده و احتمال
هم میرود که بختیشوع دیگری وهو العالم منه عفی عنه و عالم ضبط شده
مامون در مجلس نشسته بود با مولای من علی بن موسی الرضا و
جمع کثیری از اطبا و حکما مثل یوحنا بن ماسویه و جبرئیل بن بختیشوع
و صالح بن بلهمه هندی و غیر ایشان در ان مجلس حاضر بودند و مامون
با ان جماعت تکلم میکرد در علم طب و کیفیت ترکیب بدن و بدن ادمی
و اعضا ان از عناصر متضاده و اخلاط مختلفه و مضرت و منفعت غذاها
و اموری که عارض بدن میکردد از علتها و مرضها و حضرت ساکت بودند
پس مامون کفت یا ابا الحسن چه میفرمائید در این امور حضرت فرمودند
که در نزد من هست انچه تجربه نموده ام و دانسته ام صحت
انرا بمرور ایام با انچه موافق اقوال قدما است و امر چند است

تا اینجا حاشیه است
و اینها مکتوبه ام
شده است

کلیات

که باید آنان بدانند و جاهل آن معذور نیست و من جمیع مکلم اینها
را هرچه احتیاج دارند بیان نمودی میگوید که مامون تعجیل در توجه
بلخ شد و حضرت توقف فرمودند بعد از آن مامون نامه نوشت و طلب
کرد آنچه حضرت وعده فرموده بودند در باب طعامها و شرابها و دواها
و فصد کردن و حجامت کردن و حمام رفتن و مسواک و نوره کشیدن
پس حضرت مکتوبی ارسال نمودند مصدر باین و فقره بسم الله
الرحمن الرحیم اعتصمت بالله و مضمونش این بود که رسید نامه امیر
المؤمنین در آنچه مرا امر کرده که مطلع نمایم او را باموری که محتاج
است بآنها از آنچه تجربه کرده‌ام و از آبای معصومین شنیده‌ام در خصوص
اطعمه و اشربه و ادویه و فصد و حجامت و حمام و نوره و باه و غیر
اینها از چیزهایی که موجب استقامت بدن میگردد و بتحقیق بیان
نمودم تمام اینها را و بالله التوفیق و در بعض نسخ در آخر رساله نصیحت
کرده‌اند که باید التفات نشود بقول کسی که جاهل است و در ریاضت
علوم و آداب نکشیده و نمیداند آنچه عمل میکند و ترک مینماید و
میگوید مکرر خوردیم فلان غذا را و هیچ مضرت ندیدیم و چیزها را
که میگویند مضر است مرتکب شدیم و اصلا ناخوشی بهم نرسید و این
شخصی که این کلام را میگوید مثل حیوانات بی‌شعور است و از قبیل
صورتیست که نقش میشود و تمیز مابین ضار و نافع نمیکند و حال او
شبیه است بدزدی که بمکرر تبهکار گرفتار شود و مورد سیاست و تنبیه

نکرد پس حریص شود در دزدی و پی در پی دزدی کند تا آنکه گرفتار
گردد و بدزدی عظیمی دستش را قطع نمایند و بسیار است که بدیگر
مبتلا شود اگر مرتبه اول که دزدی کرده مؤاخذه میشد عود نمیکرد
و عقوبتش آسان سهل میبود همچنین آدمی هرگاه چند مرتبه از غذاها
و شربتهای مضره صرف کند و ضررش نیابد جرأت میکند و آخر الامر
بامراض عظیمه که قابل علاج نیست مبتلا میشود و از ابو محمد حسن عسکری
نقل شده که چون رساله مبارکه را آوردند نزد مامون خواند و شاد
شد و امر نمود که بنویسند او را باب طلا و مسمی نمایند بذهبیه یا مذهبیه بنابر اختلاف نسخ اینست آنچه مناسب بود بتصدیر
رساله بان والحال شروع در شرح فقرات شریفه میشود و ما توفیقی
الا بالله علیه توکلت و الیه انیب قال الامام علیه السلام اعلم یا امیر
المؤمنین ان الله تعالی لم یبتل العبد المؤمن ببلاء حتی جعل له دواء یعالج
به یعنی بدان ای امیر مؤمنین که جناب اقدس الهی مبتلا نساخته
بنده صاحب ایمانی را بمرضی تا آنکه گردانیده از برای آن بنده مؤمن
دوائی که باو معالجه نماید و لکل صنف من الداء صنف من الدواء
و تدبیر و نعت یعنی از برای هر قسمی از درد قسمی از دوا و تدبیری قرار داده و معالجه
اینست آنچه در بعضی از کتب مسطور است که شخصی بحضرت نبوی عرض
نمود که الان رجولیت من بقسمی است که هیچ زنی تاب و قاع مرا ندارد نمیدانم
چه چاره نمایم و انسرد ربا و فرمودند بروزن بکبره و چنین نمود و مکرر

ای تو

این عرض را نمود و باز آنسرور امر فرمودند بزن گرفتن تا بالاخره زنی گرفت
او متحمل نشد که باز وقاع نماید گو با کنیزی زنا یافت که چنین بود عبارت جهت
نظر نبود منه عفی عنه و مراد از ضروریه تصرف در سته ضروریه است و اول
آنها هواست و آن هرگاه معتدل باشد در گرمی و سردی و مخلوط نباشد
با نچه تغیر میدهد او را مثل چیزهای متعفن یا بخارها یا گرد و غبار
بسیار حفظ صحت میکند و آدمی محتاج است باستنشاق هوا بجهة
ترویح قلب و تعدیل حدت روح حیوانی که عبارتست از بخار خون که در
بطن ایسر قلب بهم میرسد دوم اکل و شرب است و طبیعت در آنها مراعات
حد اعتدال و موافقت قوة اعضا و میل طبیعت بحسب کمیت و کیفیت
و غیر آنها از خصوصیاتی که انشاء الله تعالی مذکور میشود سیم خواب و
بیداریست و کیفیت حدوث آنها آنست که روح حیوانی که از قلب منتشر
میشود بواسطه رگها در جمیع بدن هرگاه سرایت کند در اجزاء ظاهری
و باطنی حس و حرکت حاصل میشود و بیداری عبارت از آنست و اگر در
باطن بماند و بظاهر نرسد حواس ظاهری و حرکت ارادی معطل میشود
و باین سبب وقت خواب حرارت در ظاهر بدن کمتر میگردد و لهذا باید
که در اینحال پوشش بیشتر باشد تا محافظت بدن بشود و هوا در
او تاثیر نکند و خواب سه قسم است یکی طبیعی مطلق و آن خوابیست که آدمی
در شب میکند بجهة دفع ماندگی که در روز بهم رسیده است دیگر
خواب طبیعی غیر مطلق مثل خواب بعد از عروض تعب و کلال اعضا

که طبیعت بسبب آن عارض مستعد علت دیگر غیر طبیعی مثل آنکه با مع
امراض و آلام باشد و خواب بسیار موجب ازدیاد رطوبت میگردد و از
بیداری بافراط بهم میرسد یبس دماغ و احتراق اخلاط و سوء هضم و غیره
اینها از مفاسد که بافراط و تفریط هریک باعث سستی بدن میگردد
پس معتدل بودن آنها لازم است پنجم استفراغ و احتباس است فاول
طلب برون آمدن چیزیست یا دفع شدن آن است از بدن باسهال یا قی یا ادرار
یا غیر اینها و دوم طلب حبس مواد است اگر چیزی از اینها بتحلیل نرود
موجب عفونت و ثقل میشود و مع ذلک اشتها ساقط میگردد و اگر
استفراغ بسیار شود قوی رطوبات بدنی بتحلیل میروند و بدن ضعیف میشود
ششم حرکت و سکون است فاول باعث دفع فضلات بدنی و تقلیل دادنها
است و ثانی نافع است در هضم غذا و دفع کلال اعضا و از حرکت
باعتدال حاصل میشود خفت و نشاط و قوت مفاصل از امراض ایمن و موجب
قبول غذا میگردد و وقت آن بعد از غذا است آن معده و آن مختلف میشود
بحسب لطافت و کثافت غذا و قلت و کثرت آن و ضعف و قوت معده ششم
عوارض نفسانیست یعنی کیفیاتی که عارض نفس میشوند بعد از انفعالاتی
که از برای او حاصل میشود بسبب مرتسم شدن امور نافعه و ضاره در
بعض قوای او و آن کیفیات موجب تحریک روح میشود یا بداخل
بدن یا بخارج آن یا بهر دو و حرکت روح بداخل اگر دفعه باشد
خوفست و اگر بتدریج باشد غم و حزن است و مکروه واقع است در آن

ومتوقع است ز هم و حرکت بخارج اگر دفعة باشد غضب است و اگر
بتدریج باشد فرح است و حرکت بداخل و خارج دو قسم است زیرا
که اگر اول حرکت بخارج باشد و بعد بداخل هم است و اگر عکس این باشد
خجل است و افراط بعضی از این عوارض مهلک و هرگاه کسی در هر یک از
ستة ضروریه مراعات نماید قوانین از ایمن است بفضل الهی از ناخوشیها
بکلی و نعم ما قیل ان الاجسام الانسانیة جعلت علی مثال الملک و بیان این
مطلب است که جسمهای بنی آدمی که عبارت از روح و خلط و عضو است آفریده
شده بر نمونه مملکت فملک الجسد هو ما فی القلب پس پادشاه ثابت است بتجربت
که در دل است یعنی نفس ناطقه که تعلق دارد اولا بروح حیوانی که از بطن
ایسر دل بجمیع اعضا میرود بواسطه شرائین یعنی رگهائی که از دل روئیده
و متحرک و میان خالی و صاحب دو طبقه اند الا یکی که از شریان وریدی گویند
و آن روح زنده میدارد اعضا را و قدری از این روح بدماغ میرود و در
آنجا مانند دیگر بهم میرساند و روح نفسانی میشود و این روح از دماغ بجمیع
اعضا میرود از راه اعصاب یعنی پیها که در بدن میباشد و باعث
حس و حرکت اعضا میگردد و قدری دیگر از روح حیوانی بجگر میرود
روح طبیعی میشود و از آنجا بجمیع اعضا منتشر میگردد و بواسطه اورده
یعنی رگهائی که شبیهند بشرائین الا آنکه ساکن و از جگر روئیده اند
و صاحب یک طبقه اند الا یکی که او را ورید شریانی میگویند و آن روح
باعث تغذیه و تنمیه اعضا میشود و چون روح حیوانی موجب

نظام امر بدن و حیوة است احتمال ندارد که ان پادشاه بدن باشد لیکن
موافق بعض فقرات دعا الرئیست والعمال العروق والاوصال والدماغ
و عاملان و کارکنان پادشاه رگها و بندها و مغز سر است محی و مراد از
رگها شرایین و اورده است عدد انها چنانچه از اخبار ظاهر میشود
سیصد و شصت است نصف ساکن و نصف متحرک و در علم
تشریح ضبط نشده بجهة بسیاری شعبهای او و بندها عبارة است از مفاصل
بدن و اجسامی که موجب وصل انها میشوند مثل بعض اعضای مفرده از
قبیل عصب و امثال ان و تعریف عضو مفرد انست که هر جزوی
از ان شریک کل باشد در اسم و حد و مقابل او را مرکب می
نامند و مفرده دو قسم است یکی غیر منویه وان گوشت و پیه و سمین است
و دیگری منویه وان باقی اعضای مفرده است مثل استخوان و غضروف
و رباط و عصب و وتر و غشا و عضل و عدد مجموع استخوانها دویست
و چهل و هشت است سوای سمسمانیه که عبارتند از استخوانهای کوچک
که در هر یک از دستها و پاها چهار استخوان میباشد و غضروف
جسمی سفید و نرم تر از استخوان و صلب تر از سایر اعضا و واسطه
است میان استخوان و عضو نرم و رباط جسمی سفید نرم تر از غضروف
وصل میکند میان دو طرف استخوانهای مفاصل و میان اعضای دیگر و
عصب جسمی است سفید و نرم در حال انعطاف و صلب در حال انفصال
و بواسطه او حس و حرکت از دماغ بسایر اعضا میرسد و عدد اعصاب

از

نزد مشهور پنجاه و هفت است و جمیع آنها میان پر است الا یکجفت عصب که بچشم
می‌آید و آن میان خالی است و وتر جسمی است سفید شبیه بعصب و مرکب است از
عصب که می‌آید بسوی عضو متحرک و از رباطی که نابت است از استخوان و آن
سبب است از برای عصب در تحریک اعضا و غشا جسمی است عریض رقیق
بافته شده از لیف عصب و رباط و حفظ میکند شکل عضوی را که پوشیده
شده بآن و عضل جسمی است مرکب از عصب و رباط و گوشت و غشا
و او محرک اعضا است بارادهٔ و وتر و حافظ حرارت غریزیه است و ساتر استخوان
است و عدد عضلات نزد جالینوس پانصد و بیست و نه است و بقول
بعضی پانصد و هیجده است و اما گوشت پس متولد میشود از خون غلیظ
و چربی و پیه بهم میرسد از مائیت خون و ابیضی است و کمتر است و فواید
اعضای مذکوره بسیار است و بعضی از آنها عامل پادشاهست که بواسطه
او حاصل میشود حرکات ارادی ایستادن و نشستن و تحریک اعضا
و اما دماغ پس آن جسمی است نرم و متخلخل و سفید و مرکب است از مغز
و عروق و غشاء رقیق که مسمی است بام الدماغ و غشاء صلب که ملاقی
کاسهٔ سر است و از برای او سه بطن است بطن اول و وسط مثل منفذ است ما بین
اول و آخر و در آن بطون پنج قوه باطن است اول حس مشترک و آن
قوتیست در مقدم بطن اول که مرتسم میشود در آن صور محسوسات
بحواس ظاهره دوم خیال است و آن را مصوره نیز میگویند و آن قوتیست
در آخر بطن اول که حفظ میکند صورتها که در حس مشترک مرتسم

شده پس این قوت حافظ حس مشترک است و وهم است و آن قوتیست در
موخر بطن اوسط که ادراک میکند معانی جزئیه را چهارم حافظه است و او را
ذاکره نیز میخوانند و آن قوتیست در مقدم بطن آخر که حفظ میکند معانی
جزئیه را این نسبت او بوهم چون نسبت خیال است بحس مشترک پنجم
متخیله است و آن قوتیست در مقدم بطن اوسط که مرکب میکند بعضی
از صور و معانی را با دیگری یا فصل میکند میان آنها و این قوت را مفکره
میخوانند هرگاه عقل استعمال کند او را در مدرکات و چون جزو
افاضه میشود بر دماغ از روح حیوانی که پادشاه او لا بآن تعلق میگیرد
باین جهت داخل عمال است و هر چند آن عضو فی نفسه رئیس است
بجهت تولد روح نفسانی از آن و بیت الملک قلبه و خانه پادشاه
دل آدمی است و آن عبارتست از جسم صنوبری الشکل که مرکب شده
از گوشت صلب و عصب و غضروف و اورده و شرایین و رباط چند
که دل متعلق است بآنها و پرده که او را فرا گرفته و حفظ میکند
از آفت و بر آن دو زایده است که شبیه است بدو گوش و بآنها قبول
میکند خون را از منافذ و عروق و نسیم را از شش که بادزن قلب
است و قاعده دل بالای بدن واقع است و سر او باسفل و در قاعده آن
سه بطن است و بطن اوسط در وقت انبساط مرئی میشود و بطن ایمن
مملو است از خون متین مشاکل جوهر دل و بطن ایسر خون او رقیق
است و روح حیوانی که سبب نظام امور پادشاه است از آن

متولد میشود وارضه الجسد و زمین حکومت پادشاه بدن آدمی است
والاعوان یداه و رجلاه و عیناه و شفتاه و لسانه واذناه و یاری
دهندگان پادشاه دو دست و دو پا و دو چشم و دو لب و یک زبان
و دو گوش است و هر یک دستها مرکبست از چندین عضو که مروفند
و هرج و مشتملند بر شصت استخوان سوای سمسانیه و
همچنین پاها و اما چشمها پس هر یک مرکبست از هفت طبقه
و سه رطوبت سوای اعصاب و عضلات و عروق طبقه اول که ملتحمه
گویند و آن بلی هواست شبیه بگوشت سفید چرب تا نرم دارد چشمها
طبقه دوم قرنیه است چه مثل قرن یعنی شاخ صلبست و این طبقه
متلون میشود بلون طبقه که بعد از آن است طبقه سیم عنبیه است
بجهة آنکه در وسط آن سوراخیست مثل سوراخ انگور در حبه که
از بیخش کنده شود و جرم او غلیظ و ظاهر او صلب است و باطن او گوشت
صاحب پرزاست و این طبقه است که صاحب رنگ سیاه و کبود و غیر ذلک
است بعد از آن رطوبت بیضیه است که شبیه است بسفیده تخم مرغ بعد
از آن طبقه عنکبوتیه است که مانند بافته عنکبوت است بعد از آن
رطوبت جلیدیه است و آن صاف و منجمد است مثل جلید یعنی تگرگ
و مقدم او عریض و مؤخر او باریکست بعد از آن رطوبت زجاجیه
که مایل است بسرخی و قوام او غلیظ است مثل شیشه گداخته
بعد از آن طبقه شبکیه است و این طبقه فرا گرفته رطوبت زجاجی و

جلیدیه را مثل شبکه نسبت بصید و از غشاء رقیق دماغی عروق
بسیار آید بسوی او و بافته شده مثل شبکه بعد از آن طبقه مشیمیه است
و بافته شده از عروق بسیار و فرا گرفته طبقه شبکیه را مثل مشیمه بچه
بچه دان نسبت بطفل بعد از آن طبقه صلبیه است که ملاقی استخوان
چشم است لهذا باید صلبتر باشد از سایر طبقات و حامل قوه مبصره
روحی است در مجمع النورین و آن موضع ملاقات دو عصبه مجوفه است
که از یمین و یسار مقدم دماغ رسته اند بر وجهی که تجویف هر دو در
آنجا یکی میشود بعد از آن میرود بطرف چپ آنکه از جانب راست آمده
و بالعکس و آنچه درک میشود باین قوه بالذات رنگها و روشنیها است
ولحاسه باقی اشیا بالعرض است و اما لبها پس هر یک مرکب است
از پوست و گوشت و عضلات و اعصاب و عروق و اما زبان پس
مخلوق شده از گوشت سفید نرم و عروق بسیار و قوه ذایقه
مخلوق است در عصبی که در جرم او مفروش است و اما گوشها
پس هر یک مرکب است از پوست و گوشت رقیق و غضروف و عصب
و در میان سوراخ او عصبی است که محل قوه سامعه است و خزانه
معده و بطنه و خزانه پادشاه معده آدمی است و شکم او بجهت آنکه
غذا در معده هضم می یابد و بجمیع اعضا میرود مثل خزانه که
سرمایه در آنجا جمع میشود و همچنین شکم نیز خزانه است باعتبار
معده و امعا و تفصیل این مطلب آنست که هضم اول در معده است

که غذا

که غذا در او مانند کشکاب میگردد و آنرا کیلوس مینامند و اول
هضم در دهان نیست وقت خائیدن و فضله این هضم غایط است که
از سوراخ قعر معده دفع میشود و این فضله اولا داخل میشود بروده اثنا
عشر که متصل به قعر است طول او بقدر دوازده انگشت بهم جسبیده
صائم نیست باشد بعد از آن داخل روده صائم میشود که محل ریختن
صفراست و همه وقت خالی است از غذا و اثقال و گویا روزه دارد بعد از آن
داخل روده دقاق میشود و آن روده چندان است که برهم پیچیده شده بعد از
آن داخل روده اعور میشود و آن یک سر دارد و گویا یک چشم دارد و فضله
اثقال را اسیر میشود و بیرون نمیآید بروده دیگر و ثقل در آنجا جمع میشود
که هر ساعت احتیاج بدفع نباشد بعد از آن میآید بروده قولون
که وقوع قولنج حقیقی در آن میشود بعد از آن میآید بروده مستقیم که
راست و مستقیم مقعد است و از آنجا بخارج دفع میکردد و سه روده اولرا
علیا و دقاق مینامند و سه روده دیگر را سفلی و غلاظ مینامند و
هضم دوم در جگر است زیرا که کیلوس چون هضمش در معده تمام میشود
خالص و لطیفها و از رگی چند که از معده بسوی جگر هست که ماساریقا
گویند داخل جگر میشود و هضم میشود در عروق ریزه چند که در تمام جگر
دویده و هضم دوم در آنجا میشود و آنرا کیموس گویند و اول آن
در ماساریقا است و فضله این هضم بول است و هضم سیم در رگها
بدن میشود و اول آن وقتی است که اخلاط داخل میشوند در رگهای بزرگ

که از بالای جگر دسته است و از آنجا بر رگهای دیگر که در جمیع بدن منتشر است
داخل میشود و هضم چهارم در اعضا است و ابتدایش در رگهای
که از ده هنگام رگها منشع میشود و تفصیل اینمطلب را در کتاب ذخیرة المعاد
در باب عجایب معده و سپرز و زهره نقل نموده ام در اعضا و حجاب
صدر و حجاب پادشاه سینه آدمی است و آن مخلوق شده از هفت استخوان و
مفاصل آن موثق است یعنی حرکت استخوانهای بدن و حرکت استخوان دیگر
متمشی نمیشود تا آنکه فشرده نشود از مصادمات خارجی و لهذا استخوانهای
او سبکتر و سستتر است تا آنکه آسان باشد حرکات خفقان و تحلیل دخان
بخارات از آن و قلب آدمی که خانه پادشاه است در سینه قرار داده شده
بجهة آنکه اعدل و اوفق مواضع بدن سینه است فلیدان عونان بقربان
و یسعدان و یعملان علی ما یوحی الیهما الملک پس دو دست آدمی و یاری
کننده اند از برای پادشاه که نزدیک میسازند نفع را بسوی او و دور
مینمایند ضرر را از او و عمل میکنند بآنچه خبر میرسد پادشاه بسوی آنها
والرجلان ینقلان الملک حیث یشاء و دو پا میبرند پادشاه را بهر طرف
که خواهند والعینان لانه علی ما یغیب منه لان الملک من وراء الحجاب
لا یوصل الیه الا بهما و دو چشم راهنمائی میکنند پادشاه را بر آنچه پنهانست
از او و بجهة آنکه پادشاه در عقب چند حجاب است از آنجمله استخوانها
و پردههای سینه است و رسانده نمیشود بسوی پادشاه آنچه غایب است از آن
مگر بسبب چشمها و هما سراجان ایضا و حصن الجسد و حرزه

و حرزه

ودو چشم دو چراغ اند در بدن وحصارها وحافظند ویرا از موذیات و
دشمنان وحواس دیگر اگرچه در این معنی شریکند زیرا که بدن را نگاه
میدارد قوة شامه از ضرر بویهای بد وذایقه از خوردن چیزهای کشنده
وسامعه از وصول آگهیها ناخوش ولامسه که حاصل از روحیست ساری
در اکثر اعضا حفظ میکند بدن را از سرما وگرما لیکن موقوفست ادراک
این حواس بر ملاقات کردن محسوسات ونزدیک بودن بانها بخلاف باصره
که اشیای ضاره ونافعه را ادراک میکند هرچند دور باشد وبان
سبب مطلع میکند سر را وطبیعت را برخیر وشر ونفع وضرر تا بوسیله
تدبیر انتصابیه معمور شوند بدن واز جمله حکمتهای بالغه جناب اقدس الهی که
در توحید مفضل منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام انست
که چشم ادمی در سر قرار داده مانند چراغ که در بالای مناره افروزند
تا همه اشیا مطالعه شود ودیگر اعضای پایین تر قرار داده نشده مانند
دستها وپاها که افتها باو برسد ویا در مزاولت اعمال بالجوارح
عللی در ان حادث شود ودر اعضای وسط بدن مثل شکم وپشت
خلق نشده که دشوار باشد بکار فرمودن در دیدن اشیا وچون
هیچ موضع از برای این حاسه مناسب تر از سر نبود لهذا در انجا قرار
داده که از همه اعضا بلند تر است والاذنان لا تدخلان علی
الملک الا ما یوافقه ودو گوش داخل نمیسازند بر پادشاه مگر انچه
موافق او باشد لانهما لا تنفذان ان یوصلا شیئا حتی یوحی الملک

الیهما بجهة انکه گوشها قادر نیستند بر انکه داخل سازند چیزی را
بر پادشاه تا انکه وحی کنند بسوی انها یعنی التفات و اراده شنیدن نکند
فاذا اوحی الیهما اطرق تلك منصتا لهما حتی یسمع عنهما پس هرگاه
پادشاه التفات کند بسوی دو گوش سکوت میکنند درحالیکه مشغول
بچیزی دیگر نمیشوند تا انکه بشنود بواسطه انها تم یجیب بما یرید بعد از ان جواب
میدهد پادشاه بانچه اراده میکند فیترجم عند اللسان باد واة کثیرة
پس متکلم میشود زبان از جانب پادشاه با التهای بسیار منها ریح الفواد و
بخار المعدة ومعونة الشفتین از جمله انها هوای دل است و ان هوائی است
که از دل میرود بسوی شش و قصبه او و دیگر بخار معده است که
میرسد از معده بنجا و بشش یا بدنها وایضا تکلم باعانت دو لب است
ولیس للشفتین قوة الا بالاسنان و نیست از برای دو لب قوتی مگر
بدندانها یعنی دندان از قبیل ستونیست از برای لبها شاهد بر این
انست که کسی که دندانهای پیش افتاده باشد لبهای او سست و متحرکست و
لیس یستغنی بعضها عن بعض و نیست مستغنی بعض انها صوت از
بعض دیگر بلکه هریك دخیل است در خروج صوت و تقطیع حروف
والکلام لا یحسن الا بترجیعه فی الانف و تکلم خوب نمیشود
مگر بسبب برگردانیدن و پیچیدن او از در بینی لان الانف یزین
الکلام کما یزین النافخ فی المزمار بجهة انکه بینی زینت میدهد
کلام را چنانکه زینت میدهد کسی که باد میدمد در نی صوت خود را

بی نقطه

بواسطه بر کردانیدن صوت او در بینی با آنکه زینت میدهد اکثر صورتها
نی را بسبب سوراخی که در عقب آن میباشد و شبیه است بسوراخ
بینی و آنها کشاده است که اکر ببندد و دست ازند آواز بیرون نمیاید
وکذلک المنخران وهما ثقبتا الانف یدخلان علی الملک ما یحب من
الروائح الطیبة و همچنین دو منخر که دو سوراخ بینی اند داخل میشوند
بر پادشاه آنچه دوست میدارد از بوهای خوش که دریافته میشود بواسطه
قوة شامه که حامل او دو چیزست شبیه دو برآمدگی شبیه بسر
پستان که در آنهایند از مقدم دماغ رسته شده فاذا جائت
ریح تسوء الملک وحی الیه الیدین پس هر کاه بیاید بوی که ناخوش
باشد پادشاه را امر میفرماید دو دست تحجبا عن الملک تلک الریح
پس دستها مانع میشوند میان پادشاه و آن بوی بد وللملک مع هذا
ثواب وعذاب و از برای پادشاه آنچه مذکور شد بخشش و عقوبتست
وعذابه اشد من عذاب الملوک الظاهرة القاهرة وعقوبة آن
سخت تراست از عقوبة پادشاهان ظاهری که صاحب قهر و غضب اند
در دنیا وثوابه افضل من ثوابهم و بخشش آن بهتر است از بخشش
پادشاهان واما عذابه فالحزن اما عقوبة پادشاه حزن و دلگیریست
واما ثوابه فالفرح واما بخشش پادشاه فرح و دلشکفتگی است
اصل الحزن فی الطحال واصل حزن در سپرز است و آن عضویست
بشکل زبان مرکب از کوشت و شرائین و متخلخل و تیره رنک و متصل

بجانب چپ معده مایل به پشت آن و مقعر او از جانب محدب معده واقع
است و مربوط است با و بواسطه رگی و از برگ او دو رگ از آن یکی متصل
بقعر جگر بجهة جذب سودا و دیگری متصل است بفم معده از برای ریختن سودا
بمعده و چون عبارتست از میل کردن خون و سایر مواد باندرون بدن و
باین سبب زرد میشود رنگ رخسار کسی که از خوف باشد زیرا که سرخی بشره از خون
است که جاری میشود در زیر پوست نه از گوشت چه اصل او سفید است چنانچه
ظاهر میشود هرگاه مبالغه شود در شستن او و هرگاه میل کند مواد باندرون
بدن زرد میشود رنگ آدمی اگر قلیلی از صفرا در تحت جلد ماند سفید میشود
اگر نفوذ صفرا بحرکت بباطن کند و چون سپرز ظرف سوداست و آن
سرد و خشک و غلیظ است یعنی ضد روح است رجیع صفا و فرح روح
از صفای خون و خالص بودن او از کدورات است پس هرگاه ممزوج شود خون
با سودا در اعمال غلیظ و کثیف میگردد و فاسد میکند و جز او اصل
الفرح فی الترب والکلیتین و اصل شکفتگی در سپرز و معده و در دو
گرده آدمی است اما آن سپرز پس رقیق و صاحب دو طبقه است و میان آنها عروق
و شحم بسیار است و منبسط است در معده تا آنکه اعانت کند او را بر هضم
بسبب حرارتی که دارد و ابتدای آن از فم معده است و منتهی میرود به قولون
میشود و اما دو گرده پس هر یکی از آنها مرکب است از گوشت صلب سرخ کم
رنگ و عروق و شحم بسیار دارد و مثل نصف دایره است و محدب او بجانب
پشت واقع نشده تا آنکه آدمی با سانی دو تهی تواند شد بجانب پیش

چون فرح عبارتست از میل کردن مواد بظاهر بدن و سپرز و معده بواسطه
بسیاری عروق جذب میکنند رطوبت خون را و میرسانند بکرده‌ها و باین سبب
حاصل میشود صفای خون و رقت و لطافت آن و موجب بسط روح میگردد
لهذا فرح بواسطه این دو عضو حادث میشود و فیهما عرقان موصلان الی
الوجه فمن هناک یظهر الفرح والحزن فرئی علامتهما فی الوجه و در
سپرز و سپرز و معده و دو کرده و دو رگیست که متصلند بروی آدمی
پس از اینجا ظاهر میشود فرح و حزن و دیده میشود اثر آنها در روی آدمی
والعروق کلها طرق من العمال الی الملک ومن الملک الی العمال و مجموع
رگهای بدن راهی چند اند از عاملان تا پادشاه یعنی اعضا و جوارح بسوی
پادشاه و از پادشاه بسوی عاملان و مصداق ذلک انه اذا انا ولته الدوا
ادته العروق الی موضع الداء باعانتها و مصداق این مطلب اینست که هرگاه
تناول نمود دوایی را میرسانند رگها بعد از تصرف جوارح عزیزه
قلب بموضع درد باعانت عاملان و ایضا روحها و قوتها از پادشاه
اخذ میکنند و بمجموع اعضا قسمت مینمایند و این ظاهر است و اعلم یا امیر
المؤمنین ان الجسد بمنزلة الارض الطیبة بدان ای اکثر کننده مؤمنین
که بدن آدمی بمنزله زمین نیکوست متی تعوهدت بالعمارة و
السقی من حیث لا یزداد فی الماء فتغرق منه ولا ینقص منه فتعطش
فحینئذ دامت عمارتها و کثر ریعها و زکی زرعها هرگاه
محافظت شود آن زمین بسبب معمور کردن و آب دادن بطریقه

کتاب بسیار ندهند که فرو کیرد زمین را و کمتر از مقدار حاجت ندهند
که تشنه بماند پس در ان وقت دایم میشود ابادی ان زمین و بسیار میشود
حاصل ان و نمو میکند زراعت در ان وان تغوفل عنها فسدت
ولم ینبت فیها العشب و اکر غافل شوند از ان زمین فاسد میشود
ثمر نمیدهد و کاهی فی الجسد بهذه المنزلة پس بدن ادمی بدین منزلت است
و بالتدبیر فی الاغذیة والاشربة یصلح ویصح ویزکوا العافیة فیه
و بسبب تدبیر در ماکولات و مشروبات خوب میشود و بدن صحیح
میکردد و زیاد میشود صحت و سلامتی در ان فانظر الی ما یوافقك
ویوافق معدتك ویقوی علیه بدنك و یستمریه من الطعام فقدره لنفسك
واجعله غذائك پس ملاحظه کن انچه از ماکول و مشروب موافق
تو و موافق معده تو باشد و قوة داشته باشد بدن تو برا او و تواند
هضم کند و کوارا باشد از طعام پس اندازه او را بکیر و او را غذای
خود کردان واعلم ان کل واحدة من الطبایع یحب ما یشاء کلها
فاغتذ ما یشاء کل جسد لك و بدانکه هر مزاجی دوست میدارد
انچه موافق او باشد پس غذای خود کردان انچه موافق بدن تواست یعنی
با بدن حار المزاج مثلا غذاهای بارده تناول نماید و همچنین مراعات شود
موافقت در سایر امزجه تا انکه لازم است که صاحب هر مزاجی غذای بخورد
که کیفیت اخلاطی که حاصل میشود از هضم ان غذا زیاد نباشد بر کیفیت
مزاج او نه انکه صاحب طبع کرم مثلا غذای کرم بخورد و علی هذا

القیاس

القیاس چه بزرگی باعث ناخوشیها میشود و من اخذ من الطعام زیاده لم
یعده و هر که صرف کند از طعام زیاده بر قدر حاجت البته آن طعام را
غذای خود نکرده باشد بجهة آنکه معده مملو میشود از غذا پس هرگاه هضم
یابد حجم او زیاده میشود و موجب ثقل معده میگردد و کما ینبغی هضم نمیشود
و جزو بدن نمیگردد و بلکه موجب بعض امراض میگردد و من اخذ بقدر لا
زیادة علیه ولا نقص فی غذائه نفعه و کسی که اخذ کند قدر حاجت را
نه زیاده و نه کم در غذای خود البته آن غذا نفع خواهد کرد او را و کذلک
سبیلک ان تاخذ من الطعام کفایتک فی ایامه و همچنین طریقه تو در طعام
خوردن اینست که صرف کنی بقدر ضرورة خود در اوقات تناول نمودن
وارفع یدک منه و بک الیه بعض القرم و عندک الیه میل و دست بکش
از طعام در حالتی که بوده باشد با تو بسوی او قدری هواهش و نزد تو باشد
میلی بآن فانه اصلح لمعدتک ولبدنک وازکی لعقلک واخف علی جسمک
پس بدرستی که این طریقه مناسب تر است از برای معده تو که بزودی هضم
میکند و از برای بدن تو چه جزو او میشود و موجب زیادتی عقل تو میگردد
و بجهة آنکه صعود نمیکند در انحال بخارات بد بسوی دماغ تا باعث
غلظت روح و تکدر حواس و قلت فهم گردد چنانچه از امتلاء بهم
میرسد و سبکتر است بر بدن تو چه در انصورة اخلاط فاسد که موجب
ثقلند حادث نمیشوند یا امیر المؤمنین کل البارد فی الصیف والحار
فی الشتاء والمعتدل فی الفصلین علی قدر قوتک و شهوتک ای امیر بخور

غذای سرد در تابستان و غذای گرم در زمستان و غذای معتدل در دو فصل
دیگر یعنی بهار و پاییز بقدر قوت بدن در هضم و رغبت توان بجهت
حرارت در تابستان مستولیست بر ظاهر اعضا پس هرگاه غذای گرم بالفعل
یا بالقوة تناول شود دو حرارت جمع شود و منشأ تحلیل حرارت غریزی
و شدت عطش و فساد هضم و غیر اینها میشود و در زمستان برودت
غالبست بر سطح اعضا پس تناول بارد بالفعل یا بالقوة باعث ضعف
حرارت و سوء هضم میشود و چون حرارت در این فصل میل بباطن می
کند و هاضمه قوت دارد پس باید غذا در آن وقت بیشتر خورده شود
و در تابستان امر بر عکس است و در دو فصل دیگر که میل حرارت
بظاهر و باطن مساوی است باید مراعات شود اعتدال در غذا
بحسب کمیت و کیفیت وابدأ فی اول الطعام باخف الاغذیة التی
یغتذی بها بدنک بقدر عادتک و بحسب طاقتک و نشاطک و ابتدا کن
در اول تناول غذا بسبکترین غذاهایی که بدن تو تناول کرده بقدر
عادت بحسب طاقت و رغبت بجهت آنکه هرگاه ابتدا شود بغذای غلیظ بطیء
الهضم و بعد از آن لطیف تناول شود پس لطیف زود هضم میشود
و غلیظ که در تحت آن و در قعر معده است و هنوز منهضم نشده
سد میکند راه نفوذ لطیف را بسوی امعا پس لطیف فاسد میشود
و مخلوط بغلیظ میگردد و آنرا نیز فاسد میکند و تخمه بهم میرسد
لکن هرگاه معده خالی باشد از غذا و صفرا و اشتها بسیار باشد

وقلیکه از غلیظ صرف شود و بعد از زمانی که فی الجمله هضم حاصل شده
لطیف تناول شود ضرر ندارد و تقدیم لطیف هر چند نیز مضر است بجهة
آنکه بعد از هضم مخلوط میگردد با قلیلی از غلیظ و موجب سده میگردد
لیکن ضررا و از عکس کمتر است و این حکم مخصوص بصورتی است که آدمی خواهد
تکلف کند و جمع میان غلیظ و لطیف نماید یا آنکه ضرورت داعی
شده باشد والا اصل جمع ممنوع است و زمانیکه الذی یجب ان
یکون اکلک فی کل یوم عند ما یمضی من النهار ثمان ساعات اکلة
واحدة او ثلث اکلات فی یومین تغتدی باکرا فی اول یوم ثم تتعشی
فاذا کان فی الیوم الثانی فعند مضی ثمان ساعات اکلت اکلة واحدة
ولم تحتج الی العشا و زمان غذا تو که لازم است خوردن تو در از منه دهر
روزی وقتی است که بگذرد از روز هشت ساعت تناول یکمرتبه باشد یا
سه مرتبه در دو روز باین طریق که در طرف صبح اول روز غذا تناول
نمائی بعد از آن در عشا تناول کنی پس چون روز دیگر شود نزد
گذشتن هشت ساعت از روز یکبار غذا صرف نمائی و احتیاج نداری
بخوردن غذا در عشای آن روز یعنی ضرور نیست تناول غذای غلیظ معتاد
در عشای روز دوم نه آنکه هیچ تعشی نشود چه آن فضیلت بسیار
دارد از انجمله در احادیث هست که موجب قوة بدن و قوة جماع و طریقه
پیغمبران و اهل بهشت است چنانچه جناب اقدس الهی در وصف طعام
ایشان فرموده لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا و از جناب حضرت منقول است

که در بدن رکیک که عشا نا ذارد هر که در طرف شب چیزی نخورد
اوزلا او را نفرین میکند تا صبح و میگوید خدا تو را گرسنه بدارد
چنانچه مرا گرسنه داشتی خدا تشنه بدارد چنانچه مرا تشنه بداشتی
پس البته ترک مکنید اگرچه بلقمه نان باشد و اگرچه بجرعه آب باشد کذا
امر جدی محمد علیا فی کل یوم وجبة و فی غد وجبتین ومثل طریق دوم
امر فرمود جد بزرگوار ایم حضرت پیغمبر بحضرت امیر المؤمنین که در روزی
یکبار غذا صرف نماید و در روز دیگر دو بار و یکرر ذلک بقدر لا یزید
ولا ینقص و باید بوده باشد غذا در هر مرتبه بمقداری که زیاد و کم نشود
وارفع یدک من الطعام وانت تشتهیه و دست بکش از طعام در حالی
که هنوز اشتها داشته باشی وما اعجب این قانون کمال لزوم دارد زاین
مذهب مذکور رشد ولیکن شرابک علی اثر طعامک من الشراب العتیق فی
العتیق مما یحل شربه و ما اصفه فیما بعد و باید بوده باشد مشروب تو
بعد از خوردن طعام از شراب عتیق کهنه او ان شرابی که حلال است شامیدن
ان انجام شرابی که وصف میکنم از بعد ازین و نذکر الان ما ینبغی ذکره
من تدبیر فصول السنة و شهور الرومیة الواقعة فیها فی کل فصل علیحده
و ذکر میکنیم الحال آنچه سزاوار است کردن آن از تدبیر فصلها سال و ماههای
رومی که واقعند در آن در هر فصلی جداگانه و ما یستعمل من الاطعمة
والاشربة وما یجتنب منه وکیفیة حفظ الصحة من اقاویل القدماء
وآنچه باید استعمال شود از اطعمه و اشربه و چیزیکه باید اجتناب نمود از آن

وچکونکی حفظ صحت موافق قول متقدمین و نعود الی قول الائمة
فی صفة شراب یحل شربه و یستعمل بعد الطعام و رجوع میکنیم بسوی قول
ائمه در وصف شرابی که حلال است آشامیدن آن و باید استعمال شود
بعد از طعام ذکر فصول السنة اما فصل الربیع فانه روح الزمان هیئت
بیان فصلهای سال اما فصل بهار پس بدرستی که روح زمانست یعنی
طبیعت و مثل طبیعت روح گرم و تر منبات یعنی پرورش میدهد نباتات
زمین را چنانچه روح پرورش میدهد بدن را و اوله آزار و مدة ایامه احد
و ثلثون یوما و ماه اول فصل بهار مسمی بآزار است و عدد روزهای او سی
و یکروز است و فیه یطیب الهواء و تبتهج زینة الارض و در آن نیکو میشود
شب و روز بسبب اعتدالی که در هوا بهم میرسد یا قلت اختلاف آن و زمین
نرم میشود بواسطه هوای بهار که گرم و تر است و صرف میشود صدمتی که در آن
حادث شده بود بسبب یبوست هوای زمستان و یهیج سلطان البلغم و یهیج
الدم و زایل میشود سلطنت بلغم و حرکت میکند خون زیرا که طبیعت بلغم که سرد
و تر است مخالف طبیعت این فصل است بخلاف طبع خون که موافق است با آن
و یستعمل فیه من الغذاء اللطیف و اللحم و البیض النیمبرشت و استعمال کنند
در اینها غذای لطیف و گوشتهای لطیف و تخم نیمبرشت بجهة آنکه هوا در آن وقت
میل بگرمی دارد و حرارت بدنی نیز قدری مایل بظاهر بدن میشود پس لازم است
تناول غذاهای لطیف تا طبیعت قادر بر هضم آن باشد و حد نیمبرشت شدن
تخم مرغ آنست که هرگاه در آب جوشیده بگذارند تا صد شماره کنند

بادابر

یاد را ببرد باتش گذارند و تا سیصد شماره نمایند نیم برشت شود و بعد
شربتش از پنج عدد تا پانزده عدد است و شرب الشراب بعد تعدیله بالماء
و بیاشامند در ایام از شرب حلال بعد از انکه معتدل کنند او را باب
یعنی قدری اب داخل نمایند تا حرارت ان کمتر شود و کیفیت شراب حلال بعد
ذکر خواهد شد و یتقی فیه اکل البصل والثوم والحامض و باید اجتناب
شوند در ایام از خوردن پیاز و سیر که طبع انها گرم و خشک است و از ترشیها
بجهت انکه اعضا بسبب رطوبت هوا قدری ضعیفند و ترشیها زیاده میکند
ضعف انها یا انکه شاید که موجب تصرف هوا گردد بسبب سردی ترشیها و صحیحها
و گرمی ظهرها و یحتمل فیه شرب المسهل و نیکو است در ایام اشامیدن مسهل بجهت
تنقیه بدن از فضلات و مواد محتبسه در زمستان که حرارت بهار رقیق میشوند
و سیلان مینمایند یا حادث شود مرض دمل و ورم و امثال انها و یستعمل
فیه الفصد والحجامة و استعمال کنند در ایام فصد و حجامت را بجهت انکه در
انوقت خون بسیار متولد میشود بسبب موافقت در کیفیت و در حدیث پیغمبر منقول
است که حجامت در سه شنبه اول ایام باعث صحت بدن میشود نیسان ثلثون
یوما فیه طول النهار رما نیسان که دوم فصل بهار است سی روز است و
در انوقت بلند میشود روز و یقوی مزاج الفصل و یتحرک الدم و
تهب فیه ریاح الشرقیه و قوة میگیرد مزاج فصل بهار و حرکت میکند
خون و میوزد بادهای شرقیه اما قوة مزاج فصل بسبب انست که در
ایام حرارت و رطوبت ظاهر میشود چه ماه اول شبیه است بزمستان

در اکثر بلاد سرد است و لهذا حرکت چون در آن وقت بیشتر است و باد مشرق
که در این ایام میوزد نافع تر است از باد مغرب زیرا که اگرچه طبع هر دو قریب باعتدال
است بجهت آنکه باد مشرق در اکثر اوقات در طرف صبح وزیدن میشود و مصاحب
آفتاب و باین سبب صاف میشود از ابخره و اجسام غریبه بخلاف باد مغرب که غالبا
میوزد طرف عصر ضد حرکت آفتاب و یستعمل فیه من الماکل المشویة وما
یعمل بالخل ولحوم الصید و استعمال کنند در این ایام از ماکولات برشته
مثل کبابها و امثال آن و غذائی که با سرکه پخته شده باشد و گوشتها
صید تا بواسطه هر سه غذا تخفیف شود رطوبات بدنی که از هوا اکتساب
کرده لیکن گوشت صید باید کمتر خورده شود چه بسیار گرم است مگر کسی که بدن
فربه و مزاج او بلغمی باشد و یعالج الجماع والتمریخ بالدهن فی الحمام و بسیار
واقع سازند مجامعت و مالیدن روغن بر بدن در حمام تا آنکه رطوبت
و حرارت کم شود بسبب استفراغ منی و مالیدن روغنهائی که موجب نشف
رطوبت میشوند ولا یشرب الماء علی الریق و آشامیده نشود آب در
خلای معده تا آنکه موجب اطفای حرارت غریزی نگردد لیکن قلیل آن ضرر
ندارد از برای آنکه جگر زیرا که مزاج فصل در این ایام قوی است و حرارت غریبه
در بدن خصوصا در جگر ظاهر میشود و بر این معنی محسوس است تجربه وران در بعضی
نسخ و یشم الریاحین والطیب و بو کنند در این ایام ریاحین و چیزهای خوشبو را
بجهت نشف رطوبات و تقویت قوای بدنی و حدوث فرح و شادی و نشاط ایام
احد و ثلثون یوما یصفوا فیه الریاح و هو آخر الفصل الربیع

تا ایام سی و یکم و زا نسان میشود از نوقت بادها ذکر کرد و غبا بجهت غذ
شده‌اند وحدت و رطوبات در زمین و این ما آخر فصل بهار است و قد نهی
که منه من المنوحات واللحوم الغلیظه کالفرس ولحوم الباقر واللبن و بتحقیق
منع شده در ایام از غذاهای شور و گوشتهای غلیظ مثل گاو و گوسفند و
بجهت آنکه طبع هوا در ایام نزدیک است بطبع هوای تابستان و حرارت بدنی
میل بظاهر میکند و قوه هاضمه ضعیف میگردد و یبوست هوا قوی میشود
و از شیر منع شده بجهت در هوای گرم سریع الاستحاله بفساد است و ایضا چون
هوا میل بگرمی و خشکی کرده پس از هر قسم غذا متولد میشود صفرا و موجب
صفرا قویه میگردد و ینفع فیه دخول الحمام اول النهار و نافع است در این ایام
دخول حمام در اول روز زیرا که حمام ترتیب بدن میکند خصوصا در اول
روز که هوا میل بسردی دارد و بجهت تفتیحی که لازم حمام است حرارت بدنی
مندفع میگردد و بدن بسیله موجب تبرید میشود و یکره فیه الریاضه قبل
الغدا و مکروه است در این ایام ریاضت پیش از غذا بجهت آنکه هوا گرم و خشک است
و ریاضت در حالت معده بدن را خشک میکند بسبب تحلیل رطوبات و موجب دق
و هزال میگردد بخلاف ریاضت بعد از تناول غذا که تحلیل مینماید فضلات
و رطوبات را که از غذا بهم رسد جز آن ثلثون یوما یذهب فیه سلطان
البلغم و یقبل دما المرة الصفراء ما حزیران سی روز است که ظاهر میشود در آن
سلطنت بلغم و اقبال میکند زمان مره صفرا بجهت اینکه ایام اول تابستان
و هوا گرم و خشک میشود پس بلغم که مخالف فصل است کم میگردد و زیاد

میشود صفرا که در طبع با او موافقست و از جمله اعمال ایام اخراج خونست
چنانچه از حضرت امام موسی کاظم منقولست که ترک مکن حجامت را در همین ایام
خزان و اگر میسر نشود در چهاردهم حجامت بکن و نهی فیه عن التعب و اکل
اللحم سیما و الاکثار منه و شم المسك و العنبر و نهی شده در ایام از تعب کشیدن
و گوشت خصوصا بسیار خوردن و بو کردن مشك و عنبر اما منع از تعب بجهة آنست
که مسام بدن در این وقت متخلخل میگردد بسبب گرمی هوا و مواد بدن بتحلیل
میرود پس اگر حرکت واقع شود موجب ضعف قوای بدن و زیادتی تحلیل
میگردد و گوشت خوب مهیج صفراست و بو کردن مشك و عنبر که حارند
پیوسته در این مناسب فصل نیست بلکه باعث درد چشم و صداع و زکام میشود
و ینفع فیه اکل البقول الباردة کالهندبا و بقلة الحمقا و نافع است در این ایام
خوردن سبزیهای سرد مثل کاسنی و خرفه و اکل الخضر کالخیار و القثاء
و الشیرخشت نافع است خوردن سبزیها مثل خیار و قثاوان و عبارت از خیار
که بفارسی خیار دراز و خیار چنبر گویند و نافع است خوردن شیرخشت و
الفاکهة الرطبة و استعمال الحموضات و نافع است میوهای رطبه و تناول غذا
ترش چه اول دفع یبوست طبع و تلیین میکند و دویم تبرید عظیم و دفع
مواد اخلاط مینماید و من اللحوم لحم المعز الثنی و الجدا و نافع است گوشتها
گوشت بزی که دو سال داشته باشد و گوشت بزغاله که لطیف و سریع الهضم اند
چه قوه هاضمه در این فصل ضعیف است و من الطیور الدجاج و الطیهوج و الدراج
و نافع است گوشتهای طیور گوشت مرغ خانگی و تیهو و دراج که لطیفند

والالبان والسمك الطري ونافع است تنها ولاشير ماوشمانازه چه قول بن
ودفع يبوست مزاج ميكند ودوم برودت هضم ميشود واحداث رطوبت ميمايد
تموز احد وثلثون يوما فيه شدة الحرارت وتغور المياه ماه تموز كه دوم فصل
تابستان است ومكروه است در ان وقت حاصل ميشود شدة حرارت هوا وكم
ميشود اب ها بسبب فرو رفتن باعماق زمين ويستعمل فيه شرب الماء البارد
على الريق ونابد استعمال شود دراينها آب سرد در ناشتا ب واطفاى صفار
وحرارة هوا وتوكل فيه الاشيا الباردة الرطبة وخورده شود در اينماه چيزهاى
سرد وتر تا حرارت ويبوست كم شود ويكسر فيه مزاج الشراب بشكند در اينما
حرارت مزاج شراب حلال را بسبب ممزوج كردن باب ويوكل فيه الاغذية
اللطيفة التي بعد الهضم كما ذكر في حزيران وبخورند در اينما غذا لطيف سريع
الهضم را همچنانكه مذكور شد در ماه حزيران بجهة انكه در اين فصل
حرارت در اندرون بدن كمتر است واكثر حرارت ميل بظاهر دارد ويستعمل فيه
من الشموم والرياحين البارد الرطب الطيب الرايحة واستعمال شود در ان
ماه از ابچه بوئيده ميشود واز ريحانها انچه سرد وتر وخوشبو باشد مثل بنفشه
ونيلوفر بجهة دفع حرارت ويبوست هوا وتقليل انها آب احد و
ثلثون يوما فيه تشتد السموم اب ماه كه اخر فصل تابستان است و
يكره زنا شدة ميكند در ان وقت بادهاى كرم چون هوا كمال حرارت و
يبوست دارد لكن در اخرها شايد وزيده نشود بجهة انكه مخلوط ميشود
هواى فصل بهوا فصل پاييز ويهيج الزكام بالليل وحركت

میکند زکام در شب نیز اکه از حرارت هوا جوهر دماغ سست و متخلخل ۲۰۵
وضعیف شده پس از اندک سردی شب بخارات متصاعده بدماغ
محتبس میگردد و زکام عارض میشود و هبوب الشمال وهو وزیدن باد
شمال و آن بادیست که از طرف شمال به شخص مستقبل مشرق وزیده میشود
و منافع بسیار دارد لیکن موجب کثرت فضلات میگردد بواسطه آنکه حبس
مواد میکند و یصلح المزاج بالتبرید والترطیب باید اصلاح شود
مزاج بسبب تبرید و ترطیب کردن یعنی غذاهای سرد و تر تناول
نمایند تا آنکه تدارک در کیفیت فصل شود و ینفع فیه شرب اللبن
الرائب و نافع است در این ایام ماست که سرد و تر است و
یجتنب فیه الجماع والمسهل و باید اجتناب شود در این ایام از جماع کردن
و مسهل خوردن بجهت آنکه حرارت فصل تابستان تحلیل مواد میکند
و بدن را متخلخل میگرداند و جماع نیز تحلیل عظیم میکند و ممکن
است که موجب دق و هزال گردد و بدین سبب اجتناب از
مسهل لازم است تا ضرورت شدیده اسهال بر قوی نتوان کرد و
یقلل من الریاضة و باید کمتر ریاضت کشید چه بسیار تحلیل مواد
است و یشم الریاحین الباردة و بوئیده شود ریاحین سرد بجهت تعدیل
مزاج دماغ و قلب ایلول ثلثون یوما یطیب فیه الهواء و یقوی سلطان
المرة السوداء اما ایلول که اول فصل پائیز است سی روز است نیکو
میشود هوا در آن وقت و قوی میشود سلطنت خلط سودا بجهة آنکه

طبع او موافق طبع آن فصل است که سرد و خشک است ویصلح شرب
المسهل ونیکو است آشامیدن مسهل بجهة آنکه اعتدال هوا بهم رسید
مثل فصل بهار واخلاط بدن رقیق و منجمد نیست بخلاف فصل تابستان
که بسبب حرارت هوا اخلاط رقت وسیلان دارند و در فصل زمستان
منجمد اند و هر یک مانع سهولت دفعند وینفع فیه اکل الحلاوات و اصناف
اللحوم المعتدلة کالجدی والحولی من الضان ونافع است در اینماه خوردن
تیهوها واقسام گوشتهای معتدل مثل گوشت بزغاله یکساله از میش
بجهة آنکه هوای فصل سرد و خشک و مزاج طبیعت خونست در هر
دو کیفیت لهذا خون در بدن کم میشود و چون هر یک از تیهو و گوشت
معتدل مولد خونست پس تناول آنها مناسبست و یجتنب لحم البقر
والاکثار من الشرب ودخول الحمام وباید اجتناب شود از گوشت گاو و بسیار
خوردن گوشت بریان و داخل شدن حمام اما منع از دو چیز اول
بجهة آنست که تولد میشود سودا از آنها باعانت هوای فصل که موافقت
با او در کیفیت اما حمام رفتن پس ممنوع است بسبب اختلاف هوای
فصل و یستعمل فیه الطیب المعتدل المزاج و باید استعمال کنند
در اینماه بوی خوش معتدل المزاج بجهة تقویت قوای بدن و یجتنب فیه
اکل البطیخ والقثاء واجتناب شود در اینماه از خوردن خربزه وخیار بجهة
کثرت مائیت و قبول عفونت آنها تشرین الاول احد وثلثون یوما
تهب فیه الریاح المختلفة وتتنفس فیه ریح الصبا ماه تشرین الاول

کثیر

که دوّم فصل بهارست و یکروز است میوزد درانوقت بادهای مختلف
وشروع میکند باد مشرق در وزیدن و یجتنب فیه الفصد و شرب الدوا
و باید اجتناب شود درانما از فصد کردن و اشامیدن دوا بجهة آنکه سردی
هوا درانوقت اضافه میکردد بسبب نزدیکی بفصل زمستان و وزیدن
بادهای مختلف و باد مشرق اگرچه باعتدال قریبست امّا چون غالبا طرف
صبح میوزد لهذا سرد میباشد و بواسطه سردی هوا اخلاط قدری
انجماد بهم میرسانند مناسب آنست که احتراز شود از فصد و دوا لیکن
منع آنها در حال ضرورت نیست اگر ضرورت داعی شود ملاحظه
فصل ضرور نیست و یجود فیه الجماع و نیکو نیست درانما جماع کردن
زیراکه ماکولات مستعمله درانوقت خالی از قوت نیست و امثال
این قسم غذاها تولید منی بیشتر میکند و چون منی زیاد کردد اگر دفع
نشود موجب بعض امراض میشود و ینفع فیه اکل اللحم السمین و الرمان
المر و الفاکهة بعد الطعام و نافعست درانما خوردن کوشت فربه و انار
ترش و شیرین و میوه بعد از طعام و اوّل بجهة آنست که حرارة باطنی و
قوه هاضمه مجتمع شده اند دران فصل و دوّم بجهة تقویت جگر و
اطفای حرارتست و سیّم بجهة آنست که خوردن چربی موجب ارتفاع بخار
میکردد و تناول میوه بعد ازان فرو می نشاند بخار را و نفع عظیم میکند
لیکن باید بلا فاصله یا بعد از کیموس صرف شود و یستعمل فیه اکل اللحوم
بالتوابل و استعمال کنند درانما کوشتها را با توابل یعنی ادویه کرم

مقبل

٨ لـ ٢

از قبیل مجلک و دارچینی و فلفل و امثال و بلکه مثل عدس و نخود و ماش را
هم شامل است و یقلل فیه شرب الماء و تقلیل کنند در آشامیدن آب چرا که ما
غذا که مذکور شد بیشتر آب میطلبد و اگر آب بسیار آشامیده شود معده
فاسد میگردد با آنکه تولید بلغم در آن فصل بسیار میشود و آب بسیار
غلظت او را زیاد میکند و یحمد فیه الریاضة و سکون است در آن ماه ریاضت
کشیدن تا آنکه فضلات متفرقه تحت جلد بعرق دفع کرده و تشرین الثانی
ثلثون یوماً فیه ینقطع المطر الرسمی ماه تشرین الثانی که آخر فصل پاییز است
سی روز است منقطع میشود در آن وقت باران بهاری و ینهی عن شرب الماء
باللیل و منع شده در آن ماه از آشامیدن آب در شب بجهة آنکه قوة هاضمه
در آن وقت ضعیف است کمال قوة دارد بسبب سردی هوا و میل حرارت غریزی
بباطن و آب هم غذا دهنده غذا است در عروق و چون معده خالی شود
از غذا در آن شبها بلند فضول ریخته میشود در آن و موجب مفسده
میگردد و ایضاً اجتماع سردی هوا در شب با سردی آب باعث سستی
اعصاب و قوی میشود و یقلل من دخول الحمام والجماع و باید تقلیل
شود در آن ماه از حمام رفتن و جماع کردن بجهة آنکه هوای حمام با هوای
خارج نهایت مخالفت دارد پس موجب تصرف هوا میشود و همچنین است
جماع در چنین هوا و یشرب بکرة کل یوم جرعة ماء حار و باید آشامید
در آن ماه ناشتا هر روز جرعه آب گرم بجهة تنقیه معده از بلغم و رطوبات
لزجه که متولد میشوند بمقتضای هوای فصل و یجتنب فیها اکل البقول

کالکرفس

کالکرفس والنعنع و نحو ذلک واجتناب شود از خوردن سبزیهای گرم مثل
کرفس و نعنع و تره تیزک بجهة فور حرارت در باطن کانون الاول احد
وثلثون یوما یقوی فیه العواصف و یشتد فیه البرد و ینفع فیه کلما ذکرناه
فی تشرین الثانی یعنی ماه کانون الاول که اول فصل زمستان است و یکروزاست
قوی میشود در انوقت بادها تند و شدة میکند سردی هوا و نفع میکند
جمیع انچه ذکر کردیم در ماه تشرین الثانی که اخر فصل پائیز است و قریب است بان
در طبع و یحذر فیه من اکل الطعام البارد و باید حذر شود در اثناء
خوردن طعام سرد تا برودت باطنی و ظاهری جمع نشود و موجب سوء هضم
نگردد و یتقی فیه الحجامة والقصد واجتناب شود در اثنا از حجامت کردن
و قصد کردن چه اخلاط در ان فصل بسبب سردی هوا منجمد است و یستعمل
فیه اغذیه الحارة بالقوة والفعل و باید استعمال شود در اثنا غذاهای
گرم بالقوة والفعل تا انکه بسبب گرمی بالفعل معارضه کند با سردی
هوا بسبب گرمی بالقوة زود هضم شود زیرا که هوای فصل سرد و تر است
و لهذا تولید بلغم در بدن بسیار میشود و بان سبب مزاج سرد است و قدرت
کامل بر هضم ندارد کانون الثانی احد وثلثون یوما یقوی فیه غلبة البلغم
ماه کانون الثانی که دوم فصل زمستان است و یکروز است قوی میشود
در ان غلبه بلغم بجهة زیادتی سردی هوا و ینبغی ان یتجرع فیه الماء الحار
علی الریق و سزاوار است که بامداد اشامیده شود اب گرم ناشتا تا انکه
بشوید معده و امعاء را از بلغم لزج و یحمد فیه الجماع و نیکو است در اثنا

جماع

جماع کردن زیراکه هاضمه درانوقت قوه دارد بواسطه میل حرارت
بباطن وغلبه بودن غذاها که استعمال میشود درایام نسبت باوقات
دیکر پس تولید منی بیشتر میشود ومحتاج بدفع است و ینفع فیه من
الاحشاء مایقع فیه مثل البقول الحارة کالکرفس والجرجیر والکراث ونافع
درایام غذاها مابعی که داخل شود دران سبزیهای کرم مثل کرفس وتره
تیزک وکندنا که طبع انها کرم وخشک است وزاید بلغم مینماید وینفع
فیه دخول الحمام اول النهار والتمریخ بدهن الخیری وماناسبه ونافع است
درایام داخل حمام شدن اول روز ومالیدن روغن کل خوشبو بجهة
انکه اول روز معده خالی وصاحب حرارتست وچون باحرارت حمام جمع
شود بیشتر دفع بلغم میکند وهمچنین مالیدن روغنهای کرم اعانت بر تحلیل
بلغم میکند ویحذر فیه الحلق واکل السمک الطری واللبن وباید حذر شود
درایام از سرتراشیدن یعنی درخارج حمام که موجب زکام میشود واز
خوردن ماهی تازه وشیر که معینند بر تولید بلغم شباط ثمانیة وعشرون
یوما یختلف فیه الریاح ویکثر الامطار ویظهر العشب ویجری فیه الماء
فی العین ماه شباط که اخر فصل زمستانست بیست وهشت روزاست
میوزد دران وقت بادهای مختلف وبسیار میبارد بارانها وظاهر میشود
کیاه وجاری میشود درانوقت اب در چشمه بجهة انکه نزدیکست بفصل بهار
وزمین در حرکتست ومسامات زمین قدری وسیع میکردد وینفع
فیه اکل الثوم ولحم الطیر والصیود والفاکهة الیابسة ونافعست در

اما خوردن سیر و گوشت پرنده و گوشتهای شکاری و میوهای خشک اما

نفع کردن سیر جهت آنست که اذابه بلغم میکند و میوه خشک بواسطه
کمی میوه تر است در آن وقت و یقلل من اکل الحلاوات و باید تقلیل شود در خوردن
شیرینیها تا موجب زیادتی خون و اخلاط دیگر در فصل بهار نگردد
و یجد فیه کثرة الحرکة والریاضة و نیکو است در آن ایام بسیار حرکت کردن
و ریاضت کشیدن بجهت بر طرف نمودن بلغم هذا صفة الشراب الذی
یحل شربه واستعماله بعد الطعام وقد مر ذکر نفعه عند ابتدائنا
بالقول علی فصول السنة وما یعمد فیها من حفظ الصحة این است طریقه
شرابی که حلال است آشامیدن و استعمال کردن آن بعد از طعام و بتحقیق
گذشت بیان نفع او نزد شروع نمودن ما در مبحث فصلهای سال و آنچه
باو اعتماد میشود در حفظ صحت بدن وصفته ان یؤخذ من الزبیب
المنقی عشرة ارطال وصفت شراب حلال اینست که اخذ شود از زبیب منقی
که دانه او را بر چیده باشند مقدار ده رطل که هر رطلی صد و
سی درهم است و هر درهمی مقدار چهل و هشت شعیر است و این نصف
مثقال شرعی و خمس مثقال است چه مثقال شرعی شصت و هشت شعیر و چهار
سبع شعیر است و از این جهة موافق است مثقال شرعی با یک درهم و سه
سبع درهم و هر درهمی هفت عشر مثقال است پس هر ده درهم شرعی
هفت مثقال شرعی است لهذا هر رطلی نود و یک مثقال شرعی است و
چون مثقال صیرفی نزد مشهور یک مثقال شرعی و ثلث مثقال است

دو دانق بود و یک شعیر و سه سبع شعیر است و مثقال شرعی سه ربع
مثقال صیرفی است پس هر رطلی شصت و هشت مثقال صیرفی و ربع مثقال
است لیکن تحدید مذکور مبنی است بر آنکه مراد رطل عراقی باشد
بمعنی مشهور که آن را بغدادی نیز میگویند و آن نصف مکی است که دویست و
شصت درهم است و دو ثلث من نیز است که صد و نود و پنج درهم است
و اگر مراد رطل طبی باشد که آن رطل عراقی است بقول بعضی و
عبارت است از صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم پس نود مثقال
شرعی خواهد بود که موافق است با شصت و هفت مثقال و نیم صیرفی
و این احتمال ظاهرتر است فیغسل و ینقع فی ماء صاف فی غمره و زیاده
علیه اربع اصابع یعنی بشویند ده رطل مویز منقی را و بخیسانند در آب
صاف بمقداری که فرا گیرد آن را با زیادتی چهار انگشت بالای مویز
و یترک فی اناء ذلک ثلثة ایام فی الشتاء و فی الصیف یوما و لیلة و
بگذارند آن را در ظرف سه روز در زمستان و یک روز و یک شب در تابستان
ثم یجعل فی قدر نظیفة یعنی بعد از آن بریزند مجموع مویز و آب را در دیگ پاکیزه
و لیکن الماء ماء السماء ان قدر علیه و الا فمن الماء العذب الذی
ینبوعه من ناحیة المشرق ماء براقا ابیضا خفیفا و باید بوده باشد آن
آب آب باران اگر ممکن شود و بهم رسد و الا از آب شیرین باشد آنچنان
آنی که چشمه آن از طرف مشرق آفتاب باشد و براق و سفید و سبک
باشد و هو القابل لما یعرضه علی سرعة من السخونة و البرودة و تلک

دلالة علی خفة الماء و ان ابهست که قابل است بر و دی انچه عارض او
میشود از کرمی و سردی و ابن علامت سبکی ابست ثم یطبخ حتی ینتفخ الزبیب
و ینضج و طبخ نمایند زبیب را تا انکه بر امده شود و نضج یابد ثم تعصر
و یصفی ماؤه و بعد پس بیفشارند و صاف کنند اب او را و بگذارند
که سرد شود و یرد الی القدر ثانیا و یؤخذ مقداره بعود و بریزند در
دیك مرتبه دوم و تعیین نمایند مقدار او را بچوبی و یغلی بنار
لینة غلیانا ثبنا فیقا حتی یمضی ثلثاه و یبقی ثلثه و بجوشانند باتش
هموار جوشانیدن هموار ملایم تا انکه برود دو ثلث و بماند یك
ثلث از او ثم یؤخذ من عسل النحل المصفی رطل بعد از ان اخذ شود از
عسل زنبور عسل صاف یکرطل طبی که نود مثقال است فیلقی علیه
و یؤخذ مقداره و مقدار الماء الی این کان من القدر پس داخل کنند
یکرطل عسل را در ثلثی که باقی مانده از اب مویز و اخذ کنند مقدار
عسل و مقدار انرا که بکجا رسیده از دیك و یغلی حتی یذهب قدر
العسل و یعود الی حده و بجوشانند مجموع عسل و اب مویز را تا انکه
برود مقدار عسل و بر کردد به همان قدر اول که هنوز عسل داخل نشده
بود و یؤخذ خرقة صفیقة و اخذ شود پارچه محکمی که نازك نباشد
فیجعل فیها زنجبیل وزن درهم پس داخل کنند در ان پارچه زنجبیل
یکدرهم که نصف مثقال صیرفی و ربع عشر است و من قرنفل نصف
درهم و من دارچینی مثله و از میخك نیم درهم و از دارچینی مثل میخك

و مویز خشك را

ومن زعفران درهم ومن سنبل نصف درهم ومن الهند بامثله ومن
مصطکی نصف درهم واز زعفران یک درهم واز سنبل یعنی سنبل الطیب
نیم درهم واز کاسنی مثل سنبل واز مصطکی نیم درهم بعد از ان یسحق
کل واحد علیحده وینخل بعد از انکه هر یک از ادویه را علیحده کوبیده
وبیخته باشند ویجعل فی خرقة ویشد بخیط شدا جیدا وداخل کنند
ادویه را در پارچه وببندند سر او را بخیاط بستن خوبی ویلقی فیه
ونرم الخرقة فی الشراب بحیث ینزل قوی العقاقیر التی فیها ویبدا
ان پارچه را در ان دیگ فی نما النبذ و را در میان شراب بنحویکه داخل
شود در او قوت ادویه واما که در ان پارچه است باید انداختن
دوا در دیگ فقط داخل کردن عسل باشد ولا یزال یتعاهد بالتحریک
علی نار لینة برفق حتی یذهب مقدار العسل و پیوسته محافظت
بر حرکت دادن بالای اتش ملایم بهمواری تا انکه برود مقدار
عسل بالکلیة ویرفع ویبرد ویوضع مدة ثلثة اشهر حتی یتداخل
مزاجه بعضه فی بعض ثم یستعمل پس دیگ را بردارند وبگذارند
شراب سرد شود وصبر نمایند مدة سه ماه تا انکه تداخل کند مزاج
بعضی از ان ادویه در بعضی دیگر و بعد از ان وقت استعمال نمایند و مقدار
ما یشرب منه اوقیة مع اوقیتین من الماء القراح و مقدار انچه اشامیده
شود از ان شراب یک وقیه است باد و وقیه از اب خالص که ممزوج
نمایند باد و اوقیه بحسب لغة مشهور را طلاق مشهور برده و معدن

یکی چهل درم و این اشهر است در عرف حدیث و دیگر هفت مثقال است و
در اصطلاح اطبا ده درم و پنج سبع درم است که هفت مثقال
شرعی و نصف مثقال باشد و این مراد است علی الظاهر فاذا اکلت
یا امیر المؤمنین مقدار ما وصفت لک من الطعام فاشرب من هذه
الشراب ثلثة اقداح بعد طعامک و هرگاه تناول نموده باشی ای امیر
مقدار آنچه وصف کردم از برای تو از طعام بیاشام از این شراب سه
قدح بعد از خوردن طعام فاذا فعلت ذلک فقد امنت باذن الله یومک
و لیلتک من الاوجاع الباردة المزمنة کالنقرس و الریاح و غیر ذلک
من اوجاع العصب و الدماغ و المعدة و بعض اوجاع الکبد و الطحال
و الامعاء و الاحشاء پس هرگاه بجا آوردی این عمل را بتحقیق که ایمن خواهی
بود باذن الله تعالی در روز و شب از دردهای بارده مزمنه مثل نقرس
و آن وجعی است در مفاصل قدمین مثل مفصل کعب و انگشتها و
اکثر اوقات ابتدا از شست پا میکند و رو به بالا میرود و مانند ریاح
یعنی بادها که اکثر آن از ضعف هضم بهم میرسد و غیر اینها از
دردهای عصب از قبیل تمدد و تشنج و امثال آن و دردهای دماغ
مثل درد سر که ماده آن بلغم باشد یا سرسام بلغمی که عبارت است
از ورم جوهر دماغ یا یک پرده آن یا ورم هر دو یا ورم هر سه و
ایضا نافع است از آزارهای معده که از سردی و رطوبت باشد و
بعضی از ناخوشیهای جگر و سپرز و رودها و احشای اندرون شکم

که ماده انها بلغم باشد فان صدقت بعد ذلك شهوة الماء فلتنقص
منه بمقدار النصف مما كان تشرب قبل پس اگر بعد از این صادق
باشد ترا خواهش اب پس بیاشامی از انشراب بقدر نصف چیزی که باید
بودی پیش از این یعنی نصف وقتی اشامیده شود اگر عطش صادق باشد
وان عبارتست از انکه حرارتی در معده بهم رسد بسبب خلط غلیظی
یا شوری یا حاری یا بسبب صفرایی که در معده ریخته شده که طبیعت در ان
وقت مستدعی انست تا انکه حرارت برطرف شود بخلاف عطش کاذب
که بسبب بلغم غلیظی یا لزج یا شوری که در معده حادث شده خواهش
اب میشود و هرچند اشامیده شود برودت و غلظت ان بلغم زیاد
میگردد و اشتیاق باب بیشتر میشود فانه اصلح للبدن امیر المومنین و
اکثر للجماع واشد لضبطه وحفظه بدرستیکه عمل مذکور بهتر است
برای بدن امیر و زیادتر میکند خواهش جماع را و محکمتر است از برای
ضبط بدن وحفظ ان وان صلاح البدن وقوامه یکون بالطعام والشراب
وفسادهما بتحقیق که صلاح حال بدن واستقامت او بطعام و شراب است
وفساد بدن بواسطه این هر دو است فان اصلحتهما صلح البدن وان افسدتهما
فسد و اگر اصلاح کنی این دو چیز را نیکو میشود بدن و اگر فاسد سازی
انها را فاسد میگردد بدن مولف گوید که شخص عاقل هوشیار با وجود
فرمایش انسرور و اخبار در نفع اشامیدن انشراب حلال هرگز مرتکب
اشامیدن شراب انگوری یا غیر ان از شرابهایی که مستی و زوال عقل

بسبب

بسبب آن میشود نمیشود و آن شرب خبیث قطع نظر از ورود آیات
و اخبار بینات که در ذم آن وارد شده است ضررهای بدنی نیز دارد و
خداوند حکیم دور نماید از رحمت خود بعضی از اطبای جاهل بی خبر از
طب را که در نزد ظلمه و فساق که میروند بجهة خوش آمد ایشان که از زخارف
دنیویه ایشان خیال بهره دارند در تعریف آن شرب خبیث منافع را ذکر
مینمایند و اشعار شعرای لاابالی را ذکر مینمایند ولیکن اطبای حاذق
دین دار و جوان از مضار و منفعت آن مطلع شده اند لهذا بزبان و تحریر
عیبها و ضررهای آن را ذکر مینمایند از آن جمله در کتاب قرابادین صالحیه
نقل نموده اند اول چیزی که در اکثار آن عارض میشود زوال العقل است که
او پادشاه مملکت بدن است پس حال او چون حال دیوانگان شود همچنان
جامها بکند و سخنان پوچ و باطل و هرزه گوید و حدوث اخلاق ردیه
بهیمیه بهم رساند چنانچه مادر و خواهر و دختر و زن را فرق نکند و بطلان
حواس شریفه عقلیه تا بحدی که بیهوش و بی شنوا و بی بصیرت گردد هیچ
تدبیر نتواند کرد از دفع مضار و جلب منافع بخود و بعد از آن خمار
تولد کند و این از جمله مرضهای عاجل و سهل العلاج است که با تقلب
نفس و برد اطراف و غثیان و تهوع و اعراض هولناک و بد نفسی و
بلادت فهم و کلالت حواس و ضعف هضم و سوء استمراء و فتور شهوت
طعام و حدوث تشنج بدن و لاغری میباشد و غیرها از اعراض ردیه
مهلکه چون مرض مغاصات و خناق و امراض دماغی چون سکته و صرع

وفالج وجنون وسرسام ولقوه ورعشه وتشنج وتمدد واختلاج
وکزاز وخدر ودوار وسدر وامثال آن ودرد چشم وگوش و
خیشوم ودهان ودندان وزبان واسهال دموی وورم جگر وسپرز
وخفقان وضیق النفس وبطلان باه وورمهای خطرناک واکله وخوره
وجوششها وفساد هضم وضعف قوتهای دماغی وتبهای محرقه ومرکبه
وحمی غشیه واستسقایی که علاج نداشته باشد وسنگ مثانه و
گرده وحرقة البول وضعف اعصاب وسایر مضرات که حدی ندارد
واین قلیلی از مضراتست که از مشافهه بیشتر استاد زجاج جالینوس
الزمانی وحید الدورانی حاجی میرزا جعفر طبیب سلمه الله تعالی که در
هر علمی از علوم سیما در علم طب ونجوم سرآمد روزگار میباشد خواهش
نمودم که علت حدوث این امراض را از شراب این جیش قوم فرمایند
لهذا چنین بیان نمودند اما مضرت شراب دماغ را از جهت اینکه تبخیر
میکند وان بخارات ارواح دماغی را منافیست گرم میکند روح نفسانی را
مشوش مینماید نظام او را واختلاط عقل وجنون وسرسام ومانیا و
مانیا وامثال آن عارض میشود وبسبب اینکه بطون واغشیه دماغ
پر میشود از آن بخارهای حاره سبب سکته وصرع وصداع وخدر و
دوار وسدر است واز تشربات سستی در اعصاب وعضلات و
اوتار ورباطات بهم رسد فالج واسترخا وتمدد ولقوه ورعشه
حادث میکند وبواسطه حدوث کیفیت حرارت گزنده که در مبادی اعصاب



تشنج و کزاز عارض میشود و چون سیلان مواد و رطوبات بدماغ
میدهد باعث درد چشم و گوش و ضفدع اللسان و همچنین باعث
اورام حلق و خناق و اشباه آن میشود و ضررش بسایر اعضا از قبیل
انقلاب نفس و قی و تهوع و غثیان بسبب آنست که جمیع اخلاط و رطوبات
معده است که زیادتی فم معده خاصه هرگاه ترش شود در معده یا خود
ترش و تلخ بوده باشد که طبیعت منزجر میگردد و قوه دافعه قوی باشد
قی حاصل میشود والا غثیان و تهوع بهم رسد و همچنین باعث نفخ
و ریاح شده بسا باشد که ورم معده پیدا شود و سوء هضم طعام
شود و بدین جهة فعل معده ناقص گردد اسهال معدی و معوی باعث
سحج امعا و زوسنطیا و زرب مختلفه و اورام جگر و سپرز و یرقان شود
و چون جگر را مضرت رساند اخلاط فاسده غیر کامل تولید نماید
و در این هنگام تمیز مائیت از دمویت نمیتواند نمود و صفرا بسا
باشد که مندفع بمراره نگردد و منتشر شود باعضا یرقان حاصل
شود و آن مائیت را بکلیه و مثانه نتواند دفع کند سبب استسقا
گردد و خود جگر آماس نماید و چون دم کدر شود و بجهة احتراق سودا
بهم رساند سبب ورم سپرز گردد و هرگاه حدت نماید سپرز و قوه
دافعه جگر ضعیف شده باشد با خون بسایر اعضا رسد یرقان
اسود حاصل شود و بسبب آنکه غذا را قبل از تمام طبخ از معده
منحدر میسازد و آن غذا خام است هر عضوی فعلش در آن

غذای وارد بان ناقص است باعث تنحنح ولاغری بدن میشود وبسبب ادیتش
روح قلبی را بجدتی که دارد وصعود دادن ابخره بدیسر انقلاب وحول
قلب و حلو قلب از روح بجهت ورود ابخره کدره باعث خفقان وموت
فجاه است یا بسبب سرور ونشاط مر روح قلبی را که اهم است باشد میشود وبحد
هلاک میرساند وچون آلات تنفس از ابخره متصاعده واز مواد منتن الیه
پر شود ضیق النفس وبحة الصوت حاصل شود واز کثرت حدت وحرافت
نزف الدم وسعال وحمیات مختلفه مرکبه وحاده ومزمنه حادث
نماید وسبب جوششها گردد تا باینجا بود بیانات وجوه بتانکه احدی
این مرضها از شرب این خبیث رجس پلید میشود وهرگاه هیچ مرضی
ومرضی بفرض محال از شرب این رجس حاصل نشود آیا چگونه شخص
مسلمانی که اعتقادی باین دین واین وفرمایش سید المرسلین صلوات
الله وسلامه علیه وآله اجمعین داشته باشد که آن عقل کل واحیای
کرام آن هادی سبل بفرمایند که کسی که مرتکب شرب این رجس پلید
شد موطوء شیطان شود باوجود این فرمایش چگونه راضی میشود
که شیطان با او وطی نماید وعروس شیطان شود پول دادن
خوردن ودیوانه شدن وموطوء واقع شدن وانکه موطوء شیطان
گردیدن اف بر چنین اشخاصی باد که خود را مرد مردانه دانند ورا
شوند مگر اینکه اعتقادی باین دین وآثار واخبار ائمه طاهرین علیهم
السلام نداشته باشند ولاابالی وبی پروا اسلام را بخود بندند که

که موطوء شیطان شوند

مردم آنهارا مسلمان دانند که مرتکبان آنها در دست شود و واقع ۱۳۰۴

لا مذهب واز اسلام بهره ندارند وحضرت نبوی صلی الله علیه وآله در

شراب بعجیز را لعن نموده چنانچه الحدیث در کتب اخبار مشهور است

علاوه برآنکه بابت عروساً للشیطان واقع میشود ودر هیچ معصیتی

باین طریق تاکید وتشدید نفرمودند زیرا که مفاد انه من عمل الشیطان

افاده مینماید که لا یصدر من شاربه الا الشر البحت کعمل الشیطان

در حین تحریر اینکلمات مشرف شدم بحضور باهر النور سید جلیل

وعالی نسبی از دودمان حضرت جلیل السید الشریف اللوذعی الالمعی

حاجی سید محمد الاصفهانی ابن عبد ذلیل فرمودند حکایتی در

زمان سلاطین صفویه نشان صفویه این یکی از علما انحصار بسلطان

زمان خودش واقع شد مناسب اینست که در اینمقام تحریر شود امتثالاً

لامره العالی ذکر میشود آن بزرگوار فرمودند جناب شیخ محمد طاهر قمی

اعلی الله مقامه که ازهد واعبد عصر خود بودند وپیوسته بمواعظ

ونصایح خود گمگشتگان وادی جهالت وغفلت را بشاهراه هدایت

دعوت مینمودند تا اینکه در زمانی سررشته کلام آنسرور در منبر به

بیان اخبار وآثاری که از ائمه طاهرین علیهم السلام در خصوص آشامیدن

شراب واقع شده بیان میفرمودند ومردم را از ضررهای عاجل وآجل

این شرب خبیث مستحضر میفرمودند واینحدیث را بیان میفرمودند

کسی که بیاشامد آنرا موطوء شیطان میشود ودر آن عصر گویا

سلا۵

سلطان زمان که شاه طهماسب بود باین شرب خبیث مزاول بود بعضی
از حضار مجلس نعالم ربانی که بتا ایشان از حضور مجلس وعظ نه
تکمیل نفس و ارشاد و هدایت است بلکه منظور تماشای مجلس و
اهل مجلس و نکته گیری و گذرانیدن زمان و وقتست چنانچه حال هم
بعضی براین طریق مبا شند بنا فساد وعنا نموده بسلطان زمان
این مرحله را رسانیدند و معروض داشتند که فرمایش جناب شیخ
تلویحا بحضرت ظل الهی بود و مردم هم گویا از فرمایش ایشان ضمنا
فهمیدند باری مفسدین و شیاطین زمان بنیشتر سخن قلب پادشاهرا
مجروح نموده نایرهٔ آتش غضب از قلبش شعله ور شده حکم نمود
که انعالم ربانی را بمجلس او حاضر سازند تا او را اذیت و اهانت نماید
و از بعضی دیگر چنین مسموع شد که او را بقتل اورند مادر
سلطان چون از قصهٔ و امر او مطلع شد در مقام نصیحت و برامد
و او را مانع شد و گفت این عمل را ترک نما که باعث بد نامی در این
دودمان خواهد شد و اینده ولت بزودی منقرض خواهد شد علی ای
تقدیر او را مانع از قتل انعالم ربانی گردید باری بعد از حضور
عالم ربانی بحضور السلطان و گفتگوی در این باب انعالم ربانی در جواب
سلطان گفت من نگفته ام که هر کس شراب بیاشامد موطوء شیطان
میشود سلطان گفت سخنی که در مجمع عام که چندین هزار کس شنیده
باشند چگونه میشود انکار نمود و انگهی اشخاصی که این سخن را شنیده الله

۲ ۳
پاره آنها را اینجا حاضر نما آن عالم ربانی فرمودند بتو گفتم که من این
کلام را نگفته‌ام بلکه جدّ بزرگوار شما این سخن را فرموده که هر کس
شرب خمر نماید موطوء شیطان میشود بمحض اینکه پادشاه این سخن را
از آن عالم ربانی شنید بدنش مرتعش گردید بی اختیار اشک از دیدهای
او جاری گردید و در مقام معذرت برآمد و در خدمت آن عالم
ربانی توبه نمود از کردهای خود نادم شده شست و شوی معاصی و مناهی
خود را باب توبه نموده و صحیفه گناهان خود را شست و شوی داد
نادری در کتاب تفسیر ملا نظام نیشابوری که شافعی بوده در ذیل آیه
شریفه واثمهما اکبر من نفعهما از بقراط حکیم نقل نموده که ده منفعت
در شراب میباشد پنج جسمانی و پنج نفسانی فالنفسانیة انها تسر النفس و
تقرب الامل و تشجع النفس و حسن الخلق و تزیل البخل والجسمانیة انها
تجود الهضم و تدر البول و تحسن البشرة و تطیب النکهة و تزید فی الباه
یعنی آن پنج چیز نفسانی سرور و نزدیکی آرزو و شجاعت و حسن الخلق
و سخاوت است و آن پنج جسمانی هضم طعام و زیادتی قوة باه و نیکویی بشره
و خوشبوئی دهن و ادرار بول و هرگاه کسی بعین الیقین درست تامل
و تدبر نماید میباید که شخص عاقل با وجود ضررهای بسیار پیرامون
این نفعها نمیشود سیما بملاحظه اینکه سخاوة و شجاعتی که در نفع
آن ذکر نموده تبذیر و تهور است نه سخاوة و شجاعت زیرا که سخاوة
اینست که یاخذ الشیء عن موضعه و یضعه فی موضعه فلو صرف

الحرام فی المستحقین وصرف الحلال فی غیرهم لا یکون سخیا و در
شجاعت حفظ نفس لازم است هر گاه بی باکی و بدم گلوله تفنگ و توپ برود
تهور است نه شجاعت چون شجاعت دو طرف دارد که جبن و تهور است و هر
دو طرف مذموم میباشد و چنانچه سخاوت دو طرف مذموم دارد که اسراف
و تبذیر باشد و اینکه خداوند عالم فرموده است انه من عمل الشیطان فاجتنبوه
لعلکم تفلحون شاید اشاره باین باشد که اعمال و حرکاتی که از شاربین خمر
بظهور میرسد از تاثیرات عمل شیطان است که اولا در آن نموده چنانچه در بعضی
روایات وارد است که چون حضرت آدم علی نبینا و آله و علیهم السلام تاک را
غرس نمود شیطان لعین اول طاوس را آورده و در بیخ آن ذبح نمود و
بخون آن آب داد و چون برگ آورد بخون میمون آب داد و چون غوره
بست بخون شیر آب داد و چون ترش و شیرین شد بخون خوک آبش داد و
لهذا شارب الخمر رنگش چون پر طاوس سرخ و ملون میشود و چون مست میشود
مانند میمون شوخی و بازی میکند و چون مستی زیاده میکند مثل
شیر نعره و عربده میزند و هذیان میگوید و چون از حد گذشت مثل خوک
سر در پیش انداخته بخواند و چون این صفات برای شارب خمر بهم رسد محبوب
شیطان میشود زیرا که این تاثیرات از عمل شیطان بروز نموده در این
وقت منظور نظر شیطان میشود و شیطان نهایت خوشنودی از او
بهم رسانده و او را بمنزله زن خود اکرام و مهربانی مینماید و از این گذشته
با او مواقعه مینماید و بایست عروس للشیطان میشود و چنانچه در حدیث

فرمودند

وارد است و کسی را که شیطان با او وطی کند معلوم است که محبت و دوستی
شیطان بمقامی رسیده که در هیچ معصیتی از معاصی شیطان این محبت را بهم
نمیرساند که او را بمنزله عروس در بغل بگیرد و کام دل از او حاصل کند
پس کسی که موطوء شیطان شد باید بسیار در نزد او مقرب باشد زیرا
که در این وقت هر چه شیطان با او امر نماید اطاعت نماید زیرا که عروس
میخواهد خود را بنظر داماد جلوه و هر چه بیشتر و سریعتر فرمان او را برد
محبوبتر میشود و از این جهت است که در حدیث وارد شده است که شراب ام الخبائث
است چنانکه در کافی بابی در این خصوص ایراد نموده و اخبار بسیار در ذیل آن
نقل نموده و مفاد آن اخبار همه اینست که از آنجمله حدیثی است که از حضرت باقر یا صادق
روایت نموده که ان الله عز و جل جعل للمعصیة بیتا ثم جعل للبیت بابا
و جعل للباب غلقا ثم جعل للغلق مفتاحا فمفتاح المعصیة الخمر یعنی
بدرستی که خداوند عز و جل قرار داده است از برای معصیت و نافرمانی خانه
و از برای آن خانه قرار داده است قفلی و از برای آن قفل کلیدی قرار داده پس کلید
جمیع معاصی شرب خمر است و نظیر این خبر بسیار است و مفاد این جمله شریفه
و مثل آن اینست که کسی که مباشر شرب خمر شود از هیچ معصیتی از معاصی
پروا نخواهد داشت و در حدیث دیگر در کتاب مذکور از اسمعیل بن یسار
از حضرت صادق روایت نموده قال سأله رجل اصلحک الله شرب الخمر
شر ام ترک الصلوة فقال شرب الخمر ثم قال او تدری لم ذاک قال لا قال لانه
یصیر فی حال لا یعرف فیها ربه یعنی اسمعیل بن یسار میگوید که سؤال نمود

از آن شود مرتبکه اصلاح نماید امر تو را ای پروردگار بفرمایید که شرب
خمر بدتر است یا ترک نماز آنحضرت فرمودند بلکه شرب خمر بدتر است بعد از آن
آنحضرت فرمودند آیا میدانی که بسبب چه چیز چنین است راوی عرض کرد نه
حضرت فرمودند بجهة اینکه شارب خمر میگردد بحالتی که در آنحال نمیشناسد
پروردگار خود را و شاید ما حصل این حدیث شریف این باشد که چون در
شرب این خبیثه اختلال و اضمحلال عقل است که راهنمای ساحل نجات
و ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان است لهذا در آنحال نفس اماره که
مایل بسوی بدیها و سیئات و مایل بشهوات است چون عقل را مضمحل و مغلوب
ببیند او را بسوی نافرمانیها و معصیتها بدستیاری شیطان عنید وا
پس در آنحال از پروردگار خود غافل شود و بالمره از ارتکاب معاصی و
مناهی هیچ پروا نداشته باشد و از اینجهة است که روح ایمان در حین مستی
از جسد شارب الخمر خارج شود چنانچه در کتاب مذکور از یونس بن ظبیان
روایت نموده که حضرت صادق فرمودند یا یونس من شرب جرعة من الخمر
لعنه الله عز و جل و ملئکته و رسله و المؤمنون فان شربها حتی یسکر منها
نزع روح الایمان عن جسده و رکب فیه روح سخیفة ملعونة الحدیث
یعنی آنحضرت فرمودند ای یونس کسی که بیاشامد جرعه از شراب را لعنت
مینماید او را خداوند عز و جل و ملئکه و انبیا و مؤمنین پس اگر بیاشامد جرعه
از شراب باندازه که مست شود کنده میشود روح ایمان از جسد او و داخل
میشود در جسد او روح سخیفه ملعونه که روح کفر باشد پس مفاد

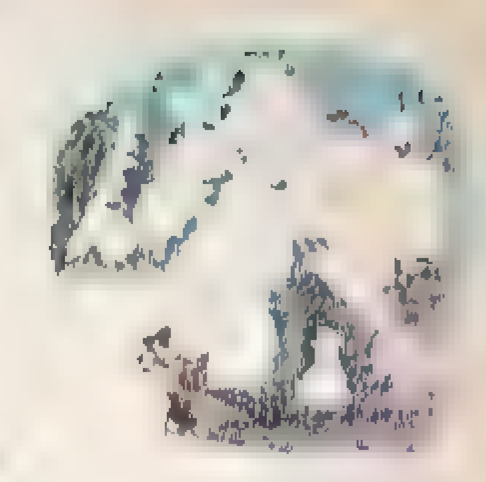
اینحدیث آنست که در این حال که روح کفر داخل در جسد او شد و از رحمت
قرب خداوند تعالی دور شد در این کتاب معنا و منافی حرف می‌شود
و از اینجهت است که در این حال خیر و شر نظام شخصی نوع خود را نخواهد دانست
و چون سفیهان و بیخردان باعمال ناشایسته اقدام خواهند نمود چنانچه
در حدیث وارد شده که حضرت پیغمبر فرموده‌اند هل سفیها اسفه من
شارب الخمر آیا سفیهی هست که سفیه‌تر و نادان‌تر باشد از شارب خمر
و حکم علی الاطلاق شراب خبیث در هیچ شریعتی از شرایع انبیاء سابق
و هیچ ملتی از ملل و نحل امم ماضیه مباح و حلال ننموده بلکه در جمیع
مذاهب حرام و خبیث بوده چنانچه اخبار متظافره کثیره در این خصوص
وارد شده که مضامین آن اخبار اینست که مبعوث نفرموده خداوند عالم
هیچ پیغمبری را برسالت مگر اینکه در علم خداوند حکیم بود اینکه هرگاه کامل
نماید دین آن پیغمبر را حرام نماید شرب خمر را در شریعت او و پیوسته شرب خمر
در جمیع مذاهب حرام بوده حتی اینکه در تفسیر خلاصة المنهج از حضرت امیر مؤمنان
روایت شده که اگر قطره از خمر در چاهی افتد و در موضع آن چاه مناره بنا کنند
من بر بالای آن مناره اذان نگویم و اگر در دریا افتد و بعد از آن آن دریا خشک
شود و گیاه بروید و گله گوسفندی از آن گیاه بخورد من از گوشت آن گوسفند
نخورم و اعلم یا امیر المؤمنین ان قوة النفوس تابعة لامزجة الابدان و ان الامزجة
تابعة للهواء بدان ای امیر که قوه نفسها البته تابع مزاجها بدنها است و مزاجها
تابع هوا است و تغییر بتغییر الهواء فی الامکنة و تغییر می‌شوند مزاجها بسبب اختلاف

هوا دگرگون شود چنانکه اذا برد الهواء و بعض اخرى تغيرت بسببه امزجة
الابدان واثر ذلك التغير الى القوة يعنى اگر سرد شود هوا یکمرتبه و گرم شود
مرتبه دیگر متغیر میشود مزاجها بانسبت و تاثیر میکند این تغییر بین مزاجها در
قوه نفس بدن اذا كان الهواء معتدلا اعتدلت امزجة الابدان وصلحت
تصرفات الامزجة في الحركات الطبيعية كهضم الجماع والنوم والحركة و
سایر الحركات هرگاه بوده باشد هوا معتدل از حرارت و برودة معتدلت
مزاجهای بدنها و نیکو میباشد تصرفهای مزاجها در حرکتهای طبیعی مثل هضم
نمودن غذا و جماع کردن و خواب کردن و حرکت طبیعی و باقی حرکتها لان الله
تعالى بنى الاجسام على اربع طبايع هي المرتان والدم والبلغم یعنی انکه جناب
اقدس الهی بنا نهاده جسمها را بر چهار طبیعت که آنها مره سودا و
مره صفرا و خون و بلغم است بالجملة حاران و باردان قد خولف ما بينهما
فجعل الحارين لينا و يابسا وكذلك الباردين رطبا و يابسا يعنى دو خلط
گرمند که خون و صفرا باشد و دو خلط سرد که بلغم و سودا باشد و مخالفت
قرار داده شده مابين اين دو قسم يعنى گردانيده دو خلط گرم را يكى تر كه
خون باشد و دیگری خشک که صفرا باشد همچنین دو خلط سرد را یکی تر قرار داده
و آن بلغم است و دیگری را خشک و آن سوداست ثم فرق ذلك على اربعة اجزاء من الجسد
على الرأس والصدر والشراسيف واسفل البدن یعنی بعد از آن متفرق فرموده این چهار خلط بر
چهار جزء بدن و آن سر و سینه و سر استخوانهای پهلو که آنرا قرقره گویند و جانب زیر شکم و
اعلم يا امير المؤمنين ان الرأس والاذنين والعينين والمنخرين والفم

والانف من الدم بدان ای امیر که سر و گوشها و چشمها و دو سوراخ
بینی و دهان و بیخ ان از خون است بجهت انکه خون در این اعضا بسبب کثرت
عروق و شرایین بیشتر جمع میشود با انکه اعضاء مذکوره محل احساس
وادراک و قوت روح که حاصل انست و الصدر من البلغم والریح
بدرستیکه سینه از بلغم و ریح است زیرا که بلغم‌ها از دماغ و سایر اعضا
جمع میشود در سینه اما ریح پس از انست که باقی اخلاط بلغم مرادف ان
گشته و سبب حل و تولد انست که هر گاه عمل کند از ضعیف در بادی غلیظ
بخار غلیظی از ان مرتفع میشود پس حرارت ان را نفخ میشود و غلظت ان
زیاد کرده بتدریج میگردد و ان الشراسیف من المرة الصفراء و فرق از مره صفرا
است چه ماده که طرفان حلمات پستان یکی ان والمعدة والبطن من المرة
السوداء و زیر شکم از مره سوداست بجهت انکه سپرز که محل سوداست در انجا
واقع شده واعلم یا امیر المؤمنین ان النوم سلطان الدماغ بدان ای امیر که
خواب مسلط است بر دماغ و عامل بر ان است بجهت انکه در ان وقت بر طرف
میشود حس و حرکه بواسطه رسیدن بخارات رطبه بسوی دماغ و سستی عصبها
و غلیظ شدن روح دماغی با انکه حاصل میشود بسبب خواب ترتیب دماغ از
ظهور او بطور انعضو بیشتر است از سایر اعضا زیرا که در ابتدای
خواب ثقل در ان ظاهر میشود که ادمی سر را نمیتواند برداشت وهو قوام
الجسد وقوته و خواب قوام بدن و موجب قوة و متحیر در ان وقت
قوی استراحت میکند از حرکات احساسات و حرارت میل بباطن میکند

زیرا که بسبب ثقل ... جسم مایل میشود واذا اردت النوم فلیکن
اضطجاعك اولا على شقك الايمن ثم انقلب على الايسر وكل قم من مضجعك
على شقك الايمن كما بدات به عند نومك پس هرگاه اراده خواب نماید باید که
بوده باشد خوابیدن او اولا بر پهلوی راست بعد از ان بگردد بجانب چپ وهمچنین برخیزد
از خوابگاه خود از پهلوی راست چنانچه ابتدا نموده بود در وقت خوابیدن واین بسبب
که قعر معده مایل است بجانب راست و چون او لا بد بجانب خوابیدن شود غذا بآسانی
بقعر معده میرسد بعد از ان بقدری بجانب چپ باید خوابید تا انکه جگر که
در طرف راست است طبع او گرم است واقع شود بر روی معده و از قبیل پوشش
باشد و موجب زیادتی حرارة معده شود و هضم قوة یابد بعد از ان عود نمود باید
بجانب راست تا انکه کیلوس بآسانی منحدر شود بسوی جگر و اطلاق احادیث دال
بر فضیلت خوابیدن بر دست راست محمول است بر تفصیل مذکوره تا منافات لازم
نیاید وعود نفسك القعود من الليل ساعتين وعادة بده خود را بنشستن
وبیداری در دو ساعت اول شب وادخل الخلاء لحاجة الانسان وداخل شو بیت
الخلاء را بواسطه حاجتی که ادمی را میباشد والبث فيه بقدر ما تقضي
حاجتك ودرنگ نما در ان بقدر حاجت خود ولا تطل فيه فان ذلك يورث
داء الفيل ودیر پا مکث مکن در ان بجهت انکه باعث ازار داء الفيل میشود
وان غلیظ شدن قدم وساق است که شبیه گردد بپای فیل در بزرگی وهو اکثر
واکثر ان از مواد سوداوی بهم میرسد وهرگاه توقف بسیار شود سودا بیشتر را
اخلاط دیگر بپا هار بخته میشود بسبب ارضیه وثقل ومیلی که دارد بسفل

وایضا موجب ثواب میگردد چنانچه از حضرت لقمان علی نبینا و علیه السلام
منقولست و علی یا امیر المؤمنین ان اجود ما استکت به لیف الاراک بدان ای پسر که
بهتر چیزیکه بان مسواک کنی لیف درخت اراکست و آن خوطی است محیط بان
درخت که بهم چسبیده میشود مانند پوست میگردد و شاید مراد ریشه اند رخت
باشد یا چوبهای که ریش شده باشد فانه یجلو الاسنان و یطیب النکهة و
یشد اللثة و یسمنها بدرستیکه مسواک کردن بان لیف جلا میدهد
دندانها را و خوشبو میکند دهان را و محکم و فربه میکند گوشتهای
دندانرا و این سه خصلت از دوازده خصلت که حضرت امام جعفر صادق
فرموده‌اند و باقی آنها اینست که از سنت پیغمبرست و ملائکه بان خوشنود
میشوند و موجب خوشنودی پروردگارست و حسنات را مضاعف میکند
و جلا دهنده چشم است و بلغم را دفع میکند و حافظه را زیاد میکند و اشتهای
طعام را زیاد میکند و پوسانیدن و پوسیدن دندانرا میبرد و هو
نافع من الحفر اذا کان باعتدال و الاکثار منه یرق الاسنان و یزعزعها
و یضعف اصولها و مسواک نافع است هرگاه واقع شود باعتدال زیرا
کثافات و رطوبات که بر دور دندان مجتمع شده لطیف و تحلیل میرود و
کثیف او باقی میماند و بطول مدت صلابت بهم میرساند و بسیار مسواک
کردن لاغر میکند دندانها را و حرکت میدهد آنها را و ضعیف میکند
بیخهای آنها را فمن اراد حفظ الاسنان فلیأخذ قرن الایل محرقا و کزمازجا
و سعدا و وردا و سنبل الطیب و حب الاثل اجزاء سواء و ملحا اندرانیا ربع



جزء وهر که خواهد محافظت کند دندانهارا باید که بگیرد شاخ
کوزن را که سوخته باشد آن شاخ باین طریق که در کوزه سفالی گذارند و
سر او را بگل حکمت گرفته و در تون حمام گذاشته باشند تا سفید شود ایضا
بگیرد گرنهازك که میوه درخت بزرك کز است و سعد و آن بیخی است معروف
وتخم گل سرخ یا عیجران و سنبل الطیب و حب الاثل که میوه درخت کوچك
گز است این اجزاء برابر هم باشند و نمك اندرانی که شبیه بلور است و بفارسی
نمك ترکی گویند چهار یك جزو فیدقا بجمیع ناعما و یستن به فانه یمسك
الاسنان ویحفظ اصولها من الافات لعارضه پس میکوبید جمیع را و سنون
کند یعنی بیای دندان بمالد که نگاه میدارد دندانهارا و حفظ میکند
بیخهای انهارا از آفاتی که عارض میشود ومن اراد ان یبیض اسنانه
فلیاخذ جزء ملح اندرانی ومثله زبد البحر ویسحقهما ناعما ویستن بهما
وکسی که خواهد سفید کردن دندانهای او باید بگیرد یکجزء از نمك اندرانی
و بمساوی او کف دریا و نیکو بکوبد هردو را و بمالد دندان با شد واعلم یا
امیرالمؤمنین ان احوال بنیان اللتی بناه الله علیها وجعله متصرفا بها فانها
اربعة بدان ای امیر بدرستیکه احوال بنیان که جناب اقدس الهی که بنا گذاشته
او را بر انها و قرار داده او را صاحب تصرف بسبب انها چهار حالتست الحالة
الاولی الخمسة عشر سنة وفیها شبابه وحسنه وبهاوه وسلطان الدم فی
جسمه و حالت اول پانزده ساله است و در آنوقتست جوانی آدمی و حسن
و بهاء او و زیادتی خون در بدن او ثم الحالة الثانیة من خمس عشر سنة الی

خمس وثلثین سنة وفیها سلطان المرة الصفرا وقوة غلبتها علی الشخص
وحالت دوم از پانزده سالگی است تا سی و پنج سال ودر انوقت است
سلطنت مرة الصفرا وقوة غلبه آن بر این کس وهی اقوی ما یکون ولا
یزال کل حتی یستوفی المدة المذکورة وهی خمسة وثلثین سنة واینحالت
قوی ترین حالات انسان است وهمچنین است آدمی تا آنکه منقضی شود
مدة مذکوره که آن سی و پنج سال است ثم یدخل فی الحالة الثالثة
الی ان یتکامل مدة العمر ستین سنة فیکون فی سلطان المرة السودا بعد از
آن داخل میشود در حالت سوم تا آنکه برسد مدة عمر شصت سالرا ودر آنوقت
میباشد وتحت سلطنت مرة سودا وهو سن المعرفة والحکمة والدرایة و
انتظام الامور وصحة النظر فی العواقب وصدق الرای وثبات الجنان فی التصرفات
واین سن معرفت وحکمت وعلم وانتظام امور وخوبی نظر در عاقبتها ونیکوئی
رای وبرطرف نمودن خوف از خود وثابت بودن قلب در تصرفات یعنی ابتدای
حصول این امور از سی و پنج سالست تا شصت پس منافات ندارد باآنچه
مشهور است که انسان در چهل سالگی کامل میشود ثم یدخل فی الحالة
الرابعة وهی سلطان البلغم بعد از آن داخل میشود آدمی در حالت چهارم
که استیلای بلغم است وهی الحالة التی لا یتحول منها ما بقی الا الی الهرم
ونکد عیش وذبول ونقص من القوة وفساد فی کونه واین حالتی است که
منتقل میشود از آن آدمی که باقی باشد مگر بسوی پیری ودشواری عیش
ولاغر شدن وکمی قوة وفاسد شدن وجود وتکدر کل شیء کان لا یعرفه حتی

بعود بنام عند القوم ويسهر عند النوم ويذبل وعلامت او انست كه
هر چيز يكه كذشته بود ياد نميكند او را تا آنكه عود كند با وو ميخوابد نزد مردم وبيدار
ميماند وقت خوابيدن ايشان ولا يتذكر ما تقدم وينسى ما يحدث في الاوقات وهم
متذكر نميشود انچه كذشته وفراموش ميكند مور برا كه حادث ميكردد در زمان
ويذبل عوده ويتغير معهوده ولاغر ميشود قامت او ومتغير ميكردد انچه معهود
بود از احوال بدن ورونق وبخف ماء رونقه وبهاؤه وبرطرف ميشود اب ورنك
وطراوت وحسن او ويقل نبت شعره واظفاره وكم ميشود روييدن موو ناخن
او ولا يزال جسمه في انعكاس وادبار ما عاش وهميشه جسم او در بركشتن و پشت
كردن ماداميكه عيش كند لانه في سلطان البلغم وهو بارد جامد بجهة انكه
در تحت سلطنت بلغم است وا و سرد وغليظ است فيجموده وبروده يكون فناء كل
شيء يستولي عليه في اخر القوة البلغمية وميباشد بسبب غلظت وبروده بلغم برطرف
شدن هر چيزي كه مستولي باشد بران در منتهي قوه بلغمي وقد ذكرنا لامير المؤمنين جميع
ما يحتاج اليه في سياسة المزاج واحوال الجسم وعلاجه وبتحقيق كه ذكر كرديم
از براي امير جميع انچه احتياج دارد بان در تدبير مزاج واحوال بدن وعلاج
ان وانا اذكر ما يحتاج الى تناوله من الاغذية والادوية وما يجب ان
يفعله في اوقاته والحال بيان ميكنم چيزي را كه محتاج است بخوردن او واز
غذاها ودواها وانچه لازم است بجا اوردن در اوقات خود فاذا اردت الحجامة
فليكن في اثنا عشر ليلة من الهلال الى خمسة عشر فانه اصح لبدنك پس
هر كاه اى امير اراده حجامت داشته باشي بايد كه از دوازدهم ماه باشد تا پانزدهم

بحجامت (?)

چرا که بهتر است برای بدن تو هذا نقص الشهر فلا تحتجم البتة الا ان یکون مضطرا الی ذلک
لان الدم ینقص فی نقصان الهلال و یزید فی زیادته پس هرگاه کم شود نور ماه
حجامت مکن مگر آنکه مضطر باشی بحجامت کردن بجهت آنکه خون کم میشود
وقت کم شدن نور ماه و زیاده میشود در وقت زیاد شدن نور ماه چه ماه تأثیر عظیم
دارد در رطوبات و لهذا اخلاط بدن در نیمه ماه بحرکت میآیند و طغیان
میکنند و آبهای چشمها و مغزها در دماغها و مغز استخوانها زیاد میشوند
و میوهها هرگاه در آن وقت موسم باشد زودتر میرسند ولکن الحجامة بقدر
ما یمضی من السنین و باید بوده باشد حجامت بقدر آنچه گذشته از سالها فابن
عشرین سنة یحتجم فی کل عشرین یوما پس شخصی که بیست ساله در حجامت کند در هر بیست روز
یکمرتبه وابن الثلاثین فی ثلثین یوما مرة واحدة و سی ساله حجامت کند در هر سی
روز یکمرتبه و کذلک من بلغ من العمر اربعین سنة یحتجم فی کل اربعین یوما و همچنین
کسی که برسد عمر او بچهل سال حجامت کند در هر چهل روز یکمرتبه و ما زاد فبحسب
ذلک و زیاد بر چهل سال برهمین حساب است و مراد از این کلام آنست که هرگاه
حجامت ضرور شود باید که در بیست سال مثلا اقل تفاوت ما بین دو حجامت
بیست روز باشد و همین نسبت تا آخر عمر حساب شود و موافق آنچه گذشت در تقسیم
حالات انسان لازم بود حجامت فاصله بعد از سن پانزده سال زیرا که خون تا آن
سن غلبه دارد و در آن وقت فاصله چندان شرط نیست و لیکن تا بیست سال باز فی الجمله
سلطنت خون است لهذا باین اندازه شده واعلم یا امیر المؤمنین ان الحجامة انما
یؤخذ دمها من صغار العروق المبثوثة فی اللحم بدان ای امیر که حجامت میکشد

خونرا از رگهای کوچک که پراکنده است در گوشت ومصداق ذلك انها
لا تضعف القوة كما يوجد من الضعف عند الفصد ودليل براين مطلب
انست که حجامت ضعیف نمیکند قوة را مثل ضعفی که بهم میرسد نزد فصد کردن
وحجامة النقرة تنفع من ثقل الراس وحجامت کوی که در پشت سر است چهار انگشت
بالای فقرات کردن وتحت موضع مرتفع از سر نافع است از برای سنگینی بودن
وحجامة الاخدعين تخفف من الرعش في الوجه والعينين وحجامة دو رگی که
واقعند در پشت گردن از جانب راست وچپ سبک میکند سر وروی وچشمها را
وهي نافعة لوجع الاضراس وا[ين] حجامت نافع است از برای درد دندان آسیا وربما
ناب الفصد عن جميع ذلك وبسا باشد که نایب شود فصد از حجامت در جمیع
امور مذکوره وقد يحجم تحت الذقن لعلاج القلاع في الفم ومن فساد اللثة
وغير ذلك من اوجاع الفم وگاهی حجامت میشود زیر زنخ از برای علاج جوششی
که در لب دهان وزبان ومجرای حلق بهم میرسد واز برای فساد گوشت بن دندان
وغیر آن از دردهای دهان وكذلك الحجامة بين الكتفين تنفع من الخفقان الذي
يكون من الامتلاء والحرارة وهمچنین حجامت میان دو کتف نافع است از برای
خفقان دل که بهم رسیده باشد از امتلای خون وحراره والتي توضع على
الساقين قد تنقص الامتلاء نقصا بينا وحجامت ساقین کم میکند زیادتی
خونرا کم کردن ظاهری وينفع من الاوجاع المزمنة من الكلى والمثانة
والارحام ويدر الطمث ونافع است از برای دردهای مزمن گرده ها و
بول دان ورحمها وروان میکند خون حیض را غير انها تنهك البدن

وقد يعرض منها الغشي الشديد ليكن از حجامت لاغر ميكند بدن را وكاهي
عارض ميكردد بسبب او غشي شديد الا انها تنفع ذوي البثور والدماميل
مكر انكه نفع ميكند صاحبان جوششها و دملها را والذي يخفف من الم
الحجامة تخفيف المص اول ما يضع المحاجم والحجر يعني كم ميكند الم حجامت را
سبك ميكند اول مرتبه كه كذاشته ميشود الت حجامت ثم يتدرج
المص قليلا قليلا بعد از ان بتدريج قوي شود مكيدن والثواني ازيد
في المص من الاوايل وكذلك الثوالث اضعافا و مرتبه دوم زياد تر باشد
در مكيدن از مرتبه اول و همچنين مرتبه سيم و مراتب بعد از ان هر يك قويتر
باشد از مرتبه سابق ويتوقف عن الشرط حتى يحمر الموضع جيدا يعني بكيرد الحجام
و توقف كند در تيغ زدن تا انكه موضع حجامت خوب سرخ شود و بواسطه
مكرر كذاشتن الت حجامت بر ان موضع و مكيدن ان ويلين المشرط على
جلود لينة و نرم كند الت قطع را كه تيغ باشد و بوستهاي نرم ويمسح الموضع
قبل الشرط بالدهن و بمالند موضع حجامت را بروغن پيش از تيغ زدن و كذلك
الفصد يمسح الموضع الذي يفصد فيه بدهن فانه يقلل الالم و همچنين در فصد
كردن بمالند موضع فصد را بروغن بجهة انكه درد را روغن كم ميكند
وكذلك يلين المشرط والمبضع بالدهن عند الحجامة وعند الفراغ منها ويلين
الموضع بالدهن و همچنين نرم كردانند تيغ و نيشتر را بروغن نزد حجامت
و بعد از فارغ شدن از ان نرم كنند موضع را بروغن ولينقط على العروق
اذا فصد شيء من الدهن لا ينجمد فيضر ذلك بالمفصود و بايد چكانيده شود

بدكا

برد رکها هر کاه اراده فصد شود چیزی از روغن تا انکه مخفی و محتجب نکردند
در حال نیشتر زدن پس ضرر نکند بکسی که او را فصد میکند ولیعل
الفاصد ان یفصد من العروق ما کان فی المواضع القلیلة اللحم لان فی قلة
اللحم من فوق العروق قلة الالم و باید فصد کند فصاد از رکها رکهائی را
با تعدد در مواضع کم کوشت چه بسبب کمی کوشت بالای رکها درد کمتر
و اکثر العروق المأمونة فصد حبل الذراع والقیفال لاتصالهما بالمفصل
ووصلانها الجلد و بیشتر عروق که موجب الم است هر کاه فصد شود حبل الذراع
و قیفال است چه متصل بودن این هر دو رک بمفصل و صلب بودن
مواضع و اول رکهاست کشیده از طرف راست ذراع تا اعلای آن و مایل
بطرف چپ ذراع و فصاد در این شاه رک [illegible] رکیست بر باطن
ما بین اعلای ذراع و جانب انسی او از طرف شانه مایل شود بعضی
این رک را برای امراض سر تا چنبر کردن و تدبیر تا پایین تر میفصد و بدکه چون او را
حدب میکند از آن مواضع و اما الباسلیق والاکحل فیهما الم الفصد او اقل الما
اذا لم یکن فوقهما لحم اما باسلیق و رک اندرون پس بدرد آنها اکثر است در حال فصد کردن
اکر بالای اندرون رک کوشت نباشد و باسلیق رکیست برده مرفق در جانب راست
و تا بلند اسفل ذراع از وسط طرف راست او و کشودن آن نفع میکند
امراض سینه و جکر و دست را و رک [illegible] واقع است ما بین باسلیق و قیفال
و کشودن او جذب میکند خون را از مواضع اندرون رک و بدانکه رکهای دست
که فصد میشود شش است چهار از ان مذکور شد و پنجم ابطی است [illegible] رکی است

مابين

مابین اسفل ذراع وطرف راست او وان شعبه ایست از باسلیق که در تحت
ان واقع شده لهذا از باسلیق علی مینامند واین قسم مسمی شده بابطی
بجهة قرب او بابط یعنی زیر بغل ودر استفراغ خون مانند باسلیق است علی
انشم اسلیم است وان رگیست مابین انگشت کوچک دست وانگشت پهلوی
او وگشودن او نافع است برای دردهای جگر اگر از دست راست باشد واز
برای علتهای سپرز اگر از دست چپ باشد وباید فصاد بداند که هر یک از رگهای
مذکوره را چه قسم فصد کند والواجب تکمید موضع الفصد بالماء الحار
لیظهر الدم وخاصة فی الشتاء وواجبست گرم کردن موضع فصد را با آب
گرم یعنی تر کند لته را باب گرم وانرا بر انموضع بگذارد تا انکه بخار اورا
بانموضع برساند تا انکه ظاهر شود خون خصوصا در زمستان فانه یلین
الجلد ویقلل الالم ویسهل الفصد بدرستیکه عمل مذکور نرم میکند
پوست را وکم میکند الم را واسان میکند فصد کردن را ویجب فی کل ما ذکرناه من
اخراج الدم اجتناب النساء قبل ذلک باثنی عشر ساعة وواجبست در هر
اخراج خونی که ذکر شد بفصد یا بحجامت کردن اجتناب کردن از زنان قبل از
ان بدوازده ساعت زیرا که صحبت ایشان موجب هیجان اخلاط میگردد و
صالح وفاسد بهم مخلوط میشود ودر حین اخراج خون باید سکون در
اخلاط باشد تا خون فاسد بیشتر دفع گردد وفرقست مابین تاثیر شهوت
وزیادتی نوره که از قبیل تاثیر طبیعی است چه بد از انحلال رطوبات بدنی
واخلاط زیاد میشوند تا انکه بحرکت ایند یا ممزوج شوند ویجتمع فی یوم

صاحٍ صافٍ لا غیم فیه ولا ریح شدید بها و حجامت کنند در روزی که هوا
صاف باشد یعنی ابری و باد تند نباشد چه هوای تیره و ابر موجب کدورت
اخلاط میگردند ویخرج من الدم بقدر ما یری من تغیره و بیرون کن خون
بقدری که ظاهر شود تغییر آن ولا یدخل یومك ذلك الحمام فانه یورث الداء
و ذلك نشو حمام اندر روزیکه میخواهی حجامت کنی که باعث درد و الم میشود
بجهت انکه اب حمام در جراحت نفوذ میکند و موجب تشنج و ورم گردد
و دیگر حرارت حمام زیاد میکند حرارت اخلاط را و هیجان میاورد انها را
وصب علی راسك وجسدك الماء الحار ولا تفعل ذلك من ساعتك و بریز بر سر
و بدن اب گرم را و مکن این عمل را در آن ساعت که حجامت کرده باشی یعنی قدری
صبر باید کرد و بعد از آن اب گرم بر بدن ریخت تا انکه اگر بقیه اخلاط در تحت
جلد باقی مانده باشد بتحلیل برود وایاك والحمام اذا احتجمت فانه یورث الداء
فان الحمی الدائمة تکون فیه واجتناب کن از حمام هر گاه حجامت کرده چه تب دائمی
بهم میرسد از آن فاذا اغتسلت من الحجامة فخذ خرقة من غزل فالقها علی محاجمك
و هر گاه بشستی موضع حجامت را بگیر پارچه کرکی از ماده بز را و بگذار انرا
بر مواضع حجامت او ثوبا لینا من قز و غیره یا جامه نرمی از قز که معرب
کج است یا نوعی دیگر از ابریشم و غیر آن وخذ قدر حمصة من الترياق الاكبر
وامزجه بالشراب المفرح المعتدل وتناوله او بشراب الفاكهة و بگیر بقدر
یك نخود تریاق اکبر یعنی تریاق فاروق و ممزوج کن بشربت مفرح معتدل
مثل شربت سیب و مثال آن و تناول کن انرا یا ممزوج کن بشربت فاکهه

کما از اشربهٔ هفت میوه کوبند و طریقش آنست که آب انار و آب به و آب امرود
که هر یک ترش و شیرین باشد و آب سماق و آب سیب از هر یک یک جزو و آب غوره
که کریج نامند و آب زرشک هر یک نیم جزو یا ثلث تنها شکر سفید بقوام آورند
و اگر آب انگور اضافه شود باید علیحده بجوشانند که دو ثلثش برود
صفت شربت سیب آنست که سیب را از پوست و تخم پاک کرده بکوبند و بفشارند
با ثلث یا نصف آب و بشکر بقوام آرند و ان تعذر فشراب الاترج و اگر این
شربتها ممکن نشود پس تریاق فاروق را با شربت ترنج ممزوج کنند و صفت
او آنست که ترشی ترنج را در گلاب و شکر بجوشانند تا اثر ترشی در جرم او نماند
پس بازاء هر ترنجی هفتاد و پنج مثقال قند اضافه نموده بقوام آورند فان
لم یجد شیئا من ذلک فلیتناوله بعد علکه ناعما تحت الاسنان و اگر یافت نشود
هیچکدام از این شربتها بخورد تریاق فاروق را بعد از آنکه خوب خاییده شود
در زیر دندانها و باید که تریاق فاروق که استعمال میشود با شربت یا بدون
او قسمی باشد که شراب و گوشت افعی چند داخل آن نکرده باشند ولیشرب
علیه جرع ماء فاتر و بیاشام بر بالای آن تریاق که بدون شربت تناول
میشود چند جرعه آب نیم گرم تا برساند او را باعماق بدن و ان کان فی زمان
الشتاء والبرد فاشرب علیه سکنجبین عسلی و اگر بوده باشد حجامت در فصل
زمستان و سردی هوا بیاشام بر بالای آن تریاق سکنجبین عسلی که معرب سرکه
انگبین است صفت آن آنست که سرکه و عسل برابر بجوشانند تا بقوام آید
فانک متی فعلت ذلک امنت من اللقوة والبرص والبهق والجذام باذن الله

١٢/ مطابقه بینکه هرگاه بجا آوری این اعمال ایمن خواهی بود باذن جنابِ
اقدس الهی از لقوه و سفیدی که از ظاهر بشره بباطن نفوذ کرده باشد و از
رفیقی که در ظاهر باشد و پیسی و از خوره که آن علاج است مشهود وامتص من
الرمان المر فانه یقوی النفس ویحیی الدم و باید بمکی از انار ترش و شیرین که
او قوی میکند نفس را بسکون یا تحریک و زنده میدارد خون را یعنی او را
از کدورات خالص میکند یا آنکه تقویه جگر مینماید و در آن وقت تولید
خون بیشتر میشود ولا تاکل طعاما مالحا بعد ذلك بثلث ساعات
فانه یخاف ان یعرض من ذلك الجرب و تناول مکن طعام شور بعد از اخراج خون
تا سه ساعت که خوف آنست که عارض شود جرب و آن جوششهاییست کوچک
و سرخ ریك با حکه شدید و اکثر اوقات در دستها میباشد بسبب وصول
مواد بانها بواسطه بسیاری حرکت و همچنین بسیار است در میان انگشتان که
ضعیفتر است و گاهی عارض مجموع بدن میشود بسبب کثرت سواد و از جمله اسباب
حدوث او مخلوط شدن خون است با بلغم که متولد میشود از طعام شور
که موجب احتراق اخلاط خصوصا بلغم میشود با آنکه نمك در هر دو کیفیت
ضد بلغم است و حرکت میدهد آنرا بجانب جلد و قوة او وفا نمیکند که
بتحلیل برد آنرا و تخصیص به سه ساعت بجهة آنست که ممکن است که طبیعت
بعد از آن مدة بحال بیاید و مفسده مذکوره حاصل نشود و ارکان
شتاء فکل من التیاهیج اذا احتجمت و اگر فصل زمستان باشد تناول کن
از گوشت تیهوج هرگاه حجامت کرده باشی واشرب علیه من الشراب

الذی

الزکی الّذی ذکرنا اوّلا و بیاشام از شراب پاکیزه که ذکر کردیم او در سابقا

وادهن بدهن الخیری وشیء من المسك وماء بارد وصبّ منه علی هامتك

ساعة فراغك من الحجامة و باید بمالد روغن گل شببو را و قلیلی از مثله

واب سرد و بریزد قدری ازان روغن بر پیش سر در ساعتی که فارغ شود

از حجامت و امّا فی الصّیف فاذا احتجمت فکل السکباج والهلام والمصوص

ایضا والحامض امّا در تابستان پس هرگاه حجامت کنی تناول کن یکی از

چهار غذا را اوّل سکباج است بکسر سین که معرب شود باج است وان

غذائی است با سرکه ترتیب میدهند و قامع صفرا و مسکن خون است و

طریق طبخ او باین نحو است که گوشت را ریزه‌ها وسط کرده واگر مرغ خانگی

از بندها جدا کنند و نیم پخت سازند و پیاز و زردک و تره را چند جوش

داده واز اب بیرون اورده ولو وجب ورد اگر خواهند باب سرد بشویند و با گوشت

و سرکه وادویه خوش بو مهرا بپزند با عسل یا شکر چاشنی داده قدری زعفران

اضافه کنند دوم هلام است بضم ها وان نوعی است از قلیها و ترتیب او

انست که گوشت گاو یا گوساله یا بزغاله بعد از پختن باب و نمك در جائی

گذارند تا اب او چکیده شود و بعضی از سبزیها با سرکه پخته پس سبزیها را

ازان برداشته گوشت مذکور را دران سرکه اندازند سیم مصوص است

بفتح میم وان غذائیست که از جوجه و مرغ جوان و سبزیهای سرد و گرم

وادویه خوشبو بحسب احتیاج ترتیب دهند و قسمی باب میوهای ترش

میجوشانند چهارم غذاهای ترش است که متعارف است وصب علی هامتك

دهن بنفسج بماء الورد وشیء من الکافور و بر بزید ثم روغن بنفشه
باگلاب و قدری از کافور واشرب من ذلک الشراب الذی وصفته لک بعد
طعامک و بیاشام بعد از غذای خود از ان شرابی که وصف کردم سابقا
از برای تو و ایاک و کثرة الحرکة والغضب و مجامعة النساء یوم الحجامة واجتناب
کن از بسیار حرکت و غضب و جماع کردن در روز حجامت و احذر
یا امیر المؤمنین ان یجمع بین البیض والسمک فی المعدة فی وقت واحد و
حذر کن ای امیر از انکه جمع کنی در معده میان تخم مرغ و ماهی در یکوقت فانهما
متی اجتمعا فی جوف انسان ولد علیه النقرس والقولنج والبواسیر و وجع الاضراس
بجهة انکه هرگاه جمع شوند این دو غذا باهم در شکم ادمی بهم میرسد از ان تلخوی شیء
نقرس و قولنج و بواسیر و درد دندان اما اسبا زیرا که تخم مرغ در کمال نفاخیت
خصوصا نیم برشت ان بزودی مستحیل بفساد میشود و همچنین گوشت ماهی
که جوهر ان متخلخل است هرگاه جمع شود در معده پس ان غذا یا محرق میشود
و موجب بعض امراض مثل جذام یا جرب و بواسیر میگردد یا انکه خام میماند
بسبب برودت طبع ان خصوصا در معده ضعیف و مستحیل ببلغم میشود
و حرارت غریبیه در ان عمل میکند و انرا مستحیل بریح میگرداند و لهذا
حادث میشود بسبب ان نقرس و قولنج و بواسیر و اگر هم نفع شود بسبب
فاسد شدن انها بخاری از معده بجانب دندانها میرسد و وجعی در انها
بهم میرسد واللبن والنبیذ الذی یشربه اهله اذا اجتمعا ولدا النقرس و
البرص و شیر و نبید که از جو و خرما و غیر ذلک ساخته میشود و مند میاشا

انزا اهل ان از جماعت فساق و مخالفین هرگاه جمع شوند در معده
بهم میرسد نفرین و پیسی و مداومة اکل البصل یعرض منه الکلف فی الوجه
و مداومت نمودن بخوردن پیاز عارض میشود بسبب آن کلف در روی
آدمی و آن از قبیل نقطهائیست متصل که ظاهر میشود در روی و رنگش تا بین
سیاهی و سرخی است بهم میرسد از احتراق اخلاط که بسیار خوردن پیاز موجب
واکل الملحة واللحمان المملوحة واکل السمك المملوح بعد الفصد والحجامة
یعرض منه البهق والجرب و خوردن نمك و گوشتهای شور و ماهی شور بعد
از فصد و حجامت عارض میشود بسبب آن بهق و جرب چه آن غذاها مولد
سودا است که ماده این دو مرض است و تعریف جرب گذشت و بهق دو قسم است
یکی سفید که حقیقی است و در ظاهر بشره بواسطه غلبه بلغم بر خون و دیگر سیاه
است و آن بجهت مخالطه خلط سودا با خون و این مراد است در اینمقام
واکل کلیة الغنم واجواف الغنم یعسکر المثانة و خوردن گرده گوسفند
و شکنبه و شیردان و امثال آن موجب سنگ مثانه میشود زیرا که
تولید خون سودای از آنها میشود بجهت صلابت جرم آنها و آن خون مایل است
بثفل و مثانه در آنجا واقع است ودخول الحمام علی البطنة یولد القولنج
و داخل شدن حمام با امتلای معده موجب قولنج است بجهت منحدر شدن
غذا قبل از هضم یافتن از معده بسوی امعا والاغتسال بالماء البارد
بعد اکل السمك یورث الفالج و غسل کردن باب سرد بعد از خوردن
ماهی باعث فالج میشود زیرا که متولد میشود از ماهی بلغم لزج که

مادهٔ فالج است و اب سرد قوت معده را و ضعیف میکند اعصاب را و اکل
الاترج بالليل يقلب العين يوجب الحول و خوردن ترنج در شب سبب تغیر
چشم و موجب حول میشود بجهت انکه اگر بلا غذا باشد خام میکند ارا
و باعث فسادان و سستی اعصاب میشود و چون اصل عصب از دماغ
اثر ان در چشم بیشتر ظاهر میشود و تغییر وضع طبقات و رطوبات مینماید
و اگر در خزانه معده باشد اعصاب را نیز سست میکند و موجب حول میگردد
واتيان المرأة الحائض يورث الجذام في الولد و نزدیکی با زن حایض
باعث خوره میشود در ولد زیرا اگر رطوبات فاسده مخلوط میشود بامنی
والجماع من غير اهراق الماء على اثره يوجب الحصاة و مجامعت بدون بول
کردن در عقب ان موجب سنگ مثانه میگردد بجهت صلب شدن
رطوبات بمرور ایام والجماع بعد الجماع من غير فصل بينهما بغسل
يورث المولود الجنون و جماع کردن بعد از جماع بدون فاصله غسل
در میان و جماع موجب جنون است در ولد زیرا که چون غسل شود رطوبات
فاسده تحت جلد که از جماع بهم رسیده بتحلیل میرود و اگر بدون غسل
مرتبه دیگر انفعل واقع شود قدری از ان رطوبات باقی میماند پس هرگاه
در نطفه تاثیر کند ولد قابل جنون میشود و همچنین است اگر کسی محتلم شده
باشد و جماع کند پیش از انکه غسل کند چنانچه از جناب پیغمبر منقول است
وكثرة اكل البيض و ادمانه يورث الطحال و رياحا في راس المعدة و بسیار
خوردن تخم مرغ و مداومت کردن در ان باعث ازدیاد سپرز و تولد ریاح

در فم معده است زیرا که مراد تخم پخته است که نیم برشت نباشد و در انحدار
ثقیل میشود و دیر هضم میگردد و بعد از انهضام تولید سودا میکند
و بسبب کرنده آن متألم میشود ظرف اخلاط که سپرز است گاه باشد
که از انجا بمعده ریخته شود و موجب ردان نیز گردد و ممکنست که بسبب
بنهاد
هضم مستحیل بریح شود و الامتلاء من البیض المسلوق یورث الربو و
و امتلاء معده از تخم پخته موجب دو نوع است از تنگی نفس یکی انکه از
امتلاء عروق شش باشد و دیگری انکه از امتلاء شرایین بهم رسیده باشد
زیرا که متولد میشود بلغم از ان غذا و موجب مرض مذکور میگردد و
اکل اللحم التی یورث الدود فی البطن و خوردن گوشت ناپخته مولد کرم است
در شکم چه ماده ان بلغم متعفن است که بهم میرسد از ان غذا و اکل الطین
یقمل منه الجسد اذا ادمن علیه و خوردن الجبر موجب بهم رسیدن شپش است
در بدن هرگاه مداومت شود بران زیرا که او حادث میشود از رطوبات
متعفنه که طبیعت دفع میکند انها را بظاهر بدن و از جمله خواص الجبر
دفع فضلات است بسوی مسام بدن و شرب الماء البارد عقیب شیء الحار
والحلاوة یذهب بالاسنان و اشامیدن اب سرد بعد از خوردن چیز گرم بالفعل
یا عقیب شیرینی بر طرف میکند طراوت دندانها را بجهة انکه هر یک از ان
دو غذا موجب تخلخل مسام بدن میگردد پس هرگاه اب سرد بعد از ان اشامیده
شود نفوذ میکند در مسام و میرسد به بیخ دندانها یا انکه اشامیدن اب سرد
در عقب چیز گرم از قبیل توارد اضداد است بر دندانها و الاکثار من

اکل لحوم الوحش والبقر یورث تغیر العقل وتحیر الفهم وبلد الذهن
وکثرة النسیان وبسبب خوردن گوشتهای حیوان وحشی وگوشت گاو
موجب تغیر عقل وحیرت فهم وکندی ذهن وکثرت نسیان است بجهة
آنکه حدّت ذهن از صفای روح است وصفا ومداومت خوردن این گوشتها
تولید خون غلیظ واخلاط سودا وتیره در بدن میکند وبانسبت بطرف
میشود لطافت وصفای روح وعاجز میشود از حرکات فکریه وبسبب خوردن
گوشت گاو غالب میشود برودت ورطوبت بر دماغ وبزودی قبول صورت
نمیکند وگوشت وحشی اگرچه اکثر آن حار است لکن بجهة کثرت بوسی
که دارد حادث میشود بسبب آن یبس دماغ وباین جهة عارض میشود نسیان
واذا اردت دخول الحمام وانت لا تجد فی راسک ما یوذیک فابدء عند دخول
الحمام بخمس جرع من الماء الفاتر فانک تسلم باذن الله تعالی من وجع الراس
والشقیقة وهرگاه اراده حمام داشته باشی وخواهی که نیابی در سر خود
چیزی آزار کند ترا پس ابتدا کن نزد داخل شدن حمام به پنج جرعه از آب
نیم گرم بتحقیق که سالم خواهی بود باذن جناب قدس الهی از درد
سر وشقیقه یعنی درد نصف سر واعلم یا امیر المؤمنین ان الحمام
رکّب علی ترکیب الجسد اربعة بیوت مثل اربعة طبایع الجسد بدان ای
امیر که حمّام ترکیب شده مثل ترکیب بدن واز چهار خانه مانند طبایع چهار
گانه بدن یعنی عناصر تا اخلاط یا چهار چیزی که بنا بقا مذکور شد البیت
الاوّل بارد یابس خانه اول که نخستین باشد سرد وخشک است چه راه

حمام دران کمتر تاثیر میکند و همچنین رطوبات ان قلیل است و الثانی
بارد رطب و خانه دوم سرد و تر است بجهة کثرت رطوبت و قلت حرارت
مخففه دران والثالث حار رطب و خانه سیم گرم و تر است بجهة
کثرت حرارة و رطوبت و تساویهما والرابع حار یابس و خانه چهارم گرم
و خشک است بسبب غلبه حرارة بر رطوبت و منفعة الحمام عظیمة
و منفعه حمام بسیار است یقوی الی الاعتدال و ینقی البدن و یلین
العصب و العروق و یقوی الاعضاء الکبار و یذهب العفن از جمله منافع
حمام انست که موجب اعتدال مزاج میشود و پاک میکند چرک را
و نرم میگرداند پی و رگها را و تقویت اعضای بزرگ میکند مثل سر
و دست و پا و ران یا اعضای رئیسه که قلب و دماغ و جگر و خصیتین
است و برطرف میسازد عفونت ظاهر بدن را و خلط متعفن را فاذا اردت
ان لا یظهر فی بدنک بثرة و لا غیرها فابدأ عند دخول الحمام بدهن بدنک
بدهن البنفسج و هرگاه اراده داشته باشی که ظاهر نشود در بدن تو جوششی
یا غیر ان پس ابتدا کن نزد داخل شدن حمام بمالیدن روغن بنفشه بر بدن
خود تا مانع شود از اکثر جوششها که از مواد صفراویه بهم میرسد
بجهة تبرید و ترطیب ان روغن مثل حمام و اذا اردت استعمال النورة
و لا یصیبک قروح و لا اشقاق و لا سواد فاغتسل بالماء البارد قبل
ان تنور و هرگاه خواهی استعمال نوره کنی و نرسد بتو زخمی و ترکیدنی
و سیاهی پس غسل باب سرد پیش از انکه نوره بکشی تا انکه از اب

سرد کند

سد کند مسام بدن را و یا بسبب نفوذ نکند در انها اجزای تند [?]
اهک و زرنیخ که موجب ناخوشیهای مذکوره میشود و من اراد دخول
الحمام للنوره فلیجتنب الجماع قبل ذلک باثنی عشر ساعة وهو تمام
یوم و کسی اراده حمام کند از برای نوره کشیدن باید اجتناب نماید
از مجامعت قبل از ان تا دوازده ساعت که ان یکروز تمام است
بجهة انکه نوره مثل جماع محلل است و موجب سستی قوی و اعصاب
میگردد و بعد از گذشتن مدت مذکوره عیبی ندارد ولیطرح فی النوره
شیئا من الصبر والاقاقیا والحضض و باید داخل کند در نوره چیزی
از صبر و اقاقیا و حضض یکی او یجمع ذلک و یاخذ منه الیسیر اذا کان
مجتمعا او متفرقا تا انکه همه را جمع نماید و اخذ کمی قلیلی از ان خواه
اجزای مذکوره یکجا باشد یا متفرق ولا تلقی فی النوره شیئا من ذلک
حتی تمات النوره بالماء الحار الذی طبخ فیه بابونج و مرزنجوش و ورد و بنفسج
یابس و جمیع ذلک اجزاء یسیره مجموعا او متفرقة بقدر ما یشرب الماء
رائحته و داخل مکن در نوره چیزی از ان دواها تا انکه خوب داخل شود
نوره در اب گرمی که طبخ شده باشد دران بابونه و مرزنجوش و گل سرخ
و بنفشه خشک یا مجموع چهار دوا از هر یک اندکی یکجا باشد یا متفرق
لکن باید بقدری باشد که کسب کند اب بوی او را اما انکه دخول صبر
و غیره در نوره باید بعد از داخل شدن نوره دران اب باشد بجهة انست که
اجزای مذکوره داخل شود بعد از شکستن حدت نوره چه اگر قبل از ان

باشد ممکن است که نفوذ کند اجزای ردیه اهك ودر جسم تنها قرار کیرد
ودر ان اب بتحلیل نرود وضرر ببدن برساند ولیکن الزرنیخ مثل سدس
النوره ونباید قدر زرنیخ شش یك اهك باشد چه بتجربه رسیده که این
قدر وفا بمقصود میکند وضرر بجلد نمیرساند بخلاف کرده بیشتر از انمقدار
ویدلك الجسد بعد الخروج منها بشیء منها بحیث یقلع رایحتها وباید مالیده
شود ببدن بعد از فراغ از نوره چیزیکه برطرف کند بوی انرا کورق
الخوخ وشجر العصفر والسعد والحنا والورد والسنبل مفردة او مجتمعة
مثل برك شفتالو وورد کل کافشه وسعد کوفی وحنا وکل سرخ وسنبل
الطیب خواه متفرق باشند یا مجتمع ومن اراد من ان یامن احتراق النورة
فلیقلل من تقلیبها ولیبادر اذا عملت فی غسلها وان یمسح البدن بشیء
من دهن الورد وکسی که خواهد ایمن باشد از سوختن نوره باید
تقلیل کند در بهم زدن ومبادرت نماید هرگاه ازاله کند مو را
بشستن ان ومالیدن ببدن تکه از روغن کل سرخ فان احرقت البدن
والعیاذ بالله یؤخذ عدس مقشر ویسحق ناعما ویداف فی ماء ورد
وخل ویطلی به الموضع الذی اثرت فیه النوره فانه یبرء باذن الله تعالی
واکر نوره بسوزاند العیاذ بالله باید اخذ کند عدس مقشر را ونیکو
بکوبد وداخل کلاب وسرکه نماید ومالد بان موضعی که تاثیر کرده
نوره در ان بتحقیق که برطرف میشود باذن جناب اقدس الهی
الذی یمنع من اثار النوره فی الجسد هو ان یدلك الموضع بخل العنب

الشیف و دهن الورد دلکا جیدا وانچیزیکه منع میکند اثار نوره را
از قبیل سیاهی یا جراحت یا جوشش انست که مالیده شود بر موضع نوره
سرکه بسیار تازه و روغن گل مالیدن خوبست چه سرکه لقلب بسبب سرعت نفوذ
او قلع میکند اثار ردیه را از بدن و هرگاه ضم شود با روغن گل که اعضا را
نرم و مسام را وسیع میگرداند اثران قویتر میگردد ومن اراد ان لا یشتکی
مثانته فلا یحبس البول ولو شد ظهر دابته وکسی که خواهد که شکوه
نکند از مثانه یعنی بول دان باید که حبس نکند بول را اگرچه بر پشت
دابه خود سوار باشد یعنی لازم است که پایین بیاید و بول کند و تاخیر
نکند هرچند وقت نزول نزدیک باشد بجهة انکه هرگاه مثانه پر شود
از بول طبیعت اراده دفع ان میکند پس حبس ان موجب درد مثانه
میشود بسبب ضیقی که دارد وان لا تؤذیه معدته فلا یشرب علی طعامه
ماء حتی یفرغ وکسی که خواهد که ازار نکند او را معده او پس نیاشامد اب
در غذای خود تا انکه فارغ شود از ان ومن فعل ذلک رطب بدنه و ضعفت
معدته ولم یاخذ العروق قوة الطعام فانه یصیر فی المعدة فجا اذا صب الماء
اولا فاولا وهرکه بیاشامد اب در بین تناول غذا رطوبت بهم میرساند
بدنش وضعیف میشود معده او و جذب نمیکند عروق قوة طعام را
بجهة انکه خام میگردد در معده هرگاه ریخته شود اب در او مرتبه مرتبه واگر
جذب کند چیزی بدن نمیشود و موجب فساد اعضا میگردد و همچنین
اشامیدن اب بعد از غذا بلا فاصله نیز مضر است بدن را اگرچه مانع است

اانکه معده مشتمل گردد بر غذا و هضم نماید او را بلکه خام میماند لکن
اگر یکی از دو قسم غالب باشد یا معده حار و صفرا غالب و عطش بسیار
باشد در این صورت تنها نیاشامید آب مضر است و من اراد ان لا یجد
الحصاة وعسر البول فلا یحبس المنی عند نزول الشهوة ولا یطیل المکث
علی النساء و کسی که خواهد که نباید تولد سنگ مثانه و دشوار بول
کردن را پس حبس نکند منی را نزد نزول شهوة و آن وقت مدت مباشرت
و طول ندهد مجامعت را با زنان چه در صورتی که انزال منی خواهد شد
بجماع یا باحتلام و او را حبس کند لطیف او بتحلیل میرود و کثیف او
باقی میماند و سنگ میشود یا آنکه منجر بعسر بول میگردد و من اراد
ان یامن وجع السفل ولا یظهر به ریاح البواسیر فلیاکل کل لیلة سبع
تمرات تربی بسمن البقر و یدهن بین انثییه بدهن زنبق خالص و کسی
که خواهد که ایمن باشد از درد اسافل بدن بالخصوص مقعد و در او ظاهر
نشود بادهایی که از بواسیر حادث میشود یا علتهای او باید بخورد هر شب هفت
دانه خرمای پرورده بشیر گاو و بمالد دو خصیه را بروغن زنبق خالص و من
اراد ان یقل نسیانه و یکون حافظا فلیاکل کل یوم علی الریق ثلث قطع
زنجبیل مربی بعسل و یصطبغ بالخردل مع طعامه فی کل یوم و کسی که خواهد
که کم شود فراموشی او و بوده باشد حفظ کننده امور باید بخورد هر شب سه
پاره زنجبیل پرورده با عسل و خورش دهد خردل را با طعام خود در
هر روز و من اراد ان یزید فی عقله یتناول کل یوم ثلث اهلیلجات بسکرا

بلوح و کسی که خواهد عقل او زیاد شود بخورد هر روز سه هلیله پرورده
با مخلوط بشکری که در طبخ سیم مبالغه شده باشد که بپارسی قند مکرر
گویند و من اراد ان لا ینشق ظفره و لا یمیل الی الصفرة و لا یفسد حول
ظفره فلا یقلم اظفاره الا یوم الخمیس و کسی که خواهد نترکد ناخن او
و مایل بزردی نشود و فاسد نگردد اطراف ناخن او نگیرد ناخنهای خود را
مگر روز پنجشنبه و اگر کسی مداومت کند بران هرگز نبیند درد چشم
و اگر بگیرد ا برای روز جمعه کنارد پریشانی از او زایل میگردد چنانچه
مرویست و باین طریق جمع میشود ما بین احادیثی که درین مقام وارد شده
است یا انکه همه را در پنجشنبه بگیرد و در جمعه سوهان بران بمالد که ریزه
چند بریزد زیرا که چیدن ناخن در روز جمعه سنت است و بهترین انست
برای بادی روزی از تعقیب خواندن ما بین طلوعین و ایمن میگرداند
از خوره ناخوشی و من اراد ان لا یولم اذنه فلیجعل فیها عند النوم قطنة
و کسی که خواهد ازار نکند او را گوش او باید بگذارد در ان قدری
پنبه در وقت خوابیدن تا هوای مختلف داخل گوش نشود و موجب
ایلام او نگردد و من اراد دفع الزکام مدة ایام الشتاء فلیاکل
کل یوم ثلث لقم من الشهد و کسی که خواهد قطع کند مادهٔ زکام را
مدة ایام زمستان که اکثر ان از سردی هوا بهم میرسد بخورد هر روز
سه لقمه از عسل که بمذاق خود درجه دوم گرم است و در دوا باعتدال
نزد بعضی و اعلم یا امیر المؤمنین ان للعسل دلائل یعرف بها نافعه من ضاره

بدان ای امیر که برای عسل دلیل جدا است که شناخته میشود بسبب آنها
نفع کننده عسل از برای عسل دلیل جدا است که شناخته میشود ضرر
کننده آن وذلک ان منه شیئا اذا ادرکه الشم عطس ومنه شیء یسکر
وله عند المذاق حرقة شدیدة فهذا الانواع من العسل قاتلة واین
بجهة آنست که بعضی از اقسام عسل هرگاه درک کند او را قوه شامه عطسه
میاورد یا نشئه میکنند وبعضی دیگر از آن سکر میاورد واز برای او مست
تندی شدیدی واین انواع از عسل کشنده است وعسل خوب آنست که صادق
الحلاوة وخوشبو وسفید وبهاری باشد ولا تؤخر شم النرجس فانه یمنع
الزکام فی ایام الشتاء وکذلک حبة السوداء وتاخیر مکن بوییدن گل نرگس را
که در سیم گرم وخشک است چه آن منع میکند زکام را مدة ایام زمستان
وهمچنین است بوییدن سیاهدانه که در اول سیم گرم وخشک است واذا
خاف الانسان الزکام فی زمان الصیف فلیاکل کل یوم خیارة واگر بترسد
آدمی از زکام در ایام تابستان پس باید بخورد هر روز یکعدد خیار
بجهة آنکه زکام که در آن فصل بهم میرسد اکثر آن از حرارت وصفرا
وخوردن خیار دفع صفرا میکند بسبب ادراری که دارد ولیحذر
الجلوس فی الشمس و باید حذر کند آنکس از نشستن در آفتاب بجهة
این ظاهر است من خشی وجع الشقیقة والشوصة فلا یؤخر اکل السمك
الطری صیفا کان او شتاء وکسی که بترسد از درد نصف سر واز ذات
الجنب صفراوی باید تاخیر نکند خوردن ماهی تازه را خواه در تابستان

باشد یا زمستان بجهة انکه وجع الشقیقه ماده ان صفراست وچون
قدر او قلیل است وفا نمیکند که مجموع را بکیرد وهمچنین مرض دوم
از صفراست پس خوردن ماهی تازه نافع است برای سردی وتری است
هر دو کیفیت ضد صفراست ومن اراد ان یکون صالحا خفیف الجسم
واللحم فلیقلل من عشائه باللیل وکسی که خواهد که صحیح وسالم وبدن
او سبك باشد باید تقلیل کند در نعشی وشب چه در انوقت طبیعت
قادر بر هضم غذا خواهد بود وخواب باسایش واقع میشود وان
غذا جزو بدن میکردد واین امور موجب صحت وسبکی جسم است ومن اراد
ان لا یشتکی سرته فلیدهنها من دهن یاسمن وکسی که خواهد شکوه نکند
از درد ناف باید روغن بمالد بران هر وقتی که بمالد بر سر خود در
بجهة انکه اکر درد ناف که قریب است بفم معده از سوداست که از طرف
کرسپرز است باین موضع ریخته میشود وتدهین کردن دفع میکند
یبوست سودا و مضرت انرا خصوصا هر کاه از روغنهای محلل باشد
وشاید که تدهین سر میل دهد مواد را بجانب ناف که محاذی سر است
وتدهین ناف میل دهد مواد را بتحت واز انجا واز ناف دفع شود
ومن اراد ان لا ینشق شفتاه ولا یخرج فیها باسور فلیدهن حاجبه من
دهن یاسمن وکسیکه خواهد که نترکد لبهای او وبیرون نیاید در انها ناسور
وان غلظیست از دم رطب پایین بقدر نخود کوچك تیره رنك باسقاقی
در وسطان که از غلبه رطوبت بهم میرسد پس باید بمالد روغن

برابر و بیماهر وقت که روغن بر سر بمالد تا انکه بر تب سودا و زخم و ضرر
انرا نماید چه اکثر بیماری ان ناخوشی از ان خلط است و من اراد ان لا یشتکی
کبده فی الحمام فلیاکل بعدها الخل وکسی که خواهد که شکوه نکند از درد
جگر بسبب حمام رفتن باید بخورد سرکه را بعد از ان بجهة انکه طبع
جگر گرم و تر است و بواسطه کسب رطوبت از هوای حمام رطوبت ان
زیاد میشود و تناول سرکه دفع رطوبت میکند و نقصان مینماید
و من اراد ان لا تسقط اذناه ولهاته فلا یاکل حلوا حتی تتغیر عن بعده
بخل وکسی که خواهد که سست نشود گوشتهای او و بادو پارچه گوشت
که بشکل بادام است و انتهای دهان و در دو طرف گلو واقع شده و زبان
کوچک که مشرف است بر حلق پس باید نخورد شیرینی مگر انکه غرغره
کند بعد از ان بسرکه زیرا که شیرینیها اعضا را سست میکند
و بواسطه سرکه مندفع میگردد رطوبتی که سبب سستی است و من
اراد ان لا یفسد اسنانه فلا یاکل حلوا الا بعد کسرة خبز وکسی که
خواهد فاسد نشود دندانهای او باید نخورد شیرینی مگر بعد از
تناول پارچه نانی زیرا که شیرینیها موجب فساد دندان میگردد
و مخلوط کردن با نان دفع میکند مضرت انرا و من اراد ان لا
یصیبه الیرقان فلا یدخل فی الصیف اول ما یفتح بابه ولا یخرج
منه اول ما یفتح بابه فی الشتاء غدوة وکسی که خواهد یرقان بهم نرساند
باید داخل خانه نشود در تابستان هنگامی که در خانه را بکشایند

و بیرون نرود از خانه در زمستان اول مرتبه که گشوده میشود در خانه وقت
صبح و مراد از یرقان تغیر رنگ است بزردی یا سیاهی بسبب جریان خلط صفرا
یا سودا در تحت جلد و آنچه بزدبل باو باشد بدون عفونت در اخلاط و گویا
آنچه بهم رسیده محدث یرقان باشد بالخاصیه پس باید ساعتی مکث نمود در دهلی
داخل شد و بیرون آمدن تا هوای خارج و داخل با هم مخلوط کردند و اعتدال
بهم رساند و توارد اضداد نشود و من اراد ان لا یصیبه ریح فی بدنه فلیأکل
الثوم کل سبعة ایام مرة و کسی که خواهد ریح در بدن او بهم نرسد باید بخورد
سیر را در هر هفت روز یکمرتبه بجهة آنکه سیر محلل نفخ است تناول او بدن
داخل شدن سجد باکی نسبت جناب پنجم امام محمد باقر از جناب پیغمبر روایت نموده اند
و من اراد ان یستمرئ طعامه فلیتکئ بعد الاکل علی شقه الایمن ثم ینقلب
بعد ذلک علی شقه الایسر حین ینام و کسی که خواهد گوارا شود غذا
او باید تکیه کند اولا بعد از تناول نمودن غذا بر جانب راست خود بعد از
آن بگردد بجانب چپ و این عمل در حین خوابیدن باشد بجهة آنکه بدستور سابق
مذکور شد که قعر معده مایل است بجانب راست پس غذا اولا بانجام رسد
و بعد از آنکه بجانب چپ خوابیده شود حرارت معده زیاد میگردد بسبب آنکه
جگر که در طرف راست است در بالای آن واقع میشود لهذا در آن وقت
هضم کامل میگردد و من اراد ان یذهب البلغم من بدنه و ینقصه فلیأکل
کل یوم بکرة شیئا من الجوارش الحریف و کسی که خواهد برطرف کند بلغم
از بدن خود و کم کند او را باید بخورد هر روز در اول روز قدری از جوارش

تند

تند وان معرب گوارش است یعنی گوارنده و عبارتست از ترکیبی که مقوی
معده و مصلح اغذیه و محلل ریاح و دافع بلغم و رطوبت بدن باشد
واز جمله اقسام آن که بسبب تند و گرم است جوارش فلافلی است و صفت
او آنست که فلفل سیاه و سفید و دار فلفل از هر یک دو وقیه و عود بلسان
یک وقیه سنبل الطیب تماما از هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس و
سیاه بوس رومی و سلیخه و اسارون و انبرباریس از هر یک یک [illegible]
ادویه را کوفته و بیخته و بعسل کف گرفته سه وزن ادویه معجون
نموده و یکثر دخول الحمام و مضاجعة النسا والجلوس فی الشمس
و باید کسی که اراده دفع بلغم دارد بسیار و اقامت سازد حمام رفتن
و مجامعت کردن با زنان و نشستن در آفتاب اکثر [illegible] موجب تحلیل
بلغم و فضلات میگردد و یجتنب [illegible] البارد من الاغذیه فانه [illegible] البلغم
و بحرقه واجتناب کند هرگز از غذاهای بد [illegible] که برطرف میکند
بلغم را و میسوزاند او را ومن اراد ان یطفی لهب الصفراء فلیاکل کل یوم
شیئا رطبا باردا و یروح بدنه و یقلل الحرکة و یکثر النظر الی الماء
و کسی که خواهد فرو نشاند برافروختگی صفرا را باید بخورد هر روز
چیزی که تر و سرد باشد که مخالف صفراست در سردی و کیفیت و استراحت
دهد بدن خود را یعنی هوا را حرکت دهد بباد زدن و دیگر باید
تقلیل کند از حرکت کردن چه حرکت محدث حرارتست و بسیار
نگاه کند بآنچه دوست میدارد او را ومن اراد ان یحرق السلی

فعلیه

فعلیه بکثرة القیء وفصد العروق ومداومة النوره وکسی که خواهد
بسوزاند سودا را پس لازم است بر او بسیار قی کردن وکشودن
رگها ومداومت بر نوره کشیدن بجهة آنکه مقصود ازاله سودای غیر
طبیعی است نه آن بهم میرسد از احتراق هر خلط که باشد حتی سودای
طبیعی که دردخون طبیعی است که چون محترق کردد غیر طبیعی میشود
پس اکر از احتراق صفرا حادث شده باشد قی نافع است واکر از احتراق
خون یا سودا بهم رسیده باشد فصد نافع است واکر از احتراق
بلغم باشد مداومت بر نوره نافع است ومن اراد ان یذهب الریح
البارد فعلیه بالحقنة والادهان اللینة علی الجسد وکسی که
خواهد برطرف کند ریح بارد را پس بر او لازم است حقنه کردن
ومالیدن روغنهای نرم بر بدن چه هر یک از ان دوام محلل ریاح
بارد است وعلیه بالتکمید بالماء الحار وفی الابزن ویجتنب کل
بارد یابس ویلزم کل حار لین وایضا لازم است بر کسی که اراده
دفع ریح بارد کند نمودن باب کرم در ابزن یعنی ظرفی که در ان
اب کرم کنند ودر او ادویه جوشانیده تا مریض در انجا بنشیند
وباید اجتناب کند از هر سرد وخشک وبخورد هر کرم ونرم را ومن اراد ان
یذهب عنه البلغم فلیتناول بکرة کل یوم من الاطریفل الصغیر مثقالا
واحدا وکسی که خواهد که برطرف شود بلغم از او باید تناول کند در
صبح هر روز از اطریفل صغیر بقدر یک مثقال یعنی طبی که موافق است

با مثقال شرعی وزنش شصت و هشت شعیر است صفت اطریفل صغیر
انست که پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و پوست هلیله سیاه
امله مقشر مساوی یکدیگر کوفته و بیخته بروغن بادام یا بروغن گاو
چرب نموده با سه وزن عسل عجین نمایند و از جمله خواص این مرکب
انست که بواسطه عسل ازاله بلغم میکند و بسبب بیوستی که دارد
تجفیف مینمایند واعلم یا امیر المؤمنین ان المسافر ینبغی له ان یتحرز
بالحر اذا سافر و هو ممتلی من الطعام ولا خالی الجوف ولیکن علی حد الاعتدال
بدان ای امیر که مسافر را سزاوار است که احتراز کند هرگاه سفر نماید در
گرمی هوا از انکه بوده باشد در حالی که معده ممتلی باشد از غذا و در
حال خلاء معده هم نباشد و باید بحد اعتدال باشد ولیتناول من
الاغذیة الباردة مثل القریص والهلام والخل والزیت وماء الحصرم
ومثل ذلک من الاطعمة الباردة و تناول کند مسافر از غذاهای
سرد مثل قریص وان قسمی است از نانخورش که از گوشتهای لطیف مثل
ماهی و جوجه و بزغاله و ترشیها و میوهای تازه و خشک و ادویه خوشبو
ترتیب میدهند و مثل هلام که مذکور شد سابقا و مثل سرکه و زیتون
ابغوره و امثال اینها از غذاهای سرد بجهة انکه حرکت بنحوی باشد
که تحلیل مواد کند که در ان صورت طبیعت سرد میشود بجهة کم
شدن اجزای حاره واعلم یا امیر المؤمنین ان السیر الشدید فی الحر الشدید
ضار بالابدان المهلوسة اذا کانت خالیة من الطعام و هو نافع فی

الابدان الخصيبة بدان اى لمركه حركت شديد در شدة كرما ضرر
ميرساند ببدن تنها الا غرهركاه خالى باشد از غذا ونافع است براى بدنهاى
فربه زيرا كه حركت باشدة تحليل ميكند رطوباترا پس اكر رطوبت بسيار
باشد نفع ميكند والا مضر است موجب حدة اخلاط ميكردد فاما
صلاح المياه للمسافر ودفع الاذى عنه فهو ان لا يشرب الماء من ماء
كل منزل برده الا بعد ان يمزجه بماء المنزل الذى قبله او بشراب واحد غير
مختلف يشربه بالماء على اختلافها واما نيكو بودن آبها از براى مسافر
ودفع آزار از او باين طريق است كه نياشامد از آب هر منزلى كه ميرسد بان
مكر بعد از انكه ممزوج كند آب آن منزل را با آب منزل سابق يا با يك آبى كه
مختلف نباشد مخلوط نمايند با بهما كه اختلاف دارند والاوجب ان
يتزود المسافر من تربة بلده وطينه التى ربى عليها ولازم است كه بردارد مسافر
از خانه وكل هر شهرى كه تربيت يافته در ان وكلما ورد الى منزل طرح
فى انائه الذى يشرب منه شيئا من الطين الذى يتزوده من بلده وبهر منزلى كه
برسد بيندازد در ان ظرفى كه ميخورد از او قدرى از كلى كه برداشته
از شهر خود ويشوب الماء والطين بالانية بالتحريك ويؤخر قبل
شربه حتى يصفو اصفاء جيدا ومخلوط كند آب با كل را در ان ظرف بسبب
حركت دادن او وتاخير كند در آشاميدن تا انكه صاف شود صاف
شدنى خوبى زيرا كه بعد از امتزاج وفعل وانفعال جذب ميكند خاك
اجسام غريبه آب را وموجب صفاى او ميكردد وخير المياه شربا

لمن هو مقيم او مسافر ما كان ينبوعه من الجهة الشرقية الخفيفة الابيض
و بهترين آبها از براى حاضر و مسافر آبيست كه چشمه او از جانب مشرق
باشد و سبك و سفيد باشد زيرا كه باد مشرق نيكوتر است از باد مغرب
چنانچه سابقا مذكور شد احداث ميكند در آب لطافت و رقت
واين بهتر است از قول اطبا كه بايد از مغرب و جنوب بطرف مشرق
و شمال آيد وافضل المياه ما كان مخرجها من مشرق الشمس الصيفى
و نيكوترين آبها آبيست كه محل بيرون آمدن او از سمت مشرق صيفى آفتاب
باشد كه اول نقطه سرطانست كه چون آفتاب باين موضع برسد اول
فصل صيف است و رياح در آن وقت بجهت بويستى كه دارند موجب صلاح
آبها ميكردند واصحها وافضلها ما كان بهذا الوصف الذى ينبع منه
وكان مجراه فى جبال الطين وسالم من ... آبها و بهترين آنها آبيست كه
چشمه او بوصف مذكور باشد و مجراى او در كوههاى گل باشد زيرا
كه پاك ميكند آبرا از همه نجاسات غريبه بخلاف سنگ كه اين اثر ندارد
لكن بايد خاك و گل خالص باشد و مخلوط بشوره و امثال آن نباشد
وذلك انها يكون فى الشتاء بارده و فى الصيف ملينه للبطن نافعه
لاصحاب الحرارات واين بجهة آنست كه اين آبها در زمستان سرد است بجهة
آنكه مسام زمين در آن وقت مسدود است بسبب سردى هواى بيرون آب
بر روى زمين ميماند و سرد ميشود و در تابستان نرم كننده شكم
است و نافع است از براى صاحبان حرارت زيرا كه مسام زمين بدان

فصل

فصل مفتوح است پس اجزای ارضیه با آب روان مسالمات میماند
واجزای ملحیه در آب باقی میماند واما ماء الملح والمیاه الثقیلة
فانها تیبس البطن اما آب معین نمکزار و اما آب ثقیل پس خشک میکند
شکم را بواسطه یبوستی که دارند ومیاه الثلوج والجلید ردیة
لسایر الاجسام کثیرة المضرة جدا واما آب برف وتگرگ بالتمام زیانست از برای
جمیع بدنها وبسیار مضراست لاکن در بدن بلغمی واما میاه الجب فانها عذبة
صافیة نافعة اذا دام جریها ولم یدم حبسها فی الارض اما آبهای چاه
پس شیرین وصاف و نافعند اگر دایم باشد جاری شدن آن ودایم نباشد حبس
آنها در زمین واما البطایح والسباخ فانها حارة غلیظة فی الصیف
لرکودها ودوام طلوع الشمس علیها اما آبهای کودالها و زمینهای شوره زار
پس گرم وغلیظند بجهت ایستادن آنها و دایم بودن طلوع آفتاب بر آنها
وقد یتولد علی من یدوم شربها المرة الصفراء او یتولد و تعظم اطحلتهم وکما هی خلط
صفرا حادث میشود در کسانی که مداومت کنند بر آشامیدن آنها و بزرگ
میشود سپرزهای ایشان زیرا که بواسطه حرارتی که از آفتاب کسب میکنند
ویبوستی که از مخالطه اجزای ارضیه بهم میرسانند موجب تولید صفرا گردد
وچون بسبب یبوست وبرودت ذاتی تولید میکند سودا را بزرگ میشود سپرز
که ظرف آن خلط است وقد وصفت لک یا امیر المؤمنین فیما تقدم من کتابی
هذا ما فیه کفایة لمن اخذ به وبتحقیق که وصف کردم از برای تو ای
امیر در آنچه پیش گذشت در این کتاب من از امور چند که در آن کفایتست

از برای کسی که عمل کند بآن وانا اذکر امر الجماع والحال من ذکر میکنم
امر مجامعت فلا تقرب النساء من اول اللیل صیفا ولا شتاء پس نزدیکی مکن
با زنان در اول شب نه در تابستان و نه در زمستان وذلك لان المعدة تکون
ممتلیة وهو غیر محمود واین بجهة انست که معده در انوقت مملو است از غذا
وجماع در انحال پسندیده نیست وبتولد منه القولنج والفالج واللقوة
والنقرس والحصاة والتقطیر والفتق وضعف البصر ورقته وحادث
میشود بسبب جماع کردن در انحال قولنج وفالج ولقوه ونقرس و
سنك مثانه یا کرده وتقطیر بول بعد ون اراده وازار فتق وضعف بصر
ورقت وی یا بصر واذا اردت ذلك فلیکن اخر اللیل فانه اصلح للبدن
وارجی للولد وازکی للعقل فی الولد الذی یقضی الله بهما وهر کاه
اراده جماع داشته باشی در طرف اخر شب بجهت انکه بهتر است برای
بدن چه کیلوسیت غذا در انوقت تمام شده وکاه باشد شروع هضم
دوم نموده پس غذای خام نفوذ میکند باعضا وایضا اعضا وچشم و
دماغ در انحال بسیار سست میشوند ولهذا امراض مذکوره بهم
نمیرسد وامید ولد در انوقت بیشتر است ونیکوتر است وبرای عقل ولدیکه
عطا میکند جناب اقدس الهی بواسطه مرد وزن زیرا که در انوقت رغبت
بجماع بیشتر است پس قلیلی از ارواح با منی در رحم ریخته میشود وموجب
فهم وحدت ذهن ولد میگردد ولا تجامع امراة حتی تلاعبها وتکثر
ملاعبتها وتغمز ثدییها وجماع مکن با زنی تا انکه بازی وخوش طبعی

عابثها کنی با او وبسیار ملاعبه نمایی و بیفشاری پستانهای اورا فانک اذا فعلت
ذلک غلبت شهوتها واجتمع ماؤها بجهة انکه هرکاه بجا آوردی اینعمل را
غلبه میکند خواهش از زن وجمع میشود منی ان لان ماؤها یخرج
من ثدییها والشهوة یظهر من وجهها وعینیها واشتهت منک مثل
الذی اشتهیته منها زیرا که منی زن بیرون میاید از پستانهای او وشهوت
ظاهر میشود در دو چشم او وخواهش میکند مثل انچه خواهش نمودی
ازان وظاهر است که عمده مادهٔ منی زن از پستانست چنانچه ظاهر ایه
کریمه است در سوره طارق والاشتباه از جمیع بدن بیرون میاید وچون پستان
مشارکت بسیار دارد با رحم از راه عروق پس خاریدن پستانها سبب هیجان
حرکت شهوتست ودر انحال میل میکند روح بظاهر بدن بمصاحبت خون
واثران ظاهر میکردد در چشم زن بجهة صفا رنک وکاه هست که
متغیر شود شکل چشم وبکردد سیاهی او بجانب بالا بسبب مشارکت
او با آلات تناسل خصوصا رحم وازاین جهة است که زن در انحال
در پی نفس میکشد وخواهش جماع میکند ولا تجامع النساء الا وهی
طاهرة ومجامعت مکن با زنان مکر انکه پاک باشند از خون حیض
ونفاس چنانچه مذکور شد سابقا فاذا فعلت ذلک فلا تقم قائما
ولا تجلس جالسا ولکن تمیل علی یمینک ثم انهض للبول من ساعتک
فانک تامن الحصاة باذن الله وهرکاه جماع کردی برمخیز ومنشین
بلکه تکیه کن بطرف راست خود وبعد ازان برخیز از برای بول کردن

در آن ساعت که ایمن خواهی بود از سنگ مثانه باذن جناب قدس الهی

ثم اغتسل واشرب من ساعتك من المومیائی بشراب العسل او بعسل منزوع
الرغوه فانه یرد من الماء مثل الذی خرج منك بعد از ان غسل کن [illegible]
در آن ساعت قدری از مومیائی را با شربت عسل کف گرفته بتحقیق که بر
میگرداند مثل آبی که بیرون آمده از تو وصفت آن شربت آنست که ده
رطل عسل با شش رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله
و عود و هیل و جوز بوا و دار فلفل و قرنفل هر یک یک مثقال بجوشانند
تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال نمایند واعلم ان الجماع حین
والقمر فی برج الحمل او فی الدلو من البروج افضل بدانکه جماع کردن
با زنان و قمر در برج حمل یا در دلو باشد بهتر است از آنکه در برجهای
دیگر باشد زیرا که حمل از بروج مذکر و ناریست که مناسب شهوتست
و دلو از بروج هوائیست که گرم و ترست و موجب زیادتی روح و
خون است و خیر من ذلك ان یکون فی برج الثور لکونه شرف القمر و
بهتر از این آنست که قمر در برج ثور باشد زیرا که آن برج شرف قمر است
وایضاً خانه زهره است و متعلق است بزنان و شهوت و عیش و عشرت
و بدانکه شرف قمر حقیقت در سیم درجه آن برج و هر کوکبی در
شرفش مثل شخصی است در مملکت خود با حکومت و سلطنت و چون
قمر بآن برج تحویل کند ابتدای قوت آن بود و یوماً فیوماً متزاید میگردد
تا درجه سیم و آنجا در کمال قوتست بعد از آن شروع در نقصان میکند

تا انکه در حین حلول برج دیکر منتفی میشود واز برای هر کوکبی حالتیست
که شرفش انجا منقطع میکردد ودر قمر تا بیست وسیم ثور است وچون
هبوط کوکب ضد شرفست باید احتراز شود از مجامعت در هبوط
قمر که درجه مقابل شرفش وست یعنی در برج هفتم همان درجه شرف
وان سیم درجه عقربست وا زجمله اوقات منحوسه چهارده درجه ایست که
واقع است ما بین درجه و نوزدهم درجه میزان که هبوط شمس است وان
طریقه محترقه است نزد مشهور وجماع در ان وقت نیز ممنوع است ودر
طریقه نیره نیکوست وان چهارده درجه ایست ما بین درجه شرف شمس
که نوزدهم حمل است ودرجه شرف قمر ومن عمل بما وصفت لك فی
کتابی هذا ودبر جسده امن باذن الله من کل داء وکسی که عمل کند
بدانچه وصف کردم از برای تو ای امیر در این کتاب وتدبیر کند در
بدن خود ایمن است باذن جناب قدس الهی از هر دردی وصحیح جسم بحول
الله وقوته وصحیح خواهد بود بدنش بحول وقوه خدا فان الله یعطی
العافیه لمن یشاء ویمنعها ایاه بتحقیق که جناب قدس الهی عطا میکند عافیت را
هر که خواهد ومیبخشد عافیت را بان والحمد لله اولا واخرا وظاهرا و
باطنا وحمد مخصوص جناب اقدس الهی است در اول ودر اخر ودر ظاهر ودر
باطن مسکین سلطان دین کوید که انچه مذکور شد در رساله مبارکه
نفع ان عام است وتخصیص بصاحب ویا بهوای بلدی ندارد واکر کسی
عمل کند بان از اطبا باطبا مستغنی کردد واز تقاطر اب حیات از شربت

خوشنکونه

خوشگوار صحت و سلامت تجرع نماید و ایمن بود از شر سباع امراض مهلکه
و خطر نیابد بر وجود او و جاع مزمنه بجهة توسل و خلوص عقیده و این قدر کافیست در
توضیح و تنقیح کلام بلاغت نظام و چون بغایت سید و بنهایت انجامید نظم پی سال
تاریخش افکار گفت بشد گنج پنهان از آشکار   امید که بتایید پر این فرج کثیر
الفتح پرتو التفات شمس الشموس و انیس النفوس و تاج الرؤس سیدنا و مولانا و
مقتدانا علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه و ابنائه الوف صنوف التحیة و الثنا
ملتمس از اخوان ایمانی و اخلاء روحانی آنکه این ذره بی بها و غریق بحر خطا را
در حال حیات بی ثبات و بعد از چشیدن شربت ممات بدعا مغفرت و رفع درجات
دستگیری نمایند و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی خیر خلقه محمد و آله
الطاهرین بدانکه مباحثات و مناظرات و کلماتی که در ارض اقدس رضوی
علی مشرفها الاف السلام و التحیة بین علمای مخالفین و علمای واردین و مجاورین
واقع گردیده بسیار است از انجمله که در بنا حقیت مذهب حقه اثنا عشریه باشد
حکایة عالم ربانی و فقیه صمدانی مولانا محمد بن فخر الدین رستمداری است
که در مشهد مقدس رضوی خدمت روضه عرش درجه و تدریس بعضی از مدارس
آن آستان ملائک پاسبان باو مفوض بود چنانچه قاضی نور الله در مجالس
المؤمنین و غیر آن این قسم ذکر نموده اند عبد الله خان شقی از سلاطین
اوزبکیه بود و عبد المؤمن خان پسر او بود و بایدر خود یاغی و طاغی
شد و طایفه اوزبکیه در شب او را کشتند چنانچه سابقا اشاره
بان کردیم که در تاریخی که عبد الله خان اوزبک مشهد مقدس را

محاصره نمود یکی از فقهای مشهد کتابتی بخان مذکور نوشته که حاصلش
این بود که چون جناب خان و لشکریان ایشان بی‌جهت دلیل و برهان محاصره مشهد
مقدس و استیصال مردم آنجا را که اکثر ذریه پیغمبرند صلوات الله علیه
و آله بر خود حلال ساخته‌اند و دست نهب و تاراج و قتل بر عباد و اموال
و مزارع مردم و اوقاف سرکار فیض آثار گشاده‌اند و چون آن کتابت بخان
مذکور رسید فاضل ماوراء النهر که ملازم رکاب بغی انتساب بودند
و فتوی باباحت قتل و غارت اهل مشهد داده بودند گفت که جواب کتابت
اهل مشهد را نویسند و ایشان جوابی مشتمل بر وجوه فاسده و دلایل کاسده
در بیان اباحت خون و مال اهل مشهد رقم نموده بایشان فرستادند و
چون نوشته اهل ماوراء النهر بنظر مولانا محمد مذکور رسید نامه‌ای
مشتمل بر دفع تمامی دلایل آن فاضل نوشته فرستاد و چون آن نوشته
بنظر خان مذکور رسید نظر اجمالی بر آن انداخته با فاضل مذکورین
امر نمود که جواب نویسند و چون ایشان بعد از مطالعه خود را از نوشتن
جواب آن عاجز دیدند در جواب خان گفتند که گفت و شنید با این مردم
باعث ضعف اعتقاد دیگران میشود بنا بر این باید که آیات قرآنی که در آن
نامه نوشته‌اند بمقراض بیرون برند و باقی را در نظر حاضران بسوزانند
و بگویند که این سخنان آن طایفه قابل جواب نیست و آخر چنان کردند و
مؤلف جهت عبرت ارباب اعتبار بنقل صورت نامه فاضل ماوراء
النهر و صورت کتابتی که مولانا محمد مذکور در دفع سخنان ایشان

مفوره

فرموده مبادرت مینماید نامهٔ که فاضلهای ماوراء النهر باهالی مشهد
مقدس نوشته اند اینست پوشیده نیست بر هیچ مؤمن عالم که تعرض
باموال ونفوس کسانی که گویندهٔ کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله اند
مادامی که از ایشان اقوال وافعالی که موجب کفر است صادر نشود وعمل
بطریقهٔ رضیهٔ سلف وائمهٔ اثنا عشر علیهم السلم مینموده باشند جایز نیست
اما وقتی که بانکلم باین کلمه مذهب اهل سنت وجماعت طریقهٔ علما
ونقبا را بالکلیه مهجور کرده مؤمنانرا بامان واول نکذاشته اظهار
طریقهٔ شنیعهٔ شیعه نموده است لعن حضرات شیخین وذو النورین
وبعضی از ازواج طاهرات رضوان الله علیهم اجمعین که کفر است تجویز
کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنا بر امر ملک علام قتل و
قمع ایشان اعلاء لدین الحق واجب ولازم است وتخریب ابنیه واخذ اموال و
امتعه ایشان جایز واگر پادشاه زمان وخلیفه دوران خلد الله تعالی
ظلال جلاله علی رؤس المؤمنین الی یوم الدین درجهاد که باتفاق واجماع
علما واجب وطریق حضرت رسالت واصحاب کرام واولاد عظام است
باوجود استطاعت وقدرت تساهل نمایند چگونه از عهدهٔ جواب وسؤال
ملک متعال یوم لا تجزی نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ
منها عدل ولا هم ینصرون که بایهٔ کریمهٔ ولنسئلن الذین ارسل الیهم
وغیرها ثابت شده تواند بیرون آمد وبر هر عاقلی که بمقتضای عقل
وحدت درایت احادیث واخبار تامل نماید ظاهر میگردد که

۱۰۲۴ جماعتی که مشرف بشرف صحبت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله شده
طریقه تبعیت وخدمت مرعی داشته وبالجهاد در اعلای کلمه حق با کفار
رکاب آنحضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوائب نقصان ومستحق جنان
خواهند بود خصوصاً آنها که بمقتضای آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین
اذ یبایعونك تحت الشجرة بشرف رضوان حضرت ملك منان مشرف گشته اند
اولئك الذین هدی الله فبهدیهم اقتده وشك نیست که حضرت شیخین وذو
النورین رضوان الله علیهم اجمعین ازاین جمله اند وبمصاهرت ومخالطت
آنحضرت معزز ومکرم اند وصدیق اعظم را حضرت علیم در کلام قدیم
صاحب نامیده کما قال الله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن وبمقتضی وما
ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی جمیع اقوال وافعال آنحضرت بموجب
وحی است وآنحضرت کمال تعظیم وتوقیر ایشان میداشتند ودر توصیف
هر یك احادیث کثیره وارد گشته پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و
خذلان وبالحقیقه منکر قران ونسبت کننده نقص بسرور انس و
جان بوده باشد ومعتقد ایشان مرضی ومتابع آنسرور بوده باشد
بنابر فرموده قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم
امیدست که بشرف محبوبیت سبحان وعز غفران برسد وایضاً شجاعت
واهتمام علی رضی الله عنه در اعلای حق ازان مشهورتر است که بر کسی
پوشیده ماند وانجناب در زمان مبایعت متابعت خلق با ایشان بوده
وخود نیز متابعت مبایعت نموده پس این جماعت که اثبات نقص بان

حضرت

حضرت میکنند غافلند از انکه ثبوت نقص بانجناب لازم میاید وایضا چگونه
نسبت کردن صدیقه رضی الله عنها بانکه متفق علیه است که شرف فراش
انحضرت یافته و محبوبه انسرور بوده ببعض امور شنیعه با شنیدن ان
جایز باشد و در قران مجید واقع است الخبیثات للخبیثین والخبیثون
للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات پس ملاحظه
باید نمود که نسبت خبث باو منجر بنسبت خبث بجا میشود وایضا زوجه
کمینه بازاری را نسبت بامر شنیعی کنند ان بازاری در کمال وحشت
میکردد پس چگونه صاحب فراش خیر البشر را بامثال انچه ها که بعضی از طایفه
شیعه نسبت میدهند نسبت توان داد نعوذ بالله من ذلک فاعتبروا یا اولی
الابصار واگر بعضی بگویند که از ما مثل این امور واقع نشده و نخواهد
شد شک نیست که این مهملات را میشنوند و منع نمیکنند پس ایشان
نیز حکم انها داشته باشند وانچه نوشته اند که بحکم ایه کریمه ولا تاکلوا
اموالکم بینکم بالباطل و حدیث لا تحل مال امرء مسلم الا من طیب نفسه
چگونه اطلاق محصولات و زراعات مشهد مقدس حلال باشد جوابش
انست که درایه و حدیث اموال تخصیص بمومن و مسلم یافته وانچه متواتر ثابت
شده که جماعه شیعه شنیعه میکنند و میگویند از زمره اهل اسلام
وایمان برامده اند واین ایه بنابر مفهوم مخالف که بعضی علما اعتبار
کرده اند وایات وحدیث دیگر را که احتیاج بنوشتن نیست دلالت
دارد بانکه قتل و غارت اموال و سوختن و ویران کردن باغات

وزراعات وعمارات اهل کفر جایز است و هیچکس را در این خلاف نیست
ایضاً جنگ با جماعتی که بیعت پادشاه اسلام و خلیفه نمایند و بعد از
بیعت عصیان ورزند جایز است باتفاق علما هر چند آن جماعت گوینده کلمه
توحید و مسلمانان باشند و بر این دال است جنگی که اسد الله علی بن
ابیطالب رضی الله عنه در زمان خلافت خویش کرده اند و از این قبیل است
جنگی که اعلیحضرت خاقانی با بعضی از مسلمانان نموده و آنچه نوشته اند
که زراعات و باغات طرف مشهد مقدس و قندهار کار مزار فایض الانوار است
که آبا و اجداد حضرت خاقان وقف کرده اند چون این دیار از جمله دار
الحرب است و نزد لشکر اسلام موقوفات ممتاز و معین نیست از سایر حکم
سایر باغات و زراعات دارد و بر تقدیری که تعیین و امتیاز یابد صرف
آنها از مسلمانان خواهد بود و وقتی که بمصرف نمی‌رسیده باشد
خلیفه را جایز است که از ابخاریان و اهل لشکر اسلام حلال
کرده اند و آنچه نوشته اند که اکثر ساکنان این دیار ذریه حضرت
پیغمبرند بر تقدیر تسلیم گویا آیه انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح را
نشنیده اند و آنچه نوشته اند که همه صاحب صلاح فرع اسلام است
و آنچه نوشته اند در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند
هر که او را گوهر بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت و آنچه
نوشته اند که علما تحسین ایشان نموده اند ممنوع است و بر تقدیر تسلیم
بنابر عدم اطلاع بر عقیدهٔ فاسدهٔ ایشان خواهد بود و آنچه نوشته اند

که رجب از جمله اشهر حرام است قتل و حرب ایشان با جماعتی که در مقام
حرب نایستند جایز نیست جواب آنست که حرمت اشهر حرام منسوخ است
بنا بر احادیث صحاح مشهوره و بعضی از غزوات امیر المؤمنین رضی
الله عنه و رفقای آنجناب بر سر اعدا در این اشهر دالست بر این وجه نوشته
اند که آیه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون از محکمات است بی ران
شك نیست لیکن نیز شك نیست که جهاد با کفار از اعاظم عبادات است
وای بر آن جماعتی که ترك عبادت نموده سب و لعن اکابر مینمایند و آنرا
مکفر ذنوب و باعث ثواب میدانند با آنکه معین و متیقن نیست که
در لعن کردن شیطان که نصوص بر ملعونیت او ناطق است ثواب است
و عجب است با آنکه در میان ایشان جمعی هستند که معانی ظاهره آیات
و احادیث را میتوانند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث مکتوبه
اظهار این معنی نموده از این مذهب ظاهر البطلان بر نمیگردند و بر
نمیگردانند و تبعیت ائمه اثنا عشر و سلف مینمایند و قد بینا الایات
لقوم یعقلون و اگر بعضی از مضلین افترا نموده از بعضی ائمه
و سلف در نفوس و معتقدات فاسده بر ایشان چیزی رسانیده اند باید در
آنچه ذکر کرده شد کسی را سخنی باشد باید رئیس خود عبد الله خان
بیرون فرستند تا امان داده با بعضی از ملازمان رکاب همایون
مناظره نمایند باشد که مذهب حق بر همه کس ظاهر گردد والسلام
علی من اتبع الهدی جواب نامه افاضل ماوراء النهر نتایج افکار

ورشحات

ورشحات اقلام در زبان افاضل ماوراء النهر هداهم الله وایانا
سبیل الرشاد وحفظهم وایانا من التعسف والعناد بوقوف پیوسته
دران باب آنچه صواب وموجب اجر وثواب است مذکور میشود برای
حکمت آرای حضرات عالیات مخفی نیست که حضرت سید المرسلین بروجهی
که در کتب اهل سنت وشیعه مسطور است امت را بمتابعت کتاب الله
وعترت طاهره مامور ساختند وچون حضرت امام الجن والانس
سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا در بلاد
عجم غریب واقع شده اند راقم این حروف محمد خادم برای احترام
خدمت آنحضرت وبواسطه فیوض وبرکاتی که از روح مطهر آن
حضرت یافته وذکر آن در این صحیفه مناسب نیست از سایر غیرها
خدمت وملازمت ایشانرا اختیار کرده نه با قزلباش الفتی دارد ونه
با اوزبک کلفت ونه میل وعناد نسبت بطایفه بعد از تفتیش وتحقیق
در امور دین تحصیل یقین کرده آنچه بمقتضای حدیث وقران وموافق
با مر هلک متانت اختیار نموده از روی انصاف کلمه چند بعرض میرساند اگر
مقبول انظار افادت آثار حضرات عالیمقدار شود فهو المراد والا من آنچه
شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ومميز این
مبحث کسی که صاحب ادراک کامل وانصاف شامل باشد میتواند بود
وآنچه از طلبه ماوراء النهر که متردد این حدود بودند مسموع شده
که نواب عالیحضرت خاقان دارا نشان بدین دو صفت حمیده آراسته اند

والغزای

واز امرای ایشان کوکلتاش بهادر وجمعی بکر بسمت تمیز وفضایل پیراسته اند
اما تصلب یحیی که از ایشان الی الان بحکایات علمای ماوراء النهر واقع شده بنا
مثل اهل خراسان که چون تنها بقاضی روکرد راضی ائی معتبر نیست چه فضلاء
مذهب حضرات ائمه اثنا عشر بمجلس سامی ایشان مشرف نشده اند وعلمای
اهل سنت چنان خواطر نشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع ومخترع است
واصلی ندارد واگر بعد از تحقیق حال وتفتیش اصول واحوال فریقین
واختیار احد المذهبین امر فرمایند بحکم انکه کلام الملوک ملوک
الکلام مطاع ومنقاد خواهد بود مجملا در طریق شیعه وسنی کتب
کثیره وورود حدیث مضبوط شده اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه
است معتمد است واحتیاط مقتضی انست که انچه متفق علیه باشد برای منافات
مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر در این دو فرقه اند اگر
خلیفه بحق بعد از حضرت پیغمبر بلا فصل حضرت ابو بکر رضی الله عنه ان لم
بوذ رسول الله را میدانند اهل سنت اند واگر حضرت امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب علیه السلام را میدانند شیعه وقول ثالث نیست پس انچه متفق علیه
فریقین باشد مجمع علیه اهل اسلام است وترک مجمع علیه برای مختلف فیه
باطل بعد از تمهید این مقدمات کویم انچه می قوم قلم افادت رقم شیخ الاسلام
حضرات غالبات شده بعد از تنقیح وتلخیص حکم بکفر شیعه ال محمد علیهم
است بدلایل معدوده دلیل اول انکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله
مدح خلفای ثلثه فرموده اند وسخن انحضرت بمقتضای ایه کریمه وما ینطق

عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وحی است و شیعه که ملامت ایشان میکنند
مخالفت وحی میکنند و مخالفت وحی کفر است جواب آنست که این دلیل
مواقف
قدح خلفاء ثلثه و بطلان خلافت ایشان لازم می‌آید زیرا که در شرح
از آمدی که از اکابر علمای اهل سنت است منقولست که قریب بوقت رحلت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان اهل اسلام مخالفت واقع شده و
مخالفت اول آن بوده که حضرت پیغمبر در مرض الموت فرموده که ائتونی بقرطاس و قلم
اکتب لکم شیئا لا تضلوا بعده عمر باین راضی نشده گفت که ان الرجل غلبه
الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا پس صحابه اختلاف کردند تا آوازها بلند
شد و حضرت پیغمبر از این معنی آزرده شده فرمودند که برخیزید که پیش
من نزاع سزاوار نیست و این حدیث در اوایل صحیح بخاری و در اکثر
کتب اهل سنت بعبارات مختلفه مذکور است و مخالفت دوم آن بود
که بعد از قضیه مزبوره حضرت پیغمبر جمعی را مقرر ساختند که همراه اسامه
بسفری روند و بعضی از ایشان تخلف نمودند و بعرض حضرت رسیده ان
حضرت مکرر با مبالغه فرمودند که جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه
و مع هذا آن بعض متابعت نکردند پس گویم امری که حضرت پیغمبر در باب
نوشتن وصیت فرمودند و بمقتضای آیه کریمه وحی و منعی که عمر کرده
منع و رد وحی است و رد وحی کفر است علی ما اعترفتم به و علی ما دل
علیه قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر قابل
خلافت حضرت پیغمبر نیست و هرگاه کفر و سلب قابلیت از او ثابت شود

بنابر دلیل شما لازمست که ابوبکر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خلاف اجماع
مرکب نشود چه بمذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه‌اند و بمذهب
شیعه هیچکدام خلیفه نیستند اینکه عمر خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان باشند
موافق رای هیچکس از اسلام نیست و نیز تخلف از جیش اسامه بمقتضای دلیل
مذکور کفر است و متخلفان خلفاء ثلثه‌اند باتفاق و از هر یک از روایتین مذکورتین
بوجوه متکثره اثبات مذهب شیعه و نفی خلاف آن لازم می‌آید و تفصیل
این در این صحیفه نمی‌گنجد والله یحق الحق وهو یهدی السبیل و چون حضرات
در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت نیز صحیح است والواقع ایضا
کذلک پس گوئیم اخراج حضرت پیغمبر مروان را از مدینه بالضروره صحیح است و
آوردن عثمان او را بمدینه و تفویض امور باو و تعظیم او کفر است بدو وجه
وجه اول دلیلی که حضرات فرمودند وجه دوم قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون
بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله والرسوله ولو کانوا آباؤهم وابناؤهم
واخوانهم وعشیرتهم و دلایل متین برای تحقیق حق و تزییف باطل در مسئله
امامت برهانا وجدلا بسیار است لکن در خراسان مثل است که بوسه به پیغام
نمی‌باشد اگر ملازمت میسر شود معروض خواهد شد بهر جمعیت و صحبت
توجه نیم لعل الله یجمعنی و ایاک اما بشرطی که مناظره بمقدمات عقلی باشد
و نه بشمشیر و بکره و قلمتراش و نیزه و رود مدح خلفاء ثلث از حضرت پیغمبر
متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری از آن نیست و آنچه دلالت
بر ذم کند مثل روایتین مذکورتین وغیرهما در کتب فریقین مسطور است

ونیز

ونیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده‌اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصا وقتی که ناقل ان تجویز وضع حدیث کند یا عادل نباشد و خبر متفق علیه دلالت بر خلاف ان کند و مخالفت خبر واحد سیما با خصوصیات مذکوره لا نسلم که کفر باشد والا پس در همه دهر یک مسلمان نبود چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده و تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر نسبت بخلفای ثلث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت بر حسن و سلامت عاقبت نمیکند چه عقوبت بعد از صدور عصیان با انکه معلوم الصدور باشد لایق نیست و لهذا حضرت امیر از عمل ابن ملجم خبر داده و عقوبت نفرموده و روایتی که دلالت بر حسن خصوص فعلی کند مفید مطلوب نیست چنانکه در ایه لقد رضی الله مذکور خواهد شد دلیل دوم انکه بمقتضی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة خلفای ثلث برضوان ملك منان مشرف شده اند پس سب ایشان کفر باشد جواب انکه مدلول ایه عند التدقیق رضای حق تعالی است از ان فعل خاص که بیعت است کسی منکر این نیست که بعضی افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع است سخن در اینست که بعضی افعال قبیحه از ایشان بوجود امده که مخالف ان عهد و بیعت است چنانکه در امر خلافت مخالفت نص پیغمبر که در کتب فریقین مذکور و مسطور است نمودند و غصب خلافت کردند و حضرت فاطمه را علیها السلام از رده ساختند

چنانکه در صحیح بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور
تمام این روایتست فغضبت فاطمة فهجرت عنه و لم تتکلم معه حتی ماتت
و فقیر خود در صحیح مزبور مشاهده کردم و نیز در صحیح بخاری در مناقب
حضرت فاطمه علیها السلام مذکور است که من اغضبها فقد اغضبنی و در
مشکات در مناقب آنحضرت منقولست که من اذاها فقد اذانی و من
اذانی فقد اذی الله و کلام مخبر صادق بمضمون الذین یؤذون الله
و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة ناطق است حاصل که بواسطه این
افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت پیغمبر و تخلف از جیش اسامه و غیره
مورد مذمت شد تا چه سلامت عاقبت بحسن خاتمت فعال و وفا
کردن بعهد و بیعت بحضرت رسول متعالست و هر کس بسعادت سلامت
عاقبت مستسعد نشود بواسطه نقض و مخالفت حکم حضرت پیغمبر مستوجب
عقوبت میشود چنانکه آیه کریمه فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی
بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما بران شاهد است دلیل سوم
آنکه حضرت الله تعالی ابو بکر را صاحب پیغمبر خوانده و صاحب پیغمبر قابل ذم و
لعن نیست جواب آنکه آیه کریمه قال لصاحبه و هو یحاوره اکفرت دالست
بر اینکه مصاحبت میان مسلم و کافر واقع است و مصاحبت از نسبت متوقف
الطرفین است همچو اخوت پس همچنانکه هر یک از برادران نسبت بدیگری
برادر است خواه مسلم و خواه کافر هر یک از همراهان نسبت بدیگری صاحب
و همراه هست خواه مؤمن و خواه کافر و آیه کریمه یا صاحبی السجن ارباب

مقرون

متفرقون خیر ام الله الواحد القهار نیز مؤید مقصود است چه صاحب کشاف
وبیضاوی تفسیر ان صاحبی فی السجن کرده اند یعنی ای دو صاحب من
در زندان پس حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبر است دو کس را صاحب خود
خواند که بت پرست بودند چنانکه در تتمه آیه مذکور دلالت صریح
بران وارد است پس ظاهر شد که مجرد صاحب پیغمبر بودن داخل شدن که
خوبی نیست و اینکه جابجای شده بقلم خجسته رقم حضرات در صحیفه
هر که او را بهبود نداشت دید روی نبی سود نداشت اما
از حضراتی که بابلغ وجوه دعوای دراندیشی قرآن مجید نمودند
بغایت مستبعد است که در بیت مذکور بجای هر که او هر که او نوشته
اند و رابطه مصرعها برداشته هر مصرع را فی نفسه ناتمام گذاشته
و باین معنی متفطن نشده روح حضرت مولانا جامی را آزرده ساختند
ولیکن چون غارت و تالان برکافه اهل خراسان واقع شده
خانها خراب شده و حضرت مولوی نیز از آن جماعتست که اگر
یک بیت از او خراب شده است باکی نیست البلیة اذا عمت طابت
و از اشعار عرب نیز استشهاد هست لیکن صلاح در ذکر آن نیست
اما التماس از حضرات آنست که بمجرد ابهام لفظ بلا تامل در
معنی اسناد کلان نفرمایند دلیل چهارم آنکه حضرت امیر با وجود
کمال شجاعت در وقت بیعت مردم با خلفاء ثلث بودند و منع
نفرمودند و این دلیل حقیت بیعت است و اگر نیز قدح آنحضرت لازم

ایدجواب انکه قبل از انکه حضرت امیر از تجهیز و تکفین حضرت پیغمبر
فارغ شود خلفاء ثلث در سقیفه بنی ساعده اکثر اصحاب را جمع کرده
برای ابی بکر بیعت گرفتند بوجهی که دیگران در اینجا نمی گنجد و انحضرت
بعد از طلوع برای قلت اتباع و بیم هلاک اهل حق یا باعث دیگر مهیا
حرب نشدند و این دلالت بر حقیت بیعت ایشان نمیکند چه حضرت
امیر با کمال شجاعت در ملازمت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و
قوة کمتر از انحضرت نبوده چنانکه اخبار و اثار بر این دالست و حضرت
پیغمبر با حضرت امیر و سایر صحابه با کفار قریش جنگ نکرده از مکه معظمه
مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند و در حدیبیه
صلح نموده مراجعت نمودند پس هر وجهی که برای جنگ نکردن
حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه گنجد برای جنگ نکردن
حضرت امیر تنها می گنجد مع شیء زاید چه ظاهر است که حقیت کفار
قریش مطلقا منصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقض در بالا
نیز جاریست چه فرعون در دعوی خدائی چهارصد سال بر مسند
سلطنت بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیرهما نیز سالها در این
دعوی باطل بودند حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاک
نکرده تا خلق بسبب ایشان باعتقاد فاسدی که از ایشان حاصل کردند
با خود رفتند و هر گاه در ماده حق تعالی تاخیر در دفع خصم
گنجد در ماده بنده بطریق اولی میگنجد و آنچه فرموده اند که
بحضرت

حضرت امیر با ایشان بیعت کرده و وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است و
تحقیق آن در این صحیفه نمی‌گنجد غرض که شارح عقاید نسفی در این که
سب شیخین کفر است اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را
از فرق اسلامی شمرده و صاحب مواقف نیز بر این رفته و جمعی که با
تکفیر شیعه توهم کرده رد کرده اند و نزد امام محمد غزالی سب شیخین
و شیخ اشعری شیعه بلکه جمیع اهل قبله را کافر نمیدانند پس آنکه جمعی
در تکفیر شیعه فرمودند نه موافق سبیل مؤمنان است و نه مطابق حدیث
و قرآن با آنکه مفهوم تشیع آنست که در صدر صحیفه معلوم شد و
سب و لعن در او معتبر نیست میگنجد که نام خلفاء ثلث مطلقا بر زبان
اهل شیعه جاری نشود و لعن ایشان واجب نیست اگر جاهلان شیعه
حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست چنانکه جاهلان اهل
سنت حکم بوجوب قتل شیعه میکنند و این حکم اصلا مقتضای
افکار سلف و انظار خلف نیست و اما آنکه فرمودند که هر کس سماع
بعضی حکایات کند و منع نکنند کافر است عقلا و شرعا دلیل این
نیست و قال الشیخ بن سینا من تعود ان یصدق من غیر دلیل فقد
انسلخ عن الفطرة الانسانیة و آنچه از خبث و فحش در ماده عایشه
نسبت بشیعه کردند حاشا ثم حاشا که هرگز واقع باشد چه نسبت
فحش بکافران مباح او حرام است چه جای حرم حضرت پیغمبر اما چون عایشه
مخالفت امر و فرمان و قرن فی بیوتکن نموده ببصره آمده و بجرب

حضرت امیر اقدام نموده و بحکم حدیث حربک حربی که فریقین در مناقب
حضرت امیر روایت نموده اند حرب با حضرت امیر حرب با حضرت پیغمبر است
و محارب پیغمبر یقیناً مقبول نیست بنابراین مورد طعن شد و ابن ضعیف
در کتاب حدیثی که از کتب شیعه دیده که عایشه در خدمت حضرت امیر
از حرب توبه کرده هر چند قضیه حرب متواتر است و حکایت توبه
خبر واحد اما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهل هزار
نفس چنانکه گفته اند از صحابه و غیرهم اگر آن توبه مقبول باشد لعل او
از برای حرب نباید کرد والله اعلم بحقایق الامور وهو یحکم بالحق یوم
ینفخ فی الصور و آیه کریمه الخبیثات للخبیثین نه این معنی دارد که زوجین
در همه وجوه و حیثیت مذمومیت من جمیع الوجوه شریک اند چنانکه اگر یکی از
ایشان مستحق باشد به بهشت یا دوزخ آن دیگر هم چنین باید بود
و الا منتقض شود بحضرت نوح و لوط و زوجه ایشان و آسیه و فرعون
بلکه میتواند بود که آیه کریمه منزل باشد با آنچه در آیه دیگر صریح شده
که الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک
و فیه نظر و له جواب و آنچه در تکفیر سادات عظام که فرزند حضرت سید
الانام اند مذکور ساختند محل تعجب است چه هرگاه حرم پیغمبر بر
خلاف امر آنحضرت سفر کند و با کسی که باتفاق کافه مسلمانان خلیفه
باشد و او خود مناقب آنحضرت را از حضرت پیغمبر شنیده و روایت کرده
باشد جنگ کند و بواسطه این حکم حدیث صحیح محارب پیغمبر شود

وباعث

و باعث قتل چهل هزار نفس از صحابه و تابعین کردید و فرزند پیغمبر
نسبت بکسی که پیش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخن سست
گوید و حال آنکه پیش آن فرزند پیغمبر خلافت آن کس ثابت نباشد
و بمقتضای دلایل برا و چنین ظاهر شده باشد که آنکس مخالف حضرت
پیغمبر و نقض عهد آنحضرت کرده و نیز از این سخن فرزند حضرت پیغمبر
ضرر مالی و بدنی بکسی نرسد و اگر این سخن خطا باشد برای آنکسی
که در حق او گوید ثواب حاصل شود آیا کدام از این دو عمل اقبح و
اشنع است سبب اینکه اول اصلا باعث قدح نشود و دوم موجب
کفر باشد چه تواند بود اگر بمضمون حدیث مصنوع سب الشیخین
کفر متمسک شوند جواب آن ظاهر شد و اگر چیزی دیگر فرمایند
مستفید شویم بهر حال انصاف مطلوب است منقول در کتب شیعه
چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی در خدمت حضرت
پیغمبر کسی از اهل حرم آنحضرت عبور نموده حضرت پیغمبر از این معنی
اعراض فرمودند آنکس گفت که یا رسول الله این شخص کور است پیغمبر
فرمودند که تو خود کور نیستی و علما اهل سنت نقل کرده اند که
حضرت پیغمبر عایشه را بکتف مبارک خود بر داشته تا تماشای جمعی
کنند که در کوچه ساز مینواختند و بعد از مدتی فرموده که یا حمیرا
هل شبعت این عمل را با رذل ناس نسبت نمیتوانکرد و قباحت این
عمل بمرتبه ایست که تصریح بان مقدور نباشد و آنچه لازم این

فضایح

قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شك نیست که مرتد گردد بهر حال
ما بعد از حضرت الله تعالی هیچ موجودی را اکمل و افضل و اشرف از حضرت
پیغمبر نمیدانیم و بچیزیکه منافی شان و جلالت آنحضرت باشد اعتقاد
نمیکنیم اما فریاد از جهل آنها حضرات که بواسطه میل و تعصب
باحادیث موضوعه شرع و دین را ضایع کرده اند نظم اندکی پیش
تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است
وانچه در ماده نسخ حرمت اشهر حرام فرموده اند اصل عدم آنست که
تا ناسخ معتد به که رفع حکم قرآنی تواند کرد ظاهر شود و محاربه
حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این اشهر باشد بعد از
تعدی خصم بوده نه ابتدا بلکه حروب آنحضرت همچنین بوده و هرگاه
کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه از این جواب معلوم شد وجهی که
برای حلیت قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرموده اند تمام
است بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر ضمایر و سرایر جمعی که هرگز
ندیده اند چون حاصل شد والله اعلم بذات الصدور و علمای
حال مزاج پادشاهان همچو آتش است و لایق علمای کرام آنست که
بزلال مواعظ حسنه تسکین التهاب آن آتش فرمایند تا خلق الله
نسوزند نه آنکه بباد فتنه آن آتش را مشتعل سازند و اصل و
فرع نهال اعمار و آمال بندگان خدا را سوخته بخاک مذلت
اندازند نظم چه آتش مشوند و سرکش مباش که دود دراز دل

مبتلائی برآید وظاهر است که از این فتوی‌های بی ملاحظه برای
سپاهی بهانه اهتمام در استیصال بندگان ملک علام بهم میرسد
واستیصال ایشان اگرچه کافر باشند ملایم حضرت الله تعالی که در
کمال حلم است نیست چنانکه روایت شده که حضرت نوح علیه السلام در
روز قیامت برای اهلاک کفار خجالت و آثار و اخبار دیگر نیز بر این دال
است و تفصیل اینها در این صحیفه نمی‌گنجد و هرگاه سپاهی بفتوای
علما این کارها کند و معظم جواب اینها روز قیامت بر علما خواهد بود
نظم هر از وزر فعل پرسند و قول اولو العزم را دل بلرزد ز هول
بجائی که دهشت برند انبیا تو عذر گنه را چه داری بیا و مخفی نباشد
که ابن طاوس را که از علمای شیعه در اصول و فروع مجتهد بود و مع
هذا در فقه تصنیف نفرموده بنابر آنکه حضرت الله تعالی در ماده حضرت
پیغمبر که دوست [illegible] دنیا را بطفیل او خلق کرده و گفته که
ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه
الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین و هرگاه در ماده حضرت
پیغمبر چنین تهدید و مبالغه واقع شده باشد اگر دیگری را غلطی
در فتوی واقع شود چون از عهده بیرون آید پس اگر حضرات
عالیات طریق اتقیاء سلف را مسلوک داشته شیوه احتیاط را
مرعی دارند ظاهراً اصلح خواهد بود چه در عرصه عرصات جواب
مظلومان خصوصاً اطفال را که بمضمون رفع القلم عن الصبی

حتی مبلغ متمسک شوند بغایت صعب است نظم مجرم عشق مرا اگر کشتی
چه خواهی گفت جواب خون رقیبان که بیگناهانند بهر حال مراد
از این جمله نیکخواهی تواست و گر نه در نیت همه کس اینم چه مقصود است
چون اکثر مفاسد عالم بلکه تمام آن بواسطه اغراض فاسده دنیویه است
و مناسب آنست که ارباب فضل از این اغراض منزه باشند لا اقل آن بود
که بعد از عمری که افاضل ماوراء النهر بحوالی مشهد مقدس تشریف آورند
فقرا از ایشان بشرف حضور مشرف سازند و اگر بواسطه قهاری نواب خاقانی
فریدون شانی فقرا از شهر بیرون نتوانند آمد ایشان لوازم احترام
حضرت امام بجا آورده بسعادت زیارت حضرت مستسعد شوند و فقرا
ببرکت صحبت ایشان فیروزی یابند و این معنی بوجود نیامده فتوی بقتل
دادند مؤلف گوید آخر الامر بعد از کشتن باب مبارکه حکم بقتل عام
نمود چنانچه در اول این نسخه شریفه ذکر نمودیم و چون فضل بن روزبهان
شقی ناصبی که از جمله متعصبین اهل سنت است و هفت کتاب در رد
مذهب تشیع و ابطال ایشان نوشته که از انجمله یکی از آن کتب مقاصد
المتکلمین است و عنوان آن کتاب را ابن ام الشقی قرار داده و از آن کتاب
اوزاد درس مبادا ده و الشقی وقت مدل بسنجر خراسان و گرفتن ارض
فیض در عنوان آن کتاب نوشته که شروع بشرح این نسخه نمودم که
مفارقت اوزابر خود آسان نمایم بسبب اشتغال باین شرح و این معلوم
است که کسی که اعتقادات خود را ز چنین ناصبی که هفت کتاب برد

مذهب

مذهب حقه اثنا عشریه کثرهم الله امثالهم نوشته باشد و با او پیوسته جلیس
و رفیق باشد چگونه عداوت و کینه با شیعیان و دوستان ائمه اطهار علیهم
السلام خواهد داشت و نعم ما قیل نظم هر که را پیر چنین کمره بود کی
مریدش را بجنت ره بود بارك الله عظم الله اجورکم و اصلح امورکم نظم
مکن مکن که ده جور را کاره نباشد مکن مکن که پشیمان شوی و چاره
نباشد و از آنجمله مناظره محمد بن علی بن ابرهیم بن حسن ابن ابی جمهور
احسائی که در سال هشتصد و هفتاد و هشت بزیارت حضرت سلطان
خراسان علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف کردیده و در منزل سید جلیل
و عالم نبیل میرزا محسن بن محمد رضوی قمی نقیب که از جمله علما و نقبا و
بزرگان ارض فیض قرین بود در سه مجلس با عالمی از علماء اهل سنن که
از هرات آمده بود مناظره و مباحثه فرموده در خصوص حقیت مذهب حقه
اثنا عشریه و او را ملزم و خجل و شرمسار ساخت و با وجودی که در آن زمان
تقیه شدید بود و شیعیان از خوف معاندان نمیتوانستند کما هو
حقه اظهار تشیع نمایند و در بعضی از کتب نقل شده که مرحوم
ابن جمهور مناظرات سه مجلس را بان عالم هروی سنی رساله ترتیب داده
و ما هر یك از ان مباحثات را مشروحا بیان نمائیم مجلس اول ابن جمهور گوید
روزی سید محسن جمعی از سادات و برخی از طلاب را بضیافت بخواند
فاضل هروی نیز از زمره ایشان بود چون تمامت ایشان حاضر آمدند و هر یك
بر محل خود قرار گرفتند فاضل هروی با من [illegible] اسم من پرسید

کفتند

گفتم مرا مادر محمد نام نهاده گفت موطن تو کدام یک از بلاد عربست
گفتم بلاد هجر که بلحسا مشهور است پیوسته از شمع وجود اهل علم و
دین آن بلد را فروغی تمام بوده است گفت از مذهب خود کشف حجاب
کن گفتم از اصول یا از فروع گفت از هر دو برگوی گفتم اما در اصول
عقاید من انچه بنتایج ادله و براهین بر آن قایم شده باشد و اما در
فروع موافقیم اینست که با اهل البیت علیهم السلم منسوبست گفت همانا
گمانم اینست که مذهب امامیه داری گفتم بلی گفت آن طایفه میگویند که
علی بن ابیطالب بعد از حضرت ختمی مرتبت بلا فاصله جانشین و امام
است گفتم آری چنین است من نیز بر آن عقیده میباشم گفت بر صحت دعوی
خویش دلیلی اقامت نمای گفتم مرا بذکر دلیل و بیان حجت احتیاج نباشد
چه من با تو در باب امامت و خلافت علی بن ابیطالب اتفاق داریم
که انجناب بعد از حضرت رسول امام است لیکن من نفی وسایط میکنم
و تو آنرا مثبتی و این خود در میزان نحو یکو و قواعد مناظرات مقرر است
که نافی را نفی کافیست و مثبت را اقامت دلیل ناگزیر است پس تو اینک باید
یکی از دو شق اختیار کنی یا خرق اجماع نموده امامت انجناب را بالکلیه
منکر شوی تا من بناچار دلیل اقامت کنم و یا دعوی خویش ثابت داری
فاضل گفت پناه میبرم بخدا از اینکه من منکر امامت انحضرت باشم ولی
میگویم که او رابع خلفا است گفتم پس لابد شق ثانی را اختیار کن و در
اثبات وسایط که مرا با تو موافقت نیست دلیل ذکر نمای فاضل ان امر

تصدیق نمودند و باوی گفتند که در این دعوی تو مدعیی و منکر هست
و هر مدعی را اثبات مدعا خود محتاج گواه است چون خود را در این
باب ملزم دید گفت مرا بر این دعوی دلایل و حجج بسیار است گفتم از تمامت
آنها یکدلیل مرا کافی است گفت اجماع امت واقع شده بر اینکه ابو بکر
بعد از پیغمبر بی فاصله و واسطه خلیفه و جانشین اوست و اجماع در
شرع مطهر حجت است گفتم اگر ترا مراد از این اجماع آنست که اکثر و اغلب
مسلمانان در آنوقت قایل خلافت ابو بکر بوده اند و مخالفان امامت ابو بکر
نیز موجود بوده اند ولی نظر بکثرت ایشان قلیل می نموده اند اینچنین کثرت
و اجماع حجت نباشد چه خداوند تبارک و تعالی فرموده و قلیل من عبادی
الشکور یعنی کمی از بندگان من بود شکر گذاری را استاده اند بلکه کثرت
در بسیاری از امور مذموم است چنانچه در این کریمه فرموده لا خیر فی کثیر
من نجویهم یعنی نیکی نیست در بسیاری از راز و نجوای ایشان و هم فرموده کم
من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع الصابرین یعنی
چه بسیار از گروه اندکی که غالب فایق آمدند گروه بسیار را باذن خداوند
و خدا با جماعت صبر کنندگان است و اگر مراد تو از آن اجماع اجماعی است
در روز وفات پیغمبر از اتفاق اهل حل و عقد حاصل آمد مرا در
ابطال آن دو طریق است یکی طریقی است که استقامت آن در مذهب
من بیقین پیوسته ولی بآن تو را الزام نتوان کردن و آن اینست که
اجماع در نزد ما حجت نمیباشد الا بدخول معصوم و هر اجماعی که

خالی از ان باشد بر ما حجت نیست چه بر هر یک از احاد اهل اجماع خطا
جایز است پس کل ایشان نیز خطا جایز باشد چه کل مرکب از همان احاد است
دوم ابطال آن بطریقی که نزد شما مستقیم است آن است که اجماع
چنانکه گذشت اتفاق اهل حل و عقد است از امت پیغمبر بر امری از
امور دینیه و اینمعنی در خلافت ابو بکر در روز سقیفه حاصل نشد
بلکه فضلا و زهاد و اصحاب علما و اشراف سادات غایب بودند
و در سقیفه بنی ساعده حاضر نبودند بالجمله اتفاقست که علی و عباس
و عبد الله بن عباس و زبیر و مقداد و عمار و ابو ذر و سلمان و
جماعتی از بنی هاشم و غیر ایشان از صحابه بمصیبت حضرت رسول و تجهیز
او اشتغال داشتند انصار چون اشتغال حضرت امیر را بمصیبت
پیغمبر و عدم التفات او را بخلافت دیدند پس برای نظم امور خود
در سقیفه بنی ساعده اجتماع نمودند و در تعیین امیری نظر
انداختند ابو بکر و عمر و ابو عبیده جراح و جمعی از طلقا که با ایشان
پیوسته بودند چون خبر اجتماع انصار را در سقیفه شنیدند
بدان صوب دویدند نخست با ایشان شیوه مجادلت و مخاصمت
ورزیدند تا آنکه انصار زبان بصلح گشودند گفتند منا امیر و منکم
امیر ابو بکر و اصحابش بدان رضا ندادند و متمسک شدند که
حضرت پیغمبر فرموده الائمة من قریش مع هذا بشیر بن سعد را که
یکی از رؤسای انصار بود بمرض حسد سعد بن عباده که قرعه اختیار

امارت انصار بران افتاده بود که قرار بود قریب باده با خود یار ساختند
لاجرم ابوعبیده و عمر باستظهار بشیر ببیعت با بکر مبادرت نموده
دست بر دست او زدند و گفتند السلام علیک یا خلیفه رسول الله
پس از اینجا معلوم میشود که بیعت ابوبکر در روز سقیفه از روی
مکر و حیله و عجله و غلبه و قهر بود فلهذا عمر گفته بیعة ابی بکر
فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت
ابوبکر ناگهانی و بر خطا بود خداوند مسلمانان را از شر وی نگاه داد
پس اگر کسی بچنان امری معاودت کند او را عرضه هلاک باید
هرگاه فضلای صحابه و زهاد و ذوی الاقتدار مهاجر و انصار
در آنجا حاضر نبودند و با ابوبکر بیعت نکردند پس چگونه اجماعی
که مدعای شماست بهم رسد فاضل هروی چون مقدمات شنید گفت
تمامت آنچه را ذکر نمودی مسلم است لیکن آنجماعت که در سقیفه حاضر
نبودند بعد از آن در بیعت ابوبکر موافقت نمودند و بخلافت او
راضی شدند نهایت اکثر اتفاق ایشان بیکبار واقع نشده باشد و آن
در اجماع شرط نیست گفتم حصول موافقت و رضای ایشان بعد از
آن چنانکه تو گمان برده حجت نمیشود زیرا که احتمال اکراه و اجبار
و تقیه را در آن مجال است چون اشراف علما و زهاد دیدند که
متصدیان امر خلافت عوام را از روی عدم بصیرت با خود یار
ساختند و بزرگان را استمالت تقلید امور و وعده تفویض ایالت

بلاد و ثغور داده اند ناچار از مخالفت ایشان بر جان خود بترسیدند
و از روی تقیه و اکراه تابع ایشان کردیدند تو خود میدانی که متابعت و انقیادی
که از روی اکراه باشد بالاجماع مبطل اجماع است فاضل کفت از کجا دانسته
که ایشان از روی تقیه و اکراه تابع شدند تا مدعای تو درست اید کفتم مکر
نمیدانی که در علم میزان مقرر است که اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال
یعنی چون پای احتمال بمیان اید استدلال باطل شود با انکه امارات اکراه
در ضمن بسیاری از روایات ظاهر میشود از انجمله ابن ابی الحدید معتزلی که
امام اهل سنت و جماعتست در باب فضایل عمر کفته که عمر هو الذی
وطا الامر لابی بکر و قام فیه حتی انه وقع فی صدر المقداد و کسر
سیف الزبیر و کان قد شهره علیه یعنی بنیان خلافت ابو بکر بتمهید عمر
استوار کشت تا انکه از کثرت مجادله و ابرام بر سینه مقداد افتاد و
شمشیر زبیر را کرفته بشکست و این خود کمال اکراه است و هم از براء بن
عازب روایت اورده که کفت چون حضرت رسول وفات یافت حزن
و اندوه زیاد بمن روی داد پس از خانه بیرون شدم که ببینم مردمان
در چه کارند ناکاه دیدم ابو بکر و عمر و ابو عبیده از کوچه میروند
و جماعتی از طلقا در یمین و یسار ایشان بودند عمر شمشیر خویش برهنه
داشت و بر هر یک از مسلمانان که میرسیدند میکفتند که با ابو بکر
بیعت نمائید مانند انکه دیکران بیعت نمودند ناچار بدین طریق
از مردم بیعت میکرفتند چون این حالت مشاهده نمودم حالتم

دبکر کون شد نزد علی بن ابیطالب شدم وماجراء بوی باز گفتم در
حالتی که قبر منور حضرت پیغمبر را سر راست میکرد پس بیلی که در دست داشت
بر زمین نهاد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان
یقولوا امنا وهم لا یفتنون یعنی ایا گمان میکنند مردمان اینکه بگویند
ایمان اوردیم و واگذاشته شوند در حالتی که ایشان امتحان نشده
باشند عباس نیز در انجا حاضر بود گفت ای جماعت بنی هاشم دست
شما ها زیر دست شد تا انقضاء روزگار و قیام قیامت و این روایت
نیز دالست بر اکراه و حال انکه عباس و علی برای خود متوقع خلافت
بودند دیگر انکه مشهور است که سعد بن عباده بواسطه مرض و بیماری
در روز سقیفه از بیعت با ابکر امتناع نمود ابو بکر با اهل خود گفت
لکدمال کنید سعد را و در روایتی دیگر انست که اقتلوا سعدا قتل الله سعدا
وهم این روایت معروفست که چون ابو بکر در روز جمعه اول ایام خلافت
خود در بالای منبر رفت دوازده نفر از مهاجر و شش مرد از انصار
بر پای خواستند با وی چندان عتاب اوردند که بر بالای منبر
مبهوت بماند و جواب گفتن نتوانست پس عمر از جا برخواست و با
ابو بکر اغاز درشتی کرد و گفت یا لکع اذا کنت لا تقوم بحجه فلم اقمت
نفسك هذا المقام یعنی ای لئیم هر گاه حجتی در اثبات مدعای خود نتوانی
اوردن چرا در اینمقام بجا گرفتی انگاه دست ابو بکر را گرفته از منبر
بزیر اورد و بخانه برد چون جمعه دیگر رسید با جمعی کثیر مانند

سعد بن

سعد بن وقاص و خالد بن ولید که هر یک از ایشان با صد نفر همراه بودند
همگی با شمشیرها کشیده بمسجد در آمدند چون عمر را نظر بحضرت علی و
جماعتی از صحابه مانند سلمان و دیگران افتاد با ایشان خطاب آورده کفت
قسم بخدا ای اصحاب علی اگر یکی از شما امروز تکلم کنید بدانچه در جمعه
سابق متکلم شده بودند چشمهای او را از سرش بیرون خواهم کرد سلمان
برپای خواست و کفت صدق رسول الله انه قال بینما اخی و ابن عمی جالس فی
مسجدی اذ وثب علیه طایفة من کلاب النار یریدون قتله ولا شک انکم
منهم یعنی راست کفت پیغمبر در اینکه فرمود وقتی باشد در اثنا آنکه برادر
و پسر عم من در مسجد من نشسته باشد ناگاه طایفه از سگان جهنم
بر او قصد و حمله کنند و شما بیشک از ان طایفه باشید پس عمر شمشیر
کشید علی با عمر در آویخت و او را بر زمین کشاند کفت یا ابن الصهاک
الحبشیه باسیافکم تهددوننا و بجمعکم تکاثروننا والله لولا کتاب
من الله سبق و عهد من رسول الله تقدم لرایتکم اینا اقل عددا و
اضعف ناصرا یعنی ای پسر صهاک حبشیه آیا بشمشیرهای خود ما را
میترسانید و بجمعیت خود با کثرت ما برابری میکنید قسم بخدا اگر نه
آن بودی که از جانب خدای تعالی حکمی کذشته بود و از جانب رسالت
مآب عهدی بسته شده بود هر آینه ظاهر و معلوم میساختم شما را
که کدام یک از ما و شما بحسب عدد کم و از حیثیت یاور ضعیفتر اند
و بعد از ان با اصحاب خود کفت اینک از مسجد بیرون روید پس آن

تمامت

تمامت این روایات ظاهر میشود که این جماعت در روز سقیفه از بیعت ابو بکر تخلف
نمودند وان اجماعی که مدعای تو بود دلیل بر وجود ان قایم نشد پس تو خود
از اثبات واسطه در میان حضرت پیغمبر و علی بن ابیطالب عاجز ماندی فاضل هروی
گفت مرا بر اثبات مدعای خود دلیلی دیگر است گفتم ان کدام است گفت
حضرت رسول در مرض موت مردم را امر فرمود که تا در دنبال ابو بکر نماز کنند
واین خود دلیلی واضح است بر تقدیم او بر سایر صحابه چه تقدیم در نماز اولی است
بر غیر ان از امور و قایلی بفرق نیست گفتم اثار وهن و ضعف بچند وجه
بر وجنات این دلیل ظاهر است اول انکه بنا بر عقیده تو اگر تقدیم ابو بکر
در نماز صحیح بودی وان نیز بر امامت دلالت داشتی پس بایستی در
روز سقیفه باین دلیل ضعیف که الائمة من قریش متمسک نشوندی
بلکه باید همان نص را حجت اورند و طریق الزام انصار بان سپرند و خلافت را
با چندین خلاف و کشیدن شمشیر موقوف ندارند پس عدول ایشان از
چنان نصی که موجب سهولت بود بچنین امری دشوار معلوم میشود که ایشان را
در اثبات حجتی نبوده دیگر انکه تقدیم در نماز دلالت ندارد بر خلافت
وامامت عامه که عبارة از ریاست در امور دین و دنیاست بر نیابت پیغمبر
چه خاص را دلالتی بر عام نیست خصوص بنا بر طریقه و مذهب شما که امامت
فاسق را در نماز جایز دارید و در خلافت عدالت را ما و شما شرط میدانیم
وشما میگویید اگر فسقی از خلیفه صادر شود عزل او واجب است پس
چگونه چیزی را که محتاج بعدالت نیست حجت قرار دهید در چیزی که

مشروط بعد الثبت دیگر انکه روایت تقدیم حضرت ختمی مرتبت ابوبکر را
در نماز متفق علیه نیست چه انچه نزد ما بصحت پیوسته اینست که چون بلال
امد و از رسول وقت نماز خبر داد و عایشه حضرت را از شدت مرض بخود
یافت با بلال گفت که با ابوبکر بگوی تا امامت نماز مردم کند بلال ابوبکر را
بهمان وجه خبر داد ابوبکر پیش ایستاده و تکبیر نماز بگفت در اثنا حضرت
بهوش امد و ان اواز بشنید فرمود این کیست که با مردم نماز میکند
گفتند ابوبکر است پس امر فرمود زود مرا بمسجد برید که در اسلام
سخت فتنه حادث شد انگاه بر علی و عباس و فضل بن عباس تکیه
نموده جانب مسجد خرامید چون بمحراب رسید ابوبکر را دور نمود و
خود بنفس نفیس بامامت مردم پرداخت اما دعوی اهل سنت که امامت
ابوبکر را بامر حضرت میدانند از چند جهت باطل است نخست انکه
اتفاقست در اینکه ان امر که ببلال شد بمشافهه حضرت نبوده بلکه
ان امر بواسطه عایشه بود و بالاتفاق ان واسطه معصوم نبوده است
پس در صورتیکه در میان ان واسطه غیر معصوم باشد احتمال کذب در
ان قایم است چه محتملست که ان واسطه از نزد خود ان کلام گفته باشد
چنانکه سرعت خروج ان حضرت و عزل ابوبکر و بنفس نفیس امامت
مردم کردن بران دلالت تمام دارد پس چون چنین احتمال در
دلیلی راه یابد البته انرا اعتباری باقی نماند دوم انکه اگر امامت
ابوبکر بامر حضرت باشد هر اینه انرا با خروج انجناب ناشده موض

دور نمودن ابوبکر و متولی شدن خود نماز را کمال نا قص است که لایق
شان نبوت نیست اگر بگوییم دعا اول بار بدان امر فرموده بود پس
خروج حضرت و عزل نمودنش ابوبکر را امارت وی باطل کند بعلاوه میگوییم
که عزل نبی او را بنابر عقیده شما بعد از تقدیم وی برای آن بوده که
نقص و عدم صلاحیت او را در این امور بر تمامت امت ظاهر سازد
که این شخص صلاحیت امامت نماز ندارد که شما او را از برای خلافت
تجویز میکنید پس چگونه صلاحیت داشته که امام انام و رئیس کل
باشد و هم چنین است داستان سوره برائت و عزل او و سپردن لوای
اسلام بدو و در رفتن خیبر بسیار عجب است که شما از پشت نماز ابابکر
که باتفاق امت حضرت رسول او را عزل نمود بر خلافت وی استدلال
کنید اما خلافت علی را در مدینه که دار هجرت است که پیغمبر او را بر جای
خود نشاند و عزل آن ثابت نشد بر خلافت وی دلیل نگیرید ابن
جمهور گوید چون رشته کلام بدینجا پیوست سفره طعام سید محسن
حاضر کرد بد مباحثه و مناظره قطع شد همگان بخوردن طعام
مشغول شدند و در بین تغدی مرا سخنی بخواطر رسید بر آن
صبر نمودم از فاضل هروی استجازت سخن کرده گفتم آیا چه گویی
در این حدیث شریف من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة آیا صحیح است یا نه گفت بلی گفتم پس بگو که امام تو کیست
گفت حدیث بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام قرآن است

وتاویل ان چنانست که هرکاه کسی بمیرد و نشناسد امام زمان خودرا
که قرانست مثل مردن کافر اهل جاهلیت باشد کفتم بنابراین لازم اید
که تعلم قران بر هر یک از مردمان واجب عینی باشد با انکه احدی قایل ان
نیست کفت مراد جمیع قران نیست بلکه فاتحة الکتاب و سوره ایست که قرائت
انها شرط صحت نماز و دانستن ان بر هر مکلفی واجب عینی است بالاجماع
کفتم حضرت در این حدیث امام را بزمان خود اضافه و تخصیص داده و
تخصیص امام باهل زمان دلیل است براینکه هر زمانی باید امامی
مخصوص باشد که معرفت وی بر مردمان واجب است و اکر مراد فاتحه بودی
این تخصیص را فایده نمیبود کفت بنابر مقتضای این حدیث در این زمان
حال من و تو مساویست کفتم حاشا که چنین باشد چه مراد در این زمان
امامیست که بدلیل او را شناخته و اعتقاد دارم و تو چنین نیستی
کفت ان امامی که تو بر امامت او اعتقاد داری هرکز او را نمی بینی جا
و مقام او را نمیدانی و فتوای مسایل از او نمیشنوی و در دین از او
بهره نمیبری پس در این حکم من و تو با هم شریک باشیم کفتم هرکز این
حدیث دلالت ندارد که باید جا و مقام امام را دانست و فتوای
مسایل از او شنید بلکه این قدر دلالت میکند که باید او را شناخت
الحمد لله من او را میشناسم و دلایل واضحه بر وجوب وجود و امامت
و لزوم متابعت او و تجویز ملاقات و ظهور او در هر وقت بر
خود و سایر امت میدانم و تو را عقیده بر انست که امام نداری و زمان

تو خالی از امام است گفت من نیز در طلب معرفت امام شنیده ام که
در ولایت یمن مردی دعوی امامت میکند میخواهم خود را باو برسانم
هرگاه صحت دعوی او بر من واضح شد او را تابع شوم گفتم پس این زمان
تو را امامی نیست در این وقت تو از مردمان جاهلیتی و اگر بمیری
در زمرهٔ مردگان زمان جاهلیت محشور باشی با آنکه طلب ملاقات
امام خلاف مذهب تو و اصحاب تو است چه ایشان بوجود امام
قابل نیستند و بوجود او هر زمان حکم نمیکنند پس فاضل ساکت
بماند و از سخن لب بربست حاضرین از طعام خوردن دست کشیده
هر یک راه منزل خود پیش گرفتند فاضل نیز با ایشان برفت اما
شرح مباحثات مجلس دوم را چنین آورده اند که در روز عید
اضحی بهمراهی سید محسن بعزم تقبیل آستان حضرت رضا علیه الاف
التحیة والثنا و ملاقات برادران دینی از منزل برآمدم پس از ورود
السعادة عظمی برسم دیدن طلاب بمدرسه شاهرخ که در جنب
همان مرقد شریف است در آمدم هم مجلسی بود فاضل هروی و ملاغانم
مدرس و بونجی را اعیان مشهد آراسته یافتیم من و سید نیز در
آن مجمع در آمدیم ملاغانم را با بونجی از طلاب صحبت علمی در
میان بود چون ویرا بما نظر افتاد دست از مناظره بداشت
و خاموش نشست فاضل هروی رو با من کرد و گفت شما
فرقه امامیه را در باب ولادت تا چه عقیده باشد آیا او را به بلاد

[illegible]

و مادرش نسبت کنند یا نه گفتم علمای امامیه ولد الزنا را ولد شرعی ندانند
و به پدر و مادرش منسوب نسازند چه ایشان را اعتقاد بر آنست که نسب
جز بنکاح صحیح و یا بوطی شبهه حاصل نگردد گفت پس از این بیان تو
لازم آید که ولد الزنا با مادر و خواهر خود محرم نباشد و ایشان را
مانند اجنبیان نکاح تواند کرد و هم جایز باشد پدر دختر خود را
که از زنا بوجود آمده وطی نماید و حال آنکه هیچیک از فرق اسلام
اینمعنی تجویز نکنند گفتم اگرچه بحکم شرع ولد الزنا از عداد اولاد
بیرون است لیکن بمقتضای لغت از زمره اولاد محسوب آید و ما از این
جهة بحرمت وطی حکم کنیم و در سایر احکام بحکم شرع عمل نمائیم گفت
تمامت آنچه را که در این مقام گفتی غلط و خبط بود چرا که یکدفعه ویرا
ملحق بپدر نموده احکام فرزند برو جاری ساختی و دیگر بار نفی نسب از وی
نموده احکام اجنبی برو مترتب ساختی و هر یک از این دو حکم مناقض
دیگریست گفتم این تناقض نیست چه من از جهتی حکم اثبات داشته
و از جهة دیگر نفی آن نموده‌ام و اینخود محال نیست که شیء واحد بر
حسب حیثیات متعدده موضوع احکام مختلفه گردد گفت
شما را چه بر آن داشته که در تمامت احکام ولد الزنا را تابع لغت ندانسته
شرع و لغت را در خصوص این ماده از یکدیگر جدا ساختید و حال آنکه
پیوسته شرع تابع لغتست گفتم همیشه شرع تابع لغت نباشد
اگرچه الفاظ عربیه علی الدوام در لسان شرع بدانصورت مستعمل اند

که در لغت

که در لغت و شرع و لغت را در بسیاری از الفاظ مخالفت و مغایرت
معلوم ظاهر است چنانچه صلوة لغة بمعنی دعا و زکوة بمعنی نمو است
و این الفاظ را در شرع چنان استعمال کنند که در لغت مستعمل بود
اند اما شرعا صلوة عبارت از ارکان مخصوص و زکوة از اخراج
معینی است علاوه آنکه مذهب ما درین مقام مبنی بر احتیاط است
زیرا که اگر بر حسب نفی نسبت بجواز نکاح فتوی دهیم از شبهه حرمت
که مقتضای صدق معنی لغوی بنت است ایمن نباشیم لهذا در صورت دوران
امر بین الحرمة والجواز جانب احتیاط را رعایت نموده بحرمت فتوی دهیم
ابن ابی جمهور گوید چون سخن بدینجا رسید فاضل عمانی کلام از
مبدأ این مسئله بگردانید کتابی جلد در دست من بود گرفته گفت یا شیخ این
کتابیست گفتم کتاب نهج الحق و کشف الصدق و از مصنفات شیخ
جمال الدین بن مطهر حلی است و او از اجله و فحول مشایخ شیعه
اثنی عشریه معدود بوده در این کتاب از صحیح مسلم حدیثها آورده
میخواهم این حدیث بر تو قرائت کنم گفتم این حدیث کدام است گفتم
نخست با من باز گوی که آیا مرویات صحیح مسلم در نزد شما بر زیور
و ثابت از سنت و مسلمست یا نه گفتم از بهر تمامت احادیث مرویات
این کتاب در نزد ما از بهر صحت است گفتم مسلم در صحیح خود و حمیدی
در کتاب جمع بین الصحیحین از عبدالله بن عباس حدیث کرده اند
که چون رسول صلی الله علیه و آله از زمان رحلت نزدیک شد جمعی از اصحاب

مشرف اندوز خدمت آنجناب بودند فرمود کاغذ و قلمی آماده و حاضر سازید
تا چیزی رقم کنم که بعد از من هرگز شما امت من گمراه نشوید بیکبار عمر
از در انکار برآمد گفت ان الرجل لیهجر یعنی همانا پیغمبر از شدت
مرض هذیان میگوید حاضران دو فرقه شدند جمعی در آن گفتار
کردار با عمر همراه شدند و جمعی بر فرموده حضرت تصدیق او و در آن
طرفین غوغا تشاجر عجب افتاد تا آنکه حضرت همینکه آن حال را دید
فرمود از مجلس من بیرون روید فاضل گفت این حدیث صحیح است لیکن عمر را
طعنی وارد نیاید گفتم بحمد بن طریق ابواب طعن بر بکر و عمر و کسانی
که با وی شریک بودند مفتوح است بجهت آنکه مانع شدن از اثبات حضرت
را و باز داشتن از مراد خود و قبول نکردن امر وی خود گناهی عظیم و
معصیتی کبیر است و از قانون ادب برکنار است چنانکه حق سبحانه
و تعالی فرموده ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی
آنچه را که پیغمبر بیاورد فرا گیرید و از آنچه نهی فرماید باز ایستید و هم
فرماید لا تقدموا بین یدی الله و رسوله یعنی بر خدا و رسول
پیشی مگیرید و بر ایشان تقدم نجویید و هم فرموده لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول یعنی صداهای خود را برای او
از پیغمبر بلند مکنید و نزد وی بجهر سخن میارید عمر با آنکه از مضمون
تمام این آیات مخالفت جست نه تنها جسارت نیز در آن داشت و با آن
حضرت بی ادبانه تکلم نمود گفت این مرد هذیان میگوید حال آنکه خداوند

در حق وی خبر داده که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی پیغمبر
از پیش هوا و خواهش تکلم نمیکند و زبان جز بوحی الهی نکشاید
دوم انکه مقصود انجناب ارشاد مردمان و تالیف ایشان بود و خواست
تا انکه اصول اختلاف و عروق عداوت از میان بر اندازد عمر این اراده
چنین اراده نهاده مانع امد تا انکه عمر با تمامت مسلمانان مامور
بمتابعت انحضرت بودند چنانکه خداوند عز اسمه فرموده و ما کان لمؤمن
ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة یعنی هیچ مرد
مومن و زن مومنه را نرسد که هر گاه از خدا و رسولش در امری حکمی
نافذ گردد ایشان خود را در قبول ان مختار دانند پس جایز نبود
که عمر حجاب منع چنان مقصودی تواند شد و از ان روز بود که ابن عباس
هر وقت حکایت منع از واقعه می نمود سحاب دیده اش چندان قطرات
اشک بر صفحه زمین بر میریخت که سنگها تر شدی فاضل گفت اینکه شما
کلام عمر را بنسبت با انجناب حمل نمودید بهجر بدو وجه از ان تسلیم و قبول
مردود و ممنوع است اول انکه عمر اجل از انست که با لسان
از ان بیتر بود که معنی ظاهر این لفظ اراده کند و یا ان معنی ناصواب
بخاطر اورد اگر گویی پس چرا در بیان الفاظ بدین لفظ خشن تکلم
نموده گویم انکه معنی ان اراده کرده باشد گویم خوبی بخشونت کلام
و بذانت لسان و تند خویی و سخن گویی معنا و مجبول بود چنین کلام
درشت لب گشود دوم انکه کلمه لیهجر مشهور است از مهاجرت که معنی

قول عمر اینست که رسول هجر میکند و اینکه عمر انحضرت را از نوشتن
وصیت مانع گشت و در دنیای مرادش حایل و حاجب شد در جواب
گوئیم همانا این منع از روی اجتهاد بود و امثال عمر را جایز است که اجتهاد
نموده و از روی عمل کنند و چنان رای زد که نوشتن وصیت
و مسلمین را اصلح و اولی باشد اگر گویند که در آن اجتهاد خطا
نموده هم موجب طعن نباشد زیرا که مجتهد مخطی معاقب نیست پس عمر را
از اینباب تشنیع نتوان کرد ابن ابی جمهور گوید گفتم تمامت آنچه را
که در مقام جواب گفتی اصغا نتوان نمود نخست آنکه گفتی قول عمر
دشنام پیغمبر نبود این خود بلی است بر قلت معرفت و کمی دانش
و بلغت عرب و مصطلحات ایشان چه هر گاه یکی از عرب بلفظ لیت
ترا از این کسی را مخاطب نماید البته غبا کینه در دنیا ایشان خبر دهد
و موجب عداوت و مورد دشمنی شود چه رسد بچنین لفظی قبیح و من
از اینجهة ترا ملامت نکنم زیرا که تو از جمله و زمره که بمجاورت
مکالمات ایشان خبری نداری دوم آنکه گفتی عمر ظاهر الفظ را
اراده نکرده بود این خود اعتراف است بآنکه ظاهر اللفظ منکر بود
ولی عمر بمعنی منکر اراده نکرده اینجوز آشکار است که عمر از روی
عمد باین لفظ تکلم کرده و هر لفظی که از روی عمد گفته شود البته
ظهور دارد باینکه متکلم ظاهر آن لفظ را اراده نموده است
و اینکه میگوئی در این عبارت عمر ظاهر اللفظ را اراده نداشت

قول ابن عمر موقوفست به بیان دلیل و اقامت برهان سیم آنکه ا
جهتیکه عمر آن لفظ را از راه خشونت طبع گفت اشتغال نمود و سقط
تکلیف بنسبت چه هر مکلفی با آنکه بمقتضای طبیعت مایل شهوات است
مکلف باشد که عنان نفس از ممالک شهوات باز داشته طریق نیکوی
و احسان پیماید پس عمر را مانند سایرین واجب بود که طبع خشن و زمام
نفس سرکش را لگام کند و عادات رذیله ترک نموده منقاد امر پیغمبر
و تابع حکم آنسرور باشد و ترک مامور به ننماید و بر رد پیغمبر مبادرت
و مسارعت نجوید و به لفظ منکر زبان درازی ننماید مگر آنکه گوییم
وی عالم به تکالیف خود نبوده است چهارم آنکه لفظ لیهجر مشتق
از مهاجرات و معنی آنست که پیغمبر هجرت میکند اسقول هم از جهة
لفظ و هم از حیثیت معنی مردودست اما لفظا بعلت آنکه هیچ یک
از اهل عربیت بدین اشتقاق قایل نشده الله شیخ گوید چون سخن
بدینمقام رسید ملا آغا نام مدرس که با فاضل هر کس داشته گفت
شیخ راست میگوید این اشتقاق بر وفق قوانین عربیت نیست
بلکه لیهجر مشتق از هجرت نیست از مهاجرت اگر این لفظ را معنی چنان
باشد که شیخ میگوید ایراد که بر تو وارد خواهد بود لیس فی اصل خطا
خود اعتراف نمود و اعتذار بر خواست لیکن گفتم اما معنی بجهة آنکه در آن
وقت اخبار هجرت پیغمبر مهمل بود چه مهاجرت که رفتن از بلدیست
ببلاد دیگر در آن وقت پیغمبر را متصور نبود زیرا که وی در حال احتضار بود

مؤلف گوید اگر کسی گوید که عمر خواست که بطریق کنایه باهل مجلس
بفهماند که حضرت رسول از دنیا هجرت مینماید یعنی وقت مردن آن
سرور است تا از ایراد بر حال خود باز خواهد بود پنجم آنکه گفتی
منع نوشتن کتاب از روی اجتهاد بود قول لیست که اثار جنون و ضعف و علامات
وهن بسبب آن ظاهر است یکی آنکه در این گونه مسایل اجتهاد جایز
نباشد دوم آنکه اجتهاد در حضور شارع مقدس از طریق عقل
بیرون است چه جمیع خلق را واجب بود که در حضور آنحضرت تابع نصوص
او باشد چنانکه خداوند عالم در کریمه وما آتیکم الرسول فخذوه
وما نهیکم عنه فانتهوا بدین معنی اشاره فرموده پس چگونه جایز بود
عمر را که از نص آنجناب عدول نماید و برای و اجتهاد خویش عمل کند
با آنکه هیچگاه آنجناب بخواهش نفس سخن نمیگفت پس کاش بمنع خود
اکتفا نموده بود و زبان بچنین دشنام نمیالود و لفظی که ظاهر
و باطنش منکر است نمیگفت ششم آنکه گفتی عمر منع از نوشتن
کتاب که برای دین و اسلام و مسلمین اصلح بود خلاف عقل و نقل است زیرا که
پیغمبر خدا از نوشتن آن نسبت تا برای افساد حال مردم میبود یا اصلاح
حال ایشان اما شق اول موجب کفر است پس متعین میشود که حضرت
آن لفظ را از جانب خدا برای اصلاح حال مردم میگفته باشد و لازم
قول شما اینست که عمر از خدا و رسولش بصلاح دین اعلم باشد با این
حال اگر این عقیده اختیار نمودن خواهی محتاج کرد با تو حرفی

نیست

١٧٦٠

مهنت فاضل گفته هرگاه اینگونه کلمات که از دیگر ما بزرگان که شایسته تعظیم
و شرف اند صادر نمایند بصاحبان عقل سزاوار است که آنرا بر ظاهرش حمل
ننمایند بلکه بوجهی جمیل و معنی نیکو حمل کنند چنانکه در حق کسانی
مرکه از عرب خداوند عالم را مخاطب نموده گفت قد کنت تسقی الغیث
ما بدا لکما انزل الغیث علینا لا ابا لکما یعنی پیش از این هرگاه
خواستی باران رحمت خویش را فرو میفرستادی تا اینک قطره باران از ما
باز داشتی پدر مباد ترا انتهی اگرچه کلمهٔ لا ابا لک ظاهر در دشنام و در این
مقام کفر است ولی چون جمعی از ارباب شعر بشنیدند آنرا بر وجهی صحیح
و طرزی پسندیده توجیه نمودند و گفتند غرض شاعر از کلمه لا ابا لک
در این استعمال معنی حقیقی و اخبار نیست بلکه معانی و انشائی بنابرین
شایسته است که اقوال امثال عمر را اگرچه بر حسب ظاهر استوار نباشد
بر وجه صحیح حمل کنند و زبان قطع و طعن مسلول ندارند اینکه گفته
اجتهاد مقابل و معارض نص نمیتواند شد و عمر را جایز نبود در اینجا
اجتهاد نماید قولیست که بغیر احتمال اختصاص ادا رد چه پیغمبر در حال
احتضار بود و مرض او مستولی گاه بیهوش گاه بهوش بود محتمل است
از آنکه امر پیغمبر مهمل بنوشتن کتاب بغیر حالت صحت بوده و در چنان وقتی
اجتهاد جایز است و از همین جهت عمر اجتهاد نمود و اجتهادش محمود گشت
اینکه از نص صریح رسول رو تافته بطلان مجال مردم را اصلح بوده است اگر هم
حمل و توجیه در وقتیست که کلام لااقل محتمل وجهین باشد مانند

کلام

که کلام را قابل حمل و تصحیح باشد مانند کلام اعرابی لیکن کلام عمر جز
معنی نا صواب احتمالی ندارد اگر شما ممکنست که آن کلام بر معنی دیگر احتمال
دارد مع ان که بعد از آنکه براهین عقلیه و دلایل نقلیه بر عصمت انبیا
قائمست و شما اباء می‌کنید که بظاهر بر عصیان و خطای ایشان دلالت کند
از معنی ظاهر مصروف شناسید و در مقابل حجج و ادله بسیار که از طریق
عقل و نقل رسیده تخطئه پیغمبران روا دارید یا آنکه شما میتوانی
آیات را بوجوه مستقیمه و طرق صحیحه حمل توانید نمود بر عصمت
رسل معتقد توانید شد ولی کلام خلیفه خویش را با آنکه بچندین درجه از
رتبه انبیا نازلتر است بظاهر شرح حمل نمودن جایز نشمارید و طمع برید
که مردم از شما بی دلیل از معنی ظاهر بتاویلات بعیده و توجیهات از
حمل نمایید خوشتر آنکه طریق انصاف پیش گیرید و از جاده تعصب کنار
گیرید و الا اگر عمر را با انبیا برابر و مساوی دانید چنانکه تصحیح کلام عمر را
شما باید و در اصلاح سهو انبیا نیز مجوز نباشید اما آنکه گفتی عمر
برای اعتراض امر نمی شد که مرض بر وجود مبارک مستولی و کلام بی
سخیف چه حضرت رسول از اختلال اختلاج از این جهت که با غافل بار از
جازم بود با آنکه عقل نداشت و آنچه میگفت از روی اراده نبود قسم دوم
صحیح کرده و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی باطلست و
امام تو عمر که گفت رسول خدا هذیان میگوید که الآن ندارد بی عقلی
پیغمبر و فنا از این که میگوید ثم انقول منکر ثابت و ناچار باید از این

مقام

مقام در اعتراضیم چون شق دوم باطل شد صحت قسم اول ثابت
میشود پس امتثال امر و انقیاد فرمان آنحضرت واجبست اگر کسی امری
از آنحضرت رد کند چنانست که جمیع اوامر او را رد نموده باشد و رد
پیغمبر خود کفر محض است شگفت تر آنکه دعوی کنند که آنحضرت در حال
مرض فرموده که ابابکر با مردم نماز کند و از این دعوی بر امامت و خلافت
وی استدلال کنند و ندانند که اجماع الاطاعه دانند و لجام کتابت را که
موجب اتفاق و هدایت امت و موجب نفی اختلاف و ضلال است آنحضرت بود
و هذیان و سهو حمل نمایند و گویند جایز است عمر در مقابل آنحضرت
اجتهاد نماید با آنکه شما را عقیده بر اینست که آن دو امر هر دو در حال
مرض از آنجناب سر زد چگونه است که یکی امر مردود و دیگری را متبع شناسید
بر این تفکیک چه دلیل قایم است و بر این تفرقه چه قرینه دلالت کند
شگفتر از اینها اینکه شما بر امامت عمر بن الخطاب استدلال کنید بر اینکه
ابوبکر در حال المرض بر امامت و خلافت او تصریح نمود و در اینباب کتابت
نوشت و با آنکه کریمه و ما ینطق عن الهوی در شأن ابی بکر نازل گشته
مع هذا قول او را هذر و هذیان نسبت نکنید پس باید ابوبکر را
از رسول خدا اکمل شناسید چه خوش گفت شاعر أوصى النبي فقال
قائلهم قد ظل یهجر سید البشر   وأری ابابکر اصاب ولم یهجر وقد
اوصی الی عمر   حاصل معنی آنکه پیغمبر خواست وصیت کند عمر بن الخطاب
گفت سید البشر هذیان سخن کند و ابوبکر چون بخلافت عمر وصیت نمود

محظی نبوده بهیچ وجه سرو دجناب شیخ گویا چون مراسم تهدید پیغام رسید
هم رنگ از غضب محو بر تن علم شد و آثار خشم از وی ظاهر گشت گفت
هذا نیاسم اهانت که عمر ترک مند و خلاف اولی نموده از اینجهت خطای
بزرگ لازم نیاید چه شما طایفه عرب به بی ادبی موصوف شد و این نحو مورث
هیچ مفسده نیست گفتم الحمد لله اعتراف کردی که صدور این لفظ از
عمر از سوء ادب بود و طایفه عرب یکی از موصوف شد و بمن معلوم شود
بود که بجنس عمر اختصاص داشت و جز او کسی بدان رذیله موصوف نبود
کبار اصحاب خود را همه کانا زیر تو تربیت رسول عصمتآب نفس و آداب
ستوده و باخلاق پسندیده آراسته بودند و بملکات کریمه از پیغمبر خدا
که مخاطب کریمه انک لعلی خلق عظیم است اخذ نموده بودند چه آنجناب
خود فرموده که من مبعوث شده برای تمام مکارم اخلاق و کریمه خذ العفو
وامر بالمعروف نیز شاهد است بهمان آسن پس چگونه تواند بود که عمر خود
را مدت بسیط طول مصاحبت آنحضرت بسیم سوء خلق و رذیله خشونت طبع
بحلیه آداب و زیور مکارم آراسته نداشته باشد و هم چگونه تو اولی با
انکه بعظمت شان معروف بود از بی تعلیل دفع سوء خلق موصوف کنی
پس از تمام این بیانات واضح گشت که صدور این کلام از عمر محض
دین و ترک آئین بوده و بجز برای رسیدن آمال دنیوی تابع آنجناب
نگشته بود چه کرم تابعت بجز برای رعایت دین بود که با پیغمبر مانند سایر
اصحاب با داب آنجناب موءدب و باخلاق آنحضرت متخلق باشد و از آن

امرا که بوخود دعوای امام خویش نمود ظاهر میشود که وی از جمله
اتباع پیغمبر نبوده بلکه قاعدهٔ ایمان و عقیدهٔ اش نیز استحکام نه
داشته ابن ابی جمهور گوید عمر که حیدر در آن مجلس حضور داشت چون
این کلمات از من بشنید گفت والله شیخ عرب راست میگوید مرد بی
که مدتی نسبت تا شرفان اندرون نخل چنین پیغمبری باشد و از اخلاق او را
و بهیچ وجه بهره مند نگردد البته زجر لائق دنیا معد نباید حاضران
یکبار مبهوت شدند هر کو خجل گشته سر در پیش افکندند من دیگر با
وی باقی داشتم گفتم اینکه گفتی شما طایفهٔ عرب بر قلت ادب موصوفید
ندانم ترا از ادب مراد چیست که اگر مراد تو از ادب آن رسوم و تکلیفاتی
است که عجمان برای خود اختراع کرده اند از سنت ما طایفهٔ عرب
آن رسوم و آداب چنانکه باید ندانیم و چیزیکه شرع مقدس آن نباشد
متابعت آن لازم نشناسیم و اگر مراد تو از ادب شرع علیه است مسلم
ندارم که طایفهٔ عرب از سنن و رسوم شرعیه تجاوز جویند بلکه آن
آداب و رسوم از عرب بدیگر طوایف سرایت کرده لسان شرع بلغت عرب
جاری شده و عجمان شریعت را از ایشان فرا گرفته اند و تو چنانکه ترا
حکومتی ادب داری و حال آنکه خود بلاد عرب بدیده و با ایشان صحبت
نداشته هر که را از ایشان عرف و تشویر چنین نشسته و حضار
لطیفه گوئی و سخن بیهوده بیرون داده نمودند بر گفتم همانا قلت ادب
مخصوص عرب نیست بلکه بسیاری از عجم نیز بدان صفت موصوفند زیرا

که

که افراد بنی آدم در اخلاق و طبایع متفاوت و مختلف اند از جمله یاران
عرب بحکم اعتراف تو امام و صاحب تو بوده هر سخنی که از سر گرفته گفت آن
کجا صاحب این صفت موصوف بود و از چه رو آن دمیمه بر وی ثابت نماید
گفتم تشهد تو گفت اللفظ انت واجبها گفته بود گفتم آن اجتهاد
نبوده بلکه کفر بوده است گفت بچه دلیل این را کفر دانی گفتم بنص رسول
که دشنام بجناب کفر است چه هر که بجز آن کسیکه علیه اهانت کند و کسی که
مرا سب نماید چنانست که خدا را سب نموده باشد و کسی که خدا را سب
نماید او را برو باتش دوزخ اندازد پس کلام کفر این تواند بود سید
هر که دیگر باره سخن اعاده کرده گفت از کجا پیغمبر علیه السلام دشنام داده باشد
گفتم تو بکلام عرب عالم نیستی تا بدانی که آن لفظ دشنام است مانند
کتب عرب نسبت بدشنام بودن آن کلمه تصریح شده هر که گفت مثل تو کسی
با امیر ابن علمیه شایسته نیست که بکفر چنین سخنی بر زبان حکم
کنی بلکه سزاوار بود چون آن کلام شنیدی یکماه و دو ماه و دو سال اهتمام
تحقیق بگشائی و سخن تامل کنی تا محمل نیک بیابی اگر ترا از امتداد
آن زمان و طول آن فکر آن را بوجه صحیح حمل نتوانی کرد آنگاه با کسی
گفتنی که آن لفظ دشنام است گفتم ترا گمان آنست که این لفظ را تا
کنون ندیده ام و در آن تاملی نکرده ام و ندانسته ام و در العوض تو هم
المحال آن را شنیده ام و بی تامل سخن میکنم اگر چنین گمان کرده باشی گمانی
باطلست چه الان عمر من که بچهل سال رسیده بیست سال میشود شنیده ام

مرا سب کرده باشد هم

کمانی

که این الفاظ را نیز که با لعنت بنی سرزده بدان تأملها نموده‌ام و با مردمان
دانا نمیتوانیم آورده‌ام مرا محمل نیک بدست نیامد و برهان مرا ثابت گشت
که آن دشنامها است و آن ذکر بکفر قایل آن حکم کرده‌ام تو هم جهد و جد
نمودی که محملی نیک برای آن بدست آوری مقدور نشد و آنچه ذکر نمودی
از تأویل بظاهر و براهین قاطع چنان برهم زد که هیچکس را در آن شبهه
نماند لیکن تو تابع حق نمیشوی شیخ گوید که چون سخن بدینجا رسید فاضل
لب به بست و سر در پیش افکند سید محسن دست من بگرفت و از آن
مجلس بیرون خواستیم و بیرون شدیم که مبادا فتنه برپا خیزد مجلس سیم
شیخ گوید دیگر از جمعها با سید محسن نشسته و از هر جا سخن می
کردیم که ناگاه فاضل هروی وارد مجلس شد گفت یا شیخ امروز مجلس از
جماعت اغیار و بیگانگان خالیست و مرا با تو سر گفتگو است گفتم
هرچه خواهی بگوی گفت احوال بعضی خلفا اسلام را نقل کن و عقیده
خویش در حق ایشان مکشوف دار تا با تو مناظره کنم چون بنا ظلم و جور
و افعال شنیعه سایر خلفا متبنی بر اصول احوال خلفا ثلثه است و
بنا خلیفه اول آغاز سخن کرده گفتم اما کردار بعد نفتا ابوبکر از
بنای مجلس اول واضح گشت که با آنکه خدا و رسولش ویرا بدان محل جای
نداده بودند حکومت بر مسلمانان تقلد جست و بچه نه بر خلاف رای
آل پیغمبر بگرفت از درشناسایی احوال وی اگر انصاف باشد همین قدر
کافیست که وی برای تحصیل ریاست مصیبت موت جناب پیغمبر را بر روی

عظیم

عظیم نیامده و به تجهیزش حاضر نشد چون بنی هاشم بمصیبت آنجناب
مشغول بودند از لوازم تجهیز جنازه رسول و شرایط اقامه تعزیت آن
حضرت پرداختند خود را با عجلت تمام بسقیفه رسانید و در باب خلافت
بمشاجره و منازعت برخاست پس ترک تجهیز و تغسیل و نماز
و دفن رسول دلیل است بر بی احترامی و بی مبالاتی آنجماعت برسول
و قرینه ایست بر آنکه اظهار ایشان اسلام را و پیروی پیغمبر را برای تحصیل
ریاست و نیل آمال دنیوی بود و هم چنین است حال مهاجر و انصار دیگر
که در سقیفه گرد آمده بودند چه هر مسلمانی انجام مهمات دیگر بر مراسم
مصیبت پیغمبر مقدم بدارد البته در دین خود ناقص و در عقیده‌اش متهم
است لا سیما کسی که خود را که در مرتبه خلافت داند چه احترام آنجناب
در حال حیات و ممات یکسان باشد پس بایستی ابوبکر و دیگر مسلمانان
مصیبت پیغمبر را عظیم شمرده بر تجهیز و تشییع آنحضرت قیام کنند
از وظایف تعظیم و تکریم آنجنازه مبارک هیچ فرو نگذارند پس از دفن
در ماتم کده نبوی گوشه‌ای بنشینند و یکدیگر را تعزیت گویند و تسلیه
دهند پس بمهمات دیگر خویش از قبیل عقد خلافت و استحکام
بیعت بپردازند ظاهرا ندانند که اینچنین امر موافق مقتضای عقل
و قوانین شرع و رسوم و عادات مستوجب انکار است بلکه بهمان اکتفا نکرده بعد از آن
تمهید خیالات دیرینه خود نخست دست تعدی و عدوان بجانب
خاندان نبوی که ذوی القربی بودند دراز نموده بر ایذاء خاطر مبارک فاطمه

سلام

رسول
سلام الله علیها بر خواستند با آنکه در میان ذوی القربی از فرزندان
نزدیکتر بجز بنت وی نبود وخدای سبحانه مودت ذوی القربی را اجر رسالت قرار
داده فرمود قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگوی
ایمحمد که مزد از شما جز دوستی اقرباء خود رسالت را مزد نمیخواهم و پیغمبر با
لخصوص در حق فاطمه فرموده فاطمه عضوی از منست کسی که او را بیا
زارد چنان باشد که مرا آزار رسانیده و کسی که مرا بیازارد چنانست که خدا
را آزار رسانیده ای مرد تو خود میدانی که صحت این حدیث در نزد خاصه و عامه
متفق علیها و کسی انکار صحت آن ننموده و ابو بکر آن حضرت را از میراث
پدر بزرگوارش منع نمود بحدیثی که خود از رسول خدای نقل کرده گفت
من از رسول شنیدم که فرموده ما گروه انبیا میراث نگذاریم آنچه از ما
بر جا ماند صدقه است و این خبر خود از جمله جعل اخبار و اکاذیب آثار
بشمار در صحت این دلیل آنکه مخالف کلام الله است چه حضرت رب العزة
فرموده و ورث سلیمان داود و هم در حکایت زکریا فرموده یرثنی و یرث من
آل یعقوب هانا هیچکس گمان نبرد بلکه مراد از ارث در این مقام حکمت
و نبوت است نه مال و ثروت چه حضرت یحیی بعد از آیه مذکوره فرموده
واجعله رب رضیا یعنی ای پروردگار آن فرزند را مرضی و پسندیده
فرمای پس اگر مراد ارث نبوت بودی بگفتار اجعله رب مرضیا حاجت
نیفتادی چه کسی وارث نبوة نتواند بود جز آنکه مرضی و معصوم باشد و هم
خدای عز و جل بخطاب عام فرماید یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل

حظ

حظ الانثيين يعنى وصيت مينمايد خدا شمارا در ارث فرزندان شما
كه ذكور را نصيب دو اناث دهيد ابو بكر بخلاف نص قرآنيه
فاطمه را از فدك وعوالى منع نمود با آنكه ائمه روات بجاء القربى حقه نازل
گشت آن املاك را بفاطمه بخشيد و متصرف وى بود تا آنگاه كه ابو
بكر وكيل آنحضرت را از انجا خارج كرده دست تصرفش كوتاه داشت
پس فاطمه در آن باب آغاز سخن فرمود گفت يا ابا بكر از چه راه تو مرا
ملك پدر خود پيغمبر و من ميراث پدر خويش نبرم آيا نه اين نخلستان را پدرم بمن
بخشيد تو چگونه آنرا از من باز گيرى و مرا از آن ممنوع دارى ابو بكر
بخلاف قانون شرع در اثبات آن بخواه از وى شاهد طلبيد و چه احكام دين
شرعيه مقرر است كه اقامت بينه بر مدعى باشد نه بر ذو اليد معهذا فاطمه
على و حسنين و ام ايمن را شاهد آورد ابو بكر شهادت ايشان را مردود داشت
و اينچنين شهود را كه از بزرگان اسلام بودند بكذب تهمت نهادند تمام
آنچه من در اين مقام بيان كردم بر صحت آنها فريقين متفق و طرق
متحد اند و جميع آنها از روايات است كه كسى را مجال انكار نيست و البته
خود در صحاح و غيره خوانده و دانسته كه فاطمه در مرض موت وصيت
نمود كه اولاد در شب دفن نمايند و ايشان در جنازه وى نماز نگذارند
و در آن وقت از ابو بكر سخت آزرده و دلتنگ بود و حضرت ختمى مرتبت
فرمودند يا فاطمه خداوند عز اسمه بغضب تو غضب ميكند و برضاى
تو راضى ميشود آيا كسى كه با اهل بيت رسالت چنين رفتار نمايد چگونه

خواهد

خواهد بود حالت یکی با سایر برهان و با چنین حال چگونه ویرا میان خود و خدا
واسطه قرار توان داد و اگر خواهم تمامت مطاعن ویرا برشمارم ترا فرصت
استماع نماند بلکه بعدد جمیع آنها مستعد نیست اما خلیفه ثانی پس خبرها
که از وی در حالت حیات رسول واقع آمده در مجلس قوم ذکر شده و تو دانسته
پس از آنکه بر مقر خلافت بنشست هم بر خلاف صواب عمل نمودن گرفت و
بدعتها در دین آغاز نهاد متعه را که در سنت نبویه امرش ثابت بود منع
کرد با آنکه خدا و رسولش آنرا حلال کرده بر فعلش امر فرموده بودند و در زمان
پیغمبر و عهد ابوبکر و بعضی از زمان عمر معمول بود و در منع با کلام خدا و
سنت رسول و اجماع امت راه مخالفت پیمود و بر ایخلاف ابوبکر چندان
با امر که اظهار خشونت و تهدید و تخویف نموده هم گفته هر که از بیعت ابو
بکر بپیچد باید سرش برداشت چون علی و بعضی از بنی هاشم از بیعت
ابوبکر امتناع نمودند اراده سوختن خانه فاطمه نموده و مصراع در
را چنان به پهلوی فاطمه بفشرد که حملش سقط شد و غلام او قنفذ به
فرمان مولای خود تازیانه بر فاطمه بکوفت که اثر آن تا بعد از وفات بر بدن مبارکش
ظاهر بود دیگر شناعت احوال افعال وی در کتب فریقین مذکور است
ابن ابی الحدید گوید چون کلام من بدین مقام پیوست پس فاضل هروی گفت
این سخنان غریب که بنا وی کرده در طرق و روایات شما واقع شده است
و بر غیر شما حجت نخواهد بود گفتم چنین است و دانستند و خبر غوغای را
و آنکه موقوف ابن احمد و غیر ایشان از علمای شما نقل نموده و بعضی منع

ومنعه در كتب والسنه علمائشان معروفست و بعضی دیگر را مانند اراده احراق
واقعه حطب نموده تو مگر در کتب اینجماعت سیر نکرده باشی و اما خلیفه
سیم با آنکه بر بخشیدن اموال بخاصه و عامه را اتفاقست و محتاج شرح
و بسط نیست بعضی از آنها از برای تو ذکر میکنیم از جمله اینکه مصحف عبد
الله بن مسعود را بسوخت و دیگر ابو ذر غفاری را که حبیب رسول خدا بود
از مدینه براند و حکم ابن عاص را که طرید حضرت رسول بود بمدینه بجوار آنحضرت در
بلند ساخت و نیمه اموال خویش به دفعات بگذاشت و در زمان طرد و اخراج
حکم بن عاص پیغمبر طعن او و در خونشان و بال فاسق چون ولید را بر بلاد اسلام
و رقاب مسلمین مسلط ساخت و مسلمانان چون از جهت بدعتها و فسق اعمال
گردانید و قصد کشتنش نمودند بخانه او رفتند عیال و اطفال او را
عرضه شمشیر کردند کسی بر ایشان انکار ننمود و اگر کشتن او جایز
نبود بایستی امیرالمؤمنین علی را که در مدینه حاضر و از کشتن او آگاه بود
از آن کار منع کرده و بلیه از آنجا که معلوم میشود که کشتن او جایز بوده اگر
گویی قتل عثمان مجوز نبود و رفع آن بر علی واجب بود و آنحضرت ترک آن
فرمود گوییم این سخن بچند دلیل باطلست نخست آنکه آنحضرت را در آن
وقت موافقین بسیار و معاونین اندک بودند بالاجماع در صورت
استطاعت و قدرت رد آن واجب و انبود و بر جمیع مسلمانان بسعی و رای دیگری
متابعت مینمودند واجب بود حال ترک واجب از آنحضرت چنانکه دانستی
دوم آنکه بایستی آنحضرت پیش از کشتن او امر بدفع نماید تا مدت روی

حسبد بحر بود مبا خالد و خون نکذارد سیم انکه ابدا انجناب پس از قتل
وی که بر مسند خلافت مستقر کشت قائل بخلافت اقتضا کند چه او در آن
وقت نافذ الحکم و مبسوط الید بود هرچه کفت تمنا است از اینکه کس
بکذرد و از غیر ایشان سخن کوید کفتم پس از انکه حال اینست غرض که اصل
خلافت بر تو ظاهر شد از تو سؤال میکنم که آیا چنین است که امیر
المؤمنین علی از آید ملکه عدالت صفات کمال و خصال مستوده موصوف بود
بدین مرتبه بود که هیچکس را در حق وی مجال طعن نیست کفت آری
چنین است که میکوئی در حق امیر المؤمنین علی بدینا و صالح عقیده دارم
ولیکن عقیده ام این است که بر من کفتم پس چه میکوئید در باب آن شکایت
ها که آنحضرت از ایشان نموده و در باب غصب حق و ظلم کردن بوی
و شکایت آنجناب با عدالت آنجناب منافات دارد زیرا که امیر از کسی
که ظلم بوی نکرده باشد هرکز شکایت نفرماید کفت حاشا که علی از ایشان
شکایت نموده باشد کفتم اینچه تحاشی است شکایت آنجناب در متون کتب
فریقین بسر حد تواتر انجامیده در خطبه شقشقیه که در کتاب نهج
البلاغه از آنجناب روایت شده از بعضی از انها اینجا کافیست کفت خطبه
شقشقیه کدامست که من تا کنون از آن نشنیده ام کفتم شریف رضی باسناد
خود از ابن عباس روایت کند که کفت روزی در جامع کوفه بشرف اندوز
خدمت و ملازم صحبت امیر المؤمنین علی بودم که از امر خلافت بعض از
سخن بمیان آمد امیر المؤمنین بدین عبارات آغاز خطبه کرده نموده و الله

اما

لقد تقمصها فلان الخ و انکار ما یا این خطبه بخوانند گفت یا از اصحاب
ما کسی تصحیح سند این خطبه نموده است گفتم آری ابن ابی الحدید معتزلی که
بر نهج البلاغه شرح نوشته این خطبه را تصحیح نموده گوید بعضی را که
عقیده آنست که این خطبه از کلمات شریف رضی باشد که بلسان امیر
المؤمنین انتحال نموده و این عقیده خود خطائی واضح و خبطی ظاهر است
مشایخ و استادان ما از معتزله بیست و چند سال پیش از آنکه سید رضی
در این عالم قدم گذارد این خطبه را ضبط و ثبت کرده اند چون ابن ابی الحدید
را مجال انکار آن نمانده لاجرم بتاویل مضامین عالیه آن پرداخته
گوید چون آنحضرت از جماعت افضل و احق بود و ایشان با او
در غایت استحقاق مساوات نداشتند کسی براو تقدم جست کرده در آن
فضایل با او مساوات نداشت لاجرم آنحضرت را از آن دلتنگی ماند لیکن بید
آمده بر ترک اولی که از ایشان ظهور رسیده شکایت آغاز کرد علمای شیعه
بر این توجیه اعتراض وارد نموده اند که حضرت در این خطبه از افعال ایشان
بنهب و غارت تعبیر فرماید و ایشان را بغصب میراث و اخذ حق نسبت
دهد خود را ستم رسیده [illegible] بمعنی دلیل مبین و برهانی
متین استوار گوییم عمل ایشان از اولی آیا برای مصلحت دینی بود
یا محض هوای نفسانی اگر گوئی که آن فعل از برای مصلحت دینی بود لازم
آید که تظلم و شکایت علی بیجا باشد و اگر مصلحتی منظور نشد پس باب طعن
بر ایشان مفتوح کرده هر که گفت مسلم ندارم که ابن ابی الحدید از اصحاب

ما باشد بلکه او از مردم شیعی است و خود را علی المصلی در سلسلهٔ اهل
سنت و جماعت منظوم داشته گفتم کدام است که ترا در علم رجال
معرفتی نباشد چه وی از مشاهیر مردم سنی و مشایخ معتزله است بلکه جز
در بعضی از تصانیف خویش بعقیده و مذهب خویش تصریح نموده گفت باید
کتاب نهج البلاغه را من خود مطالعه کنم تا از حقیقت حال اینک وقوف
کردم پس کتاب را بجز آوردم این خطبه و بعضی خطبه دیگر را که نیز مطالعه
نمود گفت من از عقیده و مذهب خود که در حق خلفاء ثلثه دارم
هرگز منحرف نگردم گفتم پس ترا با طریق حق عناد است گفت تا شیخ
ترا در حق ما نشد فخر الدین رازی و اثیر الدین ابهری و جار الله زمخشری
و سعد الدین تفتازانی و فاضل سمرقندی و دیگر فضلاء اهل سنت و
جماعت چه عقیدهٔ ایشان آنکه فواید مصنفات و صحبت و فضایل هر یک
از ایشان اطراف بلدان و اکناف و امصار فرا گرفته و مشهور است
آیا کجا روا است که همه ایشان در ورطهٔ ضلالت باشند اگر ایشان
را بر حقیقت مذهب و راستی این طریقه دلیلی واضح و برهانی قاطع
نبودی بیقین قدم در این طریقه استوار نداشتندی و بر خلافت و امامت
خلفاء ثلثه اذعان و ایمان نیاوردندی من خود را از ایشان استفادهٔ علم
نموده ام و از کتب ایشان اخذ فواید کرده ام و بر صدق کلمات و صحت عقیده
و حسن طریقهٔ ایشان اطمینانی کامل و اعتقادی جازم دارم چگونه روا
که از طریقهٔ ایشان منحرف شده مذهب تو که بر مکر است بر صدق و ادا

اثبات اطلاع نبینی گفتم ایها القاضی ما دنباله اصول عقاید سخن کنیم
و بدا بینبا کرید تقلید علماء و متابعت اسلاف متمسک جویید
که بکباره از اصطلاح علما و اصول کلامیه بیخبر باشد از این تقریر
تو ظاهر میشود که خود تقلید تقلید فخر رازی یا سعد تفتازانی
بر کردن داری و از راه استدلال و نظر بیرونی و با صریح ابنوده آ
مخالفت نمایی یکی آیهٔ کریمه قل فأتوا بکتاب من قبل هذا او اثارة
من العلم ان کنتم صادقین یعنی بگوای پیغمبر بیارید اگر شما راستگوئید مستند
کتابی پیش از این کتاب را بیاورید یا بقیه از علم و دیگر آیه قل انظروا
ماذا فی السموات والارض یعنی نظر کنید در آسمانها و در زمین
و بدانید که چه عجایب در آنها است پس تو از وجوب نظر عدول نموده
بتقلیدی که عامل اندر این مقام مذموم است چنانکه خداوند عالم
از کفار حکایت فرموده اند انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی
آثارهم مقتدون یعنی کفار گفتند بدرستی که ما بآثار پدران خود
اقتدا نموده‌ایم چه یافتیم ایشان را بطریق یا ملتی و دیگر از تبرء الذین
اتبعوا من الذین اتبعوا ورأوا العذاب وتقطعت بهم الاسباب
یعنی بیزاری کنند آنها که مطبوع بودند از آن گروه که تابع بودند
و بدانوقت که اسباب را قطع و عذاب را معاینه ببینند پس گفتم
آیا بر تو روا است در مسئله امامت استدلالی که مامور به است ترک
نموده به تقلیدی که بنص قرآن منهی عنه است رجوع نمایی گفت

عذر این

در این مسئله تقلید کی جایز است چه امامت را اصول دین نیست و ما
او را از فروع شماریم هذا من بدایع بیانا بتقلید قناعت کرده ام گفتم
تقلید در این مسئله جایز نیست الا به دلیل آنکه امامت مسئله از
اعظم اصول اسلام و اشد ارکان دین است چه در حفظ شریعت و انتظام
ملت و بقای نوع انسان در معاش و معاد قائم مقام نبوت است و بالاتفاق
نبوت خود از اصول دین باشد پس امامت نیز که قائم مقام آنست از اصول
~~اعظم و اشد ارکان دین است چه در حفظ شریعت و انتظام ملت و بقای~~
~~نوع انسان در معاش و معاد قائم مقام نبوت است و بالاتفاق نبوت خود از~~
~~اصول دین باشد پس امامت نیز که قائم مقام آنست از اصول دین باشد~~
پس امامت نیز که تمام مقام آنست از اصول دین شمارا باید تا بنا الکه
اگر مسلم داریم که امامت از فروع دین است ترا صحیح نباشد که در آن
متقلد باشی نیز زیرا که آن تقلید در فروع وقتی جایز است که بر اجتهاد
و امامت برهان قدرت نباشد چه تکلیف بغیر مقدور تعلق نگیرد
اما کسی را که ملکه استدلال و احتجاج حاصل باشد در هیچ یک از اصول
عقاید و فروع آن تقلید از وی صحیح نیست و تو عجزی از استدلال
نداری و اجتهاد توانی کرد بلکه برهان بر تو قایم و حجت بر تو تمام گشت
که خلافت آن سه کس باطلست و بر تو واجب شد که از مذهب خود بر
گردی و طریق دیگر اختیار کنی چه ترا توان نقض و ابطال مقدمات براهین
من نماند پس تا اینجا تقلید از تو مقبول نیفتد و لو سلمنا که تقلید

توصیح باشد از چه رو تقلید اینجماعت حسبا نموده زیرا که در مذهب ما
نیز از فحام علما و کبار مشایخ کسانی هستند که اگر دعوی اعلمیت
و افضلیت درباره ایشان نکنم لامحاله با اینجماعت تکافو و تساوی
توانند نمود مانند خواجه نصیر الدین طوسی که محقق و امام فخر رو
مشکلات است و سید مرتضی موسوی که در جمیع فنون از همه کس گوی سبقت
ربوده و محمد بن محمد بن نعمان که از کثرت افادات در السنه عامه و خاصه
بمفید ملقب گشته و شیخ ابو الفضل طبرسی که در علم تفسیر و دیگر
علوم سرآمد روزگار بود و شیخ ابو جعفر طوسی که مقام تبحرش در میان
علما و فقها مانند آفتاب عالمتاب است و شیخ جمال الدین مطهر
حلی که مصنفاتش در اقطار امصار انتشار دارد و میر سید شریف جرجانی
که در بلاد عجم اوستاد جمیع دانشمندان محسوب می شود و رکن الدین
جرجانی و نصیر الدین کاشی و غیر ایشان از علمای عرب و عجم که مصنفات ایشان
در جمیع بلاد منتشر و صیت فضیلت ایشان در السنه و افواه چون مثل
سایر جاری است و تمام ایشان بر حقیت مذهب شیعه و بطلان خلافت
ثلثه ادله قطعیه و براهین عقلیه اقامت نموده اند و مصنفات پرداخته
اند از آنجمله شیخ جمال الدین مطهر حلی کتابی در حقیت مذهب تالیف کرده
که مشحونست به هزار دلیل و هزار دلیل بر اثبات خلافت علی بن ابیطالب
و هزار دلیل دیگر بر ابطال خلافت دیگران و نام آن کتاب را
الفین نام نهاده پس با این حال ترجیح باشد که تقلید ایشان نمائی فاضل

هر دو ملزم گشته لحظه‌ای ساکت بماند پس زبان التماس گشوده گفت تمنا
دارم که احوال باقی خلفای اسلام را بیان کنی و از آنکه خلیفه لب فرو بست
من ملتمس تو را قبول نمودم گفتم در کتب فریقین مسطور است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله با علی فرمود یا علی حرب تو حرب منست و سلم تو
سلم منست آیا این حدیث انکار توانی کرد گفت نی گفتم بنابر مضمون
این حدیث معاویة بن ابی سفیان در صفین باید با حضرت رسول محاربه
نموده باشد و به اتفاق کل امت چنین کس کافر است گفت معاویه باجتهاد
خود با علی حرب نمود طعن و تشنیع بر مجتهد نیست گفتم طرفه داستانی
است که یکبار در امر خلافت بعد از رسول بیشتر اجتهاد کشیده
مقلد مشتبه و در فتنه بکر چگونه معاویه را اجتهاد جایز بود در محاربه
با کسی که حرب او حرب با پیغمبر است و باجماع امت علی در آن وقت امام کل
بوده آیا نه آنست که علی ابن ابیطالب بعد از عثمان باتفاق اهل حل و
عقد خلیفه و جانشین نبی بود گفت بلی چنین بود گفتم آیا نه آنست که معاویه
در مخالفت با علی خلاف اجماع امت نموده و مخالف اهل حل و عقد کافر
است و هم در فن اصول مقرر است که در مقابل اجماع مخطئ را اجتهاد
روا نیست معاویه با چندان اتفاق قوی چگونه طریق اجتهاد گرفت و فتنه
در میان مسلمانان برانداخت که بعضی امت و بزرگان ملت بقتل و
غارت یکدیگر برخاستند و مانند عمار یاسر که از عمده‌ها مقتول شد
که رسول در حق وی فرموده عمار جلده ما بین دو چشم منست و او را لشکر باغی

قتل میرسانند چون این خبر بدشمنان لشکر باین مشهور بود از شهادت عمار بظهور
رسید بعضی از اهل بغی که پیغمبر فرموده معاویه و عسکری باشند دین
اضطراب سخت حمله لشکر شام پیدا آمد معاویه در تسکین آن فتنه
حیلهٔ اندیشید گفت مصداق اهل بغی مرکب عراق اند چه ایشان عمار
را در معرض قتل در آوردند پس ایشان کشندهٔ او بر صفین آوردند قاتل او
باشند همچنین این سخن گوش زد ابن عباس شد گفت قاتل حمزه معاویه
اگر کسی مسلمی را بجهاد دعوت کند و آن مسلم در معرکه شهید شود قاتل
و کشنده باشد لازم آید که پیغمبر قاتل حمزه و عبیده خوانیم و هکذا
سایر شهدا سیدالمقتولان آنحضرت دانیم و دیگر از شنایع احوال
معاویه سب امیرالمومنین علی است که در بیرون محاریب و روس منابر
زبان ناسزا لب گشود و حال آنکه پیغمبر فرموده کسی که علی را سب کند مرا سب
نموده یا کسی که قاعده اسلام بشمشیر وی بنیاد و امامت بتدبیر او نظام
گرفت و احکام شرعیت بتعلیم وی استوار گشت و رسول در حقش فرموده
علی با حق است و حق همراه علی دور میزند چگونه شایسته سب کردن بود
ای جگرگوشه مرا گمان آن بود که ترا در کفر معاویه هیچ شکی نباشد سعد تفتا
زانی وقتیکه ازینحال واقف گشت از معاویه تبری جسته و او را لعن کرده
و لعن او در ممالک خراسان انتشار یافت پس ترا در کفر و لعن او چه توقف
باشد ایا در باره یزید چه عقیده داری گفتم یزید را مستحق لعن می
دانم و آنکه یزید امام حسین بن علی را بکشت گفتم انصار ایشان قتل عام کرد

ور خانهٔ خدا منجنیق بست گفت چنین است ولیکن بی شبهه واجب باشد گفتم
اما باعث خلافت وی پدرش معاویه شد گفت چرا گفتم پس معاویه معاصی
در حقوق بیکه از او سر زند دخیل بود بلکه خود در قتل فرزندان رسول نظیر او است
چه معاویه حسن بن علی را مسموم ساخت چنانکه یزید حسین بن علی را شهید نمود
گفت این را شناختم حسن را سخن استبعاد نمود گفتم استفاضه محل تامل نیست
چه اکابر مورخین و اسانید محدثین بدان نقل صحیح بتصریح نموده اند گفت
الحق پس معاویه نیز برین تقدیر مثل یزید مستحق لعن باشد گفتم باعث
خلافت معاویه عثمان بن عفان که او را بر ملک شام بگماشت و چنانش استقلال
بخشید که طغیانهای بی حد خلافت و قتل و غارت انجامید پس چنانکه معاویه
را بحکم سببیت در اعمال یزید سهیم دانستیم عثمان را نیز در افعال معاویه
شریک شناسیم بلکه خود عمر بن الخطاب را در شهادت حسین بن علی دخیل دانیم
گفت این چگونه گران از کجا گویی گفتم از انکه اگر او امر خلافت بشوری حوالت
نکردی هرگز عثمان با امامت امت نرسیدی با وجود مثل علی بن ابیطالب
که شمائل فضل و شرف و علم و زهد و جهاد و سبق اسلام باقی هیچ وجه بینهما
طرف نسبت نبود بر مسند رسول نشستی پس شوری عمر سبب خلافت عثمان
و عثمان سبب خلافت معاویه و معاویه سبب خلافت یزید شد و از اینجه ثابت
شرکت عمر در شهادت حسین و قتل انصار و تخریب کعبه نیک بوضوح رسید
گفت مسلمانا که عمر باعث خلافت یزید شد اما شنایع کفر امیز انشوم
خونریز بچه دلیل بر عمر ثابت می گفتم بدلیل انکه علما معقول همین داشته اند

کب

که سبب سبب است گفت چنین است ولی هر جزء علت تامه نبود نه سبب تام

گفتم الحمد لله که انصاف دادی و بجزء سبب بودن اعتراف کردی علما گفته‌اند

که جزء سبب نیز در استناد اثر حکم سبب دارد زیرا که تاثیر سبب بدون وجود

آن جزء متحقق نیاید گفتم حالی از خلفای بنی عباس سخن گوئیم اگر چه خلافت

آن سلسله از فروع خلافت ایشانست و اصل ثابت از هدم اصل فرع بر جای

نپاید و بر بطلان امامت ایشان هیچ احتجاج حاجت نیفتد ولی امثله علی

تو معقول کنم و در مطاعن ایشان عنان سخن دارم اولا بگوی که تزویج امام

بن موسی الرضا که بنیکان المعروف نیست عقیده چیست گفت آن حضرت را

ندیده حضرت رسول مبدا ایم و موقت او واجب شناسیم و در علم و عمل بر

دیگر مرتبه مقدم میشماریم گفتم پدرش موسی بن جعفر چگونه مبدا بی گفت

او نیز مانند پسرش بود گفتم چه گوئی درباره خلیفه که موسی بن جعفر را در حبس

بداشت و بعد کشته شد و خلیفه که علی بن موسی را بولایت عهد گماشت و بزهر

مقتول ساخت گفت ایشان کیانند گفتم هرون پدر موسی را در زندان سندی بن شاهک

محبوس نمود و بدست سندی زهر داد و مسموم ساخت و پسرش مامون پسرش علی را ولی

عهد کرد و عاقبت بزهرش هلاک کرد ناسبی گفت اگر که بر پنجاب کوه اهل از

کتب معتبره یقین ندارد که این اقامه گفتم آماده مصنفات شیعه ایشان مثل رساله

معتبره عیون ابن بابویه و کشف الغمه اربلی اتفاقا در خانه سید محسن کتاب

عیون اخبار الرضا موجود بود نمودم قصه هرون و زهر دادن امام موسی را و دیگر از بکشتن

و دیگر بنمود چون هرون انکار نمود بعد دیگر کارهای رشید از الکتاب بدیدن آن

قتل

قتل و حبس بنی هاشم و تفرقه ایشان در بلاد نماید در ذکر لعنت خدای بر
ریشه باد سید محسن کتاب العاقبة که تصنیف بعضی از شافعیه بود
خلافتهما من نسبیان از فسوق و فجور بنی عباس در ان کتاب پیدا کرده بنمودم
مرقومه بر یکی هر کجا کرده بعد گفت الهاترا گواه میگیرم که من از عباسیان
و بنی امیه نکند میجویم و به بن عتبه امیه قرب تو میبرم و بیگزارم کتاب
عالم شافعی تصحیح کردن و از پی کلامی منتا مجلس تفحص نمودن کردیم
از نقصانا این حدیث پیدا کردیم مصنف بسند خود روایت او در بود که بعد
امیر المؤمنین علی که دمشا جمعی از اصحاب خویش نشسته بود فرمود انا اول من
یجلس بین یدی الله للخصومة مع الثلاثة یعنی من نخستین کسی باشم که در
خدای عز و جل نشسته با ایشان کل اغاز مخاصمه کنم چون به یخبر دستیافتم
دیگر باهم و کرده گفتم ایا از این حدیث که این عالم شافعی اورده مراد چیست
گفت مراد از این نفر چنانکه مصنف کتاب نیز تصریح کرده عتبه و شیبه
و ولید بن عتبه است که به روز بدر با آنحضرت و حمزه و عبیده درآویختند گفتم
این تاویل از ذهان تو به و از او صحت تتبه بی منحرف است به دو دلیل یکی آنکه
شکایت با این سه نفر اختصاص با آنحضرت ندارد بلکه حمزه و عبیده را نیز با
ایشان خصومت و عرض شکایت با ایشان است پس مناسبتی ندارد که حضرت
خود را بدین شکایت اختصاص بخشیده فرماید من اول کسی باشم که اغاز
کنم دلیل دوم آنکه با امثال این سه کس خصومت نمودن در تصور صحیح منظور
نرسد چه ایشان را آنحضرت و حمزه و عبیده در آن جنگ بکشتند و از ایشان

نقل و تسلیم که معنی حکومت و مقصد اشکالیست صحیح کند به امیر المؤمنین
وارد نگشت و اگر بمحض مقاتلت و مبارزت ایشان را با آنحضرت ظلم
و عدوان خوانیم از بن مخاصمت او سعی بی اندازه پدید باید چه اقران
امیر المؤمنین در حرب زیاده از حد تعداد است اگر کسی با خاطری
غیر مشوب و نظر غیر موقوف در اینجا بیت تأمل کند به یقین اذعان آورد
که مراد از ثلثه جز خلفاء کسی نباشد چه اسباب خصومت و موجبات شکایت
چندان از ایشان با آنحضرت رسید که کسر احتمال منع و مقام انکار نیست ابن ابی
جمهور گوید چون از استدلال انجام دادم احتجاج دیگر اعلان دادم و گفتم
ایها القاضی حکومتی در حدیث که رسول با امیر المؤمنین علی فرمود یا ابا الحسن
زود باشد که امت من هفتاد و سه فرقه متفرق شوند از الجمله یک فرقه ناجی
و باقی هالکند هر که گفتا این حدیث صحیح دانم گفتم فرقه ناجیه جز شیعه اهل
بیت رسول کسی تواند بود به دلیل اینکه اهل بیت رسول که ائمه این گروه اند
خود بنص قرآن مجید از هر آلایش ظاهری و باطنی منزهند چه حق تعالی
در حق ایشان فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا
یعنی مشیت الهیه چنان اقتضا نمود که شما خاندان رسول را از چرک گناه
و پلیدی عصیان پاک دارد و این آیه باتفاق امت در شان علی و فاطمه و حسنین
نزول یافت و رسول هنگام نزول این آیه ایشان را زیر کسا خود پوشانید
و فرمود اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس فطهرهم تطهیرا
یعنی بار خدایا اهل بیت من اینانند پس چرک از ایشان ببر و جمله را پاک فرما

وهم در داستان مباهله خدای سبحانه فرموده فقل تعالوا ندع ابناءنا و
ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة
الله علی الکاذبین بالاتفاق همین چند بزرگوار را برای مباهله همراه
داشت چون باین چند دلیل معلوم شد که مراد از اهل بیت اینانند مراد
از اهل بیت بدین بود که هم اینان خواهند بود که فرمود مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق و هلک حاصل
مراد آنکه اهل بیت من بمنزله کشتی نوح باشند هر کس متابعت اینان
کرد نجات یابد و هر کس مخالفت اینان کند هلاک گردد اینقدر هر
دانای منصفی که اینهمه مسئله را باهم ترکیب نمود و از اینها برهانی
تالیف کند و برادر نتیجه آن که نجات امامیه و هلاک هفتاد و دو فرقه
دیگر است هیچ شبهه نماند زیرا که نبود در اختصاص نجات بفرقه واحده که
مدلول نص نبوی است تشکیک توان نمود و نه در نجات متابعین اهل
بیت و هلاک مخالفین اهل البیت که مسلم مسلمین است تامل توان کرد
و نه در اعتقاد امامیه بخلاف اهل البیت که مسلم مسلمین است توان اشکال
حب اهل بیت کرد لا اثر بغض و حب مخالف موالف از لوح خاطر فرو شوید
و با نظر انصاف از تهمت غرض در این استدلال نگرید هم در شما بین ائمه
دین و کتب امامیه که بحیله هر کس انصاف داد اگر از همراه جماعتی باشد که پیروی
اهل بیت نموده اند و آن است با متابعت جماعتی کنید که مخالفت آل رسول
کرده اند و از طریقه اینان اعتراض جسته اند من خود یقین که به پیروی من

امامیة

امامیه بچند جهت اولی و انسب است یکی آنکه ائمه ایشان در جمیع احکام
دین مقتدا و منبع علم و مصابیح حکمت و معادن عصمت قرار گرفته‌اند و در
مناقب و مفاخر و علم و زهد و عصمت ایشان کتابها پرداخته‌اند و هم
علمای شما در فضایل ایشان مصنفات و مؤلفات بی‌نهایت نموده‌اند مانند کتاب
غایة السؤال فی مناقب آل الرسول و از ابن مغازلی شافعی و کتاب ابوبکر بن
محمد بن مؤمن شیرازی که از دوازده تفسیر استخراج نموده و کتاب موفق بن
احمد مکی و غیر اینها بل البته در میزان عقل کسانی که مخالف و موافق
در مدایح و محامد ایشان اتفاق دارند متابعت ایشان اولی و بهتر است
از اشخاصی که مخالفان در حق ایشان مثالب و مطاعن بسیار بلکه مؤلفین
اینها نیز منکر شنایع و قبایح اعمال ایشان نیستند دوم آنکه حضرت
رسول بر امت خود متابعت و اقتدای اهل بیت خود را واجب نموده و من
خود درین مقام از طریق خود حدیث نکنم که چندان روایات و احادیث
درین باب وارد و مشهور است که عامه را نیز مجال انکار آنها نیست و
علمای شما اغلب آن روایات را از طریق خود در کتب مصنفه خویش
آورده‌اند از آن جمله است روایتی که در جمع صحاح سته نقل شده که
رسول خدا فرموده رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیثما دار یعنی خدا علی
را رحمت کند بار الها حق را با او بگردان هر جا که علی دور زند و هم احمد بن موسی
از ابن عباس حدیث کند که گفت الحق مع علی و علی مع الحق لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض یعنی حق با علی و علی با حق است و هرگز جدا نگردند تا آنکه



که در نزد حوض بر من وارد شوند و احمد بن حنبل در مسند خود از جابر
روایت کند که پیغمبر با علی فرمود یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم
من اصل این درختم و تو فرع آن حسن و حسین شاخهای آن درختند
پس هر کس به شاخه از شاخهای آن در آویزد در بهشت جاوید منزل
گزیند و هم او از سعد روایت نموده که حضرت رسول گفت ای امت من در
میان شما دو چیز بگذارم که اگر بآنها چنگ در زنید هرگز گمراه
نشوید یکی کتاب خدا که ریسمانیست از آسمان بزمین آویخته و
دیگری اهل بیت و عترت من و البته هر دو با هم باشند و از یکدیگر
جدا نشوند تا در نزد حوض بر من وارد آیند و مسلم که در صحیح خود در دو
موضع از زید بن ارقم حدیث نموده که گفت پیغمبر در میان مکه و مدینه
خطبه نمود و در آن خطبه فرمود ای مردم نزدیکست که رسول پروردگار
بسوی من در آید و من اجابت نمایم پس در میان شما بودیعت نهم دو چیز
بزرگ یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت خود و سفارش میکنم شما را در حق
اهل بیت خود و جار الله زمخشری باسناد خود از ابن عباس روایت کند که فاطمه
سرور دل و دو پسر او میوه دل مصطفی و شوهرش نور چشم منست و ائمه
از اولاد او امنای پروردگار منند و رشته باشند که در میان خدا و خلق او کشیده
شده اند کسی که در این رشته ولای ایشان چنگ در زند نجات یابد و هر کس
که از ایشان کناره گیرد بعید گردد و باطل گردد و ثعلبی در تفسیر خود و حمیدی
در جمع بین الصحیحین نیز قریب بهمین مضمون از ابن عباس روایت کرده اند و

مسند

مسند احمد بن حنبل از رسول روایتست که فرمود نجوم وستارگان
امانان اهل آسمانند هرگاه نجوم برطرف شوند آسمان معدوم شود واهل بیت
من امانان اهل زمینند هرگاه ایشان فانی گردند اهل زمین نیز برطرف
شوند موفق بن احمد مکی نیز این حدیث را ذکر نموده ودر دو موضع صحیح
بخاری از جابر بن عیینه روایتست که آنجناب فرمود کار مردم درگذرنده است
مادام که دوازده خلیفه بر ایشان والی باشند وتمامت ایشان از قریش
باشند ودر روایت ابی بکره است که فرمود که پیوسته اسلم عزیز باشد تا دوازده
خلیفه که همه ایشان از قریش باشند ودر صحیح مسلم از رسول الله روایتست
که فرمود همیشه اسلم باید تا قیامت درحالتی که والی باشند بر مسلمانان دوازده
نفر خلیفه که از قریش باشند ودر صحیح ابی داود ودر جمع بین الصحیحین ودر تفسیر ثعلبی
روایتست که چون ساره زوجه حضرت ابراهیم از هاجر اظهار کراهت نمود خدای
عالم با براهیم وحی فرستاد که ای ابراهیم باید اسمعیل ومادرش را بجائی ببری
که آن ارض تهامه گویند چه من ذریه او را منتشر کنم ومسلط نمایم ایشانرا
بر کسانی که بر من کافر شوند وپیغمبری از ایشان برانگیزانم مسروق
روایت کند جوانی نزد عبدالله مسعود رفت واز وی پرسید که آیا حضرت
رسول الله چند نفر خلیفه وجانشین باشند ابن مسعود گفت تا کنون از
من کسی چنین سؤالی نکرده بود هان بدانکه حضرت فرمود دوازده نفر بعد
من خلافت کنند وجانشین من باشند بعدد نقبای بنی اسرائیل که ایشان نیز
دوازده تن بودند وبالجمله بگونه روایات حد کبیر ثم کتبها است اگر بذکر

تمام

بامامت ائمه نیز دادم رشته سخن دراز کشید و چندان وسعت وقت نیست تا بوجوه
میل آنکه هیچ یک از فرق اسلام خلاف از اعتقاد نمودند حصر نموده حق ظاهر ساختم
که منعقد اند بر امامت دوازده نفر که ارباب علم و زهد و ورع اند در نزد کل
امت مشهور است لیکن حاصل مضمون کلام ربانیه بطهور پیوسته که سلوک طریق
امامیه بتحصیل عقاید ایشان از اجلی مهمات است اکنون هر کس را که بر اصول و فروع
مذهب اسلام اطلاع باشد و قید تقلید بر ذات نبسته بر اشخاص و براهین ظاهر است
که بهترین عقاید در اصول و فروع آنست که مذهب امامیه ازان اشتمال دارد
و مذهب ایشان نیکوترین مذاهب است که امت اختیار نموده اند و ایشانند
مصداق قول خدای تعالی که فرموده فبشر الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه
اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب یعنی پس مژده ده ای
پیغمبر آن بندگان مرا که میشنوند اقوال حقه را و متابعت میکنند بهترین آنرا
که ایشان آنکسانی هستند که خدا هدایت نموده ایشانرا و ایشانند صاحبان
عقل و خرد چه امامیه تنزیه مینمایند خدا را از تشبیه و تعطیل و اتحاد و حلول
و نسبت قبایح و عدم وقوع و خلق افعال عباد و بودن افعال او بدون غرض و فایده
و میگویند خدا ابداً کار را بما لا یطاق تکلیف نمیکند و به کفر و فسق ایشان
راضی نمیشود و اعتقاد نموده اند که دلیل عصمت انبیا علیهم السلام از اول
مهد الی آخر الامر از صغایر و کبایر و خطایا و زلل و نسیان منزه است و می
گویند که امام باید در حسب و نسب از رعیت افضل باشد و در نسب اشرف اما اهل
سنت و جماعت بخلاف امامت ابهام از خدا و نبها نسبت مینمایند و پیغمبر

خود دنبال و در میمنه چند تا بشمهی ... روا دارند که بر دنات حسب ا ...
و لیسے می‌کنند من جمله بدعتها که رسول الله نماز ظهر را در جمعه
مسجد کعبه بگذارد پس بعضی از اصحاب وی از آن واقف نمودند و این حکایت در شرح
ان تدلوا الذوا لیس بن نکاشند شده و دیگر حدیث کنند که ابی جندب در حال
جنابت به مسجد در آمده با مردم نماز بجا آورد و لعب نمود و غنا میشنید و
بول میکرد و در پاکی با استنجاء لهو و رقص میکرد و چیزها چند دیگر که صدور
هر یک از آنها از مردمان نیک قبیح است و شما بر خلفاء که واجب الاطاعه
میباشند صدور خطا و وقوع عصیان تجویز میکنید و هم میگویید که لازم
نیست امام جمیع ما یحتاج امت عالم باشد و تجویز کنند که امام در وقت
مرجعیت تواند رجوع نمود و از ایشان استفاده کند و لازم نیست که از
حسب و نسب افضل و اشرف و در رتبت بالاتر باشد پس بنای اصول مذهب
امامیه محکم ترین بناها است و فروع ایشان مشید تر و چون بنای تمام
از ادیان استحبابا ایشان مانند اهل سنت بقیاس و استحسان عمل نمیکنند با
نبی بینی که اهل سنت و جماعت بچهار فرقه متفرق شده اند و هر یک از آنها
روایات بجماعتی وصل نمایند که فسق و تعمد بکذب ایشان ظاهر شده و هر فرقه
طایفه دیگر را تکفیر می‌کنند و طوق متابعت خلفا بر گردن نهاده اند که
ارتکاب معاصی و خطا بر ایشان تجویز مینمایند و از اهل البیت منحرف گشته اند
در شرع تصرفها نموده حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام نموده اند همه
خلاف عقل و نقل فتوی دهند همانا مبنای تمامت این خلافات آنست که

که احکام و فرایض از معصوم فرا گرفته‌اند به یقین فرقهٔ ناجیه شیعهٔ
امامیه است چنانکه ابوبکر بن محمد شیرازی که از اعاظم علماست
در کتاب خود که از دوازده تفسیر استخراج نموده روایت کند که چون
رسول الله فرمود که بعد از من امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد
یک فرقه رستگار و باقی در آتش باشند علی بن ابی طالب گفت یا رسول
الله آن فرقهٔ رستگار کیانند فرمود آنانند که بتو و اصحاب تو متمسک
شوند پس این حدیث صریح است که اتباع آنحضرت ناجی و سایر فرقها
هالک‌اند مؤید این مقال حدیث مشهور است که پیغمبر فرموده
اهل بیت من مانند کشتی نوح‌اند هر کس در ولای محبت ایشان
در آید از غرقاب هلاک نجات یابد و کسی که تخلف جایز شمرد
البته در گرداب هلاک غرق آید فاضل گفت تمامت این روایات
که ذکر شد در وجوب متابعت اهل بیت را بیکر فرقهٔ ناجیه اتباع
ایشان‌اند کلا انها خبر واحد و استشهاد بر سامع است چه اهل سنت
نیز در حقیقت مذهب خود زیاده از آنچه گفتی ادله اقامت کنند
و ائمهٔ خود را مذایح آورند و مذهب غیر خود را ابطال نمایند
حضرت رب العزت فرموده کل حزب بما لدیهم فرحون باین
طریق انصاف الست که تا ب مدح و مذمت مسئله دارند این
گونه سخن نکنند ابن ابی جمهور گوید چون این کلام شنیدم مصلحت
وقت چنانکه اقتضا نمود تصدیق نمودم پس گفتم هذا

برهان

برهان دیگر نیز بر حقیت مذهب شیعه و بطلان مذهب غیر اثنا عشریه و ازان
اکثر بحمد الله تعالی مشهور است که مجال انکار نیست گفت کدام است
گفتم همه ساله و خاصه در غره رجب جمعی کثیر و جمعی غفیر از شیعه و سنی
از حاضر و بادی از نزدیک و دور که بعلت کوری و فالج و برص و جذام
مبتلا هستند بزیارت مشهد مطهر حسین بن علی ع حاضر میشوند
و هر یک از صاحبان امراض با خلوص نیت از مذهب اهل سنت بری
میجویند و متوسل بآنحضرت میشوند از آن علت شفا مییابند و کسی
که بری نکنند همان طور با اهل سنت گفت آیا کسی هست که این معجزه
مشاهده نموده باشد سید محسن گفت این متواتر است و هیچکس انکار
آن نمیکند خصوص جماعتی از اهل دین و صلاح در آنجا مشاهده
نموده بودند بمن نقل کرده اند فاضل گفت اگر چنین است این حجتی ظاهر
بر اثبات دعوی و حقیت مذهب شما ابن ابی جمهور گوید چون سخن بدینجا
رسید موذن آغاز اذان جمعه کرد فتنه ماهر بابی برای نماز خواستیم دیگر
باهم ملاقات نکردیم لیکن بعد از چند روز سید محسن با وی ملاقات
نموده بود گفت فاضل را دیدم که متردد یافتم چه میگفت من قصد
زیارت حضرت حسین بن علی دارم اگر صدق مقال شما بر من ظاهر شود
التبرا از مذهب اهل سنت میکنم و مذهب شیعه اختیار مینمایم پس از آن
دیگر از حال او اطلاع حاصل نکردم بالجمله ابن جمهور که راوی این
احادیث است بسلسله روایات خود تا بجمعی از علما مانند سید شمس الدین

مرض باقی میمانند و این دلیلی است واضح بر حقیت مذهب امامیه و بطلان غیر

محمد و زین الدین علی و شیخ حسن الدین و سید عبدالله مستند دارد
و در اول کتاب عوالی اللآلی سند خود را به مشایخ عظام خود به طریق تفصیل
نقل نموده هر که خواهد رجوع نماید و در کتاب مجلی که یکی از تألیفات
اوست میان کلام و تصوف جمع نموده و در کتاب عوالی اللآلی جمله از
احادیث جمع ساخته و جوید که بعد از آن آمیخته شده است روایات عامه را
زیاده از آن ضبط نموده و هذا محدث نیشابوری که ویه مشایخ ما رضوان
الله علیهم از بر مرقوما آن کتاب اعتماد کرده نسبت مؤلفات و مصنفات
وی بدین تفصیل کتاب عوالی اللآلی که در کتابخانه اینجانب بخط
قدیمی موجود است کتاب المجلی فی مناظرة العرفانیه کتاب درر اللآلی
کتاب الاقطاب کتاب معین المعین کتاب زاد المسافرین و شرح
آن کتاب شرح الفیه شهید کتاب شرح باب حادی عشر رسالة العمل با
اخبار الاصحاب رسالة المناظره او از جمله در سنه هزار و هشتصد و
چهل و هفت که خاتمه الافنان مفخر هرات که مسمی به ملا شمس و شیبانی
مجوزنا صبی بود و یکی بعضی شیعه نوشته در کتاب مسمی به شمس
الهدایة و قالع الضلالة و مرحوم سید المجتهدین و زین العلماء
والمحدثین آقا سید ابوطالب قاینی اعلی الله مقامه آن کتاب رد
نوشته اند مسمی به ماحی الضلالة و الغوایة در آن زمان که مشهد
مقدس متصرف او در کرده بود چند ایراد بر علمای ارض فیض قرین نمود که از آن
جمله یکی ابن ابو بکر با وجود که خود از علمای شیعه در کتابها خود نوشته

نوشته اند که اشهد ان علیاً ولی الله داخل در اجزای واجبه و مستحبه اذان
نیست چرا در همه مساجد و جماعات مؤذنین ایشان این کلمه را میگویند
و هیچ یک ایشان را منع نمی نمایند با وجود اینکه علمای اعظام شما مثل شیخ صدوق
و مقدس اردبیلی و شهید ثانی و امثال ایشان از علمای شما میگویند که این
کلمه از بدعتها نیست که موضوعه طایفه از غلاة میباشد داخل بدون
عبادات شما نموده اند ویکون ادخال ذلك في الاذان بدعة و تشریعاً کما
لو زاد في الصلوة رکعة او تشهداً او نحو ذلك و بعضی از علمای ارض
اقدس چنین جواب داده اند که اولاً اینکه از علمای ما مثل مرحوم مجلسی و غیر ایشان
رفع الله درجتهم این کلمه شریفه را داخل در اجزای مستحبه اذان می
دانند و ثانیاً اینکه در احتجاج شیخ طبرسی حدیثی مذکور است که حاصل
مضمون ان اینست که هرگاه احدی از شما بگوید لا اله الا الله محمد
رسول الله پس باید بگوید علی امیر المؤمنین پس بنا بر این هرگاه کسی
بعد از فراغ از شهادت برسالت بگوید اشهد ان علیاً امیر المؤمنین
بقصد امتثال این حدیث نه بقصد اینکه جزء اذان است ثواب مستحب
مطلق خواهد نمود و دیگر اینکه جماعتی از اعاظم فقهای شیعه قدس الله
تعالی ارواحهم مثل شیخ طوسی و علامه حلی و غیر ایشان نقل نموده اند
که در اخبار شاذه در مقام بیان اجزای اذان وارد شده که بگوید که
اشهد ان علیاً ولی الله پس بنا بر این هرگاه مؤذن بعد از فراغ از شهادتین
برسالت و ولایت هر دو را جمع نماید باین نحو که اشهد ان علیاً امیر

المؤمنین ولی الله موافق حدیث امتثال ثانی خواهد نمود لیکن نه
بقصد جزئیت اذان بلکه بقصد امتثال این دو حدیث ملا شمس در جواب
انعام گفته که بر فرضی که این کلام صدق باشد چه ضرر دارد که دو مرتبه می
گویند و برهمان بگیرید که موافق قول شما امتثال حاصل خواهد شد و
علاوه براین اینکه علامه حلی در تذکره گفته فاما ما روی فی شواذ
الاخبار من قول ان علیا ولی الله وال محمد خیر البریه فمما لا یعمل علیه
فی الاذان من عمل به کان مخطیا انعام جواب داد که چون شهادت بر ولایت
وامارت شنیده در شهادت دوم که گفتی لازم است رغما لانفسکم دو مرتبه
میگوییم و کلام علامه در مقام جزئیت اذان است که هر گاه بقصد جزئیت
بگوید مخطی خواهد بود و کان مولف این است که این جواب یعنی بنیت
هر گاه بعد از شهادت بر رسالت حضرت نبوی چنین بگوید و ابن عمه و زوج ابنته
و خلیفته بلا فصل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب باینکه خواهد بود
و ایراد او مندفع میشود چنین بخاطر دارم که قریب شصت سال قبل از این
در مسجد کوهرشاد در نمازهای جماعت که اذان میگفتند اشهد ان
محمدا رسول الله و ابن عمه و زوج ابنته و خلیفته بلا فصل امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب و این طریقه محل ایراد نیست و بجمیع بقایایش هم که
در اینجا وارد شده عمل نموده و شکوه و امارت این نیز و هم ظاهر است.
از الجمله ملا شمس ایراد نمود که شما فرقه شیعه عصمت را در امام و خلیفه
رسول الله شرط میدانید و حال آنکه بزرگان علمای شما جناب شیخ ابو القاسم

بهمین جهت میکفتند ع

محقق

محقق که استاد علامه حلی بوده و جمیع علمای شیعه کتاب وی را معمول دارند و
ملاحظه مینمایند و شرحها بر او نوشته اند در کتاب شرایع الاسلام در مبحث
نکاح میگوید که از برای حضرت نبوی زیاده بر چهار زن دایمی جایز است
و این از جمله خصایص پیغمبر است و از برای غیر نبی جایز نیست و باین دلیل استدلال
مینمایند که منها تجاوز الاربع والوجه الوثوق بعدله بینهن دون
غیره و از این عبارت چنین معلوم میشود که در غیر نبی عدالت نمیباشد پس
چگونه شما عدالت را شرط مینمایید زیرا که عدم تعادل جور است و جور
ظلمت و ظلم کبیره است و چون وثوق بعدالت در ائمه نیامده جور
از ائمه ممکن و جایز شد پس صدور کبیره از ائمه جایز شد بقول این عالم
و اما جواب از این ایراد و لا یخفی نماند که این ایراد از خود علمای ما
میباشد بلکه ملا شمس نیز وارد و چنانچه شهید ثانی در شرح متوجه
شده و دیگران هم متعرض شده اند و از اینکه بعضی از علمای شیعه
بر بعضی ایراد نمایند نقصی در مذهب شیعه نیست زیرا شغل تمام
علما و حکما همین است چنانچه در کتب ایشان مسائل شافعی بر ابی حنیفه
رد نموده و ثانیا عبارت محقق باین نحو است و ربما کان الوجه و بر سبیل
احتمال میگوید نه بطریق قطع و باو جوابی مثبت که مراد ایشان ذکر
حکمت حکم باشد نه علت و در حکمت اطراد لازم نیست چنانچه
حکمت در عده استبراء رحم و عدم اختلاط میاه است تا اینکه اگر طفلی
باشد که زوج دخول نموده باشد باید بعد از طلاق عده نگاه دارد و هم



چنین

چنین حکمت در غض بصر و عدم نظر با جنبیه خوف فتنه است چنانچه در
بعضی اخبار اشاره بان شده با انکه نزد بعض مطمئن باشد بعدم فتنه
باز هم غض بصر لازم میباشد و هم چنین حکمت در حرمت خمر ازهاب
عقل و سکر است   با انکه اگر فرض شود که در مزاجی سکر نیاورد
هم حرامست الی غیر ذلک الخلاصه در حکمت اطراد شرط نیست و مرحوم
اقا سید ابو طالب قاینی در کتاب مباحث الصلاة له که رد بران ناصبی فرموده
در اینمقام چنین بیان نموده بلی بر مذهب امام اعظم که اگر شرعی غیبته را
بنکاح خود در اورد و در مشرق باشد و در محل خود هم باشد تعلقت با ولد ملحق
است بشرعی زیرا که ممکن است که نقل نماید خدا وند به قدرت شامله خود
ماء مرد را در رحم زن یا در خواب ببیند او را و مواقعه اتفاق افتد چنین فرض
صورت میبندد ولیکن غیر از این فرض نادر مثل عقیم و یائسه گذشته
از این که اما منبه بلکه فرق نقلین ترک اولی و مکروهات از انبیا بسبب مقامات
معصیت میدانند بحسب عالم باطن نه ظاهر بلکه بالاتر رفته اند به
اختلاف مقامات تمسک نموده که حسنات الابرار سیئات المقربین مولوی
معنوی هم چنین گفته اند در مثنوی در خطبه ادم   بود ادم دیده نور
قدیم   موی در دیده بود کوه عظیم   پس مکروهات نسبت بمنزوی بود
که فعل مکروه از مکروهات انکار در نسبت بما در ارتکاب بخلاف اما
دو وارتکاب مکروهات منافی با عصمت نمیدانند زیرا که عصمت را
مقتضی عدم عصیان بمیزان ظاهری شرع میدانند نه باطنی و سری

والّا لازم میاید که انبیاء سلف را معصوم ندانند و تخطئه الانبیاء
بکار شود را و نسبند و منافی آنکه هست حسب دوا است نا و لکد شنه
از این که عدم عدل بمنافیات مرتبه حاصل مثبت و مسئلة مجبور و ظلم
چه جا که نفس آن باشد چنانچه در مسئله عدالت بتحقیق بیان شده و
مو گوه جوق عوام آن است که بصبیان خود اصول دین تعلیم نمایند بتقلید
کرده که عدل را در مقابل ظلم قرار میدهند و گویند که خدا عادلست
یعنی ظالم نیست را اینکه این هم غلطی است یعنی اگرچه بعضی علما هم اثبات
نموده اند چنانچه در اعتقادات شرح آن ناکرده ایم که منکر عدل اما
است و باتفاق انه مشهور کما امثرا از اصول دین نمیدانند اشاعره مسلم اند
و بنا بر اینکه عدل مقابل ظلم باشد کافر میکرد زیرا که تجویز ظلم بر خدا
انکار ضروری دین نیست و باعث کفر میشود بخلاف آنکه عدل بمعنی حکمت
است یعنی شئون خدا تابع حسن و قبح است چنانچه امامیه قایلند
و از اینجهت اینان را عدلیه مینامند و اشاعره بحکمت باین معنی قایل
نیستند و حسن و قبح را شرعی میدانند نه عقلی بتدبر تمام و بفهم علاوه
بر اینکه خود تحقق جازم نیست از جهت کلمه تمام که در سابق خود من بود
نقل نموده در اینجا انداخت زیرا که در وعقور احافظه نمیباشد بر یکو
نسبتی دهی اینها همه شیعه و هیئت ترکیبیه شهادت میدهد بنکته
بودن چنانچه گذشت و دلیل مسئله اخبار و اجماع است که در کتب حدیث
ضبط است ملکه ضروری در مولینا از نفهمیدن کلام علما و سعوی در ائمه

علم شده و حال آنکه جماعتی اگر آنچه محقق فرموده ... صحبة مسعود
نه نکنند و علت تشیع باید اکثر مردم را نشاید نکاح ایشان از جهت عدم
وثوق بعدالتشان بنا بر آن چنانچه واضح و روشن است عجب دارم
از این مرد حرمان بخیال او و افاده تناقض در کلمات امام مبین نهج کلامه
مد ظله العالی و فضله المتعالی   از آن جمله در کتاب مجالس المؤمنین
در احوال شیخ کمال الدین حسین خوارزمی که مرهون محقق فرموده که او از
جملهٔ عرفاء کاملین و شیعیان با صدق و یقین بوده و بقصد ... امداد ایشان
به زیارت حضرت شمس الشموس و انیس النفوس توجه غریبه نقل نموده که تا
بجان همچنان از اهل دین و امت سید المرسلین به زیارت اشرف وقد
بان این مشرف بکر دیده اند نقل نموده که بعضی در تشیع جناب شیخ توقف
داشته و مرحوم قاضی نور الله مرقده الشریف کلام ایشان را رد فرموده
اند و اثبات تشیعه بودن او را محقق فرموده اند و عبارت مرحوم قاضی این است
که در مقدمه سیکم آورده که جناب شیخ مد ظله العالی سمیر فرمودند که در
زمانی که در سیر و سلوک بودند در مشهد مقدس رضویه امام الهدی امام
علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدند در مسجد که بر بالای سر رضیه
امامت نماز گذارد شخصی را دید که خود را بکنج مسجد که بر بالای
~~سر رضویه امامت نماز گذارد شخصی را دید که خود را بکنج مسجد که~~
میان مغرب و عشا است کرده و نشسته است بعد از آنکه من نماز گذاردم
مرا به پیش خود طلبید گفت که تو کجا می آیی گفتم از خوارزم دیگر پرسید

کرده

که چه مذهب داری گفتم که مذهب امام اعظم ابو حنیفه کوفی گفت چرا مذهب
این امام را اختیار میکنی که این مذهب را اختیار کرده گفتم مذهب امام
را چه اعتقاد داری گفت امام شیعه مذهب بوده اند گفتم که تو غلط کرده
که مذهب امام همین است که من دارم و با او گفتم که قطع نظر از دلایل عقلی و سندهای
دیگر بتو سخنی ظاهر میگویم که خاطر نشان تو گردد اینکه از زمان که
حضرت امام نقل کرده اند تا این زمان هیچکس در این قبله اختلاف
نبست و تو دعوی میکنی که من مذهب امام دارم و الان دیگر خود را از قبله
امام کرده اند که اگر امام با این مذهب که تو اعتقاد داری میبود هر آینه قبله
مسجد نحو ایشان را بسنتی اعتقاد تو راست میبایست کردن از
همین بدانکه تو مذهب امام نداری چون بخاطر شد این سخن معقول افتاد
سالک گشت که تو کعبه را معتقد که بیت الله است و نیز اعتقاد
داری که قبله جهت مکه است گفت در این چه تردید که من مسلمانم
ولیکن مذهب شیعه را بعضی بمن خاطر نشان کرده اند که مذهب
حق این است را انسب این مذهب اختیار کردم پس با او گفتم که چون کعبه
قبله اهل اسلام است در آن بیت الله مقام و قبله حنفی هست و مقام
شافعی و مقام حنبلی و مقام مالکی هست هرگز شنیده که مقام و محراب
شیعه در آنجا بوده باشد از این استدلال لکن که این مذهب حق نیست
که اگر حق بودی این مذهب را در خانه حق مقامی خواستی بود از این سخن آن
الشیعی متاثر شده از اعتقاد آن مذهب گشته مذهب اهل سنت

وجماعت اختیار کرد انتهی مؤلف یعنی قاضی نور الله کوید که اغالیط عوام
اینکلام بی انتظام منتج الملام مضحکه عوام نواصب و کواهی
دهد بر آنکه از این جناب شیخ عالی مقام جهت ترویج مرام خود بسته اند
و از غایت حماقت و قصور فهم مفاسد ظاهر آن ندانسته اما مفاسدی که
اولا در مطاوی جواب و سؤال مذکور شده از چند وجه است اول آنکه
حنفی است مذهب بودن جناب شیخ واقع و مخالف اقوال اکابر مشایخ
صوفیه خصوصا سلسله علیه همدانیه است دیگر آنکه مسئله قبله
از مسائل اجتهادیه است پس عجب که در مفاخرت تبیین شده بنا بر آن
در بعضی علامات که از اصحاب شریعت عمل منقول است وضع جدی مسامت محاذی
واقع شده و دلایل حکمی مثل دایره هندی و مانند آن بتحقیق نمیرسانند
و در طول و عرض بلدان نیز تفاوت بسیار بهم میرسد لاجرم بمقدار
مراتب قوت استنباط هر مجتهدی از آن علامات و دلایل تفاوتی در
تعیین قبله میان ایشان لا محاله ظاهر میشود بلکه در مذهب حنفی توسعه
بسیار واقع شده تا آنکه گفته اند ما بین المشرق و المغرب قبلة پس
چگونه شیخ حنفی مذهب کوید که در قبله اختلاف نمیبود یا کوید
که بنا کردن قبله مسجد امام بجانب جنوب علی الاطلاق باطلست و
چگونه تجویز این قول السخیف که مسوق کلام دلالت بر فضل و اعتنای
او میکند بیکبار ساقط کرداند دیگر آنکه در تواریخ مسطور است
و بر السنه و افواه جمهور خصوصا اهل خراسان مذکور است که نادر

بیهما

بچهار صد سال بر سر قبر حضرت امام علیه السلم عمارتی لایق نبوده و آنچه
اشتهار یافته که بوده از محدثان حمید بن قحطبه طایی بود که در زمان هرون
الرشید حاکم طوس بود و چون هرون الرشید وفات نمود او را در خانه
حمید مذکور دفن نمودند بعد از آن حضرت امام را در همان خانه مدفون
ساختند و این عمارت عالی که الحال بر سر ضریح مطهر حضرت امام
موجودست از آثار شرف الدین ابو طاهر قمی است که وزیر سلطان
سنجر بوده و بنا بر اشاره غیبی که تفصیل آن بر سر زبان اهل آن
است بنا نمود و تعیین محراب مسجدی که بر بالای سر ضریح واقع است
نه باشاره آنحضرت و نه بتعلیم علمای شیعه بوده و صورت قبر منور
و صندوق معطر و مطهر آنحضرت مکرر را تغییر یافته و از صلاة
مطابق هیچ حسابی قبله آن دور افتاده پس چگونه شیخ محراب مسجد
مذکور را از مقررات آنحضرت شمارد و سند صحت قبله و محراب آن
مسجد پندارد چگونه آن شخص شیعی مجاور مشهد مقدس صورت خیال
النعمات را بخاطر رساند تا اینچنان کلام خام جهال النظام از وی بسر حد
الزام و افحام کشانند و دیگر آنکه بعد از ظهور مخالفت آن شخص در امر
قبله و بنا سازی از محراب وضع مستقر که بجانب جنوب چگونه جناب شیخ او را به
خطا منکر بود و میگفت که در این قبله هیچ کس را اختلاف نیست و با
الجمله آن شخص را مخالفت مجتهد بود یا مقلد اگر مجتهد بود می بایست
که بدلایل معرفت قبله اقل مرتبه در مقام قصد با شیخ گفت و شنید نمود

آنکه

انگاه اگر شیخ غالب نمی اید ملزم میشد و اگر مقلد بود این غلط میگفت که عدم
اختلاف مسلم نیست بلکه علمای شیعه اختلاف کرده اند چنانکه از او
بعد از این نقل کرده که گفته که مذهب شیعه را بعضی بمن خاطر نشان
کرده اند که مذهب حقیست و اما فساد انچه ثانیا بر جناب شیخ قدس سره
افترا نموده ایضا از چند وجه است اول انکه ذکر این مقدمه را که قبله
جهت کعبه است در این مقام وجهی ظاهر نیست زیرا که عدم ارتباط بمطلب
اینه بغایت ظاهر است و چند تائید او بمقدمات سابقه مخفی نیست چه
این مقدمه را در اثبات بطلان انحراف شخص از قبله مسجد مذکور دخل
مخصوصی ظاهر نمیشود بل اگر تمام میشد بر تقدیر قبله بودن عین کعبه نیز
جاری میشد پس ذکر مقدمه مذکوره لغو صرف و مستدرک محض باشد دیگر
انکه این شخص سایل عامی مقلد بود چگونه گفت که در قبله بودن جهت تردد
نیست با انکه اختلاف در ان از فقهای شیعه و سنی در ان واقع است و
بسیاری بر این رفته اند که قبله عین کعبه است اگر واصل و مجتهد در مسئله
قبله بودی جهت کرا نمیکرد ادله و تمیز ترددها و از جهت بودن قبله بر طرف شده بود
پس چگونه با مقدمات ظاهره ساکت کرد بلکه ایضا تعلیل عدم تردد
او در قبله بودن جهت بانکه او بر ملت مسلم است مشعر است بانکه تردد
در این معنی موجب کفر باشد و این تکفیر بسیاری از فقهای کبار میشود و
بطلان ان ظاهر است   دیگر انکه فرقه شیعه تخصیص نماز خود را به
رکنی مخصوص از ارکان کعبه واجب یا مستحب نمیدانند و بنا بر این هر

انکه

از ارکان که اتفاق افتد توجه بیشتر نمایند و عبارت خود بر مصطفی و مرتضی
نماز فرمایند و چگونه تخصیص کنی بخصوص نمایند حال آنکه شرف ولادت
مقتدای ایشان در وسط کعبه بجمیع ارکان رسیده و پرتو نور وجود
او بر همه بواز امکان شریف منبسط گردیده دیگر ظاهر است که
تقسیم ارکان بعضی بر بعضها از بعد از جانب حضرت پیغمبر واقع نشده و نه از
جانب امیرالمؤمنین و ائمه اهل البیت علیهم السلم و نه از جانب ملوک
طاغیه بنی امیه بلکه بعد از سیصد و اند سال از وفات حضرت پیغمبر در زمان
خلفای بنی عباس که علی رغم ائمه اهل البیت و شیعه ایشان در مقابر ترویج
مذهب اهل سنت و جماعت شدند و این تقسیم مقیم افتاده و معهذا
در ایامی که خلفای فاطمیه اسماعیلیه بر مغرب و مصر و شام و حلب و حجاز و دیگر
ممالک عباسیه مستولی شدند و مکه و مدینه هیچکس از اهل سنت و جماعت اسکات
بمکه معظمه و مدینه مشرفه نمیتوانست رفت چه جای آنکه در آنجا نام مقام
خود بر زبان آرند یا نماز با مذهب خود گذارند و هیچ صاحب شعور
را در این تردد نیست که اگر انشاء الله تعالی حرمین شریفین زادهما
الله تعالی شرفا در تحت تصرف اولیاء دولت علیه شاهیه صفویه موسویه
در آید حقا این بنیان فایض الانوار از لوث وجود نامحمود متغلبان سلاطین
رومیه عثمانیه پرداخته اند جمیع ارکان کعبه معظمه در تصرف شیعه ائمه
اثنا عشر خواهد بود و از اهل سنت و جماعت در آنجا کسی ظاهر نخواهد بود

القصه

المفضله بمعتقدات او شبیه که صاحب مجالس بشیخ عالی مقام منسوب ساخته سبحان

باطل بی‌مغز است که هرگز بلکه گذشت متعصبین هم نیافته و ندانسته

که بوفور جنیدی از این خبر آن است و سینه زاده را آنجا اثر باشد که مجتهد شده

و سرّ ما نیست باشد که از ایشان باشد و نیز در مجالس المؤمنین نقل

نموده که فاضلی از حضرت شیخ سؤال نموده از قرآن و جناب شیخ فرموده اند که قرآن

دو قسم است و آنچه ناطق بآن از حکایات و قصص است همه حادث است و آنچه

~~ناطق بآن از حکایات و قصص است همه حادث است~~ و آنچه متعلق بعلم الله

است ازلی است و قدیم است و قرآن نیز باین اعتبار که ثبوت ازلیست در علم

الله قدیم گفته اند نه باعتبار تعبیرات الفاظ و عبارات و بعد از آن مرحوم

قاضی فرموده که بر متفطن خبیر مخفی نیست که آنچه جناب شیخ در مقام جواب

افاده فرموده اند راجع بآنست که شیعه امامیه ایدهم الله تعالی گفته اند

که کلام لفظی ضرورة و اتفاقا حادث است و کلام نفسی راجع بعلم میشود

و صفتی علیحده نمی‌شود و اراده معنی غیر علم معقول نیست و قول ابن ناسخ

از منهیات نفسانی و عصبیه جاهلیه است و از جمله سوء الایمان

بود که چه معنی دارد قول شیخ جلیل شیخ بهائی علیه الرحمه در کتاب

مفتاح الفلاح در بیان تفسیر ایاک نعبد و ایاک نستعین که فرموده

ان جعفر بن محمد ع کان یصلی فی بعض الایام فخر مغشیا علیه فی اثنا

الصلوة فسئل بعد ذلک عن سبب غشوته فقال ما زلت اردد هذه الآیة

حتی سمعتها من قائلها قال بعض العارفین ان جعفر بن محمد الصادق

کان

کان فی ذلک الوقت کشجرة الطور عند قوله انی انا الله و ما احسن قول شیخ
الشبستری بالفارسیه نظم روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا
از نیکبختی و ما احسن که جناب شیخ علیه الرحمة فرموده مفاد شعر اینست
که اینکلام چو نیست من هم نپسندیده ام که آدم جوهر پاک انا الحق گوید مرد کی
ندارد و نجیب را او روا نمیشود بدانکه کلام منتزعه از عرفا و متصوفه
درین مقام منسوب است به بیانات و بمثابه چنداست که اکثر آنها داخل
متشابهات است لیکن بعد از تتبع در کلام ایشان بر لبیب دانا واضح و
روشن میشود که رعیت ناقص را چه جرات است که در مقابل حق تعالی جل شانه
جرات آن نماید که اینکلمات بزبان خود رساند این نهایة جرات است از عبد
ذلیل چنانچه از فتوحات در باب اسرار نقل شده که گفت لا یجوز للعارف
ان یقول انا الله ولو بلغ اقصی درجات القرب حاشا العارف عن هذا
القول حاشا بل انما یقول انا العبد الذلیل فی المسیر والمقیل وقال فیه
ایضا الحادث لا یخلو عن الحوادث ولو حل الحادث القدیم لصح قول
اهل التجسیم فالقدیم لا یحل ولا یکون محلا ومن ادعی الوصل فهو فی
عین الفصل وقال فیه ایضا اعلم ان العاشق اذا قال انا اهوی ومن
اهوی انا فان ذلک بلسان العشق والمحبة لا بلسان العلم والتحقیق
ولذلک یرجع عن هذا القول اذا صحی عن سکره وقال فیه ایضا
لو صح ان یرقی الانسان عن انسانیته والملک عن ملکیته ویتحد
بخالقه تعالی لصح انقلاب الحقائق وخرج الاله عن کونه الها وصار
الحق خلقا والخلق حقا تا بکدام مقام بعضی مثال احوال بر و مصرع

دفعاند

رفته اند که آن پری با مصروع غالب بود و از زبان آن مصروع تکلم نماید

وحال آنکه یقین میدانیم که سخن گوینده غیر الشخص مصروع است

چون یکی بر غالب شود بر یکی کم شود از مرد و صفت مرگی هرچه گفته از تو

گفته تو هرچه کرده آن یکی کرده تو پس چرا جایز نباشد که وجود یکی

که اصل و مطلق است تجلی کند بوجودیکه جمیع صفات فرع ویرا شود

ودر همه چیز از ذات و صفات بوی محتاج است بر او غالب بود و فانی

ومستهلک شده و این صورت آنجا از آن فرع صادر شود همه حکم از وی بود

نه بت از [illegible] ولکن الله رمی از او معدوم باشد نظم چو معشوق [illegible]

درآینه او [illegible] اللهم ازاو [illegible] و دیگر [illegible]

چنین گفته نظم دارد [illegible] بتم آن نگار گفتا از این [illegible]

غبار با از انجا روید آتش بجوش گفتا از این [illegible] تو بهار [illegible]

عقل جا [illegible] نگاران پرکار [illegible]

چه سود عقل را [illegible]

چنین گفته [illegible]

در عین طوفانش و از خواجه [illegible] کتاب لوامع

الاشراق نقل شده که چون دیده عارف به نور تجلی بینا گردد و غیر او را

ببیند بیننده و دیده و بینش یکی شود که منصور حلاج گفته است

بینی و بینک انیی ینازعنی فارفع بلطفک انیی من البین مستجاب

شده است چون انیت از میان برداشته شود تواند گفت انا من اهوی و من

اقوالنا و در این مقام معلوم شود که آنکس که گفت سبحانی ما اعظم شانی دعوی
الوهیت نموده بلکه دعوی نفی انیت خود و اثبات انیت حق سبحانه و تعالی
نموده انتهی کلامه ای عزیز تو بجز هیچ کار را اعتقاد این است که صدور این قسم
از کلمات اگر چه نوع خوبی داشته باشد چنانچه خواجه جناب شیخ بهائی ره فرموده
اند از برای غیر امام علیه السلام را صدور شطحیات از میزان شرع انور بدر رفت
نمیاید زیرا که اکثر عوام را این مقام نیست که درک این مطالب نمایند و باعث
گمراهی ایشان میشود بلکه این نوع از مقالات باعث شکوک و شبهات
و بالاخره باعث اضلال و ضلال و منجر بحلول و اتحاد میشود پس بعض
عاقل را نیز از امثال این قولها نکند بلی از ابو حامد غزالی در کتاب ذخیرة
المعاد نقل نموده ام که او گفته چون انس بحق تعالی دوام هم رساند
شوق و غلو و خوف از او مضطر و مشوش نماید باعث نوع تلذذ و انبساط
با خدا میشود و گاه باشد در عالم ناز و انبساط افعال و اقوالی از او صادر
شود که در ظاهر خوب نباشد بلکه منکر و قبیح باشد لیکن این افعال
و اقوال را از کسی که بمقام انس تمام رسیده متحمل میشوند و از دیگران
متحمل نمیشوند بلکه هرگاه کسی خود را بانمقام شبیه نماید و فی الواقع
بمقام انس تمام نرسیده باشد و چنین افعال و اقوال از او صادر شود
حکم بکفر او مینمایند زیرا که تحمل چنین افعال از هر بی سر و پایی نمیشود
بلکه باید از کسی متحمل شد که بمقام انس بحق تعالی مستغرق شده باشد
چنانچه از برخ اسود متحمل شده اند و نیز از بعضی انبیا عظام متحمل شده اند

چنانچه در تفسیر المعانی تفصیل این مراتب را ذکر نموده‌ام پس بنا بر این مذکور
گفت که چون پیغمبر صلعم نماز را ست که در حین قرائت ایاک نعبد و ایاک
نستعین چنان مستغرق مناجات حق‌تعالی گردیده بود و بعضی انوار
و اشراقات فیوضات حضرت منعم حقیقی احاطه نموده بود که از خود غافل و
در انوار فیوضات حق فانی گردیده بود که بجز لفظ ایاک نعبد و ایاک
نستعین چیزی نمی‌شنید و مکرر این لفظ مبارک بر زبان جاری میشد حتی سمعها
من قائلها پس تحمل و قبول این مطالب از آن بزرگوار و اجداد طیبین و اولاد
طاهرین ایشان و راضیا که باعث ایجاد ارض و سما و مهبط فیوضات حضرت
حق سبحانه و تعالی میباشد جایز و از غیر این بزرگواران نفاطیه مرتبه
جایز نباشد و هر که خواهد این مطلب بر تو کالشمس فی رابعة النهار ظاهر
شود رجوع نماید بجلد هفتم بحار الانوار و دیگر اینکه این بزرگواران وسط
فیوضات و رحمتها میباشد بهر جا و نعمتهای جمیع انس و جان و اعضا
و جوارح ایشان سیما زبان مبارک ایشان داخلی با اعضا و جوارح اتقیا
مرتبه ندارند و در مقام مناجات و تکلمات این بزرگواران با خدا و تکرار
و اظهار بعضی از مراتب که میفرمایند که بدان توقفی از برای دیگران نیست
علاوه بر این اینکه آنحضرت در حین قرائت ایاک نعبد و ایاک نستعین
میفرماید کما ذکرت هذه الکلمة حتی سمعتها من قائلها و این لفظ دخل
با انا الحق هیچ ندارد و تشبیه بعضی از عرفا بیان آنحضرت را بشجره طور
و امثال هیچ راهی ندارد زیرا که کلام آنحضرت در مقام اظهار عبودیت

و تکرار

ونکرانانمراهیبت نه الوهیت ودیگر انکه این تغابه بعیت وچگونه
توان تصور نمود طلب نمود که خداوند فیاض وحکیم علی الاطلاق مردمان
نبده او بنده کان خود را انا الحق جاری نماید وگوید اینکلام ذات قدس
متعال او باشد وباوجود این بحد شرع انور حکم فرماید که گوینده اورا
بکشند تعالی عن ذلک علوا کبیرا مصرع بکشد زارش بحد شرع نبی
[illegible] بلکه ذنب ابله ائمه اطهار علیهم السلم مقامات بود طریقه مناجات
با خداوند منان میباشد که عقول خردمندان درآن متحیر و سرکردان
است ودر چنین دعا و ذاز و نیاز چنان با خداوند کریم کارساز توجه
مینمودند که المره از خود غافل بودند و بر قلب ایشان اشعه انوار حضرت قدس
متعال اش نورانی کردیده بود که عالم را به نور خود روشن نموده بودند و
از انوار سبحانی چنان منور کردیده بودند بحیثیتی که جز او نمیدیدند و بجز
او نمیشناختند کما قال امام الموحدین وقبلة العارفین امیر المومنین
صلوات الله علیه ما رأیت شیئا الا وقد رأیت الله قبله نظم دلی کز معرفت
نور و ضیا دید بهر چیزی که دید اول خدا دید وکما قال سید الشهدا
وقدوة العرفا وامیر لک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک
عمیت عین لاتراک ولا تزال علیها رقیبا وکما قال امام المغارب
المشارق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه ان روح المومن لاشد
اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها وهذا در دار العبودیة
جوهرة کنهها الربوبیة ومن اجل ذلک الحدیث القدسی لایزال العبد

مقرب

[illegible] و يخبره الذي

[illegible] بنا و نعله لاجله و يدعى الحجة

[illegible] عليان لنا مع

[illegible] نحن نحن و هو هو

[illegible] فقد تكافلت و اكر

[illegible] في ذلك كما قيل الى

[illegible] باهل لا يكمنه

[illegible] صاحب و نادر من شه

[illegible] تفرقه كه درجاى

[illegible] تخصيص كردند در اثبات دو

[illegible] اثبات و غير اثبات اما نجا با

[illegible] كه حق

[illegible] با هست [illegible]

[illegible] باشد فانى فى الله و مستغرق بحر عبوديت

[illegible] بالشم ناظر است و ار شيخ [illegible] رحمه

[illegible] مقام اتحاد و حلول است كلام بعضى از

[illegible] گفته اند حبذا روزى كه قبل از روز شب

[illegible] متحد بوديم با شاه و جز نقش غير نبود

از يكى گويد منم بحر شكر وان دگر گويد منم دريا در

سر ببر را چون به دریا افکنی طی شود یکباره مائی و منی وانبطروی کم رسته
اعاذنا الله و جمیع عباده من هذه الاعتقاد بمنه و کرمه و قسم دوم
راجع باخبار مزبوره است و کلام جناب شیخ هم راجع باینست و نعم ما
قیل نظم هر کجا این گشت مستغرق بود حاش لله گر تو گوئی حق بود
گر تو کشف آنچه گفتم نه خفی لیک باید در حق آنها مستغرقی مر ز مستغرق
حلولی کی شود این سخن کار فضولی کی بود و موید این کلام است آنچه
مرحوم فیض در کتاب خلاصة الاذکار در باب ذکر فرموده اند و در کتاب
سراج المتهجدین حاصل از آن باب ششم نقل نموده ام که ذکر را چهار مرتبه است
مرتبه اول ذکر زبانست که قلب مستشعر نباشد مرتبه دوم ذکر زبان است
با تذکر قلب باینمعنی که ذاکر پیوسته در حال اذکار مراقب قلب خود باشد
و از آن تغافل نباشد یا اینکه قلب خود را در تحت تصرف و فرمان ذکر در آورد
زیرا که هر گاه مطلق العنان خود وا گذارد مثل مرکب بی عنان در بیابان فکر
بی ثمرات و پوچ خواهد دوید باید لجام عقل را محکم نموده نگذارد که از
سرانغاش بلا طاعت ذکر کشد مرتبه سیم آنست که ذکر با قلب چنان
متحد شده باشد که انفکاک قلب از آن ممکن نباشد مگر به دشواری
مرتبه چهارم اضطراب ذکر آنست که ذاکر محو در عبادت و فانی در معبود
حقیقی شود که مستشعر به ذکر و قلب خود نباشد و چنانچه مذکور شد
قلب او در سوخ نموده که جمیع اعضا و جوارحش مستغرق توجه بجانب
حقیقی و بالکلیه در حین ساعت و جلال الهی فانی شده و اگر احیانا گاهی
مستشعر به ذکر خود شود آن ذکر حجابی خواهد بود برای او و بین مذکور

جل

جل جلاله و عم نواله و این مرتبه مقامی است که عارفین این مرتبه را بفناء فی الله
تعبیر نموده اند و اصل این مرتبه است و مراتب سالکان تماما از قبیل مقدمه
موصل مطلوب میباشند و از اینجهة است که پیشوایان دین سیما قاید
الغر المحجلین امیر المؤمنین در حال نماز و نیاز چنان مستغرق
عبودیت و فرمان برداری بودند بکمال و جمال و جلال و عظمت باری تعالی
فانی میشدند که اصلا از جسم عنصری خود خبر نمیشدند چنانچه مشهور
و در کتب اخبار و سیر مسطور است که هرگاه در معرکه جهاد تیری بر جسم
انور آنفخر عباد و زهاد می نشست و پیکان در آن باقی میماند بعضی
که برآوردن آن پیکان محتاج بشکافتن عضوی از اعضای اشرف
عالمیان بودی اصحاب احوال آنحضرت را میدانستند که در بندگی و
فرمانبرداری حضرت باری چنان محو و بیخود میگردید که از آلام جسمانی متاثر
نمیشدی و اصحاب اشرف صبر مینمودند که آنفخر اولو الالباب بنماز و
نیاز مشغول گردید در اثنای اشتغال بنماز بعد از وقت تا آن عضو را میشکافتند
و آن تیر یا پیکان را برون میآوردند که آن اشرف را اخبار در آن حال از الم و
جراحات آن خبر نمیگردید و نعم ما قیل دلیل کو ما یل نبایدار باشد
عزیز بود نجنبد بار باشد چنانکه از عزل و قطع نظر کرد که خود هم
میان اغیار باشد باب چهارم در بیان موقوفات و صدقات
جاریه که در مصارف خیر رضویه علی مشرفها الاف السلام والتحیه
سلاطین و غیره و امرا و علما و رعایا و برایا از فرموده اند و حال که در تصرف
کارکنان آن محل هدایت بنیان میباشد چون اینجا مع اخبار

وآثار ائمه اطهار علیهم السلم خاتم التحریر که از اینها هزار و سیصد و یک سال نهفته و لله
موقوفات اطلاعی نداشتم رجوع نمودم در اطلاع بر آنها بسر بردی که به حسن
عقیدت ایشان کتابها در تحت نموده و فنون امور راجع بوده و کلیات رفضه عرش معدن
نجمتها کشیده و از قلم راست رفته به منافع و فواید افضل تماما و با
خبرها و مهر و کتابها جا کرده بلی اعنی افلاطون سید ارسطو بنفس
بتر به خط مهربانیان به دوش محاسبات جامع و خروج دفتر خانه در معمور مسکون
با ایلاد جانب دستور العمل امور مملکت سوق بنا رفته کار در فنون در فضای
استیفا چشم به قلم راست رفته نمی‌نمود و نیکو سرشتی کار نفوذ رفتار است
وکیاست بمضمون اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله قبل از سؤال
بر ضمایر آگاه و فرشته طبعی که بمضمون شیعتنا منا و خلقوا من فاضل
طینتنا با فاطمه شیعیان و محبان جلبی و شفیق و ذاهنا پیشنهاد علما
مذهب امناء دولت و دلیل و ناصر و قولهم تروضع هذا ابن و معین
شریعت الحبر اللوذعی المعی جناب آقا میرزا احمد شفیع الفرق مینی اعتماد النبوة
ادام الله توفیقاته فی خدمات روضة الرضویة علی مشرفها الالاف السلم و التحیه
و انشوهد در جواب رقعه بخط مبارک چنین رقم فرموده بودند عینا بحرب
مجسم بوده کمال الادب و احترام خاکپای جناب فضایل و فواضل نصاب
شریعت و طریقت انتساب حاوی الفروع و الاصول و جامع المعقول
و المنقول عمدة العلماء و المحققین و اسوة الفضلاء و المحدثین الکامل
الفاضل النحریر البسط لا زالت افکاره مصروفة بنشر الاخبار و ذکر آثار
الحجج فی بقاع العالیة للائمة الاطهار علیهم صلوات الله من الملک الغفار

را بوسیله عرض میکند که کمال تعجیل شد جمیع موقوفات بالفعل خاصه
و مطلقه دربار عرش مدار رعایا که اینجا واقف مصارف مقرره و تاریخ
وقفیت آنها را از این بنده خواسته بودند تا در کتاب فردوس التواریخ
ثبت و درج فرمایند اولا در خدمت عالی عرض میخواهد که الطرف
لا الله بعد انفاس الخلایق کجا اینجا کربلا [illegible] اسباب اطلاع
احاطه بر خیرات و صدقات جاریات سبب که ان خدا خواهد بود که کسی وجه
نیت و وقف و آثار خیری در آن مکان ثبت و امان گذاشته بسبیل
اختصار و ایجاز آنچه را که بنده در اینجا کرده که خود دیده بنموده است
آنست که عرض میدارد بعد از آنکه خاک پاک طوس مخزن گنجینه خلافت
صنعت و اولو شاهوار هستند طوافگاه املاک و سجده گاه ملوک گردیده
بموجب عهد و صمیم نیت و سعی تمام برای شان رتبه چاکری حضرت
گذاری موقوفات بسیار از عرش مهد قرار داده نام نیکی تا دامت السموات
والارضین بر الجود ذخیره نمودند چنانچه در تواریخ معتبره مسطور است
که در اواخر دولت صفویه بواسطه استیلاء افاغنه و افشاریه که از سلامت
اسلام واقع [illegible] بودند صفحه خراسان سیما جام و باخرز و آنچه [illegible]
بخرابی و انهدام گذاشته و موقوفات از حیز انتفاع افتاده بلکه در هنگام
غارت منقولات آن آستان عرش بنیان وقفنامجات و طوامیر و فارسی که ثبت
موقوفات در آن مرقوم و مسطور بوده همه را به یغما برده اند تا بحمد الله
تعالی آن دولت جلیله قاجاریه که سرآیه مقرون باد روز بروز شکوه

و انتظامات

واستظامات و ابادیها تکثیر منافع موقوفات افزوده و باین وتیره آناً فآناً
خواهد افزود خصوصاً در این خجسته عهد فرخنده روز افزون که خسروان
ربع مسکون بنفس نفیس بجو آستان آسمان جاه شده کان اعلی حضرت خسرو قدر
قدرت عادل باذل خلد الله ملکه و سلطانه مفاخرت می‌نمایند و کسرای
دادگستر از عدل و انصاف آثار غاشیه چاکری بر دوش و خاتم سلیمانی زاده کرم
بجهانبانی حلقه بندگی در گوش دارد چنانکه در باب انصاف حکم
کردند کردن با سبب آگاشتن مداخل و منافع موقوفات که واقفین
خیر مواقف علیهم الرحمة قرار داده و به پیری خاطر خطیر انور اقدس
ملوکانه متولیان آستان عرش بنیان هر یک را منصرف شده و پادشاهان کو
اند و آنچه از جانب سنی الجوانب خسروانه معین و مرتب است حال تحریر
که مطابقست با شهر رجب المرجب هزار و سیصد و یک هجری در سالی
قریب چهار هزار تومان نقد عدد الی یازده هزار خروار جنس میشود که متولی
جلیل الشان و عمال و کارکنان آستان جبهه سلیمان با موافق ترتیب
و قاعده که مرتب نموده اند صرف اطعام زوار و مجاورین با وظایف و تحفه
حرم محترم و رواقهای معظم و صحنین مقدسین و خرج دار الشفا و کتب
و مکتب خانه اطفال سادات و مواجب عمال و صاحب منصبان و خدام و قرائتان
و دربانان و کتابخانه محترمه و تعمیرات لازمه و عمارات و بیوتات می‌نمایند
که اگر برای شکوه و زیبائی و انتظام هر یک از بیوتات این قاصر بخواهد شرح
بتحریر آورد ده هزار بیت کتاب نماید عشری از اعشار و یکی از هزار را نتوا

بیان

بنا بر آن به اجمال از موقوفات معتبره معظمه که آثار خیر واقفین است بطریق
اجمال قلمی می‌شود که انچه خاصه است و مصارف هر یک معلوم است
در ذیل رقعه و آنچه مطلقه است در بحث فصلی جهة اطلاع ناظرین
عرضه داشته می‌شود   اولاً آستانه مطهره رضویه ما نقد و مصلحی از جنس
از جانب سنی الجوانب اقدس اعلی حضرت خسرو صاحبقران گیتی ستان خلد الله
ملکه نقد و جنس مقرر می‌شود بعد از انقضای سرکار فیض آثار نذورات
حرم محترم میرسد که به هر یک شصت مجموعه نهاد افطار مشتمل بر اطعام
الوان و خوردنیهای فراوان و اشربه گوارا با جمیع ملزومات مانند شمع
متبرکه رجب و شعبان و رمضان از این محل مقرر است و صرف عهده امینان
ایضاً بقعه شاه و قلعه خیابان از موقوفات شاه جنت مکان
شاه عباس ماضی است و صرف اطعام عموم زوار که اکنون در عرض سال هذا
ان نحو است که سالیانه شبی سه من برنج در کارخانه مبارکه طبخ می‌شود
و بزایرین اطعام می‌نمایند   از انجمله مزرعه حسینی میان ولایه و ...
و جمع آبادیها که از موقوفات مرحوم شاه طهماسب علیه الرحمه بر
حفاظ مقرر است که در پیش مبارک و قنیله عنبر حرم محترم و عشر مزرعه
و بنحو مقرر معمول دارند   از انجمله موقوفات دار الشفا از مرحوم علی
شاه جنت مکان شاه مرحوم که در کمال شکوه صرف مرضای غربا می‌شود
مزرعه عوض بلوک ... مزرعه رفیقان بلوک درزاب مزرعه سعید
آباد بلوک درزاب   مزرعه قوشان بلوک درزاب   مزرعه ... بلوک ...

مزرعه



مزرعهٔ کلوخا بلوک بدناب مزرعهٔ مایان بلوک بدناب مزرعهٔ ...

اباد بلوک بدناب مزرعهٔ چنبر غربال بلوک میان ولایة مزرعهٔ ... بلو

تبادکان مزرعهٔ جایاب بلوک چناران مزرعهٔ استغفر بلوک میان ولا

مزرعهٔ احمد اباد کلمکان طاحونه داخل شهر تبریز وقف دار الشفا

ولیکن واقف عمر مرحوم علی شاست مناره جلیله البنا و کتیبه کر ابد الا

کهن را مدار خسرو تاجدار دکن الدولة العلیة الجعفریه فرمانفرمای ملک

خراسان و سیحون باشیه استا عشر بنیاد دوستی ز مال حلال خود املاک

فرموده داخل از او وقف روی ستاد و عده چهل چراغ خود که در دهم محرم

او بجای است فرموده اند و نیز از جمله داخل موقوفات اثنا عشریه قید ثلث

مزرعهٔ حسین اباد چکل بیشاپو و ... از مزرعهٔ ... اباد بدنا

و مزرعهٔ سوهان از دکان ... ابتیاع نموده جزو موقوفات اثنا عشریه نموده اند

از انجمله موقوفات مرحوم عتیق علی منشی باشی که در سنه ۱۲۰۳ ابن ملا

وقف دار الطعام ... دار الشفا مبارکه و ... صحن ... نموده از

قرار است حمام ... متصل بصحن ... حمام جدید البنا متصل

باب حمام مزرعهٔ کنه بیت تبادکان مزرعهٔ سنکو تبادکان مزرعهٔ

سنکو تبادکان مزرعهٔ توکار تبادکان مزرعهٔ عشرآباد تبادکان مزرعهٔ

منزل اباد مزرعهٔ جا ... میان ولایة مزرعهٔ ... بلوک تبادکان

مزرعهٔ شاطغل بلوک بدنا از مزرعهٔ کاهو ... از ... جایاب

نوع و ... طاحونه کلوخ واقع در طرق بکجه از انجمله قریه سعید آباد

...

میان ولایت را تماماً مرحوم مغفور میرزا سعید خان وزیر دول خارجه که از
کبار چاکران دربار معدلت مدار بود و چون که مشرف بتولیت جلیله آستانه
مقدسه گشت از مال خود خرید و وقف زوار عالی مقدار و بعضی موقوفات
دیگر هم بود بعد از انقضا بر کتاب مبارک قریه کشف میان ولایت را نیز تماما
بتوسط این چاکر بعضی را ابتیاع کرده وقف بر عموم ضعفا و مستطیلین
آستانه عرش درجه و تنظیف صحنین مقدسین و غیره نمود از آنجمله مرحوم
میرزا فضل الله وزیر نظام برادر مرحوم مغفور میرزا آقاخان صدر اعظم
نوری که از معتمدین و چاکران آستان دولت علیه و چندی بتولیت مفتخر
شده بود موقوفات زیاد و اطراف صحن بنا و احداث کرد نتیجه حکاکان وقف
روشنائی و غیره بازار کفش دوزان وقف نقار و غیره بنا کاروانسرا
حسینیه و بازار بزازان و نیز گذاشت که احداث بنا کرده مدار شد و
مرحوم عضد الملک در زمان تولیت خود تمام نمو اسم خود مسمی بود
از آنجمله عضد الملک میرزا محمد حسین قزوینی که از کبار چاکران بود و بنا
بود بناها غالب در آستانه مقدسه و آثار و علامات یادگار گذاشته مثل
ایوان طلای صحن جدید و در بطلا کنار الحفاظ و قلعه جات و قنوات
معروف بزرگ لشکر آباد را با بکر از مال آستانه مقدسه و مزرعه حسین آباد
میان ولایت را از مال خود ابتیاع کرده وقف روضه خوانی در آستانه عرش درجه
کرد   از آنجمله مرحوم مغفور حاجی سلطان محمد میرزا سیف الدوله خلف
خاقان خلد آشیان اصفهانی که در این عهد که زمان مدار چندی بتولیت

مفتخر

مفتوح بود ملک قریه حسن آباد سرجام را که از قراء معتبر است هشت هزار
تومان از منال استثنا ابتیاع فرموده بود در جزو موقوفات مطلقه معامله شده بود
از آن جمله کاروانسرای سلطانی از بناهای موقوفات قدیمه بود که گویا
سقف آن قابل نباشد بود که با انهدام گذاشته مرحوم مغفور میرزا
سعید خان امر به اجرای او کرد که از نو ساخته شود خراب کرده شروع به بنا
نمود که حضرت به کتابه مبارک شد بحمد الله در تولیت و فرمانفرمائی
حضرت اشرف امجد ارفع والا رکن الدوله العلیه دام اقباله کاروان
سرای جدید به نهایت زیبائی بنا شده مشغول بنا و حجاری و نجاری هستند
عما قریب بسمت اتمام خواهد پذیرفت   از آن جمله نواب علیه عالیه انیس
الدوله دامت عظمتها که از خادمات محترمات و معظمات سدکان اقدس
شهریاری هستند ثلث بازار بزرگ را متصل بصحن مقدس جلیل
جلیل بود که آن عطاری را از منال خود ابتیاع فرموده وقف نایب الخدمه
و روضه خوانی در عتبه علیه و روشنائی و تنظیف در بقعه نمره که خود
بدار الشفا ساختند نمودند   از آن جمله باغ سالار و الله یار خان
آصف الدوله را عضد الملک علی الله مقامه از منال آصف الدوله
که در وقت اغتشاش مشهد مقدس محمد حسن خان سالار که نمک
بحرامی نمود و مبالغها خطیر از طلا و جواهر و انبارها که آستان مبارکه
بیغما و غارت برده بود بعنوان تقاص در تولیت خود تصرف کرده و بعد بموجب
امضای این تصرف را انتزاع از مرحوم آصف الدوله که مرحوم حاجی محمد قلیخان

البته

ابتیاعاً الماس دولت علیه نموده کرفته مرحوم مغفور میرزا سعید خان از زمان
آستانه مقدسه بنای عمارات عالیه و حوضخانه و خلوت و امثال دیگر و بیرونی و اندرون
نهاد و بهمت او تمام رسید که اکنون آن باغ و عمارات تماشاگاه مردم
زائرین مجاور درین شده تا قریب چهار صد تومان مداخل آنها عاید
میشود   ازانجمله دکاکین و حمام و کاروانسرای شاه وردی بیک که
خارج مشهور است و بزرگ خانیت کردند زمان سلطان محمد ثبت بنا
شاه سلیمان صفوی وقف شده با بنفشه آکه حاصل منافع آنها را بعد
اخراجات تعمیرات ضروریه و حق التولیه مبلغ پنجتومان هر ساله
بوظیفه فراش شموع دار الشفا و حافظ قرآن و البقه فراشی شموع
مزبوره و حافظی سر قبر هر دو با یکنفر باشد و هر تومان اوشان باید
عنبر و شمع اشتر شمع پیه که فتیله عنبر چهار شرفه بالای سر مبارک
و شمع پیه در چهار شرفه وقف خود واقفه که در جهت سمت
السیاده او بخیه شده صرف شود و باقی منافع موقوفات آنرا
و مسافری که فقیر و مریض باشد که از عود بوطن خود عاجز باشد
تا یکتومان کمتر بدهند و باقی باختیار متولی شرعی موقوفات مشهد
ازانجمله یکزوج مزرعه اسمعیل آباد میباشد و الا بزرگ امیر
الحضرت الخاقان محمد میرزا باباخان معتمد التولیه مستوفی
کل آستانه مقدسه وقف کتابخانه سادات و حافظ خواهر میرزا
رحیم مستوفی برادر خود نموده است   ازانجمله احمد آباد تربت از موقوفات

خواجه

خواجه معتمد توخاست که تقدیم وقف روشنائی و فرش حرم محترم
و مواجب حفاظ عتبه علیه و تعمیر باطن میاد شده مرتب اکنون سالها
منتصدی تومان عاید میشود از آن جمله موقوفات امام ویردی خان
بیک نیشابوری حفاظ توحید خانه مبارکه است نجف آباد نیشابور
متکلیه نیشابور و باغ آن محمد آباد نیشابور از آن جمله جمالان نیشا
بور وقف محمد حسن خان سردار قاجار قزوینی است اکنون مخروبه
مدخل آن مقابل مالیات است از آن جمله شمس آباد میلولایت را
مرحوم حاجی قاسم ملک التجار خراسان وقف حفاظ بالا سر مبارک نموده
است الحال الحفاظ و خطیب و فراش چهارده نفر هر قرار و مشغول
تلاوت هستند و موسوانها کاشی الواقف مبهم سبیل از آن جمله ربع
اسمعیل آباد ترشیز از حاجی ملا میرزا حسن امین الرعایا استدعا
خدمت خاکی نموده و ملک را تقدیم کرده سالی پنجاه تومان عاید آستانه
میشود از آن جمله موقوفات وقف بر مکتب خانه ساداتها بنام
است که از طرف نواب جلیله در کمال مراقبت همیشه در انتظار اند و
جهد میشود در نظم امر ایشان حسب دفتر تومان ریال وظایف سالیان
از موقوفات قدیمه است عاما فانند درویش ملک پنج سهم از کل
از موقوفات قدیمه مزرعه گل مکان بکرو و چهار کل وقف حاجی میرزا
صادق نده ابن ... ابد متعلق شد از آن جمله موقوفات مرحوم حسن
خان شاهسون نظام الدوله امیر توپخانه که حکما با ایل خراسان افرا

وبود از چاکران معتبر دولت علیه است که وقف بر فقرا نموده است محمدآباد
نیشابور تماماً محمدآباد بلوک تبادکان نصف   از آنجمله موقوفات
امیر الامراء العظام امیر حسینخان شجاع الدوله جوینی سابق که از چاکران
دربار کیهان مدار و حاکم قوچان و ایلخانی ایل زعفرانلو است بر خدام
درب پایین پا مبارک و بعضی خدام و غیره است   حسین آباد جنگل تبادکان
دولت شاه نیل میان ولایت دو قوچ   محمدآباد و کلاته میان ولایت جهان
نوچ جوقان چناران دو قوچ   از آنجمله موقوفات مرحوم مهدیقلیخان
قوللر آقاسی باشی مرحوم مغفور شاه سلطان حسین که از قدیم الایام
وقف شده است از برای شربتخانه سرکار فیض آثار و تعمیر مطهر شاه که از موقوفات
شاه عباس علیه الرحمه است حمام شاه واقع در محله چهار باغ تمامی جمع
از مسجد جامع کبیر شش قطعه مزرعه پسر چشمه بلوک دو آب مزرعه کارزد
سنگا بلوک تبادکان   از آنجمله مزرعه معینه تون از موقوفات قدیمه است
وقف بر خدام عتبه علیه است   از آنجمله موقوفات کمبیز علیخان [illegible]
دو کرت وقف بر تالار جعفر حرم محترم موجود بر مستطلین آستان
عرش درجه است   مزرعه قوبک مزرعه باغ خان   مزرعه شهرآباد
[illegible] کابن خدام و میان معروف به جعفر علیخان مستغنی از تحدید
از آنجمله مزرعه [illegible] ملک نیشابور وقف بر فرش بالاسر مبارک و قبله
عنبر حرم محترم و از موقوفات قدیمه است   از آنجمله محمدآباد درب و جوی ظاهر
سنگان [illegible] از موقوفات متبرکات الخاقان محمد مهدیقلیخان قراچه که از

چاکران

کنار خیابان غرش مدار است عبد خوانی و مکتبخانه و تعزیت و کلام الله
و جای خدام و عبا کفش بابها و حفاظ و خدام تماما هر یک بمصرف خود
میرسد   از انجمله مزرعه ساکن تبادکان از موقوفات مرحوم مغفور حاجی
محمد ناصر خان قاجار ظهیر الدوله ابتیلک آقا سید باشی دولت علیه است
مزار الشفا منباکر و غیره   از انجمله چهار ده نوج و ثلث مزرعه هشک
موقوفه نادرشاه مرحوم سقاخانه منبار کرو غیره   از انجمله جهار ده نوج
ثلث مزرعه هشک موقوفه نادرشاه مرحوم بر سقاخانه طلا صحن عتیق
ارنو شبانه و علیق اشتران زاویه و سقا باشی و سقا و حفاظ و غیره است
از انجمله بازار کلاه دوزان وقفی حاجی ملا علی نائب است بر مطلق
روشنائی و تعزیه داری جناب سید الشهدا علیه السلام است   از انجمله
مزرعه کربنان بلوک ارده وقفست بر روشنائی حرم محترم   دیگر بکمزر
مزرعه کاجوان بلوک دوزاب وقفست بر روشنائی حرم محترم   دیگر
مزرعه فراه ترشیز وقفست بر روشنائی و انچه متولی صلاح داند دیگر
مزرعه کوچک تبادکان وقفست بر نفار رجبل عاملی و لحیانی و جزای
هر یک از ایکهزار الی پنجهزار خوانی ابدهد   دیگر موقوفه حاجی
علی اکبر نائب نقد بما لا یام وقفست بر نفار رجبل عاملی و لحیانی و جزای
و سادات ساکن عتبات بشرط تلاوت کلام قرآن و تولیان خانیان د
دیگر انچه مزرعه وقف بر مکتبخانه است اینست مزرعه حرابجان تبادکان
کنار موقوفه قدیم است   از خاکآباد میان و لایه وقفی حاجی میرزا حسین بانضمام

طاوم

طاحونه یک ثلث از یک فنج از کل مکان یک فنج قنات محدود به شرح ملک نیم سهم

دیگر قصبه دولاب کونا اباد وقف است بر روشنائی دیگر مزرعه سراب [illegible]

است بر روشنائی حرم محترم دیگر بحر کار افاجه ای فرزین وقف است بر

وضع ظروف و فرش آستانه دیگر ده مظفر اباد کان وقف است بر روشنائی

دو دانگ و ربع دانگ مرصع و مواجب ساعت و خدام و فراش دیگر [illegible]

وقف است بر سادات مکه معظمه اگر باشد مطلق زوار دیگر یک فرد [illegible]

عرب میانولایت وقف است بر جای خدام دیگر نصف [illegible] اباد میانولایت

و مؤمن اباد و چناران وقف است بر روشنائی حرم و زوار کابلی و افغان

و محمد علم خان حاکم بدخشان وقف کرده دیگر یک فنج و فرد از [illegible]

میانولایت [illegible] حاجی باقر [illegible] خادم کشیک ثانی با انضمام یک باب خانه در

محله عوغلای وقف نموده [illegible] خوابیدن در کشیک خانه خدام در لیالی

کشیک ثانی نموده که صرف جای [illegible] دیگر کاروانسرای میر معین در

خیابان سفلی وقفنامه موجود نیست ولی بر حسب [illegible] منافع

آن بمصرف روشنائی میرسد دیگر [illegible] میانولایت وقف است بر [illegible]

شاهی آنچه موقوفات مطلقه آستانه مقدسه است که منافع آنها

بمصرف تعمیرات و مواجب خدام و سایر منصوبین آستانه مقدسه میرسد

و سایر مصارف [illegible] شکوه و زینت آستانه است و برای صرف [illegible]

تولیت علیه بمصرف میرسد از آنجمله [illegible] الارض و [illegible] دکاکین

مخصوصا [illegible] کاروانسرای ناصریه که در دوره تولیت مرحوم مجد الملک ساخته

شد بیچه فوق باز ارکمش بعوذان بیچه کنار ملکاه املاک قنات سناباد
و باغ عنبر باغان طرقبه قطعه باغ مصلی باغ سمرقند طاحونه مبرعلی
و میرشیخ واقعه در طرقبه طاحونه کبود حلم و واقعه در کنار رود کشف
رود معدن نمک باره عوض مزرعه بردشت دهعان مزرعه ابکوه بند
گلستان مزرعه اسجیل مزرعه اخشخان بلوک تبادکان مزرعه باغ غشک
دوزاب مزرعه باغچه سرجام برکن اباد میان ولایت مزرعه بیلد پیش فرقان
دوزاب رعبه و مزرعه چناران جلالی تبادکان نخانغاه تبادکان
جو باران میان ولایت رفاهی خایقان میان ولایت خواجه جمله قمیان ولایت برسر دار
کنان میان ولایت بکفرده بجرد تبادکان و بجرد غلامان چناران
ده علیا بیوزن داشخانه سرجام مزرعه برکن تبادکان سمرقند تبادکان
سروا اباد میان ولایت سلطان اباد بیوزن شاه تقی بیوزن طرق تبادکان
عشرت اباد تبادکان علی اباد سرجام کسلا بجرد میان ولایت فرهاجرد سرجام
فولیان میان ولایت کوثا اباد میان ولایت کلمکان نصر اباد تبادکان و حسن
اباد دوزاب محمد اباد میان ولایت نوکاریز تبادکان املاک موقوفه
در بلاد در نیشابور دیر اباد سفلی جهان اباد علی اباد هلول اباد حسن
بیشم و شن رکوکت بیلم اباد کاهو کلیدر سرولایت سرده دیزه
بیاما الس نصر اباد براکوه جوزبده نو در تربت مغاطون و کاروان خانه
عباس اباد کوه سرخ عباس اباد خاف در بوخرد حلیم اباد در بوزجان لولو
شوقاب دخوسان ابو یوسف اباد کلاته بام مغرنقات طاحونه بزرگ اباد

شش سهم سکه ابن مقام منصور آباد قلعه نو قنات سواده شور در کوهنا دونن
جوی جعفر آباد کمال صید آباد رشید آباد دوبه تشلک بحبستان
بیلند بودند دو شنا و بند قاصد آباد صد تومزید برشو خانیلی برسع
وقصبه کوه نا باد و وزیر آباد در جوی کال لبان و کشوان در سبزوار عمر آباد
جوزا دستان انار ستان در هر از باشان نوزان از دو اخیر آباد نقره
نوشاه رخ صوفیان خماستان باغ مصلی اسفراین حقه ی نظر کاه جربنا
کیان ابرج ست موقوفات ضمن عراق دارالخلافه طهران باغ
فیض رشید آباد ادبر شمران نو دین حصار شاپور کبوترخان دوکان
بازار قیصریه نو باب حمام و مقام زعفران ستان علی بلاغی و سبحان
لاسیجرد امغان مهد آباد حسین آباد قریه نیاران سلیمان آباد سجرد
علیا سبحکار آقاجان آلمجو خاک فشرد شه معدن نفعال نیاران اصفهان
عزیفان طالقان مانفدان سنکر آباد وطرم لار آباد کف اعلی آباد
اراضی فولادمحله سرآباد خاصه باغ کلوکن جاجار خرلسلو کلاته بعضی
جزو باهم هست که قابل ذکر نیست سهام موقوفات از آنچه قلم داد شد ا
تا پیره تمام محلست بعضی نصف و برخی ثلث و کمتر چون قدر آنها معین
نبود احتراز از ذکر آنها نموده کردند مولفات عرض حسینا یلکر چون
از آداب دخول روضات مقدسات ائمه اطهار علیهم السلام ابنیت که زایرین
دخول هذان اماکن شریفه صلوات نبوی وال اشرف هدیه نمایند برخود
تا معطر سازند و استعمال الابابه این دعا هذا جهان سا قبل از بحرور

این نسخهٔ شریفه و تا آنکه این صحیفهٔ منیفه موفق باین نعمت عظمی شد که دو سهم
از هفت سهم از دکان بقالی و سمساری و حلوائی که متصل بهم هستند
بازار قیصریه ارض اقدس رضویه و چهار سهم از دکان طباخی متصل بحمام
سالار را ابدا وقف و حبس بر کلاب پاسبان آستان عرش درجه عتبه رضویه
علی مشرفها آلاف السلام والتحیه و بر قاریان قرآن که در حرم محترم تلاوت
قرآن نمایند نموده و تصرف وقف زاده و خادم الحرم [illegible] حاجی [illegible]
اجاره دکاکین مزبوره است بعد از وضع حق التولیه و مخارج لازمه
کلاب بکیره و صرف مزبور میشمایم و تلاوت قرآن [illegible] مبدء آدم
از فیض خداوندیست تا که بعد از رحلت این ناتوان بذراری عقب اولاد اینعام
حیران موفق باین عطیهٔ کبری و نعمت عظمی گردند همه کاملا العیاذ بالله باین نعمت
عظمی مستفیض نشوند امید است از جانب تولیت جلیله با این عمل مذکور اهتمام خواهند
نمود چنانچه در وقفنامچه علیحده ثبت و درج نموده ام و همه بهمان قسم وقفنامه
معمول دارند توضیح آنکه تولیت دکاکین مزبوره ما دام الحیوة با خودم می
باشد و بعد از خودم با اولاد ذکورم که نور چشمان موفقان محمد صادق
و ابوالحسن میباشد که هر دو با اطلاع و استحضار یکدیگر بدان امورات تصرف
نمایند و بعد از ایشان با اولاد ذکور ایشان هر کدام اصلح و الیق باشند
و همه کار عمل نمایند تولیت با متولی روضه رضویه خواهد بود و نیز وقف
مؤبد و حبس مخلد شرعی نموده تمامی یکباب حوالی ملکی خود را که واقع است
در دروازه [illegible] مشهور [illegible] که متصل است از دو سمت بحرم خاص از جانب [illegible]

محمد

محمد طاهر وارستمی بحولی آقا میر حسین به تعزیه داران حضرت امام حسین
و حضرت امام رضا و باقی ائمه هدی علیهم السلم که منافع اجاره از ابعد
تعمیرات لازمه و حق التولیه در دهها تعزیه از ذکر مصیبت و منقبت آن
بزرگواران نمایند بدین دستور که پنجشنبه و جمعه ولا هرگاه اجاره آن وفا
نماید بیست نفر از فقرا از دعوت نمایند یا بکر و ضه خوان محمد وطعام
بدهند بایشان و هرگاه اجاره وفا بطعام ننماید بحاضرین نمایند و تولیت
مادام الحیوة با خود می باشد و بعد از فوت هر دو اولاد ذکور که نوه
اینجانب موقف آن محمد صادق و ابوالحسن می باشد هر دو متفق و دائم
بکدیگر با جاره و استجاره و احترامات تعزیه داری نمایند و بعد با اولاد
ایشان ما تعاقبوا و تناسلوا و هرگاه اولاد ایشان منقرض شوند تولیت
با متولی شرعی اشیا خواهد بود و هر کدام که خواسته باشند در انجا
سکنی نمایند مال الاجاره از اصل تعزیه داری نمایند و هرگاه هر دو خواسته
باشند سکنی نمایند بالمناصفه اخراجات تعزیه داری را متحمل شوند و هرگاه
غیر این نمایند بلجوالی را صرف نمایند یا بفروشند یا باجاره طویل بدهند یا داد
بیجا بدهند به لعنت خدا و نفرین رسول الله گرفتار شوند و اکر العیاذ
بالله اقدام باین نمودند مال الاجاره از ابد مصادره و نموده صرف
نمودند تولیت آن با متولی شرعی شهر در حضرت امام رضا خواهد بود و امید
از جانب تولیت آستان شریف چند با متعمل اقدام خواهد نمود و ایشان از تولیت
معزول خواهند بود چنانچه در دوباچه علیحده نوشته و صیغه وقف باشرایط

ان بعمل امده بتحریر ابتاریخ سنه هزار و دویست و نود و هفت فهرست کتاب

و کتب و کلام الله و رسایل و صحایف کتابخانه مبارکه   فی الادعیة و

الزیارات   صحیفه سجادیه سه جلد مهج الدعوات دو جلد تحفة الرضا

سه جلد شرح صحیفه کامله پنج جلد مفتاح الفلاح سه جلد عمل ماه رمضان هشت

جلد زاد المعاد شانزده جلد ثواب الاعمال دو جلد مجلی الارواح جلد

مجموعه رسائل جلد مختصر مصباح جلد دعوات [illegible] جلد [illegible] مفتاح

شش جلد منتخب زاد المعاد جلد حصن حصین دو جلد ادعیه متفرقه دو

جلد عدة الداعی جلد جنة الواقیه جلد عمل [illegible] جلد ادعیه ایام هفته

جلد روضة الاذکار جلد منهاج الفلاح جلد اقبال ابن طاوس جلد مناجات

جلد ترجمه عدة الداعی جلد مصباح کفعمی سه جلد اذکار جلد کلمات

مکنونه حضرت امیر جلد [illegible] جلد تحفه جلد جوامع العبادات

جلد خلاصة الادعیه جلد مختار الادعیه جلد مرشد الطالب جلد

نثر اللآلی جلد مجموعة الدعوات جلد ذریعة النجاح جلد صحیفة الرضا جلد

اعمال نماز شب جلد بیاض ادعیه جلد منهاج العارفین جلد عمل یکساله جلد

کتب زیارات دو جلد کتاب مزار سه جلد شرح الزیارة دو جلد ایضا زیارات

دو جلد تحفة الزائر دو جلد جامع کبیر سه جلد عاشورا دو جلد اعمال

شهر رمضان جلد سفینة النجاة جلد اعمال روز عرفه جلد جامع الدعوات جلد

در قرائت شاطبیه دو جلد تجوید جلد شرح شاطبیه سه جلد کتاب توضیح دو جلد

تحفة الحفاظ جلد منظومه جزری جلد   تفسیر در قرائت دو جلد [illegible] جلد

مجاز و یک جلد سفینه جلد نشر القرآن یک جلد مطلع الشمس جلد ترغیب جلد
قواعد قرآن جلد سر الله جلد مصطلح الاشارات جلد سراج القلوب جلد
مثنا جلد تفسیر فاتحه علامه مختصر جواهر التفسیر جلد تفسیر ملا فتح الله
شش جلد حاشیه مجمع البیان هشت جلد معالم التنزیل جلد تفسیر
شیخ ابو الفتوح جلد تفسیر وجیز احکام جلد تفسیر معارج السؤال جلد
تفسیر جلالین الاتقان دو جلد شرح الخاتمه جلد ملا علی نوزادی جلد حاشیه شیخ حسن
طیبی بر کشاف جلد تفسیر شیخ عبد الرزاق جلد جامع الجوامع جلد دو
البیان جلد منهج الصادقین خلاصة المنهج سه جلد کنز العرفان دو جلد
ترجمة الخواص جلد تفسیر شمس الدین جلد تفسیر شاهی جلد تفسیر عیسی
معروف دو جلد تفسیر صافی [illegible] قلمی دو جلد تاویل الآیات جلد عروة الوثقی جلد
شیخ ابو علی طبرسی جلد حواشی بیضاوی جلد تفسیر علی بن ابراهیم جلد حاشیه شیخ
شیخ شهاب الدین جلد تفسیر رحمانی جلد تفسیر سواطع جلد تفسیر خواجه
عبد الله انصاری جلد تفسیر امام حسن عسکری جلد تاویلات قرآن جلد
تفسیر سوره هل اتی جلد سوره الاعراف جلد حقایق التاویل جلد تفسیر
ملا صدرا جلد هدایة القرآن جلد جلد تیمم [illegible] جلد تفسیر عباسی جلد
تفسیر محمود شیرازی جلد بیضاوی جلد آیات الاحکام دو جلد سوره فاتحه
جلد تفسیر کلمه طیبه جلد [illegible] تفسیر فلا اتینک [illegible] جلد تفسیر شیخ
بهائی جلد آیات الاحکام دو جلد تفسیر لطایف جلد [illegible] سید شمس الدین
تفسیر علامه نسفی دو جلد از جواهر التفسیر جزو [illegible] نسخه پنج جلد کشاف

بهادر

چهارده جلد حاشیه طیبی بر کشاف دو جلد از اول کشاف تا پاره تفسیر ثعلبی

تفسیر مواهب علیه دو جلد جلد دیگر از تفسیر عنایة معالم التنزیل چهار جلد

تفسیر جلالین جلد تفسیر شاهی دو جلد تفسیر ... پاره تفسیر بحر التفسیر

جلد تفسیر زاهدی جلد حاشیه سید شریف بر کشاف هفت جلد تفسیر شیخ

فاتحه سه قطعه کنز العرفان جلد تفسیر قاضی دو جلد تفسیر ملا حسین دو

جلد حاشیه بر تفسیر قاضی جلد کشف الحقایق جلد نصف اول تبیان جلد

جلد تتمه تفسیر شیخ ابو الفتوح دو جلد شواهد کشاف جلد کشف الآیات

جلد شرح آیات قرآن جلد تفسیر مفردات قرآن جلد تفسیر عرایس البیان

جلد تفسیر زواهر جلد شیخ ابو الفتوح دو جلد مجموعه در تفسیر زاد المسیر

جلد اسرار القرآن جلد تفسیر طبرسی جلد آیات القرآن جلد ایضاح جلد

آیات احکام قرآن جلد تفسیر القرآن جلد طبع لباب جلد تفسیر آیة الکرسی جلد

تفسیر فارسی جلد جواهر التفسیر جلد حاشیه خطائی جلد بر بیضاوی جلد تفسیر

سوره مریم جلد روضة الجنان جلد تفسیر خرم جلد کشف الاسرار جلد تفسیر

اخص ... جلد نعم تا پایان از کشاف جلد حاشیه ... جلد بر تفسیر بیضاوی

جلد حاشیه خلخالی جلد تفسیر امام فخر رازی جلد تفسیر بیضاوی جلد تفسیر

نیشابوری جلد حاشیه بر تفسیر قاضی جلد تفسیر تبصرة الرحمن جلد تفسیر

توضیح جلد مواهب علیه جلد جلاء الاذهان جلد بحر الحقایق جلد مدارج

السالکین جلد حاشیه ملا اسعد جلد تفسیر سورة الاعمی ترجمه ... لغات

قرآن کتب فقه خاصه شرایع جلد اول جلد جواهر الکلام جلد صلوة جلد

دو جلد

وزباحه از جواهر جلد حاشیهٔ آقا جمال بر شرح لمعه دو جلد عقود جواهر الکلام
جلد حاشیهٔ شیخ علی بر قواعد دو جلد دروس هفت جلد تعقیبات نماز جلد
معتبر محقق دو جلد شرح لمعه هشت جلد شرح قواعد نه جلد حاشیه شیخ
محمد تقی دو جلد جلد اول مسالک شش جلد مبسوط شیخ طوسی چهار جلد
جلد نکاح از جواهر الکلام جلد جلد زکوة از جواهر الکلام جلد نهایه
علامه جلد جامع المقاصد شش جلد نهایه شیخ طوسی جلد نکاح مسالک
جلد تنقیح الاحکام جلد شرح ارشاد یازده جلد شرح جعفریه جلد
تبیان شهید چهار جلد نفلیه شیخ شهید جلد الفیه شهید سه جلد متن لمعه
جلد حاشیه ارشاد سه جلد رسالهٔ حجیه سه جلد رسالهٔ نماز جمعه دو جلد
رسالهٔ تبریه امامه جلد رشاد در عینیت امام جلد تلخیص المرام دو جلد هدایة
الامه جلد نجات المتقین جلد مسائل واجبه جلد هزار مسئله صلوة رسالهٔ فرضیه
جلد متاجر شیخ مرتضی جلد مفاتیح ملا احسن دو جلد تلخیص و تذکره جلد
جواهر الکلام جلد تذکرهٔ علامه دو جلد شرح شرایع شش جلد ارشاد
علامه سه جلد خلافیه سبزواری جلد جامع محمدی شرح تقلید دو جلد شرح
الفیه شش جلد مرشد العوام دو جلد کنز العرفان جلد رسالهٔ فتوی جلد
مسائل القضا جلد آداب الحج جلد تحریر علامه جلد رسالهٔ اثنی عشریه شش
جلد غایة المراد جلد مختصر نافع جلد نخبه حاجی محمد ابراهیم جلد شرح صدوق
جلد جواب سؤال دو جلد حاشیه مختصر جلد رسالهٔ صلوتیه جلد رسالهٔ شک
و سهو جلد ترجمهٔ الفیه مفاتیح ملا احسن جلد رسالهٔ عفو دو جلد حاشیه شرایع جلد رسالهٔ

جعفریه

۳۰۴ جعفریه جلد مختلف الشیعه هفت جلد جهادیه شرح جلد مکتبة الفقیه تذکره
سه جلد مقنعه شیخ مفید جلد تبصرة المتعلمین سه جلد مجموعه جلد کشف
اللثام دو جلد منظومه بحر العلوم جلد تحفة المسافر جلد احکام اموات جلد
رساله صوم جلد رساله الغیبة جلد تعقلیه جلد تحفه فارسی جلد مرآة الاحکام
جلد مقنع جلد رساله سهویات جلد نتایج الافکار جلد واجبات
ملا عبدالله جلد مختصر فقه جلد جهادیه مبسوط چهار جلد حاشیه
شرایع جلد حاشیه الفیه جلد جعفریه سه جلد شیخ علی جلد شرح فقیه جلد
ترجمه کتاب میراث جلد فوائد ابن ادریس جلد نصف اخیر ایضاح دو جلد
مختلف علامه نسخ جلد مقاصد جلد حاشیه شیخ علی بر مختصر جلد شرح
قواعد دو جلد نضد القواعد جلد ذکری دو جلد حقایق ملا محسن جلد نکت النهایة
جلد نضد القواعد جلد مسائل سید مرتضی جلد رساله وقفیه جلد ایضا
سید مرتضی جلد الفیه شوشتری جلد شرح اثنی عشریه جلد رساله تحریم
ذبایح جلد رساله معتبر جلد تحفة الراغب جلد مدارک سه جلد شرح مصابیح
جلد قواعد بر شرح اثنی عشریه جلد مهذب جلد رساله احکام شیعه جلد
فارسی جلد ذخیره جلد مراسم الاحکام جلد مسائل مهنائیه جلد لآلی الدین کنز
الفوائد جلد قاطعة اللجاج جلد رساله ملا احمد جلد حاشیه الفیه دو جلد
حاشیه شرح لمعه جلد شرح منهاج جلد تنقیح شیخ مقداد دو جلد ارشاد
علامه جلد جلد معالم الاشراف جلد رساله خمریه جلد رساله شیخ طوسی جلد
منتهی المطالب جلد شرح مشکوة جلد جواب مسائل ابن ... جلد رساله اقامه

جلد
نور الله جلد جنگ از مؤلفات علامه فکدام مسالک سمرقندی جلد مسالک
شرح کبیر جلد مناهج لثام جلد شاخاجی ملا رضا جلد فکدام قواعد
علامه جلد فقه عامه شرح مصابیح جلد منیة المصلین جلد منتها
ناسخ منسوخ جلد معالم الدین جلد شرح خلاصة الناس منتقى الجمان جلد
~~معالم الدین جلد شرح خلاصة الناس جلد منتقى الجمان جلد~~ شرح وقادیه
جلد فقه شافعی دو جلد تلخیص المرام دو جلد شرح ذخیره غزالی دو جلد
کتاب عزیز رافعی جلد کتب شافعی دو جلد تحریر شافعی جلد جلد اول شرح
الظلام جلد شرح نکاح نسفی جلد انوار الاعمال جلد شرح عزیز رافعی
جلد عمدة الاسلام جلد اصول فقه جلد شرح مختصر الاصول هفت جلد
حاشیه شیخ محمد تقی دو جلد معالم الاصول دو جلد اصول فقه جلد شرح مبادی
الاصول دو جلد حنفیه ثانی نهایه دو جلد تهذیب علامه دو جلد تلویح
ملا اسعد دو جلد حاشیه ملا خلیل جلد حاشیه شرح مختصر جلد شرح
عمیدی جلد عدة شیخ طوسی دو جلد منهاج الاصول جلد حاشیه شرح
مختصر جلد محصول در اصول جلد حاشیه ملا میرزا جان جلد حاشیه شرح جمع
الجوامع جلد شرح عمیدی جلد شرح منهاج جلد غایة المبادی جلد شرح
تهذیب هفت جلد حاشیه مختصر الاصول جلد منخول الاصول جلد جامع
الفوائد جلد مبادی علامه دو جلد نضیحة المرتعنین جلد اشارات
جلد حاشیه میر بر مختصر جلد رسایل الاصول دو جلد کاشفة الحال
جلد فوائد منصوریه جلد رساله شمسیه دو جلد مجموعه الاصول جلد منتهی

الاصول جلد حاشیه ملا محمد صالح بر معالم جلد تمهید القواعد جلد
حاشیه شیخ بهائی جلد منتهی السؤل جلد حاشیه میر بر مختصر جلد زبده شیخ بهائی
جلد شرح مختصر ابن حاجب جلد مختصر الاصول جلد حاشیه معالم جلد قوانین جلد
خلاصة الاصول جلد معالم جلد منظومه میرزا قوام جلد مجمع الدرر جلد
در حکمت و کلام منطق شفا جلد اربعین در اصول دین دو جلد شرح
مواقف سبز جلد رساله در معرفت باری تعالی جلد شرح هدایه جلد الفین علامه
جهار جلد مقاصد جلد مرآت الالحان دو جلد سنة الهدایه جلد حاشیه شرح
اشارات دو جلد حاشیه قدیم دو جلد برهان الشفا جلد مفتاح الباب
جلد اشعه [illegible] المعاد دو جلد حاشیه میر دو جلد منهاج الکرامه جلد شرح
اثبات واجب علامه جلد شرح حاشیه قدیم جلد شرح یاقوت جلد رساله
ملا امین استرابادی جلد مجموعه استغاثه و رساله دیگر جلد باب حادی عشر
دو جلد شرح قواعد جلد تلویحات جلد تحفة التحف جلد مبدء و معاد ملا صدرا
جلد فواید دوانی جلد حاشیه میر بر شرح تجرید جلد رساله شیخ خضر جلد
شرح طوالع جهار جلد کشف البراهین جلد شرح اصول خواجه دو جلد
روض الجنان سه جلد حاشیه شرح نسفی دو جلد استقصاء النظر جلد
حاشیه ملا عبدالله جلد اثبات واجب و ذاتی جلد هدایة الطالبین
جلد مصائب النواصب دو جلد حاشیه بر تجرید جلد فصول خواجه جلد شرح
تجرید قوشجی دو جلد نفحات لاهوت دو جلد رساله اثبات واجب شش جلد
رساله اصول فن جلد حاشیه بر حاشیه قدیم جلد حاشیه نسفی جلد رساله در سلوک جلد

حاشیهٔ هدایه دو جلد شرح تجرید یک جلد رسالهٔ شیخ واقف جلد شرح
مقاصد جلد کتاب نبوة خاجه ملا رضا دو جلد کنز الفواید شرح ابن سینا
دو جلد لطایف الحکمة جلد حاشیهٔ حکمة جلد حاشیهٔ صراط المستقیم
جلد شرح هیاکل النور جلد لوامع جلد مشارق الانوار جلد معارج
الفهم جلد تمهید جلد تنبیه جلد شرح شرح جلد مکارم الاخلاق
جلد تذکار نشفا جلد رسالهٔ میرزا عماد جلد کتاب المعارف جلد رسالهٔ
جلد کلمات نظریه جلد ابحاث عشر جلد رسالهٔ مجموع جلد رسالهٔ اعلوی
جلد شرح اربعین جلد اعلام جلیه جلد رساله در حکمت دو جلد الهیات
شرح تجرید دو جلد حکمت اربعین جلد سماء و عالم ارسطو جلد فتوح الغیب
جلد رسالهٔ اهلیلج جلد حاشیهٔ شرح طوالع دو جلد ارشاد المضلین
جلد حاشیهٔ لاهیجی جلد مطالع موتیه جلد مناهج الیقین جلد حاشیهٔ میرزا جان
حماسه جلد شرح عقاید جلد سلم الاسلام جلد اعتقادات مجلسی جلد ایضاح
المقاصد جلد شرح قاضی بیضاوی دو جلد تحصین ابن فهد جلد شرح اشراق
دو جلد رسالهٔ اصول دین دو جلد شرح باب حادی عشر جلد مصقل الصفا
جلد حاشیه در تصوف جلد نهج الیقین جلد بر شرح تجلی جلد انوار
البدریه دو جلد محاضرات جلد حاشیهٔ شرح مواقف دو جلد شرح فصوص
جلد رسالهٔ طبیعی جلد ایضاح الراهبین جلد شرح نهج المرشدین جلد مرآت
العارفین جلد سعد و سعود جلد تنویر الجنان جلد کشکول کشفی جلد رسالهٔ
در غیبت جلد رسالهٔ اعتقاد جلد لوامع البینات جلد مفاتیح الحکمة جلد تعلیقات

ملا

ملا اسفرا جلد شرح ملا جلد شرح رسالهٔ شیخ طوسی جلد تقریب ملا نوح جلد
نهایة الفلاسفه نصیحة الشیعه جلد حاشیه دوانی جلد جمع الجوامع جلد
قواعد الدمیه جلد مسایل اندلسی جلد حاشیه تقویم الایمان جلد کتاب
بیان الحق جلد شرح هدایة الملوک جلد محاکمات جلد نهج الحق جلد لمعات عراقی
جلد شرح مایة المیزان جلد عروة الوثقی جلد کشف الحقایق جلد رسالهٔ حقایق جلد
شطحیات المعونات جلد سفینة النجاة جلد حکمة مشرقیه جلد رسالهٔ آقا محمد
جعفر کرمانشاهی جلد حاشیه جلد رسالهٔ اثبات نبوت جلد تنبیه الراقدین
جلد مرآة الغائبین جلد تذکرة الائمه جلد فضایل امیر المؤمنین جلد مفاتیح
الغیب دو جلد مصابیح القلوب جلد تذکرهٔ شیخ صفی جلد نهج المرشدین
جلد هدایة السعدا جلد معلم الطرفین جلد کتابی در معرفت روح کشف
الیقین جلد شرح حاشیه مطالع جلد رسالهٔ قاضی حمد امام جلد رسالهٔ
ملا عبد الرزاق جلد حکمة العین دو جلد منهاج الکرامه جلد ارشاد
المرشدین جلد رسالهٔ کاشی جلد رسالهٔ میر سید شریف جلد انوار الملکوت جلد
حاشیه شرح حکمة العین جلد تجریدات الفواشی جلد حاشیه رسالهٔ عوجی
جلد تحفة الملوک جلد تبصرة المؤمنین جلد کامل بهائی جلد فیوضات
محی الدین جلد نقد المحصل جلد تذکرة الحکماء جلد رسالهٔ سنه ضروریه
جلد حاشیه هدایه جلد شرح طوالع جلد رسالهٔ الفرقة الناجیه جلد طراز نفیس
دو جلد رسالهٔ در اصول دو جلد محصل امام فخر رازی جلد عیون الحکمه جلد گوهر
مراد جلد رسالهٔ ملا جلال قواعد العقاید جلد رسالهٔ ابو علی سینا جلد رسالهٔ فی

میسک

مسئله تقیه جلد شرح جامی ملا محمود جلد شرح زوراء جلد انوار الهیه جلد
ابو لوحا جلد رساله اسکندریه جلد لطایف الاشارات جلد کنوز الجو
جلد مصارع المصارع جلد درة التاجیه جلد صلوح الاسمان جلد حاشیه
مرآة الهیأت جلد اداب المناظرة جلد حاشیه بر شرح تجرید جلد حاشیه دوا
جلد منهاج العارفین حاشیه خفری دو جلد رساله بابا افضل جلد
شوارق جلد مرآة المحققین جلد حاشیه قاضی رساله ترکی جلد فصوص مکی
جلد شرح عقاید جلد جواهر اغراض الهیات شفا جلد درة التاج جلد شرح
عقاید ملا محمود تمامه اسفار جلد کتاب ملا علی نوری جلد کتب حد منطق شرح
مطالع جلد تهذیب منطق جلد حاشیه ملا عبدالله هشت جلد
حاشیه مطالع سه جلد رساله در منطق سه جلد حاشیه رساله قوچی جلد حاشیه
شرح مطالع جلد تعدیل المعیار جلد شرح تهذیب دو جلد حاشیه میر
سید شریف دو جلد حاشیه میر ابو الفتح جلد شرح قسطاس جلد حاشیه میر خلیل
جلد رساله مجموعه جلد مجموعه حاشیه جلد حاشیه عمادیه جلد تهذیب دو جلد
کتاب جمل جلد منطق ارسطو جلد شرح شمسیه جلد [illegible] جلد
کبری منطق جلد حاشیه خطائی جلد مسائل متفرقه چند جلد ایضاح صغیر
جلد مخصوص اربع جلد اساس القیاس جلد شرح کبری جلد اسرار الصیغ
جلد حاشیه ملا اصیل جلد حاشیه میر جلد حاشیه ملا احمد جلد حاشیه ملا
جلال جلد فواید البرهانیه دو جلد کفایة الیقین جلد رساله شیخ الرئیس
جلد کتب رجال رجال ابن داود دو جلد رجال میرزا محمد رجال صغیر میرزا

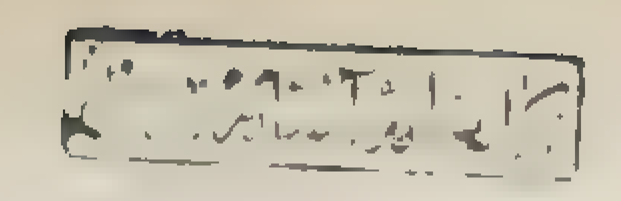
محمد

محمد دو جلد رجال الخاصه جلد رجال شیخ طوسی جلد تهذیب الکمال جلد حاشیه
بدایه جلد کشف المقال جلد ایضاح جلد انساب سمعانی جلد انباء الانساب جلد
تمییز الاشیا جلد تلخیص الاقوال جلد رجال نجاشی کتب در معارف و
اخلاق دستور الوزرا جلد لوامع الاشراق جلد سراج الملوک جلد اخلاق
ناصری دو جلد طرب المجالس جلد کتابی در اخلاق جلد جام جهان نما جلد
نفایس الفنون احیاء العلوم جلد ریاض القلوب جلد اطباق الذهب جلد
سر الاسرار جلد آداب السلطنه جلد ستادیکر جلد سیر الملوک جلد کیمیای
سعادت احیاء العلوم جلد معانی کتاب مختصر تلخیص جلد فواید فارسیه جلد
تلخیص المفتاح جلد شرح مفتاح جلد حاشیه خطائی سه جلد صناعتین
جلد شرح تلخیص دو جلد شرح ارجوزه جلد حاشیه سید شریف جلد شرح
مفتاح سکاکی سه جلد حاشیه مطول دو جلد حاشیه تلخیص جلد حاشیه مختصر
تلخیص دو جلد حاشیه شرح مفتاح جلد شرح ملاقطب جلد تحقیق البلاغه جلد
حاشیه چلپی بر مطول دو جلد مفتاح سکاکی جلد مطول جلد کتب در اللغه
سراج اللغه دو جلد فرهنگ جهانگیری دو جلد تاج اللغه پنج جلد نصاب
جلد ینابیع اللغه جلد صحاح اللغه جلد ضیاء الحلوم جلد قاموس اللغه
چهار جلد صحاح العجم جلد سامی الاسامی دو جلد مستوفی اللغه جلد معیار اللغه
دو جلد عین الافاضل جلد مجمع البحرین جلد مجموع الفرس جلد عوامل اللغه جلد
اللغه ترکی دو جلد سر الادب جلد تاج المصادر دو جلد بیان جلد لغات العرب
جلد اسکندری اللغه ترکی جلد حجه جلد برهان قاطع جلد کنز اللغه دو جلد

ذخر

نزهة اللغة جلد   کتب هیئت و ریاضی شرح ملا سی فصل جلد تسهیل
کواکب جلد لباب الحساب جلد فواید بهائیه جلد اثمار و اشجار جلد کشف الحقایق
جلد فارسی حساب دو جلد احکام الاعوام جلد خلاصة الحساب و جلد
در حساب دو جلد براهین الحساب جلد اشکال قطوع المخروطة جلد شرح تذکره
جلد تشریح الافلاک جلد حاشیه تذکره جلد در هندسه زیج الدین جلد
شرح تذکره بیرجندی جلد شرح تذکره ملا نظام جلد تقویم البلدان دو جلد
فرغانی طبری جلد شرح شمسیه جلد سی فصل جلد لوایح القمر جلد خلاصة
در حساب جلد اکرثاوذوسیوس جلد رساله در جبر و مقابله دو جلد تکملة المجسطی
جلد جوامع الحساب جلد شرح بیست باب جلد اختیارات نجوم جلد فارسی
هیئت سه جلد زیج مسعودی جلد زیج خواجه جلد رساله معینیه جلد رساله
در معرفت قبله دو جلد شرح خلاصة الحساب جلد شرح اعمال هندسه جلد
رساله حاجی زاده جلد رساله در اسطرلاب دو جلد حواشی تحریر اقلیدس
جلد رساله مجسطی جلد رساله اخر جلد شرح تذکره جلد مفتاح الحساب
جلد خلاصة الحساب شیخ بهائی جلد خلاصة التحریر جلد مدخل ابو معشر جلد
صوفی عبد الرحمن جلد شرح مجسطی جلد شرح چغمینی جلد   در علم طب
تصحیح الادویه جلد قرابادین شفائی دو جلد حاشیه قانون دو جلد
واشربه دو جلد جواهر نامه جلد رساله نور العین جلد معالجات تبر اطعمه جلد
اطعمة المرضی جلد مفید الخواص جلد رساله تدبیر طعام و شراب جلد در
النضیب در نقط جلد الاسقام جلد شرح اسباب جلد تذکره شیخ داود جلد

اخیارزاد



اختیارات بدیعی جلد عیون الانباء جلد مرکبات شاهی جلد خواص الاشیاء
جلد شرح قرشی جلد بستان زبان فاروق جلد مفتاح الخزاین جلد رساله
سعد ظل جلد طب ابی برید جلد الفاظ الادویه جلد رساله ادویه قلبیه جلد
رساله طب بوعلی دو جلد تقویم الابدان جلد قانون جلد حاوی الباطن جلد
دیوان طب جلد تعالیم مصری جلد اشجار و اثمار جلد معالجة الامراض جلد
اغراض طب جلد شرح فخر رازی جلد حیوة الحیوان دو جلد امراض الاطفال
جلد کفایه جلد ذخیره خوارزمشاهی دو جلد موجز جلد رساله در طب ۲ جلد
طب الائمه جلد منهاج الادویه جلد عین الحیوة جلد تذکرة الکحالین
دو جلد شرح سدیدی دو جلد جوامع اسکندریه جلد منهاج البیان
جلد کفایه تعلیمی جلد درة المنتخبه جلد مغنی جلد شرح تشریح جلد شرح
موجز جلد دستور الادویه جلد قانونچه دو جلد رساله افضلیه جلد حل
الموجز جلد خواص الاعسل جلد تقدکان طب اکبری جلد تحریر اقلیدس جلد
نفائس الفنون جلد طب ارسطو   در تاریخ والبلدان والاشعار روضه
الصفاء جلد تاریخ وصاف جلد ناسخ التواریخ جلد اسکندرنامه دو جلد
مستطرف جلد منح المکیه جلد تجارب الامم جلد فرهنگ چاپی جلد
جام جم چاپی جلد تاریخ عینی جلد مقامات حریری جلد شرح کتاب عیسی
جلد تاریخ جنگنامه جلد معجم البلدان جلد تاریخ الحکماء جلد جامع
الحکایات جلد مجالس المؤمنین جلد مجالس المجالس جلد لسان العرب جلد
تاریخ حکیم الممالک جلد دیوان احسن جلد دیوان متنبی جلد دیوان ابوالعلا جلد رساله

در تاریخ

دو تاریخ جلد دیوان امرء القیس جلد دیوان سید رضی جلد قصهٔ موسی و عون
جلد شرح قصیدهٔ برده جلد ثمرات جلد مکاتب فخر الدین جلد ثمرات
ابن حجه جلد انباء الانبیا جلد ادب الکامل دو جلد دستور الشعرا
جلد قصیدهٔ برده دو جلد مکاتیب ملا قطب جلد شرح قصیدهٔ لامیة
العجم جلد طلیعة العلو جلد کتاب مرصع جلد دیوان دمقلعی جلد اخبار
البلدان جلد آیینهٔ سکندری جلد کتاب الاعجاز جلد تذکرة الشعرا
جلد تاریخ ابن خلکان جلد خطب ابن نباته جلد کفایه در علم الکتابت
جلد تبیان البیان جلد عنوان الشرف جلد دیوان صفی الدین دو جلد
دیوان بحتری جلد ربیع الابرار جلد رسالهٔ خوشنویسی جلد ابیات طبقات
عرب جلد شرح نفحات جلد فتح المتعال جلد اجماع اصحاب الحدیث
جلد بقایا الاشارات جلد رساله در احوال شاعران جلد مقامات
النجات جلد محاسبه جلد محاضرات جلد فواید الانسان جلد روضة
الاحباب جلد مناقب ابو حنیفه جلد مجمع الاشعار جلد عمده جلد شرح
رباعیات ملا جلال جلد رسالهٔ حرفیه جلد دیوان شاذلی جلد دیوان عمر
معروف جلد دیوان منسوب بامیر المومنین جلد مجموع المذاهب جلد گلشن راز
جلد مصاف و عظ ثعالبی جلد شقیقه التعریف جلد شرح منظومه جلد
فتوح الشام جلد تاریخ معجم جلد مسالک الممالک جلد منیة الحکما
جلد نگارستان جلد عجایب المخلوقات جلد رسالهٔ محاورات جلد تاریخ
یمینی جلد نزهة الالباب جلد قضایای خواجه نظام الملک جلد دقایق

الشعرا

الشعراء جلد صنایع الشعر جلد دیوان جامی جلد شرح سبعه معلقه
جلد دیوان ابراهیم فرنگی جلد اسنی الامنیا جلد تاریخ هرات جلد ابواب
البیان جلد نثر اللئالی جلد تاریخ معزی مشهور بمواعظ الملوک جلد
کشکول شیخ بهائی جلد قطعه از دیوان بعض شعرا جلد وافی فی علم
العروض جلد شاهد جلد نفایس الفنون جلد قصاید سبعه معلقه جلد دیوان
ابن فارض جلد خاص الابرار جلد تاریخ تیموری جلد در نحو و صرف مراح
ما انضمام کبریت جلد شرح لباب جلد مغنی جلد شرح خفی جلد شرح کافیه
هشت جلد شرح شافیه جلد کتاب بیضا جلد شرح ابیات جلد جیبی جلد
شرح جیبی مراح سه جلد مراح الارواح دو جلد عوامل جلد صمدیه شیخ
بهائی جلد شرح تصریف تا جلد شرح رضی جلد جاربردی دو جلد شافیه جلد
شرح کیلانی جلد حاشیه جلد ابن ناظم جلد شرح صرافی متوسط جلد
حاشیه بر مبسوط جلد کتاب سیبویه جلد شرح عوامل جلد توضیح
فوائد الاعراب کافیه ابن حاجب جلد شرح مفصل جلد فرائد الفلاسفه
جلد کتاب فاضل هرچی شرح جامی دو جلد شرح کافیه جلد اوضح المسالک
جلد حاشیه عبد الغفور جلد سیوطی جلد حاشیه جلد مغنی جلد حاشیه جلبی جلد
شرح لغیره جلد شواهد مغنی جلد صمدیه جلد ترکیب خالد جلد تصریف
جلد کتاب جواهر جلد شرح مراح جلد کتاب شنیویه جلد شرح مغنی جلد
شافیه دو جلد شرح انموذج جلد شرح نظام جلد شرح مفصل جلد رساله
در نحو الفیه ابن مالک دو جلد حاشیه کافیه کلام الله بخط کوفی مندرس

بخط

بخط جناب ولایت مآب و سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین سی و نه جلد
کلام الله خط کوفی بخط سایرین سی و دو جلد کلام الله ممتاز اعلی
بخط خوشنویسان چهارصد جلد کلام الله بخط ثلث و ریحان ششصد و پنجاه و دو جلد
کلام الله وسط صد جلد جزوها بخط خوشنویسان غیره هزار و چهارصد جلد
کلام الله انطباعی دویست جلد بیرون تفصیل کتب کتابخانه مبارکه مرقوم
شده و عدد مجموع کتب به نحو اجمال بقلم راست رقم جناب مستطاب محبوب خلائق
ودود حاجی میرزا داود شرف کتابخانه مبارکه مرقوم بطریق اجمال شد این کتاب
در علم تفسیر دویست و پنجاه جلد کتاب [illegible] دویست جلد در اخبار
سیصد جلد در فقه چهارصد جلد در حکمت و کلام سیصد جلد در معانی
بیان چهل جلد در منطق هفتاد جلد در طب هشتاد جلد در رجال بیست
جلد در قرائت بیست و سه جلد در اخلاق و مصائب پنجاه جلد در لغت پنجاه
جلد در ریاضی و هندسه و حساب شصت و دو جلد در نحو و صرف نود جلد
در تاریخ و اشعار ششصد و پنجاه جلد در کتب کتابخانه مبارکه را مرحوم میرزا ابراهیم
خان خمسه مظفر الدوله نقره کرده چنانچه سابقا مذکور شد وزن آن
صد و هفتاد و یک مثقال است و آن مرحوم در آنجا مدفون است چون در زمان
تحریر این نسخه شریفه تالیف این صحیفه سیفیه امورات نظم کتابخانه مبارکه حضرت
رضویه علی مشرفها الاف التحیة والسلام و التحیه موکول بنظر مبارک نواب مستطاب شریعت مدار
سپهر مدار بزرگوار که از فیض سحر خیزی و تهجد سالکان شهرستان ارض اقدس
رضوی بخصوص جد شریف اذا کان [illegible] الله الملک لا تذ بکا و ذلک العبد

در مجلد

در مهد امن و امان و در حرمتهای عالم جهان افزون قربت و از ایمن وفا له ورد کرد
و دعا و ثنایش در اوقات اسحار که محل فتوحات خداوند غفار است عالم علم
هجت و رحمت بنا کنانش مکین و بمضمون حدیث شریف تلکها هم الله من
نوره کرد اوقات تهجد بحضرت سید الساجدین علیه السلام فرموده اند
مخلع بخلعت نور زینت و اطمینان گردیده است او بمعنای آیهٔ شریفه سیماهم فی وجوههم
من اثر السجود اندام مبارکش به زیور حلیهٔ نعمت و مکرمت آراسته شده است از
مقامات عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا در اعلی درجه مقامات قرب سالکین
با محمودان قربت و با عباد و زهاد معه و جلیس و در فوق همه نشین و بمضمون
حدیث شریف شرف المؤمن صلوته باللیل با فاطبه مؤمنین و مجاهدین
ارض فیض قربت همراهان و با شرافت تهجد و مناجات بود دعا ثنایشان زبان
و هم عنان سحرخیزان و هجا و دارد و از ارض اقدس رضوان سحرخیز و سبقت در
عبادت و تهجدش متحیر و از حضور نسیم شبش در ابر فیض فیض قربت با وجود
سحرخیز هوا و در طرف متفکر نسیم سحری که از کوی محبوب القلوب همیشه
ورزیدن تجلد و واله و مشتاقش نماید که در حسن ساعت عظمت خداوند متعال
فانی شده بمضمون انا من اهوی و من اهوی انا گویا بچشم حق چیزی نبیند و نشنود
و نگوید و نبوید و بمضمون حدیث لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی
احبه و اذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده
یبطش بها و رجله التی یمشی بها و بمضمون حدیث شریف ان روح المؤمن اشد
اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها عز مرتبه رفعت و فانی فی الله

مسرود

میشود چنانچه گفته‌اند نظم چون عکس آفتاب بر آیینه او فتد اندم ازاو
بپرس نکو بود که اهنم ونعم ما قیل دلی کو مایل دلدار باشد غریق
لجّهٔ دیدار باشد چنان از غیر او قطع نظر کرد که خود هم در میان نیان
باشد اعنی سر حلقهٔ منجمدین و نور فروزان شهرین و روشنی بخش
مجالس متبحرین نواب اشرف امجد ارفع والا اشرف الحاج والمعمار حاجی
اوکتای قاآن میرزا دام الله تعالی توفیقاته فی العلوم والمسائل این غریق
بحر عصیان از آن چشم چراغ منجمدان درخواست نمودم که عدد کتب
کتابخانه مبارکه را که در هر علم و فنی بوده و موجودات معین و مقرر فرمایند
تا در این نسخه شریفه ثبت و درج نمایم آنسرور اشاره بجناب مجد و حضرت و دود علی
حاجی میرزا داود که مشرف کتابخانه مبارکه بود نمودند که موافق ثبت موجود
که در نزد آنجناب بود تحریر و تعیین شود تم

این کتاب شریف و تالیف منیف که انجمن آرای قاآن [illegible] قد تمّ وقد انتسخ جامع المعقول
والمنقول حاوی الفروع والاصول وحید عصره وفرید دهره فاضل بی‌کمال مدّ الله
نفسه ونوّر الله مضجعه نسخه زاده و نایب [illegible] مرحوم مغفور حاجی [illegible] فی اصابع
الدولة طاب ثراه بشر [illegible] ملایک [illegible] المقدس حضرت امام [illegible] من ارواح العالمین
له الفدا [illegible] فاضل کرده و [illegible] بسطا بادی [illegible] باقتضا
فطرت پاک که همیشه طالب تحصیل کتب [illegible] و فضایل ائمه اطهار علیهم صلوات الله
الملک الجبار بود در ایام [illegible] غلام [illegible] فضل العالم [illegible] و فاضل [illegible]
نمود [illegible] الذین [illegible] سبلنا [illegible] صحیفه [illegible] کمال [illegible]

السلطان مظفر الدین شاه قاجار

بحقیقت آنچه مراد ارباب ولا و بزرگ اصحاب و شیعیان حضرت ولی ذی الجلال تحفه با آبرو بجا
آورد که بوضع صحیح خوش نستعلیق کتاب فیض و نشر نماید تا کتاب کتابی در احکام معتبر در بر
جواهر بیت الله الحرام در شعب ابیطالب نثر نماید ... را نقش بر آورده ...
در ابنیه مصون است رحمة الله علیه فرمودند ... جناب جلالتمآب حبیب الله خان امیر
که در خلوص عقیدت ... مطبوع و ناقص بود
و بعهده خود گماشت که بطبع آورده تا حقیقت ... کلمات الشیعه ...
و یادگار بگذارد که این فیض را ... و مطالب معتبر ... تصحیح و مطلوب
معظم و امیر الزمره مقابله ... عمدة العلماء العظام آخوند ملا حسینعلی
واعظ سلمه الله تعالی که از افاضل و مشاهیر علمای دار السلطنه تبریز بود ...
پس از ملاحظه و دقت جناب معزالیه ... که در سلطنت خداوند
دولت علیه ... قدرت شاهنشاه جمجاه سلیمان بارگاه
مالک رقاب امم سلطان ... شریعت غرا و مشید
بیضا المنصور المؤید ابو الفتح و الظفر السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان
ابن الخاقان ابن الخاقان خلد الله سلطانه و دولته ... الزمان و جعلنا من ...
با آبائه صلوات الله الملک الرحمن ... و مملکت آذربایجان ... ذات همایون
خصال خورشید سپهر شاهنشاهی ... سیف ظل الهی حضرت ... امجد اسعد
والا شاهزاده کامکار محمد علی میرزا ولیعهد دولت ابد قرار ... الکبری
بحسن تمام ... مطبع ... عالیجاه ... آقا اسد الله
بطبع رسید و از مطالعه کنندگان ... خیر
طبع کننده بنده عاجز ... طلب مغفرت ... فی شهر ذیقعدة الحرام ۱۳۱۵

این کتاب مال علی ...
۱۳۰۱